

نخستین کتاب درباره

جنبش مشروطه خواهی

دراغانستان

(جلد اول)

یوهاند سید سعدالدین هاشمی

بازتایپ و تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم

شناسنامه کتاب:

عنوان: نخستین کتاب درباره نخستین کتاب درباره جنبش
مشروطه‌خواهی در افغانستان (جلد اول)

مؤلف: پوهاند سید سعدالدین هاشمی

چاپ اول: شورای فرهنگی افغانستان ۱۳۷۸

بازتایپ و تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمانی

بازپخش: انتشارات راه پرچم فبروی ۲۰۲۶ / دلو ۱۴۰۴



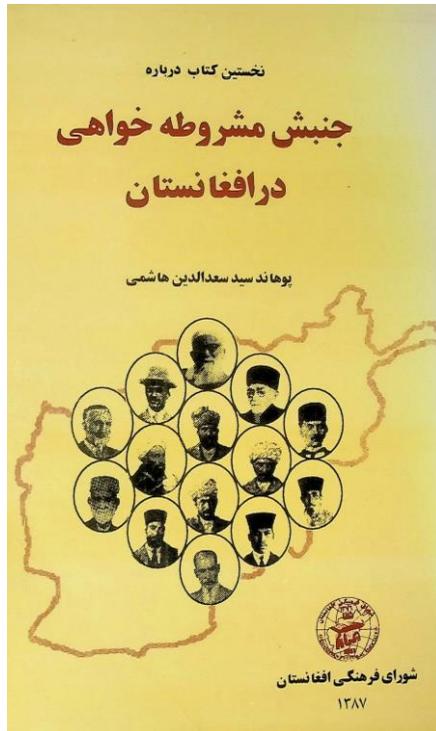
راه پرچم ناشران دینیه‌های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

کتاب برای پخش کاملاً رایگان تدوین شده است، هرگونه بهره‌برداری
مادی از آن جواب‌دهی حقوقی را در قبال دارد.



پوهاند سید سعدالدین هاشمی



روی جلد چاپ نخست

توضیح عکس‌های روی جلد: یکتعداد از مشروطه‌خواهان اول و دوم به ترتیب شماره

- | | |
|-----------------------------|---|
| ۱. میر سید قاسم خان لغمانی | ۹. محمد انور خان بسمل |
| ۲. پروفسور غلام محمد میمنگی | ۱۰. محمد حسین خان پنجابی |
| ۳. زمان الدین خان بدخشی | ۱۱. غلام محی الدین خان افغان |
| ۴. عبدالهادی خان داوی | ۱۲. محمد ابراهیم خان چنداولی (ساعت ساز) |
| ۵. عبدالرحمن خان لودین | ۱۳. فیض محمد خان کاتب هزاره |
| ۶. غلام محمد خان غبار | ۱۴. عبدالجبار خان جبارخیل |
| ۷. فتح محمد خان جبارخیل | |
| ۸. عبدالعزیز خان قندهاری | |

فهرست

- باز نشر دیجیتال کتاب «جنبش‌های مشروطه‌خواهی افغانستان» ۱
- زندگی‌نامه پوهاند هاشمی مؤلف کتاب ا
- توضیحی درباره تجدیدنظر کتاب ب
- پیش‌گفتار ه
- مقدمه ناشر ط
- مقدمه سخنی پیرامون ویژه مشروطیت ۱
- تعریف مشروطیت: ۳
- فصل اول نگاهی بر سیر تاریخی مشروطیت در غرب ۵
- اول - نظام برده‌داری و حقوق بشر ۵
- (۱) عهد فرضیه دولت شهری ۶
- (۲) عهد فرضیه جامعه جهانی ۷
- دوم - نظام فیودالی و حقوق بشر ۸
- ۲ - فیودالیزم: ۸
- ۳ - منشور کبیر Magnacarta: ۹
- سوم - نظام سرمایه‌داری و حقوق بشر ۱۰
- الف- ظهور و پیدایش و روابط سرمایه داری: ۱۰
- ب - انقلاب پیروزمند بورژوازی در قرن شانزدهم و هفدهم: ۱۱
- ۱: انقلاب بورژوازی‌هالند در قرن ۱۶: ۱۱

- ۲ - انقلاب بورژوازی انگلستان (۱۶۴۰ - ۱۶۶۰) ۱۲
۳. اعاده سلطنت (۱۶۶۰ - ۱۶۸۰) انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ و اعلامیه حقوق بشر: ۱۶
- ۳ - انقلاب و استقلال ایالات متحده امریکا ۱۷
- ۴ - انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ - ۱۷۹۹) ۱۸
- فصل دوم شرایط خارجی پیدایش مشروطه طلبی در افغانستان ۲۲
- جنبش و بیداری شرق: ۲۲
- ۱ - سید جمال الدین افغانی قهرمان اتحاد اسلامی و پیش آهنگ نهضت های شرق (۱۸۳۸-۱۸۹۷): ۲۳
- الف - سید جمال الدین در افغانستان ۲۴
- ب - سید جمال الدین افغانی در هند ۲۷
- پ - در ایران ۳۳
- ت - در مصر: ۳۹
- ث - در روسیه (۱۸۸۷-۱۸۸۹) ۴۱
- ج - در لندن ۴۲
- چ - در پاریس: ۴۳
- ح - در ترکیه ۴۴
- ج) در کشورهای دیگر ۴۹
- ۲ - جنگ روس و جاپان (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵) ۴۹
- ۳ - نهضت مشروطه طلبی در ترکیه ۵۲
- ۴ - نهضت مشروطه طلبی در ایران ۵۷

- ۵ - نهضت و بیداری هند ۶۱
- ۴ - انقلاب بورژوا دموکراتیک (۱۹۰۵-۱۹۰۷) روسیه ۶۸
- فصل سوم عوامل داخلی در بروز مشروطه‌خواهی در افغانستان ۷۴
- اول نگاهی بر اوضاع افغانستان قبل از عصر سراجیه ۷۴
- دوم پیدایش بورژوازی ملی در افغانستان ۷۷
- سوم - نظری باوضاع افغانستان در عصر سراجیه ۸۹
۱. روابط امیر حبیب‌الله‌خان با دولت انگلیس ۹۰
- ب - مسافرت امیر به هند (۲) جنوری - ۷ مارچ (۱۹۰۷): ۹۴
- پ - کانونشن سپتمبر، ۱۹۰۷ انگلیس و روس و واکنش افغان‌ها در برابر این قرارداد ۹۷
۲. اصلاحات و وضع داخلی: ۱۰۱
- الف) اصلاحات اجتماعی: ۱۰۱
- ب - معارف و فرهنگ ۱۰۷
- مکتب حربیه سراجیه ۱۹۰۹: ۱۱۵
- پ - امور مالی: ۱۱۷
- ت - زراعت و آبیاری ۱۲۱
- ث - صنایع: ۱۲۲
- ج - سرک سازی و عمرانات ۱۲۶
- چ - خدمات صحی: ۱۳۱
- ح - تجارت ۱۳۴
- خ - اداره و دربار ۱۳۵

- گارد شاهی و دسته جات آن ۱۶۰
- جریده شمس النهار کابل: ۱۷۵
- حبل المتین (Hublulmatin) ۱۷۸
- سراج الاخبار افغانستان ۱۸۲
- فصل چهار تبارز نخستین مشروطه خواهان افغانستان ۱۹۹
- مکتب حبیبیه مرکز فعالیت های (دیموکراتیک) ۲۰۱
- ۲ - ساختار تشکیلاتی، تکتیک و طرز کار حزب ۲۰۸
- ۳ - فهرست اعضای جمعیت سرملی ۲۱۸
- (ضمیمه) ۲۵۶
- مولوی نجف علی خان کی بود؟ ۲۵۶

باز نشر دیجیتال کتاب

«جنبش‌های مشروطه‌خواهی افغانستان»

این اثر پژوهشی جناب پوهاند سید سعدالدین هاشمی، نخستین تحقیق جامع، دربارهٔ تاریخ، اندیشه و جنبش‌های مشروطه‌خواهی افغانستان است.

نشر دیجیتالی این اثر در روزگاری صورت می‌گیرد که کشور ما با بحران حقوقی و مشروعیت مواجه است و مقابله با این بحران‌ها، تنها با استقرار حاکمیت قانون و انفاذ قانون اساسی، ممکن و میسر می‌گردد.

بدینرو بازخوانی جنبش‌های مشروطه و شناخت دقیق اهداف و آرمان‌های آن، صرفاً نوستالژی گذشته‌نی، بل ضرورتی مبرم برای بازاندیشی در بنیان‌های مشروعیت و حرکت به سوی نظم حقوقی مبتنی بر قانون اساسی است که از وظایف تأخیرناپذیر منوران افغانستان و پاسداران حاکمیت قانون پنداشته می‌شود.

این بازنشر، اقدام سترگ و درخور ستایش فرهنگی است و پاسخ به نیازهای اساسی در جدل تاریخی و جاری: «مشروع» و «مشروطه» در افغانستان محسوب می‌شود.

بخوبی می‌دانیم که پاشنهٔ آشیل افغانستان، فقدان قانون و نهادهای ذیصلاح برای تدوین، تصویب و اجرای آن است. تجربهٔ تاریخی نشان می‌دهد که راه واقعی مهار این گونه بحران‌ها و تحدید استبداد خودکامه و گذر به نظام قانون‌مند، تنها توسل به قانون و نظام قانونی است.

با بازخوانی گنجینهٔ بزرگ و تاریخی مشروطیت متوجه می‌شویم که قانون‌خواهی، سیادت و حاکمیت قانون در تاریخ افغانستان ریشه و سابقه دارد و در واقع میراث بزرگ پدران معنوی ما است که با دین و آیین اسلامی ما و تمام ارزش‌های جهان‌شمول حقوقی معاصر مطابقت دارد.

چنانچه در اولین سراج الاخبار افغانستان از «... عزم تکمیل قواعد بشری و تحسین قوانین...» صحبت شده است و همچنان در نامه مشروطه خواهان به امیر حبیب الله از ضرورت وضع قوانین و انفاذ اصول مشروطیت تذکار یافته و توقع گردیده بود که «... تا از احکام خودسرانه و خلاف مقررات اسلامی، جلوگیری، و مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت بحیات مرفه قرین گردند...»

با کمال تأسف به عوض شنیدن این خواست‌های انسانی، اسلامی، ملی و مدنی، هفت تن از رهبران آن جنبش بشمول رهبر اولین جنبش مشروطه خواهی مولانا محمد سرور واصف قندهاری، با امر شاه اعدام و تعداد دیگر سالیان طولانی محبوس گردیدند.

بانیان و رهبران مشروطیت اول، این خواست تاریخی را با بی‌داری و معرفت پیوند داده و در قصیده معروف مولانا محمد سرورخان واصف قندهاری منشی انجمن سراج الاخبار «آزادی واقعی را، آزادی از گرداب نادانی و پسماندگی ... و کوشش در راه دانش خوانده است» و گفته است:

یکی ای عالم ایمان، نگاهی کن به کیهان بر
روان بیدار دار از نشئه خواب گران جانی

در سراج الاخبار افغانیه (سراج الاخبار دوم) تأکید علامه طرزی و دو «شهبال» او عبدالهادی داوی و عبدالرحمن لودین همراه با مولوی عبدالرب فقید و زنده یاد غلام محی‌الدین افغان، با تشخیص "دیو جهالت" بمثابه منشاء بدبختی و سیه روزی کشور، اکسیر اعظم و چاره ملت را از شر این دیو مخوف را در فراگیری علم و معارف، معرفت و بیداری دانسته اند:

معارف، معارف، معارف، معارف!

و این داوی فقید است که فریاد سر می‌دهد:

«جهالت می‌کند بنیاد غربت خانه ما را...»

و علاوه می‌کند:

در وطن گر معرفت بسیار می‌شد بد نبود
چاره این ملت بیمار می‌شد بد نبود
این شب غفلت که تار و مار می‌شد بد نبود
چشم پر خوابت اگر بیدار می‌شد بد نبود

مشروطه خواهی افغانستان بقول گریگوریان در واقع مبارزه برای نوگرایی، استقلال طلبی و همبستگی ملی و رفتن به دولت ملی و ملت شدن است و مشروطیت در واقع رفتن به قانون و تنظیم قرارداد اجتماعی در وجود قانون اساسی است.

در تحلیل تاریخ افغانستان، پژوهشگران خارجی و مستشرقین معروف همچون گریگوریان، بارفیلد، پولادا، دوپری و سایرین مشروطه خواهی را بخشی از روند «نوگرایی، دولت مرکزی و شکل گیری آگاهی ملی» دانسته و جنبش های اصلاحی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را تلاشی برای پیوند قانون، دولت مقتدر مرکزی، مدرن، قانون مند و نخبه محور، با هویت ملی در مسیر دولت - ملت شدن، و نهادینه سازی قانون و مشروعیت خوانده اند.

مورخ بزرگ میر غلام محمد غبار که خود از مشروطه خواهان بود، مشروطیت را «پیشگام آگاهی ملی، عدالت طلبی و مبارزه با استبداد» می خواند و آن را نخستین تجلی خود آگاهی سیاسی نوین در افغانستان می داند؛ حرکتی که می خواست قدرت دولتی را از قید اراده فردی رها ساخته و در چارچوب قانون و مسئولیت ملی مهار کند. وی به اهمیت قانون و نظم در جامعه تأکید دارد و معتقد است که قوانین باید رفتار مردم را هدایت و قدرت حاکم را مقید سازند.

چنین تعبیر با ارزش های دینی و متفکران بزرگ اسلامی همانند، فارابی و ابن خلدون که قدرت نامحدود حاکم را زمینه ساز فساد و عامل زوال حکومت دانسته اند، همخوانی کامل دارد.

اندیشه حکومت مشروطه در سنت غربی به یونان و ارسطو بازمی گردد؛ جایی که «حاکمیت قانون» بر «حاکمیت اشخاص» ترجیح داده می شود و قانون تجلی رضایت عمومی، منفعت همگانی و مصلحت مدنی تلقی می گردد. در سیر تطور اندیشه سیاسی مدرن، این اصل به شکل نظریه «قرارداد اجتماعی» از جان لاک، توماس هابز تا ژان ژاک روسو مطرح و در قوانین اساسی متعدد بازتاب یافته است.

با آنچه تذکار یافت، در واقع تأکید بر اهمیت و ضرورت نشر دیجیتال کتاب فخیم و حجیم جناب پوهاند هاشمی گرامی است که برای منوران و نسل جوان افغانستان

در خور توجه جدی می باشد.

جلد نخست کتاب، خواننده را با زمینه‌های تاریخی و تمام ابعاد مشروطیت در اروپا و شرق، از جمله ترکیه، هند و ایران، و نیز جامعه افغانستان آن دوره آشنا می‌سازد و اهمیت تأثیر انقلاب‌ها و تحولات منطقه‌ای، انتشار مطبوعات، نقش علامه سید جمال‌الدین افغانی، تحولات دوره دوم سلطنت امیر شیرعلی‌خان و تأسیس مؤسسات آموزشی را در ایجاد اندیشه‌های اصلاحی و مشروطه خواهی به خوبی توضیح می‌دهد و سپس این امواج فکری را در بستر جامعه افغانستان تحلیل می‌کند.

این مباحث بر اهمیت:

- تأثیر انقلابات جهانی و بیداری شرق
- تحولات دوره دوم سلطنت امیر شیرعلی خان
- تلاش برای ایجاد دولت مرکزی مقتدر
- جایگاه و نقش اندیشه‌های اصلاحی سید جمال‌الدین افغان
- نقش مطبوعات پیشگام از جمله حبل‌المتین و صور اسرافیل
- تحولات و اصلاحات در راستای مدرنیته
- تأسیس مکتب حبیبیه و نقش آن در پرورش نسل از منوران
- شکل‌گیری مشروطیت اول و دوم، پیوند آن با نهضت امانی و بانی اولین قانون اساسی و بر مبنای آن نخستین دولت ملی افغانستان، شاه امان‌الله فقید همه‌جانبه و مستند بیان گردیده است.

ویژگی برجسته کتاب، اتکای آن به مصاحبه‌ها و گفت‌وگوهای مستقیم با چهره‌های شاخص جنبش مشروطیت است، از جمله: سید قاسم خان لغمانی، عبدالهادی داوی، میر غلام‌محمد غبار، غلام‌فاروق اعتمادی، علامه عبدالحی حبیبی و اکادمیسین جاوید است که پژوهشگر ژرفنگر با رعایت اصل امانت‌داری و موازین علمی تاریخ‌نگاری، این اطلاعات را جمع‌آوری و تحلیل کرده است.

این کتاب در بستر فکری افغانستان، بخواننده این پیام را می‌دهد که:

- جدل تاریخی «مشروع» و «مشروطه» تقابل دین و سیاست نه، بل

- منازعه‌ای بر سر منبع مشروعیت قدرت بوده و می‌باشد:
- مشروعیت از تفسیر اقتدارگرایانه شریعت ناشی می‌شود یا از رضایت عمومی متجلی در قانون اساسی؟
 - مشروطه‌خواهان با حفظ هویت اسلامی جامعه، بر تحدید قدرت مطلقه و مقیدسازی آن به قانون تأکید داشتند و می‌کوشیدند میان شریعت، عقلانیت سیاسی و قرارداد اجتماعی توافق برقرار کنند.
- کتاب «جنبش‌های مشروطه‌خواهی افغانستان» سندی تحلیلی از تلاش تاریخی ملت افغانستان برای گذار از استبداد مطلقه به حاکمیت قانون است. این اثر نشان می‌دهد که مشروطیت، نه عصیان و «شورش» گذرا، بل پروسه هدفمند برای عقلانی‌سازی قدرت، ایجاد دولت ملی بر مبنای قرارداد اجتماعی و تسجیل آن در قانون اساسی بوده است.

درین کسوف تاریخ و غلبه قرائت‌های اقتدارگرایانه، بازنشر دیجیتالی این اثر چراغی است در حافظه تاریخی ملت و یادآور این تجربه تاریخی که: راه مهار استبداد و عبور از بحران مشروعیت کماکان از مسیر قانون می‌گذرد.

این کتاب ارزشمند معرف جایگاه بلند علمی مؤلف جناب پوهاند سید سعدالدین هاشمی استاد سابقه دار دانشکده‌های ادبیات و فلسفه و تاریخ پوهنتون کابل می‌باشد که بیشتر از نیم قرن در نهادهای علمی ملی و بین‌المللی به تدریس و پژوهش اشتغال داشته و با آثار متعدد در حوزه تاریخ و فرهنگ، در شمار مورخان برجسته معاصر کشور قرار دارد، که با دقت آکادمیک، احساس ملی و تعهد اخلاقی به حاکمیت قانون، میراث ارزشمند تاریخی افغانستان را ثبت و تحلیل کرده است.

استاد هاشمی گرامی این شخصیت نیک سیرت، مهربان و متواضع در حال حاضر دوران کهولت و بیماری را در دیار غربت، کشور انگلستان، سپری می‌کند، طول عمر و سلامتی شانرا آرزو می‌برم.

تنظیم و نشر دیجیتال کتاب محصول ابتکار بموقع و زحمات جناب قاسم آسمایی فرهنگی نستوه است که این اثر ارزشمند پژوهشی، تاریخی و فرهنگی را در دسترس علاقه‌مندان، منوران و اهل مطالعه قرار داده است. آسمایی گرامی و «انتشارات راه پرچم» در دیار غربت با کار سترگ مصدر خدمات شایسته به تاریخ و فرهنگ

افغانستان گردیده اند. در وبگاه «راه پرچم» و «کتابخانه دیجیتال آسمایی» هزاران جلد کتاب و اسناد ارزشمند تاریخی جمع آوری و ده ها کتاب، اخبار و جراید تاریخی و گذشته را بازتایپ و نشر نموده اند.

برای این حقوقدان سابقه دار، پاسدار حاکمیت قانون، فرهنگی پرکار، که از مبارزان و روشنگران سابقه دار و متعهد افغانستان و بحق «خلف الصدق» راه این بزرگان است، صحت، سعادت و موفقیت های مستدام آرزو می بریم.

با حرمت

میر عبدالواحد سادات

زندگی‌نامه پوهاند هاشمی مؤلف کتاب

پوهاند سید سعدالدین هاشمی فرزند حاجی سید عبدالکریم‌خان در سال ۱۹۳۲ در قریه جان‌شاه شکرده مربوط ولایت کابل، در خانواده روحانی و روشنفکر (میاصحابان شکرده) بدنیا آمده است. درس ابتدایی را در مکتب ابتدایی شکرده، دوره ثانوی را در دارالمعلمین کابل و دوره لیسانس را در رشته تاریخ و جغرافیه فاکولته ادبیات دانشگاه کابل پایان و در سال ۹۶۲ عازم ایالات متحده امریکا شدند. بعد از اخذ ماستری در رشته علوم اجتماعی در خزان ۱۹۶۴ بوطن بازگشتند.

پوهاند هاشمی بعد از تکمیل تحصیل بحیث معلم تاریخ در دارالمعمین کابل، بعداً عضو مؤسسه تعلیم و تربیه، استاد فاکولته ادبیات، استاد فاکولته تاریخ و فلسفه، استاد مهمان در یونورستی نبراسکا و اواماها ایالات متحده امریکا، معاون مکاتب تجربیوی دارالمعلمین کابل، مدیر تدریسی فاکولته تعلیم و تربیه و بحیث معاون اداری دانشگاه کابل ایفای وظیفه کرده است.

پوهاند هاشمی در جریان وظایف محوله و مشغولیت در چوکات علمی دانشگاه کابل، آثار متعددی در رشته تاریخ، مسایل فرهنگی، اجتماعی و تعلیمی افغانستان تألیف کرده و در کنفرانس‌ها و سمینارهای متعددی اشتراک داشته است.

جناب پوهاند هاشمی آدمی است علاقمند به کتاب، مطالعه و تحقیق و حتی باوجود مریضی، در عالم هجرت با انجمن‌ها و سازمان‌های مربوط مهاجرین افغانی در بخش‌های علمی - فرهنگی نه تنها در بریتانیا، بلکه در کشورهای دیگر نیز همکاری علمی و فرهنگی دارد.

استاد آدم متواضع، خلیق، صمیمی و خیراندیش بوده، وسعت نظرشان در قضایا و مسایل نزد همه در خور ستایش است. از سال ۱۹۹۰ باینطرف استاد در لندن بسر می‌برد.

برای استاد عمر دراز و کار علمی مزید تمنا داریم.

توضیحی درباره تجدیدنظر کتاب

جنبش مشروطه‌خواهی بحیث یک حرکت آگاهانه و سازماندهی شده سیاسی در شروع قرن بیستم در افغانستان که اندیشه نوگرایی، استقلال‌طلبی، اتحاد و همبستگی ملی را در خود پرورانیده بود، از مسائل مهم و بنیادی بود که روشن ساختن زوایای پیچیده و تاریک آن وظیفه نویسندگان و پژوهشگران است.

روی همین انگیزه بود که من دست بکار شدم و در سال ۱۹۷۵ یعنی زمانیکه هنوز بجز یک تعداد مقالات، هیچ نویسنده و محقق اثر مستقلی در باره این جنبش نوشته بود، به نوشتن کتاب مستقلی با عنوان «نخستین کتاب درباره جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان در ربع اول قرن بیستم» اقدام ورزیدم. این کتاب در پوهنتون کابل بچاپ رسید.

گرچه یک قسمت مطالب ارزشمند از خلال صحبت‌ها و مصاحبه‌ها با شاملان این حرکت و یا آنهایی که خاطرات بایشان انتقال داده شده بود، بدست آمده در کتاب گنجانیده شد، ولی شرایط زمان ایجاب می‌نماید که این «نخستین کتاب درباره مشروطیت در افغانستان» تجدید نظر شود و کمبودهای آن با ارائه اسناد جدید و معتبر تاریخی، با بررسی‌های مستدل و تحلیل دقیق تکمیل گردد.

گرچه بر اثر دوری بیش از ده سال از وطن، رنج‌های فراوان بمن دست داده است، ولی از سوی دیگر، فضا و محیط مطبوع برای مشغله‌های ذهنی و فعالیت‌های فرهنگی، زمینه تحقیق و پژوهش و حصول اسناد فراوان آرشیفی و کتبی تاریخی را که در داخل افغانستان بهیچ صورت امکان پذیر نبود، میسر ساخت.

با این همه، به فحوای آنکه، رسالت محقق و مورخ منصف، درین است که با مسایل با دیدگاه علمی و مطابق به موازین تاریخ نویسی معاصر برخورد کند، من نیز تا حد توان کوشیده‌ام، از جعل، مسخ و تحریف اسناد، وقایع و حقایق و تعدیل و تحلیل آن به سود و زیان این یا آن که متأسفانه در آثار برخی از نویسندگان و محققان دیده می‌شود، خودداری شود.

در تجدید نظر این اثر تحقیقی، علاوه بر متود و روش استفاده شده سابق‌الذکر

تذکر مطالب انجام شده زیرین، نیز قابل یاد آوری است:

۱. فصل اول کتاب یعنی «نگاهی بر سیر تاریخی مشروطیت در غرب» متن اولی آن با حفظ کیفیت اصلی مختصر ساخته شده است.
۲. در متن متباقی فصول، کاهش و افزایش‌های فراوان صورت گرفته و بر حجم کتاب افزوده است که مطالعه آن حوصله‌مندی بکار دارد.
۳. بخاطر حجیم بودن اثر، کتاب در دو قسمت بنام‌های جلد اول و جلد دوم تقسیم بندی شده است.
۴. از اسناد فراوان آرشیفی اندیا آفس لندن که غنی‌ترین مواد در مورد تاریخ نیمه اول قرن بیستم افغانستان را دارا می‌باشد استفاده بعمل آمده است.
۵. کتب و مدارک معتبر دست اول که نویسندگان آن، خود در قضایا و مسایل زیدخل و یا شاهد ناظر صحنه‌ها بوده اند مورد استفاده قرار گرفته است.
۶. از اسناد مهم تاریخی که تا حال هیچ محقق و پژوهشگر افغانی یا خارجی و مستشرقین بدان دسترسی نداشته اند، استفاده شده است. مانند یادداشت‌های تازه‌یاب سه گانه از عبدالهادی خان داوی، عبدالرحمن خان لودین و غلام‌معی‌الدین خان آرتی از فعالان مشروطیت دوم، علی‌الترتیب عنوانی محمودولی خان وکیل و اعلیحضرت امان‌الله خان.
۷. استفاده از نوشته‌های محمود طرزی درین رابطه در سراج‌الاکخبار افغانیه».

در خاتمه لازم، بلکه واجب می‌دانم از دوستان گرانقدر: اکادمیسین پوهاند دکتر جاوید، پوهاند عبدالرسول رهین و استاد پویا فاریابی که در تجدید نظر این اثر مرا تشویق نموده و مشوره‌های نیک داده اند و از استاد شایسته وهاب، عضو کتابخانه اومها Omaha در یونورستی نبراسکای ایالات متحده امریکا که فوتوکاپی نسخه اصلی کتاب را که در کتابخانه شان موجود بود، لطف کرده بمن فرستادند و نیز از اجمل لطیف و پسر سید فریدالدین‌هاشمی محصلان یونیورستی لندن که در تهیه برخی از مواد با من همکاری کرده اند و بالاخره از تمام دوستانی که در تهیه و چاپ کتاب همکاری نموده اند صمیمانه تشکر کنم.

در خاتمه تمنای من از خوانندگان آنست که با وجودیکه تلاش فراوان در تکمیل اثر بخرج داده شده مگر با آنهم ممکن است از معایب، کمبودها و نواقص لفظی و معنوی در امان نمانده باشد، غمض عین کنند، کمبودها و نارسایی‌ها را اصلاح و تکمیل فرمایند و متی بر من نهند.

پوهاند سید سعدالدین‌هاشمی

لندن آگست ۲۰۰۱ میلادی

پیش‌گفتار

با تشکیل نظام نوین جمهوریت در افغانستان (۱۳۵۲ش مطابق ۱۹۷۳م) که حداقل روزهای اول آن خوش درخشید، این امیدواری پیدا شد که مردم بخصوص جوانان منور، روشنفکران تعلیم دیدگان، محققان و نویسندگان کشور با احساس و درک مسؤلیت وطن پرستانه که دارند در امور انکشافی رشته‌های مختلفه شئون زندگی مردم وطن خود سهم بگیرند. از جمله صدها مسأله و موضوع قابل خدمت مربوط به مملکت، یکی هم پژوهش و تحقیق در روشن ساختن زوایای تاریک گذشته تابناک و پرافتخار افغانستان و معرفی غنای تاریخی مردم آنست چه قبل از آنکه افتخارات تاریخی خود را از زبان و نشرات دیگران بشنویم، شایسته آنست که خود ما از تاریخ وطن و مردم خود آگاه شویم و آنرا به نسل جوان و مردم وطن پرست افغانستان و همچنان بمردم جهان بشناسانیم.

روی همین انگیزه بود که استادان تاریخ فاکولته ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل بدرخواست نگارنده در قسمت روشن ساختن یکی از مسایل خیلی مهم و حساس تاریخ معاصر افغانستان یعنی جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان در ربع اول قرن بیستم جواب مثبت داده و مرا به تحقیق در این موضوع تشویق نمودند.

یکی از ضرورت‌های قاطع که این اقدام را صفت عاجل داده است، خوشبختانه موجودیت چند نفر از روشنفکران مشروطه‌خواه است که تا هنوز در قید حیات اند و می‌توان از اظهارات ایشان، اطلاعات ارزشمندی بدست آورد. بعبارت دیگر، پس از چند سال دیگر از حصول گواهی شفاهی این عده بی‌نصیب خواهیم شد.

بنابراین و باوجود علاقه زیادی که به روشن ساختن این حرکت و جنبش، که نمایشگر روح پیکارجویی و شکست‌ناپذیری مردم و همچنین مبین عشق مردم مبارز افغانستان به دموکراسی واقعی، آزادی کامل ملی و ترقی اجتماعی است، داشتم مخصوصاً در آغاز کار تحقیقات علمی به مشکلات زیاد مواجه شدم. زیرا تاریخ

جنبش مشروطه مانند هر جنبش سری بتاریخ جنبش‌های علنی شباهت ندارد و تحقیق در آن امر سهلی نیست. در هر حال، بصورت عموم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، در غالب کشورهای این منطقه آسیا بشمول سرزمین‌های عثمانی، هند اسلامی، افغانستان، ایران و ترکستان جریانات فکری آزادی‌خواهی، عرض وجود کرد. چون در هر یک از این کشورها قدرت‌های مرکزی با آن مخالفت خود را ابراز داشتند، بنابر آن در هر جا جنبش آزادی‌خواهی و طلب حقوق افراد، شکل مخفی را بخود گرفت. همانطوریکه در هر جا، جمعیت‌های سری و مخفی موجود بود، اسناد و اوراق آنان نیز همیشه مخفی بشمار آمده، غالباً در اوقات خطر آگاه شدن قوای دولتی تلف یا مدفون و یا سوختانده شده است. و اگر بدست قوای دولت نیز افتاده از دسترسی و از مطالعه هر شخص دور و برکنار مانده و بعدها در انبوه کاغذهای بیروکراسی مدفون و غایب گردیده است.

این موضوع بیشتر بحال افغانستان در دوره سراجیه صدق می‌کند. چه در آن زمان شرایط این جنبش آزادی‌خواهی مساعد نبود. مردم از سیاست دور نگهداشته می‌شدند. مطبوعات آزاد وجود نداشت و «سراج‌ال‌اخبار افغانیه» که در دوره اول مشروطیت دوم عرض وجود کرد، یگانه جریده کشور تحت فشار پیهام دولت بود. نگارندگان آن با اولیای امور حکومتی و اهل قدرت بدشواری دار و مدار می‌کردند. بناءً در آن زمان وطن‌پرستان مبارز از روی اجبار جمعیت‌های سری ملی را تشکیل دادند.

بهر صورت چون در قسمت این حرکت سیاسی مخفی اسناد و شواهد مستند از زمان سراجیه در دسترس ما نیست، و آرشیف ملی هند، نیز بنابر مشکلات مادی و بعد فاصله، هنوز از دسترس دور افتاده است و چند مقاله و اگر احیاناً کتابی هم در این باره نوشته شده باشد، خیلی کم یاب است، بناءً برای ما دیگر هیچ راه حل موجود نبود، بجز اینکه با اشخاصی که در آن زمان در این حرکت سهیم بوده اند و یا در آن عصر زیسته اند، یا خاطرات به ایشان انتقال یافته است و یادداشت‌های خصوصی گرفته اند، مراجعه کنیم.

واقعاً این اشخاص که بیشتر آنان امروز از نویسندگان، محققان، دانشمندان و

مورخان مشهور افغانستان اند و اسمای شان در متن و در فهرست مأخذ نام برده شده است، در زمینه کمک‌های قابل وصفی نموده اند.

آرزومندم تهیه این اثر که نظر بدلائیل فوق مجبوراً ناکافی می‌باشد، تا اندازه مطلوب را در رابطه به نقش مبارزات آزادی‌خواهی گروپ‌های مبارز کشور در بیداری شعور سیاسی مردم ما در ربع اول قرن بیستم، با درنظر داشت شرایط خارجی و عوامل داخلی به خوانندگان عرضه نماید.

متوقعم خوانندگان و علاقمندان تاریخ معاصر افغانستان، در صورت برخورد با اشتباهات لفظی و معنوی مرا آگاه سازند تا در چاپ بعدی اصلاح شود و هم با ارائه و تقدیم اسناد و معلومات جدید و معتبر در اکمال این اثر ممد گردند.*

در خاتمه از تمام شخصیت‌های محترمی چون میرسیدقاسم لغمانی، عبدالهادی داوی، میر غلام محمد غبار (هر سه نفرشان معلومات گرانبهای در اختیارم گذاشته اند) دکتور عبدالغفور روان فرهادی، خانم می‌سکنازی**، سیدقاسم رشتیا، میر محمدصدیق فرهنگ، پوهاند عبدالحی حبیبی، پوهاند دکتور محمداحسان تره‌کی «روستامل»، پوهاند میرحسین شاه، پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید، محمدسرور نورستانی، محمدصدیق طرزی، عبدالوهاب طرزی، دکتور محمداکرم عثمان، محمدابراهیم صفا، جنرال صفرمحمد غرزی، دکتور محمدشرف غنی، صالح محمد پرونتا، محمدحسین پغمانی، مولوی یعقوب حسن قریشی، شگوفان و دیگرانی که در تکمیل این اثر با شیوه‌ها و طرق مختلف با من کمک نموده و منت گذاشته اند اظهار تشکر می‌نمایم.

* خوشبختانه قبل از تجدید نظر بر این اثر اسناد دست اول و مواد آرشیفی «اسناد محرمانه» اندیا آفس لندن، که در زمینه روشنی خوبی می‌اندازد به اختیارم قرار گرفت که مطالب آن در لابلای کتاب موجود، در جاهای لازمه آن تذکر یافته است.

** خانم می‌سکنازی May Schinasi دانشمند فرانسوی است که من بنابر تقاضای داکتر روان، فرهادی زمینه صحبت عبدالهادی‌خان داری را با وی در منزلشان واقع کارته چار مقابل خانه داکتر یوسف‌خان صدراعظم، مهیا ساختم در این صحبت که من نیز حاضر بودم جناب داوی، مطالب تازه فراوان در مورد سراج‌الخبار افغانیه ارائه فرمود.

بطور خاص از کمک و رهنمای استاد محترم پوهاند دکتور غلام فاروق اعتمادی
استاد تاریخ فاکولته ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل سپاسگذارم.
پوهندوی سید سعدالدین هاشمی
استاد تاریخ (رشته تعلیم و تربیه) فاکولته ادبیات پوهنتون کابل
(جوزا ۱۳۵۴ (۱۹۷۵ میلادی))

مقدمه ناشر

از گذشته‌های خیلی دور استفاده از عقل جمعی بین آریاییان معمول بود. چه آریاییان اکثراً کارهای عامه و ملی را در نشست‌های دسته جمعی جرگه با بزرگان، دانایان اقوام و سران پیشتاز جامعه حل و فصل می‌نمودند. جرگه‌های «سب‌ها»^۱ Sabha، «سیمتی»^۲ Simathy یادی از نخستین نشست‌های دسته جمعی و مجالس عمومی آریاییان می‌نماید که سرودهای ریگویدا از آنها به وضاحت نامبرده است. شاه در جامعه آریایی توسط همین مجالس «سبها» و «سیمتی» انتخاب می‌شد.

چیزیکه در جرگه‌های باستانی بیشتر دارای ارزش و اهمیت می‌باشد، تعمیل و تطبیق مصوبات جرگه‌های بزرگ ملی بود که از قدیم‌الایام در بین مردم و طوایف گونه‌گون آریایی بدرستی پیروی می‌شد. ازین طریق بود که مردم آریایی نقش شایسته خود را در حیات اجتماعی و سیاسی زمان ایفا می‌کردند. چنانچه در عصر کوشانیان در دیانت بودایی تغییرات قابل ملاحظه‌ای بوجود آمد. این تغییرات در آیین بودایی در مجلس بزرگی که به هدایت کنیشکا دایر شده بود صورت گرفت.^۳

یکی از مثال‌های برجسته دیگر این مجالس بزرگ ملی دایر گردیدن جرگه بزرگی در غزنی بود. این جرگه بزرگ تاریخی که در سال ۳۶۶ ه. ق برابر با سال ۹۷۷ م باشتراک جمع کثیری از پیشتازان اجتماعی و سران سپاه در شهر باستانی غزنی دایر شده بود، در آن ناصرالدین سبکتگین بحیث پادشاه انتخاب^۴ گردید. در سال ۱۰۸۸ ه. ق برابر با ۱۷۰۹ م میرویس هوتکی احساس اقوام و قبایل افغانستان را علیه گرگین حاکم صفوی ایران برانگیخت و در محله‌ای بنام «مانجه» نزدیک شهر قندهار جرگه بزرگی باشتراک رؤساء اقوام و قبایل تاجیک، ابدالی، غلجایی، هزاره و ازبیک بشمول علمای متنفذ زمان تشکل داد. درین جرگه میرویس هوتکی بحیث رهبر مردم انتخاب گردید.^۵

به تعقیب جرگه «مانجه» در سال ۱۰۹۶ ه. ق برابر با ۱۷۱۷ م سران اقوام و قبایل مختلف هرات طی جرگه‌ای عبدالله‌خان را بریاست خود پذیرفتند. عبدالله‌خان نیز

بعد از غلبه بر حاکم صفوی ایران در هرات جرگه ملی سران و اقوام و قبایل هرات را بحیث یک عنعنه ملی حفظ کرد و همیشه تمام امور حکومت را درین جرگه مطرح و نتیجه فیصله آنرا تطبیق می‌کرد. این جرگه مدت‌ها بحیث قوه عالی تصمیم‌گیرنده در حکومت‌های هرات باقیماند.^۶

جرگه بزرگ سال ۱۱۲۶ ه. ق برابر با ۱۷۴۷ م فندهار که در آن احمدخان ابدالی بحیث پادشاه انتخاب گردید، در نوع خود از بزرگترین و مؤثرترین جرگه‌ها در تاریخ سرزمین خراسان بود که منجر به تشکیل افغانستان دارای تشکل اداری منظم گردید.^۷

جرگه سال ۱۲۵۷ ه. ق (۱۸۴۱ م) شهریان کابل، در مورد تجاوز انگلیس در افغانستان و تشکیل شورای دوازده نفری تنظیم جنگ علیه انگلیس، جرگه بزرگ سال ۱۲۴۴ ه. ق (۱۸۶۵ م) امیر شیرعلی‌خان در کابل، نقش بزرگ سیاسی و اجتماعی بجای گذاشتند. با استفاده ازین جرگه امیر شیرعلی‌خان مخالفت برادران خود را فرو نماند.

امیر حبیب‌الله شورای مشورتی‌ای باشتراک شهزادگان، عظام، مامورین عالی‌رتبه و بعضی مشاهیر شهر کابل تأسیس کرده بود که در رأس آن شخص امیر قرار داشت.^۸ نتیجه اینکه هرچند مفکوره تشکیلات سیاسی - اجتماعی سازمان‌یافته زاده مفکوره‌های روشن‌نگرانه غربی و ریشه از دوره نوزایش و انقلاب فرهنگی اروپایی دارد، ولی در جامعه‌های گونه‌گون سرزمین آریانا از همان دوره‌های دور تاریخ معمول بوده و جامعه‌های آریایی با استفاده از عقل جمعی و مشوره‌های سران و پیشتاژان جامعه مسایل و مشکلات ملی را حل می‌کردند.

آریائیان این شیوه اداره جامعه را درست زمانی بکار گرفتند که در اثر فشار طبیعی، ترک زندگی مغاره نشینی کرده و مسکون در وادی‌ها و بییشه‌های سرسبز دامنه‌های هندوکوه و سایر بییشه‌های سرسبز و خوش آب و هوای سرزمین پهناور آریانا گردیدند.

ریشه تشکیلات سازمان‌یافته و زنجیری اجتماعی و سیاسی وقتی در سرزمین آریایی‌ها راه خود را آگاهانه و عمیق باز کرد که در اروپا انقلاب فرهنگی جوانه زد و

اندیشه‌های نویسندگان دایرةالمعارف فرانسه در سرزمین‌های اروپایی گسترش یافت. تسخیر هند کبیر بواسطه انگلیس‌ها و باز شدن راه برای ورود انگلیس‌ها به سرزمین‌های خاوری باعث گردید تا مبلغان انگلیسی در حلقه‌های سیاسی اجتماعی حوزه شرقی وارد شوند.

عمال انگلیسی به گونه‌های مختلف در مساجد و مدرسه‌های منطقه از جمله افغانستان نفوذ کردند. کارآگاهان انگلیسی آگاهانه در محافل درباری زندگی امرا و اعیان کشور نفوذ کرده، حتی کارهای بزرگ کشوری را بدوش گرفتند. چنانچه موجودیت قاضی قادرو بحیث همه کاره محمدعظیم‌خان و بعداً مسؤل نظامی و دستگاه‌های فرهنگی امیر شیرعلی‌خان دال بر نقش و جاگزینی عمیق و ژرف عمال انگلیسی در امارت‌های افغانستان بود. و نیز ورود دسته‌های خواننده، سراینده و گروه‌های سرکسی هندی بدربار امیر شیرعلی‌خان عواملی بودند که در زمینه‌های تغییر اندیشه‌هایی که «شاه سایه خدا است» و یا «با دیدار امیر آتش دوزخ بروی انسان حرام می‌شود» تأثیر عمیق گذاشت. موجودیت شخصیت براننده‌ای چون سید جمال‌الدین افغانی در حلقه‌های درباری افغانستان یکی دیگر از عواملی بود که در هسته‌گذاری مفکوره‌های سازمانی سیاسی اجتماعی افغانان کمک کرد.

تشکیل «حزب وطن»، «کمیتة اتحاد و ترقی» و «ترکان جوان» در جامعه ترکیه عثمانی و بهره‌گیری محمودبیگ طرزی از محتوای آنها و ورود شخصیت‌های فرهنگی ترکی بافغانستان عامل دیگری بود که در زمینه‌سازی اجتماعات سازمان یافته و گروپ‌های هم فکر پی‌تأثیر نماند. چه محمودبیگ طرزی از همان روزهای نخست ورود خود بکابل به شغل تنویر اذهان مردم افغانستان آغازید. این شخص بزرگ و برجسته تاریخ سیاسی - فرهنگی افغانستان ابتدا با تأسیس دارالترجمه در شهر کابل و سپس نشر نشریه‌های سراج‌الانخبار افغانیه رسالت میهنی خود را پی‌هراس در مقابل مام وطن ادا کرد که بدون شبهه نقش کلیدی و اساسی او در تأسیس سازمان‌های اجتماعی و تشکیل گروه‌های هم‌فکر و سهم‌گیری فعال و مثبتشان در تغییر اداره مطلق‌العنان و خودکامه به دولت‌های دارای قانون و نظم در افغانستان بازی کرد.

مراجعت دوبارهٔ عدهٔ کثیر تبعیدشدگان خانواده‌های محمدزایی و فامیل‌های

روشنفکر و تعلیم دیده از هند برتانوی و آوردن ثمره‌های تازه شگوفه‌های عصر جدید اروپایی بافغانستان، نقش عمده را در تغییر ذهنیت فامیل‌های اطراف دربار و سایر خانواده‌های محمدزایی بازی کردند. اشخاص با دانش و تحصیل کرده این خانواده‌ها بعد از بازگشت بوطن، بنابر مجبوریتهای حیات اجتماعی که باخوندهای سلطنتی قرابت فامیلی و نزدیکی کلتوری داشتند، نزدیک و نزدیک‌تر شده رفتند. امیر حبیب‌الله‌خان هم از فهم و درک و سطح عالی تعلیم‌خانواده‌های محمدزایی استفاده کرده بیشترین کارهای عمده و مهم مملکتی را بایشان سپرد.

وجود فرزندان خانان و اربابان بانفوذ ولایات افغانستان که بحیث گروگان‌های دربار زیر نام «غلام‌بچه‌گان» از دوره پدر به دربار امیر حبیب‌الله‌خان به میراث مانده بود، از آزادی و اعتبار بیشتر برخوردار شده و از زندگی در دربار در سطح عالی تمتع می‌بردند که عامل مؤثر دیگری در تشکیل گروه‌های هم‌فکر و تغییرپذیر درباری بار آمدند.

در روشنایی و اثرات مثبت و سازنده این عوامل بود که در نهایت افراد شایسته و پرتلاش دست بکار شده، برای بار نخست سازمان‌ها و گروه‌های دارای مفکوره‌های واحد را تشکیل دادند که در رأس همه از نظر بسیاری روشنفکران و تغییرطلبان دوره سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان از شخص هندی‌الاصلی بنام داکتر عبدالغنی نام برده می‌شود.

بگفته تاریخ‌نگاران دوره معاصر افغانستان این شخص که گماشته حکومت هند برتانوی بود، ماموریت داشت گروه‌های مردم را علیه حکومت امیر حبیب‌الله‌خان برانگیزد. این شخص با گول زدن امیر حبیب‌الله‌خان، فرمان یافت در سیستم معارف و سایر ساحه‌های فرهنگی افغانستان تغییرات سازنده بیاورد. داکتر عبدالغنی با سحر زبان و منطق عالی‌ای که داشت در اندک زمان توانست عده کثیری را از ارزش و اهمیت سیستم شاهی مشروطه آگاه سازد. چنانچه در بسیاری اسناد و شواهد تاریخی داکتر عبدالغنی بحیث رهبر گروه مشروطه‌خواهان اول افغانستان معرفی شده است.

هرچند اسناد دیگری هستند که مرحوم محمدرور واصف کندهاری را رهبر گروه «مشروطه‌خواهان اول» افغانستان ذکر می‌کند که شایسته تحقیق بیشتر

می‌باشد. ولی مسلم اینست که گروه «مشروطه‌خواهان اول» دارای گروه‌های ده نفری سری بصورت زنجیری بودند و محمدسرورخان واصف نیز رئیس یکی از گروه‌های ده نفری بود که عده قابل‌ملاحظه مشروطه‌خواهان سرشناس در آن حلقه بسته بودند. ولی ریاست اکثر «مجمع‌های عمومی سری مشروطه‌خواهان اول» را داکتر عبدالغنی بدوش داشت که برای برانداختن رژیم شاهی مطلقه امیر حبیب‌الله خان ماموریت آگاهانه داشت.

و اما اگر قرار باشد چند کلمه درباره جنبش تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان و کتاب حاضر «جنبش مشروطه‌خواهی افغانستان» رقم بزنیم، ایجاب می‌نماید دنباله نوشته را به دوره‌هایی بکشانیم که تاریخ‌نگاری افغانستان از آن ریشه گرفته است. بصورت کلی تاریخ‌نگاری افغانستان به پنج دوره متمایز دسته بندی شده می‌تواند: دوره تاریخ‌نگاری هدفمند و واقع‌بینانه، تاریخ‌نگاری توصیفی (دستوری)، تاریخ‌نگاری ناسیونالیزم نژادی، تاریخ‌نگاری تبلیغاتی و تاریخ‌نگاری انتقادی (انتقامی).

تاریخ‌نگاری انتقادی (انتقامی) که بیشتر با ادبیات تاریخی برون مرزی آغاز می‌شود اکثراً جنبه‌های انتقامی داشته، عمدتاً به طرفداری و یا علیه گروه‌ها و دسته‌های سیاسی اجتماعی و شخصیت‌های حاکم بر دسته بندی‌های گروهی، نژادی، سکتی، سمتی و لسانی نوشته شده، جنبه‌های حقیقت‌یابی و پیگیری تاریخ واقعی افغانستان در محتوای آنها خیلی ناچیز و اندک می‌باشد. واقعیت اینست که اسناد و فکت‌های این دسته نوشته‌ها بیشتر به چشم دید و سرگذشت اشخاص متکی می‌باشد که نمی‌توانند سندهای معتبر تاریخی بحساب آیند. از نظر تاریخ‌نگاران مسلکی افغانستان این نوشته‌ها، کتاب‌های خاطره‌نویسی بوده در سلک و ردیف تاریخ‌نگاری علمی و تئوریک شامل نمی‌باشند. چه تاریخ‌نگاری واقعی و تئوریک استوار بر اسناد و مدارک دست اول و معتبر می‌باشد که بایست از طرف تاریخ‌نگاران در حالات مختلف تاریخی جمع و آرشیف شود. ولی بی‌باور نیستیم که هر کدام آنها در تنویر بسیاری حالات و واقعیت‌های تاریخی بخصوص می‌توانند مواد خام تاریخ واقعی تئوریک و مستند افغانستان باشند.

کتاب زیر چاپ «جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان» حاصل زحمت و پشت‌کار

یک دهه تجربه، تاریخ‌نگاری و تدریس تاریخ افغانستان در حلقه‌های اکادمیکی و دانشگاهی افغانستان می‌باشد که توسط جناب پوهاند سید سعدالدین‌هاشمی یکی از نخبه‌استادان کرسی تاریخ نوین افغانستان در دانشگاه (در ۱۳۵۴ ه.ش) مطابق به (۱۹۷۵ م) یعنی قبل از آنکه مورخان دیگر مان باین کار ملی دست یازیده باشند، آنرا به نگارش گرفته بود. تردیدی نیست که مؤرخان بعدی کارهای خود را بر مبنای این اثر کرده باشند.

هرچند کار کردن درین بخش تاریخ افغانستان در موجودیت حاکمیت‌خانواده محمدزایی بر اریکه قدرت افغانستان مشکل و ناممکن بود، ولی جناب‌هاشمی با وجدان تاریخ‌نگاری مسلکی به کار خود ادامه داد. چنانچه بعض مؤرخان محترم حتی جرئت شنیدن کنفرانس‌های استاد را در مورد محتوای این کتاب نداشتند. جناب پوهاند‌هاشمی باین ارتباط قصه می‌کند: حینیکه بار اول کتاب «جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان» را منحصث اثر علمی ارتقا به رتبه علمی پوهنوالی به دانشگاه کابل پیش کردم، لازم بود از محتوای کتاب در محضر استادان باصلاحیت کرسی تاریخ دانشگاه کابل دفاع نمایم. او می‌گوید: که در روز دفاع ازین اثر برخی از منسوبین محافظه‌کار و افراطی دانشگاه کابل با شنیدن نام اثر، چنان ناراحت و مضطرب گردیدند که اصرار ورزیدند راجع به رفع قیود سانسور مطبوعاتی آن با جناب دکتور روان فرهادی که شخص وارد در مسایل می‌باشد، مشوره کنم. و نیز از وزارت اطلاعات و کلتور راجع به مرفوع بودن سانسور آن نوشته تحریری حاصل گردد.

جناب‌هاشمی می‌نگارد: «در حالیکه دانشمند گرانقدر جناب دکتور عبدالغفور روان فرهادی از آغاز تاختم کار تحقیق با من کمک‌های فراوان رهنمایی‌ها و مشوره‌های عالمانه نموده بود. بهر حال این ماجرا و معضله خلق شده به کمک استاد بزرگوار شاد روان پوهاند دکتور غلام‌فاروق اعتمادی که خود یکی از فعالان مشروطیت سوم و مشوق اصلی ام در تحریر این اثر تحقیقی بود و سمت استاد رهنمای مرا داشت، بصورت بسیار عالمانه و عاملانه حل گردید.»^۹

کتاب حاضر «جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان» همان کتاب مستند و حاصل زحمت چندین ساله جناب محترم پوهاند سید سعدالدین‌هاشمی است که

اینک با استفاده بیشتر و دقیقتر از منابع معتبر آرشیفی و آثار دست اول نویسندگان تاریخ افغانستان در زبان‌های اروپایی با تجدید نظر کلی تألیف گردیده و اینک با محتوای جدیدتر در چهار فصل یک مقدمه و کتاب‌شناسی جامع به نشر می‌رسد.

کتاب که بیشتر با استفاده از اسناد معتبر آرشیف «اندیا آفس بریتانیا» تجدید چاپ گردیده است، حاوی مطالب مستندی تحلیلی و مبسوطی درباره نهضت‌های مشروطیت در افغانستان و رجال کلیدی آن می‌باشد که می‌تواند سوال‌های اکثر محصلان تاریخ نوین افغانستان را جوابگو باشد.

مؤلف در فصل اول کتاب، سیر تاریخی وقایع را که از جهان غرب آغاز شده، ریشه اصلی جنبش‌های روشنفکری و مشروطیت را پی یابی کرده، اثرات آنرا در جامعه افغانی نتیجه می‌دهد.

در فصل دوم، شرایط خارجی پیدایش مشروطه‌طلبی افغانستان بررسی شده و مکث جامعی بر جنبش و بیداری شرق به پیش‌آهنگی سید جمال‌الدین افغانی، نهضت و بیداری هند جسیم، انقلاب بورژوا دیموکراسی روسی نموده، عناصر محرک مشروط خواهی افغانستان را می‌شمارد. در فصل سوم کتاب عوامل داخلی ظهور مشروطه‌خواهی افغانستان را حساب کرده، بیشتر آنرا به عوامل و اوضاع نابسامان و مختنق دوره‌های قبلی مربوط می‌داند. فصل چهارم به گروه‌بندی‌های نخستین مشروطه‌خواهان افغانستان و شیوه‌های مبارزه سری و درگیری‌های نامرتبب شانرا با دستگاه دولتی و ظهور مشروطیت دوم و فعالین آن اختصاص دارد که می‌تواند حساب خوبی از پیکار و مبارزه‌های پیگیر و مؤفانانه گروپ «جوانان افغان» و یا «مشروطه‌خواهان دوم افغانستان» بدهد.

امیدواریم کار گران‌قیمت و ارزنده جناب پوهاند هاشمی درباره یک بخشی از تاریخ افغانستان نیاز و نیت‌های گرم و پر حرارت خوانندگان و محققان تاریخ معاصر افغانستان را برآورده ساخته، رسالت تاریخ‌نگاری اورا منحصیث یک تاریخ‌نگار مسلکی، آگاه و متعهد کشور چطوریکه از او توقع می‌رفت برآورده ساخته، دین وطنی او را عاملانه ایفا کرده باشد.

شورای فرهنگی افغانستان، خوشحال است در دهه داغ فرهنگ زدایی و فرهنگ

ستیزی دشمنان تاریخ و فرهنگ افغانستان، مجال طبع و چاپ این اثر گران قیمت را می‌یابد. همان طوریکه طی نوشته‌های قبلی خدمت محققان و نگارندگان محترم یادآوری نموده بودیم، گردانندگان شورای فرهنگی افغانستان بخاطر برملا گردیدن حادثه‌ها و پارچه‌های واقعی تاریخ افغانستان که بنابر ملحوظات مختلف تا حال کتمان مانده است، آمادگی دارد تا با امکانات ناچیز خود آنها را طبع کرده از ورطه نابودی، فراموشی و ایام زدگی وارهاند.

معتقد هستم کارهای هم‌آهنگ و پیگیر فرهنگیان افغانستان در بیرون مرز و انضباط کنترولی نیت فرهنگ زدایان قرن و کوبیدن مشتهای محکم یک پارچه‌گی وحدت ملی و فرهنگی و هزار زبانه‌گی مان می‌تواند ضامن آینده افغانستان دارای فرهنگ ملی و استوار باشد که امید واریم همه فرهنگیان مان بدون در نظر داشت، رنگ، بو سلیقه خاص و طرزهای دید متفاوت در یک حلقه عالی ملی جمع آمده، به کشوری دارای بیرق‌های بلند باندیشند که بر همه مان حق مساوی دارد.

پوهاند رسول رهین

شورای فرهنگی افغانستان، سویدن

اسد ۱۳۸۰ خورشیدی

- ^۱ سب‌ها (Sabha) به مجلسی گفته می‌شد که در آن رویدادهای کوچک اجتماعی و سیاسی حل و فصل می‌شد. مراجعه شود به کتاب «جرگه‌های بزرگ ملی افغانستان» ص (۱۵)
- ^۲ سیمتی (Simathy) یک نوع جرگه قومی بود که در آن همه مردم اشتراک کرده نمی‌توانستند. مخصوص ریش‌سفیدان، دانایان، نجبا و اعیان قوم بوده است. (مراجعه شود به تاریخ جرگه‌های ملی، نوشته عبدالله مهربان)
- ^۳ عبدالله مهربان. تاریخ شورا در افغانستان، کابل شورای ملی افغانستان ۱۳۶۸ (و نیز دیده شود جرگه‌های بزرگ ملی افغانستان، ص ۱۷)
- ^۴ محمدعلم فیض‌زاده. جرگه‌های بزرگ ملی افغانستان. لاهور، فیض‌زاده ۱۳۶۸. ص ۱۹.
- ^۵ تاریخ شورا در افغانستان ص ۱۵
- ^۶ تاریخ شورا در افغانستان. ص ۱۹.
- ^۷ تاریخ شورا در افغانستان. ص ۲۲.
- ^۸ میر غلام‌محمد غبار افغانستان در مسیر تاریخ جلد اول کابل مؤسسه طبع کتب، ۱۳۴۶. ج. ۲.
- ^۹ یادداشت‌های شخصی پوهاند هاشمی

مقدمه

سخنی پیرامون ویژه مشروطیت

اساساً مفهوم چارتر، پیمان، مقاله و تعهد بین افراد ملت‌ها و دولت‌ها از زمان تشکیل و تأسیس حکومت به میان آمده که توسط آن افراد از حقوق بی‌حد و حصر خود منصرف شده، با دولت یک پیمان بسته‌اند. این مقاله و پیمان‌ها در کشورهای مختلف مراحل مختلفی را طی کرده است، تا اینکه تعهدات مذکور از شکل شفاهی بصورت تحریری درآمده‌اند. مشروطیت نیز نوعی از اینگونه تعهدات بوده است.

مشروطیت شکل یک کلمه عربی را دارد که مشتق از کلمه «مشروط» بنظر می‌رسد در واقع ریشه آنرا در زبان‌های یونانی، لاتینی، فرانسوی و انگلیسی سراغ کرده می‌توانیم. بدین شرح که «خرتیس Chartes» در یونانی به معنی قرطاس است در زبان لاتین (Charta) نیز معنی پارچه کاغذ پاپروس، نوشتن مکتوب و سند را افاده می‌کند. در زبان عربی کلمه قرطاس از آغاز اسلام دیده می‌شود و شاید پیش از اسلام موجود بوده است. این لفظ در زبان فرانسوی از روی یونانی و لاتین شکل شارت Charte یعنی نقشه خریطه و چارتر (سند تحریری که حاوی احکام مقید باشد) آمده است و در زبان انگلیسی شکل چارتر Charter و یا کارتا Carta را بخود گرفته است که معنی تعهد را افاده می‌کند. در زمان جان (John) پادشاه انگلستان در سنه ۱۲۱۵ لفظ چارتر بمعنی تعهد به اعیان کشور بکار برده شده است. در زبان دری تقریباً عین کلمات مذکور بشکل خریطه (نقشه) و قرطاس و قرطاسیه یعنی کاغذ مورد استعمال قرار گرفته است.

داخل شدن کلمه «شارت» و «مشروط» در زبان‌های عربی و دری باین معنی سیاسی، از کلمه فرانسوی می‌باشد. * چنانکه صورت «ش» مانند فرانسوی

* غالب مطالب از مصاحبه با دکتر روان فرهادی و مقاله عبدالهادی حائری «مجله وحید شماره ۱۲۷ و عبدالهادی حائری تشیع و مشروطیت در «ایران» گرفته شده است.

ونه «چ» مانند انگلیسی) شاهد آن می‌باشد. باید دانست که بعد از انقلاب کبیر فرانسه و ختم عهد ناپلیون در ۱۸۱۴، لوئی ۱۸ پادشاه فرانسه یک شارط Charte منظور کرد که محتویات آن ترکیبی از مطالب انقلاب کبیر فرانسه (مساوات مدنی) و عهد امپراتوری ناپلیون (تقسیم اجتماعی و اداری فرانسه باساس کود سیول یعنی قانون نامه مدنی ناپلیون) بود که البته در آن بعضی مشخصات نظام سابق شاهی نیز آمده بود. بموجب این شارط Charte شاه، وزرا را انتخاب می‌کرد، اما قوای تقنینیه بدست پارلمان بود، متشکل از دو مجلس: مجلس اعیان و مجلس نمایندگان. در ۱۸۳۰ لوئی فلیپ بهمین «شارط» حلف وفاداری یاد کرد.

در ۱۸۳۱ قوانین مزید بر شارط اضافه شد. در آثاری که بزبان‌های عربی و ترکی عثمانی دربارهٔ اروپا نگاشته می‌شد و نیز در صحبت بین روشنفکران خاصه در امپراتوری عثمانیه، سخن از این «شارط» بود که یک اصطلاح عمدهٔ قانون اساسی معاصر شده بود. (در خط عربی عثمانی ترکی عادت بود که همیشه در مقابل حرف T - طا عربی و در مقابل K و - C ق. می‌نگاشتند.)

بهر صورت استادان زبان شناسی (خاصه ریشه شناسی) می‌دانند که در مورد بعضی کلمات دو ریشه موجود می‌باشد و در طول زمان معنی هر دو ریشه موجب تماس‌ها و حتی مغالطه می‌شود و اکثر یکی ریشه اصلی و دیگر ریشه فرضی می‌باشد و ریشه فرضی را نباید بی‌تأثیر شمرد.

خلاصه اینکه چون عموماً مسلمانان در قرن نهم کلمات اروپایی دارای «ت» را با «ط» تحریر می‌کردند و در نتیجه بجای «شارت» «شارط» نوشتند. بنابراین نزد کسانی که منبع اصلی کلمه را نمی‌دانستند، بین شرط عربی و شارط فرانسوی مغالطه صورت گرفت. تقاضای جوانان عثمانی برای صادر شدن یک «شارط» از جانب خلیفه، بمعنی گذاشتن شرائط و مشروط بااختیارات خلیفه شناخته شد و این تصور فاقد معنی سیاسی هم نبود.

در هر حال دانشمندان ایران در مورد ریشه لغوی کلمه مشروط اختلاف نظر داشتند و اکثر آنها بدون درنظر گرفتن ریشه واقعی آن از ریشه عربی «شرط»

می‌دانند.* البته برخی دیگر آنان مانند مرحوم سیدحسین تقی‌زاده و داکتر رضازاده شفق و نامق کمال باین عقیده اند که لغت مشروط از لفظ فرانسوی «لاشارط Lacharte» جدا شده است. ایشان اضافه می‌کنند که کلمه لاشارط فرانسوی از اروپا به ترکیه عثمانی راه یافت و در آنجا از کلمه «شرطه» که معادل لغت لاشارط به کار رفته به تبعیت از قواعد صرف مفعول عربی و مشروطیت را ساختند و سپس آن لفظ به ایران وارد شد. که طبعاً از همین راه وارد افغانستان نیز گردیده است.

تعریف مشروطیت:

مشروطیت در قاموس‌ها به عبارات مختلفی تعریف شده است. داکتر محمدمعین در جلد سوم فرهنگ خویش این طور تذکر می‌دهد: «نوع حکومتی که دران وضع قوانین به عهده مجلس یا مجلسین (شورا و سنا) باشد و دولت مجری آن محسوب می‌گردد. حسن عمید، مؤلف «فرهنگ عمید» از مشروطیت این طور تعریف به عمل آورده است: «حکومت ملی، حکومتی که مقید به قانون باشد. مملکتی که دارای پارلمان باشد و نمایندگان ملت در کارهای دولت نظارت داشته باشد».

عده هم، این صفت را برای حکومتی بکار می‌برند که براساس قانون اساسی و نظام پارلمان بنیاد گردیده باشد. ولی به عقیده نویسنده تعریف ذیل که توسط یکی از حقوق‌دانان تقدیم شده است، موجزترین تعریفات است: «مشروطیت در چارچوب نظام شاهی حاکمی از تطبیق پرنسیپ تفکیک قوا و تضمین حقوق و آزادی‌های بشری و تحدید صلاحیت‌های شاه از طریق قانون اساسی (مکتوبه) یا غیرمکتوب است».**

پس از تعریف سابق‌الذکر چنین برمی‌آید که به مرور ایام و مطابق تحول افکار

* از میان اینگونه نویسندگان معاصر انقلاب مشروطه: شمس کاشمیری «کلمه جامع شمس کاشمیری در معنای شورا و مشروطه» طبع تهران ۱۹۱۱. شیخ اسماعیل غروی محلاتی «النالی المربوط فی وجوب المشروطه» بوشهر ۱۹۰۹. و ادیب الحکما، قراباغی را می‌توان به عنوان نمونه یاد کرد.

** از مصاحبه با داکتر روان فرهادی و نوشته سیدحسین تقی‌زاده «خطابه مشتمل بر شمه از تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت» تهران ۱۳۳۸ و داکتر رضازاده شفق خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟ تهران ۱۳۳۴ و نامق کمال «مقالات سیاسی و ادبیه» سه جلد. استانبول ۱۹۰۹ (صفحات ۱۶۵ و ۱۷۸).

سیاسی در این ناحیه آسیا در قرن ۱۹ و آغاز قرن بیستم در رژیم شاهی مشروطه، محل حاکمیت شخصی را حاکمیت ملی، جای رژیم اتوریتر را رژیم تمثیلی، مکان اصل مطلقیت را پرنسپ تفکیک قوا، و بالاخره محل قیود و استبداد را آزادی و حقوق بشر اشغال می‌کند.*

باید افزود که رژیم مشروطیت معمولاً در کشوری مطرح می‌گردد که در آن زمام امور دولت در اختیار «شاه» قرار دارد، نه تحت اداره یکی رئیس جمهور. زیرا در دولت شاهی انتقال قدرت بعد از مرگ شاه از طریق میراث به وارثان شاه صورت می‌گیرد. در صورتیکه امور دولت و مردم بعد از هر چند سال یک مرتبه میسر است و لهذا بیم و اندیشه مطلقیت قدرت و حاکمیت شخصی در رژیم جمهوریت موردی ندارد.**

* از مصاحبه و یادداشت‌های پوهاند دوکتور محمداحسان تره‌کی «روستامل».

** از مصاحبه و یادداشت‌های پوهاند دوکتور محمداحسان تره‌کی «روستامل»

فصل اول

نگاهی بر سیر تاریخی مشروطیت در غرب

برای اینکه فکتورها و عوامل داخلی و خارجی را در بروز مشروطه‌خواهی در افغانستان خوبتر درک کنیم - لازم می‌افتد تا نگاهی بر سیر تاریخی مشروطیت و حقوق بشر در جهان غرب بیندازیم و بطور خاص از تحول افکار سیاسی بعضی کشورهای غرب که آزادی‌خواهان کشورهای اسلامی مورد تأثیر ایشان بودند، سخن بگویم.

انسان از لحظه‌ای که از قلمرو حیوانات جدا شده و تشکیل اجتماعات نموده است تا امروز رو به تکامل بوده است. این سیر انکشاف و تکامل اجتماعات بشری، با توجه به نظام اقتصادی - اجتماعی به دوره‌های ذیل تقسیم شده است:

زندگی ابتدائی اولیه و نظام دودمانی (پدرسالاری)، نظام بردگی، نظام فیودالی، نظام سرمایه‌داری و نظام سوسیالیستی. از زمانیکه تاریخ بیاد دارد، در هر یک از اعصار و ادوار تاریخ به نحوی از انحاء، عده‌ای از افراد بشر از حقوق طبیعی و ذاتی خود محروم مانده و از دست گروهی از هم‌نوعان خودپرست، مغرور و صاحبان قدرت خویش رنج و ستم کشیده‌اند. ولی در عین زمان در تمام این ادوار، افراد محروم لحظه‌ای پا ننشسته و تا آنجا که اوضاع و احوال و محیط اجازه می‌داده برای حفظ و اعلام و تثبیت حقوق خود مبارزه کرده، قربانی‌ها داده و فداکاری‌ها کرده‌اند. ایشان برای حصول این حق، از تعالیم دینی و اخلاقی الهام گرفته و از پشتیبانی دانشمندان، فیلسوفان و ادبای بشردوست برخوردار بوده‌اند. این تلاش‌ها و کوشش‌های پیگیرشان بی‌ثمر نمانده و در طول تاریخ پیروزی‌های بزرگی در اصول اخلاقی و حقوق بشر ببار آورده است.

اول - نظام برده‌داری و حقوق بشر

نظام برده‌داری که بر روی ویرانه‌های جامعه بی‌طبقات سر بیرون زده و نخستین بار جامعه در آن به طبقات تقسیم شد، اول در آسیا و افریقا (بین‌النهرین و مصر)

پدیدار گشت. (هزاره چارم قبل از میلاد). این نظام که مضمون اجتماعی اقتصادی آن نظام برده‌داری بود، در یونان باستان در قرن هشتم یا ششم قبل از میلاد و در روم باستان در قرن ششم نمایان گردید.

در کشورهای یونان و روم برخلاف دولت‌های باستانی آسیا و افریقا، برده‌داری باوج خود رسید. وجه تولید برده‌داری در مدت کوتاه‌تری در این دو کشور اروپایی تسلط یافت، تا در استبداد آسیا و افریقا.

در هر حال یکی از مزایای اجتماع یونانیان قدیم آنست که در آنجا بساط حکومت مطلقه از قریب هفتصد سال پیش از میلاد برچیده شد. بدین معنی که در یونان برعکس استبدادهای متمرکز آسیا و افریقا، دولت‌های شهری متعددی عرض وجود کرد که روبه‌مرفته در تمام آنها دو شکل مشخص بمشاهده می‌رسید: در یک نوع آن که دموکراسی برده‌داری نامیده می‌شود، حاکمیت یک سره در دست برده‌داران بود. حکومت «آتن» نمونه کلاسیک یک دموکراسی برده‌داری بوده است و نوع دومی آن که الیگارشسی بود، عده معدودی اداره امور دولتی را در اختیار داشت.

«اسپارت» نمونه بارز حکومت الیگارشسی بود. این دوره که روی هم‌رفته از زمان «سولون» (اوایل قرن ششم قبل از میلاد) تا قرن سوم یعنی اواخر زمان فتوحات سکندر دوام می‌کند. در تاریخ فلسفه سیاسی بنام عهد فرضیه دولت شهری یاد شده است.

۱) عهد فرضیه دولت شهری

بیشتر افکار و ایدیال‌های سیاسی جدید مانند عدالت، آزادی، حکومت مشروطه، احترام به قانون و امثال آن از عقاید فلاسفه یونان از همین دوره سرچشمه گرفته است.

«ارسطو» فیلسوف شهیر یونان باستان در قرن چارم قبل از میلاد (۳۸۵ ق.م - ۳۲۳ ق.م) راجع به حکومت مشروطه صحبت کرده است. حکومت مشروطه به عقیده ارسطو، واجد سه عنصر است:^۱

۱- حکومتی است به مصلحت و منفعت عامه.

- ۲- حکومتی است قانونی، بدین مفهوم که تابع مقررات عمومی می‌باشد، نه فرمان‌ها و تصویب‌نامه‌های الزامی و یکطرفه.
- ۳- حکومت مشروطه یعنی حکومت تمایل مردم یا حکومت مردمی که بآن رضایت داده شده است.

با فتوحات اسکندر کبیر، جهان مدیترانه که از ملل و اقوام متعدد و مختلف تشکیل می‌شد، مبدل به یک جامعه واحد گردید. اقوام متشتت با عقاید و رسوم متنوع که مانند عناصری مختلف بودند با یکدیگر جوش خورده و در کوره امپریالیزم رومی ذوب گردیده، مبدل به یک جامعه خاص شدند. دولت شهری با رژیم آن ناپدید گردیده و تا چند قرن پس از اسکندر کبیر در جهان باستان حوزه مدیترانه و شرق نزدیک دیگر جامعه و ملتی وجود نداشت و روم یگانه جانشین سلاطین مقدونی و مصر و سلطنت‌های غرب آسیا گردید و جهان متمدن آنزمان را تحت لوای واحد سیاسی در آورد.

این سیستم جدید حکومت رومی و این تغییر جدید، دکترین نوی را که تخم آن در زمان اسکندر کاشته شده بود، بدنیای سیاست و فلسفه عرضه کرد و آن «قانون طبیعی و عقل طبیعی» بود که جنبه جهانی و عمومیت داشت. این روابط که بنام عهد فرضیه جامعه جهانی یاد شده است، از قرن سوم پس از میلاد تا اوایل قرن پانزده میلادی دوام کرد.^۲

۲) عهد فرضیه جامعه جهانی

مؤسسين این فرضیه جدید رواقیون بودند. بدین لحاظ است که فلسفه رواقی را علمداران قانون طبیعی و نخستین مروجین آزادی‌های فردی و برابری دانسته اند. بطور کلی نظریات و عقاید فلاسفه رواقیون را سه آیه مهم تشکیل می‌داد.^۳

- ۱- دولت جهانی: یعنی منافع فردی فدای جامعه جهانی. باید ملتفت بود که در اینجا از جامعه جهانی حرف زده شده، نه از دولت ملی.
- ۲- عدالت طبیعی: همه مردم جهان برادر یکدیگر و در حقوق مساوی بوده و عموم اتباع کشور جهان هستند، بدون توجه بحال و مقام و نژاد یا فرهنگ ایشان.

۳- تابعت جهانی: مردم عضو جامعه جهانی هستند. قوانین این جامعه طبیعی است و واجب‌الاطاعه و حیات اجتماعی ضروری است. (ضدناسیونالیزم).

دوم - نظام فیودالی و حقوق بشر

امپراتوری روم غربی در اواخر قرن پنجم میلادی سقوط کرد. جامعه بردگی روم در اثر جنبش انقلابی غلامان و کولون‌ها Colones و غلبه بربرها Barbarians اضمحلال یافت و باین شکل نخستین دوران عظیم در تاریخ بشر، دنیای قدیم یعنی جامعه برده‌داری به عنوان یک نظام مسلط جهانی بانحطاط گرائیده و پایان پذیرفت و دوران دوم یعنی روابط فیودالی قرن وسطی که در آن زمان نو و مترقی بود، آغاز شد و قریب هزار سال را دربر گرفت.

در قرون وسطی برعکس عهد قدیم، نظام مسلط اجتماعی - اقتصادی بردگی نبود، بلکه روابط فیودال - سرواژ تسلط داشت.^۴ قرون وسطی یا قرون تاریک اروپا، مشتمل است بر یک دوره تقریباً بیش از هزار ساله بین قرون پنجم و اواخر قرون شانزدهم.

از مشخصات بارز این دوره نفوذ عقاید سیاسی تیوتون فیودالیزم (با چهار مشخصه: اقتصاد طبیعی، تولید کوچک، استثمار دهقان، تکنیک ابتدائی تولید) و منشور کبیر است.

۱- عقاید سیاسی تیوتون‌ها: از جمله عقاید تیوتون‌ها که در دموکراسی‌های بعدی و عقاید سیاسی و بخصوص انقلاب ۱۶۸۸ انگلیس مؤثر واقع شد، این عقیده بود که قدرت دولت ناشی از ملت است. سلطنت انتخابی که در واقع یک نوع جمهوری بود، بوسیله تیوتون‌ها معمول و در تیوری حکومت مشروطه مؤثر واقع شد.^۵

۲ - فیودالیزم: این نظام اجتماعی اقتصادی مسلط جهانی که از نظر کرونولوژی از قرن (۵) میلادی آغاز و تا انقلاب بورژوازی انگلستان (اواسط قرن ۱۷) دوام

می‌کند، طبقات اصلی آن زمین‌داران بزرگ و دهقانان سرف Serf بودند* و در آن زمینداران قدرت سیاسی را در دست داشتند و با اعمال زور دهقانان را استثمار می‌کردند، نظام فیودالی نامیده می‌شود. و طبقه حاکم را فیودالی می‌نامند.^۶

ماهیت خاص مذهب و نقش آن نیز یکی از جنبه‌های مشخصه قرون وسطائی در شرق و غرب است. «بطور کلی فیودالیزم لکه‌ی ننگینی است که بر صفحه‌ی تاریخ حقوق بشر جای گرفته و پیشرفت بشر را در سیر طبیعی ارتقا بمقام حقیقی آدمیت، قرن‌ها به عقب انداخته است. فیودالیزم پس از بردگی یکی از عوامل مهم اختناق آزادی و سبب محرومیت اکثریت افراد بشر از حقوق طبیعی و مسلم شان بوده است.»^۷

۳ - **منشور کبیر Magnacarta**: این چارتر که بنام منشور کبیر (مگناکارتا) یاد شده است، در ۱۵ جون ۱۲۱۵ یعنی در عصر دوره‌ی سوم فیودالیزم اروپایی امضاء شد.

این منشور که نتیجه‌ی مبارزه بین دهقانان و فیودال‌ها بود، در حقیقت سند آزادی فیودال‌ها بحساب می‌رود. به شهریان نیز برخی امتیازات واگذار شد. ولی توده‌ی اصلی مردم دهقانان سرف هیچ چیز بدست نیاوردند.^۸ این منشور غالباً از طرف مورخان و سیاست‌مداران انگلیسی و امریکائی اساس آزادی‌های آن کشور خوانده می‌شود. «این نخستین قدم بزرگی بود که در راه طولانی و دراز مبارزه بخاطر آزادی‌های سیاسی در انگلستان برداشته شد.»^۹

چارتر مگناکارتا که موید برخی از آزادی‌های فردی نیز تلقی شده است، در مبارزات و جنبش‌های که در قرون بعد برای کسب آزادی بعمل آورد، غالباً به مواد آن استناد شده و احکام آن مورد احترام بوده است. چنانچه اساسات این منشور هنوز هم در نظام سیاسی انگلستان با قوت خود باقی است.

مندرجات منشور: نسخه اصلی منشور بصورت فرامینی تنظیم گردیده است که در آنهمه معمولاً برای اعطای زمین یا امتیازات دیگر صادر می‌شد. ولی در قرون

* کلمات، کنت مارگراو Margrave، سینور، واسل، فیف Fief و امثال آن از اصطلاحات مهم عصر فیودالیزم اروپا است. «جنبش مشروطه‌خواهی در افغانستان» تألیف پوهاند هاشمی، ص.۷.

بعد مفسرین مفاد منشور را برحسب سلیقه خود تقسیم بندی کردند و آنرا تحت شخصیت و سه ماده درآوردند. اینست نمونه بعضی از مواد آن:^{۱۰}

ماده اول - «جان» پادشاه انگلیس از تائید آزادی کلیسا و حقوق کامل و خدشه‌ناپذیر آن از طرف خود و وارث خود الی‌الابد، کلیه حقوق را که در فرمان تصریح شده است، بعموم افراد آزاد قلمرو خود اعطا می‌کند.

ماده ۱۷- رسیدگی بدعاوی عمومی را از صلاحیت دادگاه‌های وابسته بدریاب خارج می‌سازد و در صلاحیت مراجع صالح و ثابتی قرار می‌دهد.

ماده ۲۰ - مقرر می‌دارد که مجازات شخص آزاد باید متناسب به جرم او باشد و بهرحال حقوق او نسبت باملاک ابا و اجدادی باید محفوظ بماند.

ماده ۳۹ - ... از این پس هیچ قاضی متهمی را صرفاً به اقرار او و بدون گواهی گواهان نباید محکوم سازد و هیچ فرد آزاد نباید توقیف یا زندانی شود یا از حق مالکیت و تصرف محروم یا تبعید گردد، یا بهر نحوی از مورد آزار قرار گیرد، بر طبق حکم قضات صالحه و طبق قوانین مملکت.

ماده ۴۵ - فقط کسانی را بمقام قضاوت یا کلانتری یا کدخدائی یا امور انتظامی منصوب می‌داریم که از قوانین مملکتی با اطلاع بوده باشند و آنها را رعایت کنند.

ماده ۶۳ - که آخرین ماده منشور یا فرمان کبیر است، جان پادشاه انگلیس خداوند را گواه می‌گیرد که حقوق و امتیازات و آزادی‌های مندرج در این فرمان را برای عموم افراد در قلمرو خود بطور اتم و اکمل بشناسد و محترم شمارد تا همه افراد بتوانند با صلح و آرامش و آزادی کامل از مزایای آن بهره مند گردند.

سوم - نظام سرمایه‌داری و حقوق بشر

الف- ظهور و پیدایش و روابط سرمایه‌داری:

در جریان سومین یعنی آخرین دوره قرون وسطی نیروهای تولیدی بپایه رسیدند که صورت بندی و روابط نظام سرمایه‌داری که نو و مترقی بود، در بطن اقتصاد

فیودالی* رو به گسترش نهاد. درین مرحله دو طبقه عرض وجود کرد: طبقه بورژوا که ابزار وسایل تولید را در دست داشت و طبقه کارگر که مزدبگیر بوده و فاقد وسایل متذکره بودند. گرچه نخستین نشانه‌های پیدایش سرمایه‌داری در قرون چاردهم و پانزدهم در کشورهای ایتالیا نمودار گردید، ولی شکل محسوس آن از قرن شانزدهم آغاز شد.

ب - انقلاب پیروزمند بورژوازی در قرن شانزدهم و هفدهم:

۱: انقلاب بورژوازی‌هالند در قرن ۱۶: شارل پنجم از خانواده‌هابسبورگ که در هسپانیه او را «شارل اول» می‌نامند و در سال ۱۵۵۶ از سلطنت هسپانیه و هم از امپراتوری خود استعفا داد. با از بین رفتن او سلسله «هابسبورگ» بدو شعبه تقسیم شد: اطریش و هسپانیه. هسپانیه با ایالات هفده گانه‌هالند به تصرف «فلیپ دوم» پسر شارل پنجم درآمد (۱۵۵ - ۱۹۴۸) فلیپ دوم که خود را شخصیت بین‌المللی می‌دانست یک کاتولیک دو آتشه و متعصب بود.

سرزمین متصرفه فلیپ یعنی‌هالند در قرون ۱۳ و ۱۴ از لحاظ اقتصادی کشور پیشرفته بشمار می‌آمد. تغییراتی که در قرن ۱۶ در حیات اقتصادی‌هالند به وجود آمد، باعث ترقی اقتصادی بیشتر آن کشور گردید و بر روابط اجتماعی و سیاسی آنان تأثیر نهاد.

در قرن ۱۶ هر یک از این هفده ایالت بذات خود کشوری علحیده بود و هر ایالت از مزایا و حریت‌ها و مصئونیت‌هایی که خاص قرون وسطی بود، بهره مند می‌گردید.

در ۱۵۶۶ درهالند جامعه از طرف دوصد نفر از نجبای ولایات مختلف تأسیس گردید، از فلیپ دوم تقاضا کردند که دستگاه تفتیش عقاید را به‌هالند نبرد. زیرا از عواقب آن بیم داشتند. فلیپ دوم باین عرض حال شان اعتنا نکرد، همان بود که قیامی که هم جنبه مذهبی و هم سیاسی و بیشتر اقتصادی داشت، آغاز گردید. (در

* فیودالیزم شرق دارای یکرشته خصوصیات می‌باشد که آنرا از اروپای قرون وسطی متمایز می‌سازد. مشخصه اول: همان وجود بقایای قابل ملاحظه نظام برده‌داری در شرایط فیودالیزم شرق. مشخصه دومی: در شرق مدت مدیدی در یک عده کشورها، زمین بحکومت فیودال یا این و آن سلطان تعلق داشت. در حالیکه در اروپا، قسمت اعظم کشاورزان به فیودالان وابستگی داشتند. «تاریخ قرون وسطی» ترجمه مهندس صادق انصاری ص ۲۲.

عرض یک هفته طرفداران متعصب آئین «کالوین» چارصد کلیسا را تاراج کردند. مجسمه‌ها را فروریختند، جام‌های زرین کلیساها را که خاص «عشاء ربانی» بود، ربودند و با نفرت زائد‌الوصف آنچه را نشانه پاپ و دستگاه پاپی و مظهر بت‌پرستی می‌دانستند ویران ساختند... آتش قهر و غضب مردم از شهری به شهر دیگر زبانه کشید. بیشتر بلوا از طرف کمک استادهای مزدور بود که عده آنها در سرزمین صنعتی‌هالند بسیار فراوان بود و علاوه بر تعصبات مذهبی از لحاظ اجتماعی و اقتصادی هم ناراضی بودند و تعزیه‌گردان این تظاهرات ضد هسپانوی و ضد کاتولیکی شده بودند.^{۱۱}

در ولایات شمالی‌هالند که بورژوازی پیشرفته‌تر و سازمان یافته‌تر بود، هفت ایالت آن ۱۵۷۹ اتحادیه اوترخت Utrecht را تشکیل دادند و در ۱۵۸۱ این هفت ایالت که خود را ایالت متحده‌هالند نامیده بودند از هسپانیه بریده، استقلال خود را اعلام کردند و آنچه بعداً جمهوری‌هالند خوانده شد، بوجود آوردند.

بدین ترتیب، انقلاب‌هالند نخستین انقلاب بورژوازی در اروپا است که با شرکت فعال توده‌ها در انقلاب توانست حکومت مطلقه هسپانیه را شکست داده و تاج پیروزی بر سر نهد. مگر شرط این پیروزی فقط نصیب بورژوازی شد.

۲ - انقلاب بورژوازی انگلستان (۱۶۴۰ - ۱۶۶۰)

۱. نظری برتکامل دانش و فن در اروپا در قرون شانزدهم و هفدهم:

از قرن پانزدهم علوم، صنایع و تکنیک تدریجاً روبه‌انکشاف گذاشت. در استخراج و استفاده از فلزات موفقیت‌های بدست آمد. جنگ‌های بی‌شمار موجب رشد سریع تکنیک نظامی شد، کشف راه‌های نوین تجاری و بدست آوردن مستعمرات به تکمیل کشتی‌سازی منجر گردید، اختراعات و کشفیات که از تکمیل علمی جدایی ناپذیرند، با خواست‌ها و مطالبات تکامل اجتماعی بستگی و ارتباط داشت، نیازمندی‌های تکنیکی علوم را در پیشرفت خود یاری می‌کرد و ترقی تکنیک بنوبه خود بدون کسب اطلاعات علمی و استفاده از آن میسر نبود. تا این وقت علم در قبال کلیسا اجازه نداشت که از مرز ایمان تجاوز کند. اکنون علم و دانش بورژوائی ناچار بود که مبارزه دشوار و شدیدی را با کلیسا دنبال کند. زیرا کلیسا عقیده

نداشت که مردم را به تفکر آزمایش و تجربه وادار سازد.

در عصر مورد بحث، ایمان بدانش طبیعی رفته رفته بنیاد می‌گرفت. دسته‌های مرتب و متشکل از افراد که وسایل و پول کافی داشتند، بمطالعات علمی مشغول گردیدند. مهمترین این تشکیلات عبارت بودند از انجمن شاهی علوم لندن که در ۱۶۶۲ و اکادمی علوم فرانسه که در ۱۶۶۶ تأسیس شد. هم‌زمان و موازی با پیشرفت و تکامل علم و فن و تکنیک، در ساحه افکار سیاسی و تأیید حقوق بشر نیز فلاسفه انسان دوستی عرض وجود کردند. چه از قرن سیزدهم برخی از فلاسفه مانند ویکلیف Wycliff، هس Huss، لوتر و کالوین از طریق تقبیح دخالت‌های ناروای روحانیون در امور دنیوی و زندگی افراد با تأیید و تثبیت آزادی فردی، راه بحث آزادانه را برای فلاسفه مابعد باز کردند. در نتیجه فلاسفه جلیل‌القدری چون «جان لاک»، «ولتر»، «منتسکیو»، «روسو» و امثال آنان عرض وجود کردند. عقاید و نظریات آنها در جنبش‌ها و نهضت‌های مهمی که غرض تأیید حقوق بشر در قرون هفدهم و هجدهم رویداد، بسیار مؤثر بود.

در واقع عصری که ما راجع به آن صحبت می‌کنیم، مبارزه کلیسا و علم می‌باشد که مبارزه طبقاتی میان فیودالیزم میرنده و بورژوازی را که در آنزمان مترقی بود، منعکس می‌سازد. نتیجه این مبارزات به شکست کلیسا و محو فیودالیزم و موقعیت و پیروزی علم و بورژوازی انجامید.

۲. جریان انقلاب

در سال‌های اول قرن شانزدهم طریقه حکومت قرون وسطائی روبه زوال گذاشته و دوره سلطنت‌های مطلقه و حکومت شاهان مطلق‌العنان آغاز شد. طریقه جدید سرعت در غرب اروپا متداول گردید. سلطنت‌های مطلقه با قدرت اسلحه و سرباز کلیه مؤسسات قرون وسطائی را درهم شکست و مردم چون از دستگاه فیودالیزم که بحد اعلاى فساد خود رسیده بود، ناراضی بودند، لذا از شکست آنان خرسند گردیدند و از رژیم سلطنتی استقبال کردند. تنها در انگلستان دوره حکومت مطلقه سلسله تیودور (۱۴۸۵ - ۱۹۰۳) بنا بر دلایل ذیل دیر دوام کرده نتوانست:

۱. در پایان قرن ۱۶ بورژوازی نوحاسته و اشراف جدید در انگلستان ثروتمند

- شده بودند. نمایندگان ایشان که در پارلمان راه یافته بودند، آرزو داشتند که شاه از پارلمان تبعیت کند.
۲. بنابر شرایط خاص، انگلستان مراحل بورژوازی را بمقایسه کشورهای دیگر اروپایی از قبیل «پروس»، «هسپانیه» و «فرانسه»، وقت‌تر آغاز کرده بود.
 ۳. انگلستان موقعیت خاص جغرافیائی و سیاسی داشت. بحیث یک کشور مجزا از قاره اروپا در تلاش استقلال سیاسی، مذهبی از پاپ روم بود.
 ۴. رقابت انگلستان با کشورهای فرانسه و هسپانیه کاتولیکی که زیربنای اقتصاد فیودالی داشتند، عامل دیگری در پدیدار شدن بورژوازی آن سرزمین بود.
 ۵. چون زیربنا در انگلستان تغییر کرده بود، لذا یک حرکت روبنائی از طریق سیاست و فرهنگ، غالباً توسط پروتستان‌های انگلیسی، ممد واقع شد و مطلقیت به مشروطه مبدل گردید.*
- با پیشرفت صنعت و تجارت در قرن ۱۹ در انگلستان، دانش و تعالیم نوین بورژوازی نیز رشد یافته و نظرات و افکار هیومانیستی رو به توسعه گذاشت.
- با مرگ ملکه الیزابت سلسله تیودور که دوران مطلقیت انگلستان بود، منقرض شده، پادشاه اسکاتلندی موسوم به جیمز اول از سلسله استورات پادشاه انگلستان شد (۱۶۰۳ - ۱۹۲۵)، جیمز از هواخواهان جدی حکومت مطلقه بود. بعد از جیمز اول، چارلز اول پسرش پادشاه شد (۱۶۲۵-۱۶۴۹) و مبارزه میان شاه و پارلمان به نهایت جدیت رسید. بالنتیجه پادشاه پارلمان را منحل کرد. ولی از آنجا که تهیه پول در غیاب پارلمان کار دشواری بود، موجب گردید بار دیگر فرمان افتتاح آنرا صادر کند. مگر بزودی دریافت که پارلمان حاضر به برآوردن خواهشات او نیست. در نتیجه در سال ۱۶۲۸ پارلمان (درخواست حقوق Petition of Rights) را به تصویب رسانید که در آن بیشتر قواعد اساسی دولت مشروطه

* انگلستان که بنام «مادر پارلمان» یادشده است، در آن شاهی مطلقه بشاهی محدوده و شاهی محدوده بشاهی پارلمانی و شاهی پارلمانی بلاخره به دیموکراسی پارلمانی تکامل کرده است. (از حقوق اساسی مقایسوی، پوهاند دکتور محمداحسان روستامل. ص ۴۵)

زمان ما، نخستین بار صراحتاً مندرج آنست و آن بشرح ذیل:

۱. از این تاریخ به بعد بدون مجوز قانونی، هیچ فردی را نباید بدادن پیشکش، یا وام، یا باج، یا مالیات و امثال آن مجبور ساخت.
۲. هیچ فردی را بخاطر مواد مذکور در بند یک فوق، خوداری از پرداخت مطالباتی از این قبیل، نباید احضار و استنطاق کرد، یا قسم داد، یا در توقیف نگهداشت، یا آزار رسانید، یا مضطرب یا مشوش ساخت.
۳. هیچ فرد آزاد را نباید زندانی یا توقیف کرد.
۴. نباید اجازه داد که هیچ فردی مورد آزار صاحب‌منصبان کشوری و لشکری قرار گیرد و صاحب‌منصبان که مرتکب این اعمال شده اند باید از کار برکنار شوند.
۵. هیچ فردی را نباید در هیچ محکمه جز در محاکم صالحه مورد محاکمه قرار داده محکوم کرد.

مبارزه میان شاه و پارلمان به نهایت جدیت خود رسید. پس از یک رشته کشمکش‌ها، پادشاه در ۱۶۲۹ پارلمان را تعطیل کرد و مدت یازده سال بدون پارلمان حکم راند.

در صف هواداران پارلمان یک رهبر بزرگ و یکتا از نیرومندترین فعالین انقلاب بنام کرومول پیدا شد. او بمنزله یک سازمان‌دهنده بزرگ و یک انضباط دهنده سرسخت و جدی سپاهیان خود را از میان دهقانان و پیشه‌وران برگزید. این ارتش تازه «روئین تنان Ironside» نامیده می‌شدند.

کرومول در پایان کار پیروز گردید. چارلز بوسیله نیروهای پارلمان دستگیر و زندانی شد و بلاخره شاه مذکور بجرم خیانت به حکومت در ۳۰ جنوری ۱۶۴۹ در میدان (وایت‌هال) لندن اعدام شد و جمهوری انگلستان اعلام گردید.

اما این جمهوری عمر بسیار کوتاهی داشت. پس از مرگ کرومول ۱۹۵۸ بورژوازی و اشراف جدید انگلستان به سلطه نیرومندی احتیاج داشت تا بدان وسیله بتوانند تمام آنچه را که در زمان انقلاب بدست آورده بودند، حفظ کنند. بورژوازی و اشراف راه دیگری جز استقرار مجدد حکومت سلطنتی نداشتند. همان بود که دو

سال بعد از فوت کرومول، چارلز دوم - پسر چارلز اول که به اسکاتلند پناهنده شده بود به انگلستان برگشت. در ۱۶۶۰ پارلمان رای داد که «حکومت باید به شاه، لاردها و عامه تعلق داشته باشد» قانون اساسی قدیم مجدداً احیا شد و چارلز دوم پادشاه انگلستان اعدام گردید.^{۱۲}

بدین ترتیب انقلاب بورژوازی انگلستان که دوران نوین تاریخ بشریت یعنی عصر جدید را آغاز می‌کند و این دوران تا انقلاب کبیر سوسیالیستی ۱۹۱۷ دوام می‌یابد. به نفع بورژوازی و اشراف نوین تمام شد.

۳. اعاده سلطنت (۱۶۶۰ - ۱۶۸۰) انقلاب باشکوه ۱۶۸۸ و اعلامیه حقوق بشر:

آنچه با روی کار شدن چارلز دوم در ۱۶۶۰ اعاده یافت، نه فقط سلطنت بود، بلکه کلیسای انگلستان و تفوق پارلمان نیز بازگشت.

بهر کیف در نهایت امر قبولی ویلیام و ماری بحیث شاه و ملکه توسط پارلمان در حقیقت واگذاری تاج و تخت از طرف پارلمان موکول و مشروط به قبول «اعلامیه حقوق» در ۱۶۸۸ توسط آن دو بود. باین ترتیب اکنون دیگر پارلمان قدرت عالی شمرده می‌شد و انقلاب انگلستان که قدرت را بدست پارلمان داد، با کمال خود رسید.

فشرده مواد «اعلامیه حقوق» این سند مشهور^{۱۳} که روش مشروطه در آن خلاصه شده است، از این قرار است:

۱. هیچ مقامی نمی‌تواند قوانین و اجرا قوانین را ملغی سازد، مگر با رضایت پارلمان.
۲. کلیه مواردی که در گذشته بدستور مقامات عالیه کشور قوانین و اجرای آنها مطلق مانده غیرقانونی می‌باشد.
۳. کلیه دادگاه‌ها که در گذشته بوسیله مامورین دولت برای رسیدگی به امور مذهبی و غیره تأسیس شده غیرقانونی می‌باشد.
۴. وصول پول از افراد ملت برای مخارج دربار بدون اجازه پارلمان ممنوع و غیرقانونی است.

۵. نگهداری قوای نظامی در داخل کشور در دوران صلح بدون رضایت پارلمان برخلاف قانون است.
۶. اتباع پروتستان مذهب می‌توانند برای دفاع خود و بطوریکه بوضع آنها متناسب باشد، بر طبق قانون اسلحه داشته باشند.
۷. انتخاب اعضای پارلمان باید آزادانه انجام گیرد.

۳ - انقلاب و استقلال ایالات متحده امریکا

در طول بیش از دو نیم قرن یعنی از زمان کشف امریکا توسط کریستوفر کلمبس (۱۴۹۲) تا حصول استقلال امریکا (۱۷۷۶) تعداد زیادی اروپائیان بالخصوص از انگلستان، سویدن، ناروی فرانسه، هالیند، پروس پولند و امثال آن به قاره جدید سرازیر شدند. این گروه‌ها که از طبقات مختلفه با طرز تفکر مختلفه وارد آن سرزمین شده، بودند در سال‌های قبل از استقلال جزو مستعمرات انگلیس بودند.

مهاجران این کشور تازه، مانند مردمان کشورهای اروپائی، آسیائی و افریقائی تاریخ طولانی در آن سرزمین نداشتند، بلکه آنها فیودالیزم اروپائی را پشت سرگذاشته (بجز در مزارع بزرگ جنوب) طبقه بورژوازی را تشکیل داده بودند که در اثر رشد خود با موانع زیاد مواجه نمی‌شد و با سرعت تکامل می‌یافت.

وقایع که در قرن هفدهم در جهت تحقق آرزوی مردم انگلستان در آن سامان رویداد و پیشرفت‌های که در امر حقوق و آزادی‌های فردی حاصل شد، در مردم مستعمرات انگلیسی در امریکا، اثر عمیق بر جای گذاشت. اینان از افکار فلاسفه انگلیسی، بخصوص جان لاک پدر نظریه آزادی قرون هفدهم و هجدهم و نهضت‌های مردم آن کشور الهام گرفتند. مهاجرین تازه وارد از «قوانین تحمل ناپذیر» انگلیسی‌ها، از رفتار نامطلوب مامورین انگلیسی مخصوصاً در قسمت تادیه مالیات تازه، ناراضی شدند. در نتیجه آتش جنگ بین انگلستان و مستعمرات امریکائی در گرفت.

غوغای که در جنگ امریکا برپا گردید هم انقلاب بود و هم جنگ. امریکائیان با تائید و تسجیل حقوق و آزادی‌های فردی، اساس بنای عظیم استقلال و آزادی و حاکمیت ملی خود را پی ریزی می‌کردند. در چارم جون ۱۷۷۶ اعلامیه معروف به

«اعلامیه استقلال» منتشر گردید و در ۱۷ سپتمبر ۱۷۸۷ قانون اساسی امریکا تدوین و تصویب شد. این قانون اساسی که قدیمیترین قانون اساسی تحریری را تشکیل می‌دهد در ۱۷۸۹ نافذ گردید. واضعین اعلام‌نامه استقلال امریکا و قانون اساسی ایالات متحده بر آثار «جان لاک» تبحر کامل داشتند. چنانچه پاره‌ای از جملات اعلامیه استقلال امریکا، عین کلماتی است که جان لاک بزبان آورده است. همچنان اصول عقاید وی در قانون اساسی امریکا اثر بخشیده است. اصول عقاید وی درباره حقوق طبیعی، حکومت محدود و حق ایستادگی در برابر بیدادگری و استبداد بمرور در کشورهای دیگر اروپائی خاصتاً در فرانسه نیز نفوذ زیاد کرد.

۴ - انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ - ۱۷۹۹)

انقلاب مشروطیت فرانسه نسبت به انگلستان دیرتر آغاز گردید و آن بدان لحاظ که زیربنا در فرانسه بمرحله نرسیده بود که باعث بروز انقلاب گردد. چنانچه دیده می‌شود که از یک طرف مردم فرانسه تا قرن هفدهم از مدرک زراعت زندگی بسر می‌بردند. (قریب نود فیصد فرانسویان از طریق شغل زراعتی اعاشه می‌شدند) و از سوی دیگر زمین‌های زراعتی بدست فیودال‌ها بود. این فیودال‌ها ارتباط شان با پاپ روم قایم بود. با زیربنای اقتصاد فیودالی کاتولیکی خود مانع بزرگ نهضت و انکشاف اقتصادی و سیاسی بودند. تا اینکه در نتیجه انقلاب صنعتی یک طبقه متوسط در جامعه فرانسه عرض وجود کرد که می‌خواست قدرت سیاسی و اقتصادی بدست آورد.^{۱۴} یعنی که طی سال‌های قبل از انقلاب بورژوازی فرانسه ممتازترین طبقه اقتصادی این سرزمین شد و تقریباً تمام ثروت تولیدی بدست آن طبقه افتاد.

طبقه بورژوا منابع بازرگانی و صنعت و امور مالی در دست داشت و هر سال که سپری می‌شد بر تعداد آن افزوده می‌شد. باوجود پیشرفت اقتصادی، نارضایتی بورژواها رو به افزایش بود. تجار، بانکداران و وکلای دادگستری با آنکه درآمد سرشار داشتند، از امتیازات سیاسی محروم بودند و آنان را بدربار راهی نبود. از افتخارات عالی سهمی نداشتند و جز در انتخابات مامورین مجلس حتی رای هم نمی‌توانستند بدهند.

طبقه بورژوازی هرچه ثروتمندتر می‌شد، بیشتر به قدرت و ارزش خود پی می‌برد و

فریادی علیه تبعیضات اجتماعی بلندتر می‌گردد. انقلاب را طبقه بورژوازی برافروخت (تابستان ۱۷۸۹).

هدف‌های اساسی انقلاب در ابتدا بِنفع بورژوازی بود. اما از آنجا که رهبران این طبقه به حمایت گروه‌های بیشتری از مردم نیاز داشتند، به طبقه پائین و روستاییان رو آوردند.

جریان انقلاب فرانسه به سه مرحله بزرگ مشخص می‌گردد:

مرحله نخست که از ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۲ بطول انجامید. در قسمت بیشتر این مدت سرنوشت فرانسه در دست مجلس ملی بود. در واقع مرحله نخست، مرحله طبقه متوسط بود. توده‌های مردم هیچ گونه قدرت سیاسی کسب نکرده بودند. درخشان‌ترین پیشرفت‌های مرحله اول انقلاب محو بقایای فیودالیزم (الغای فیودال‌ها و نجیب‌زادگان) و نشر اعلامیه حقوق بشر در هفده ماده بود که در دیباچه اولین قانون اساسی فرانسه (۱۷۹۱) درج شد. این اعلامیه که یکی از معتبرین اسناد تاریخ می‌باشد که بعد از انقلاب فرانسه در غالب کشورهای دیموکراسی اروپائی راهنمای آزادی‌خواهان و سازندگان قوانین اساسی گردید.

نظریات مونتسکیو در قسمت (تفکیک قوا) در اولین قانون اساسی فرانسه در ماده شانزدهم اعلامیه حقوق بشر نمودار شد:

«ماده شانزدهم: هر جامعه که حقوق افراد آن تأمین نشده و تجزیه و تفکیک قوا در آن معین نگردیده باشد، دارای قانون اساسی محسوب نمی‌شود.»^{۱۰} متباقی مواد این اعلامیه راجع به آزادی‌های فردی صیانت حقوق طبیعی، مقاومت با ظلم، مساوی بودن در برابر قانون، آزادی عقاید مذهبی، آزادی فکر و عقیده و امثال آن صحبت می‌کند.

دومین مرحله انقلاب فرانسه از ۱۷۹۲ آغاز شد. در آغاز این مرحله فرانسه یک کشور جمهوری شد و لوئی ۱۶ به محاکمه کشانیده شد.

بعلاوه در مرحله دوم (۱۷۹۲-۱۷۹۵) رهبری انقلاب در عوض طبقات محافظه‌کار بورژوازی به افراطیون که نمایندگان پرولتاریای پاریس بودند، انتقال

کرد و در این مرحله، فلسفه آزادی ولتر و مونتسکیو جایگزین اصل برابری «روسو» شد.

مرحله سوم انقلاب در سال ۱۷۹۵ شروع شد و در ۱۷۹۹ با کودتای ناپلیون خاتمه یافت. این مرحله از مقایسه با دو مرحله سابق الذکر ارزش کمتر دارد.

نفوذ و اثرات انقلاب در خارج از فرانسه: انقلاب فرانسه بطور کلی برای بشریت نتایج سودمندی ببار آورد، بیش از هر چیز ضربه سختی بر پیکر استبداد و مطلقیت وارد کرد. بعد از انقلاب در کشور، کمتر پادشاهی در اروپا بخود جرئت می‌داد که ادعای اختیارات مکلفیت و نامحدود بنماید. بقایای فیودالیزم را که شامل بردگی و امتیازات اشراف می‌گردید از بین برد. فلسفه مرکانتلزم گرچه بعد از انقلاب هنوز رواج داشت، عمر آن به عنوان یک سیاست مشخص اقتصادی خاتمه یافته بود. مذهب از سیاست جدا شد (۱۷۹۴).

این انقلاب که پایه‌های اجتماع را به لرزه درآورده بود، افکار آن از طریق پیروزی‌های نظامی ناپلیون در کشورهای دیگر اروپا در قرن ۱۹ انتشار یافت. در اواسط قرن نهم، مکتب فردیت و حقوق طبیعی مورد حمله شدید گروهی از فیلسوفان طرفدار اصالت اجتماع قرار گرفت و افکار دیموکراسی توده‌ئی عرض وجود کرد که بنیان‌گذار واقعی آن در این دوره «مارکس» بود که به همکاری یک نفر دیگر بنام «انگلس» مانیفست کمونیست را نشر کرد که در آن اصول و روش فلسفه او بیان و مندرج است.

مارکسیزم مثل سایر انواع سوسیالیزم که در آوان کار پدیدآمده بود، هدفش بموقع اجرا گذاشتن نویدی بود که انقلاب فرانسه در انجام آن موفق نگردیده بود: یعنی برقراری مساوات اجتماعی و اقتصادی بدنبال مساوات حقوق مدنی و قضایی که بر اثر انقلاب عاید شده بود.^{۱۶}

مأخذ فصل اول

- ۱ دکتر بهاولدین بازارگاد «تاریخ فلسفه سیاسی» جلد اول، تهران زوار ۱۳۳۶ ص (۱۴۰)
- ۲ بازارگاد جلد اول ص (۲۱)
- ۳ بازارگاد، جلد اول ص (۱۱۵)
- ۴ کاسمینسکی، قرون وسطی. مترجم صادق «انصاری»، تهران، شرکت نشر اندیشه ۱۳۴۲ ص (۱۰)
- ۵ دکتر مهدی ابوسعید «حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب»، تهران موسسه انتشارات آسیا ۱۳۴۳ ص (۱۲۴ و ۱۲۵)
- ۶ کاسمینسکی، صادق انصاری ص (۲۴)
- ۷ دکتر مهدی ابوسعید ص ص (۱۲۴ و ۱۲۵)
- ۸ صادق انصاری. ص (۱۲۹)
- ۹ جواهر لعل نهرو نگاهی بتاریخ جهان جلد اول، ترجمه محمود تفضلی تهران انتشارات امیر کبیر ۱۳۴۶ ص (۴۳۶)
- ۱۰ دکتر مهدی ابوسعید صص (۱۳۴۱، ۱۳۵ و ۱۳۶)
- ۱۱ البرت روزول، پالمر «تاریخ جهان نو» جلد اول، ترجمه ابوالقاسم طاهری، انتشارات امیر کبیر ۱۹۵۶ ص (۱۴۶)
- ۱۲ صادق انصاری. ص. (۲۶۲ و ۲۶۳)
- ۱۳ دکتر مهدی ابوسعید، ص (۱۷۰- ۱۷۲)
- ۱۴ ویلیام ا. دویت حوادث بزرگ تاریخ، ترجمه رضا امینی. تهران مطبعه حافظ ۱۳۴۱، ص (۱۳۹)
- ۱۵ دکتر حافظ فرمانفرمایان، اروپا در عصر انقلاب، جلد اول تهران انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۴ ص (۱۲۶)
- ۱۶ البرت روزول پالمر، جلد دوم، ص (۱۰۲)

فصل دوم

شرایط خارجی پیدایش مشروطه‌طلبی در افغانستان

جنبش و بیداری شرق:

تاریخ شاهد است که مشرق زمین زادگاه و مهد پرورش باستانی‌ترین تمدن‌های تاریخی جهان بوده است. حتی تمدن‌های باستانی یونان و روم که در حکم والدین تمدن مغرب زمین محسوب می‌شوند، از همین تمدن‌های قدیمه شرقی مایه گرفتند.

در قرون وسطی نیز یعنی روزگاری که اروپا در قعر توحش می‌زیست، شرق شاهد تمدن درخشان اسلامی که آخرین تمدن تاریخ قبل از تمدن معاصر است می‌باشد. در این عصر سیادت سیاسی اقتصادی و تفوق علم و دانش فرهنگ هنر و ادب همه بدست شرقیان بود.

متأسفانه در اواخر قرون وسطی صحنه جهان عوض شد. یعنی که بر اثر پیش‌آمدها و حوادث ناگوار سیاسی و تغییرات اقتصادی در کشورهای شرقی، ملل متذکره که قرن‌ها پیش آهنگ مادی و معنوی جهان بودند، دچار رکود و انحطاط شدند. برعکس اروپایی که در خواب قرون وسطائی فرو رفته بود، بدوره تاریک خود خاتمه داده، با استفاده از سرمایه‌های علمی مسلمانان و مردم مشرق زمین زندگی نوین را آغاز کردند و رنسانس از شرق به غرب انتقال کرد. بخصوص انقلاب صنعتی چهره جهان را بکلی عوض کرد و تغییرات بزرگ در اوضاع سیاسی اقتصادی و اجتماعی مردم وارد آورد. صنایع ماشینی، کارگران صنایع دستی را از عرصه تولید خارج کرد. دولت‌های صنعتی غرض حصول مواد خام و اولیه و دریافت بازار فروش اموال تازه صنعتی شان قدم از عرصه کشور خود فراتر نهاده، به کمک نیروی عسکری بامپریالیزم و استعمار منتهی شده، دست بغارت پهناورترین سرزمین‌های جهان زدند.

قدرت‌های امپریالیستی در هجوم خود در شرق در غالب کشورها در تلاش جامعه فیودالی و رشد عناصر سرمایه‌داری کمک کردند و موجب تبدیل جامعه فیودالی به

جوامع نیمه فیودالی شدند. بدین نحو، تماس اروپائیان که از کشورهای صنعتی آمده بودند با مردم شرق که هنوز در مرحله زراعتی بسر می‌بردند، موجب شد تا تمدن غرب نخستین اثرات خود را در شرق که اکثر شان استقلال سیاسی و اقتصادی خود را که از ارکان مهم و عمده تکامل و پیشرفت است، از دست داده بودند، نمایان سازد.

اگر از یکطرف ناسیونالیزم که عکس‌العملی در برابر تجاوزات امپریالیزم اروپائی بود، در بین مردمان شرق پدیدار و انکشاف کرد، از سوی دیگر، شرقیان تصمیم گرفتند که تخنیک و فرهنگ غربی را فراگیرند تا از طریق آموزش آن هویت ملی خود را حفظ کنند و سرانجام هم وزن و هم پله غرب گردند. بدین سان، همین‌ها بودند که مایه تکان و بیداری شدند. همچنان این تماس‌ها باعث گردید تا مفاهیم آیدیولوژی فلسفی و اجتماعی بورژوازی غرب در شرق اثر اندازد و در افکار و نظریات مربوط به حقوق بشر از قبیل آزادی، دموکراسی، استقلال، ناسیونالیزم و حق حاکمیت ملی در کشورهای شرقی نمودار گردد و آداب و رسوم زندگی نیز تا اندازه شیهه غربی پیدا کرد.

خلاصه در نیمه دوم قرن نوزدهم یک رنسانس فکری و یک جنبش که زاده انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه بود و قبلاً در کشورهای اروپائی پخش شده بود، در کشورهای شرقی از مصر تا جاپان به مشاهده رسید و یکعده پیشوایان، مصلحان، رهبران آزادی‌خواه، اندیشمندان، شخصیت‌های سیاسی مشهور شرق و دماغ‌های نخبه آنرا از حالت تیوری به مرحله عملی تغییر شکل دادند.

یکی از سردهسته‌ها و پیش‌آهنگ‌های این گروپ بزرگ مردان سیدجمال‌الدین افغانی بود که دارای مقام شامخ و ممتاز بوده و در نزد جهانیان نیز صاحب منزلت شایسته است.

۱ - سید جمال‌الدین افغانی قهرمان اتحاد اسلامی و پیش‌آهنگ نهضت‌های شرق (۱۸۳۸-۱۸۹۷):

سید جمال‌الدین افغانی «پیش‌آهنگ نهضت‌های شرق» در میان مردان تاریخ نوین شرق آنقدر بزرگ و حایز اهمیت است که ملت‌های متعددی آرزو دارند او را از

مفاخر خویش بشناسند و نامش را وسیله افتخار و سربلندی قرار دهند. سید جمال‌الدین افغانی که بعضی از نویسندگان یا از روی غرض و تعصب و یا بعلت عدم معلومات کافی او را با شخصی دیگری بهمین نام مغالطه کرده، با آمیختن صفحات زندگی هر دو نفر، سید افغان را غیرافغانی قلمداد کرده اند.

وی در ۱۸۳۸م در اسدآباد دره کنر ولایت ننگرهار افغانستان بدنیا آمده است. چنانچه علاوه بر صدها سند و مدرک موثق راجع به مسقط‌الراس او، یکی هم تصویر ۲۳ لوحه ۸ «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده سیدجمال‌الدین» چاپ ایران است که در آن سید مذکور بطور صریح و روشن خود را از اهالی افغانستان و از سادات کنر معرفی نموده است و بخط خود چنین نوشته است: من سکنه کابل من اهالی الافغان ال‌سید جمال‌الدین من سادات کنر»^۱

الف - سید جمال‌الدین در افغانستان

سید جمال‌الدین علوم مختلفه اسلامی فلسفه و حکمت را از پدرش سید صفدر و یک‌دهه علمای دیگر افغانی که در زمان خودشان بی‌نظیر بودند، در ننگرهار و کابل فراگرفت. او برای رفع عطش علمی خود باینقدر تحصیلات قناعت نکرده، در سن هجده سالگی بقصد فراگرفتن علوم بیشتر بار اول به مسافرت در خارج از وطن آغاز کرد و عازم هند شد. سید در مدت اقامت یک سال و چند ماهه خود قریب هفت ماه را در بمبئی و متباقی وقت خود را در کلکته و شهرهای دیگر هند غرض تکمیل اطلاعات خویش در قسمت علوم معاصر غربی و فلسفه جدید سپری کرد. او با مکتب‌های جدید چه سیاسی و چه فلسفی تماس گرفت. چنانچه از مکتب‌های سیاسی چه دیموکراسی غرب و چه سوسیالیستی باخبر بود.

در قسمت سوسیالیستی اظهار می‌کند که مکتب سوسیالیستی در واقع مولود حس انتقام کارگران در برابر بی‌عدالتی و استفاده‌سوء حکام و ثروتمندان است. همین علت است که حس انتقام کارگران بشور آمده در مقابل ثروتمندان قیام می‌کنند.»^۲ معلوم می‌شود که کسب دانش جدید و مشاهده فجایع استعمار انگلیس در هند و متباقی جهان در زندگی و مفکوره سید تأثیر زیاد وارد آورده بود.

سید مذکور پس از سفر هند غرض ادای فریضه حج (۱۸۵۷) و سیاحت بلاد

اسلامی، عربستان، عراق و شامات برآمد. او در این سفر، در قسمت آداب، اخلاق و اوضاع رقت‌بار مردم آن مناطق معلومات کافی حاصل کرده و پس از تأسیس انجمن و جریده ام‌القری در مکه که در حقیقت بمثابه رهنمای مسلمین بود، عازم وطن مالوف خودش افغانستان شد.

سید در بازگشت به زادگاه خود که عالم بزرگ و مدبر عظیم سیاست و اجتماع گردیده و تجربه بیشتر اندوخته بود، در کابل مورد توجه امیر دوست‌محمدخان قرار گرفت و از ندیمان بزرگ او محسوب شده و در ضمن به تعلیم و تربیه امیرزاده محمداعظم‌خان پرداخت و برای سلطنت‌داری آماده اش ساخت. در عصر سلطنت امیر محمداعظم‌خان بمقام مشاور و وزیر در امور دولت قرار گرفت.

در نوبت دوم سلطنت امیر شیرعلی‌خان در اصلاحات او دست بزرگی داشت. پیشنهاد و تطبیق برنامه و پروگرام مفصل او چون حفظ استقلال سیاسی، ایجاد روابط با دول همسایه و اسلامی، تشکیل کابینه ملی، تأسیس مکتب عصری و مطبعه جریده شمس‌النهار و مجله «کابل»، انتظام مالیه و پوسته، ترویج صنایع، مخصوصاً صنایع حربی، تشکیل اردوی منظم و قوی، تمرکز قدرت دولت و انحلال خودسری‌ها و غیره برای امیر شیرعلی‌خان گواه این ادعا است.* ولی بی‌مهری‌های امیر شیرعلی‌خان و کینه دیرینه محمدرفیق‌خان لودی در قبال مسائل، دیگر موجب شد تا سید کشور را ترک کند.

بهر حال، سیدجمال‌الدین شخصیکه مردم افغانستان را «شیر بیشه» یاد کرده است، با نظر بصیر و عمیق در نگرهار کابل و هرات و سائر نقاط افغانستان، اوضاع کشور خویش را بدقت مطالعه کرده و مقدم بر همه تجاوز بیگانگان، مبارزه ملی و جهاد تاریخی مردم افغانستان علیه استعمار قرن، خانه جنگی زمامداران‌خانواده محمدزایی بر سر قدرت، امارت و ریاست که دولت مرکزی را در تزلزل می‌انداخت و مردم در زیر یک اداره ملوک‌الطوائفی‌خاندانی در مدت نیم قرن کوفته می‌شد، در ذهن او مؤثر افتاد.

کوشش‌های سیاست تفرقه اندازی استعمارگران انگلیس در تولید و پیدا کردن

* مگر محمود طرزی، میر محمدصدیق فرهنگ و عده دیگر در زمینه نظریات مختلفی ارائه می‌کنند.

طرفداران میان امراء، در زادگاه سیدجمال‌الدین تأثیر بارزی در موقف سیاسی او وارد نمود. چه این رویداد نقاب از چهره سیاست انگلیس برداشت و سید افغانی را نسبت با استعمارجویان اروپائی عموماً و نسبت به انگلیس‌ها خصوصاً متنفر ساخت و مبدا اندیشه‌ها و نظریات سیاسی آینده او براین اصل استوارتر گردید.

قسمیکه در بالا هم تذکر داده شد، سفر اول اش به هند و مشاهده اوضاع رقت‌بار هندیان، خاصه مسلمانان، اندیشهٔ ضدیت سیدافغانی را در مقابل امپریالیزم غرب بصورت عموم و از برطانیه بخصوص بیش از حد ساخت. همان بود که سید افغانی فعالیت و مبارزه خویش را علیه متجاوزین بر خاک شرق آغاز نمود.

دعوت این مبارزهٔ بزرگ شرق، نخست در افغانستان که زادگاه و وطن اصلی او بود، شروع شد و سپس از دبستان کشورش به ممالک شرق بیداری وحدت و اتحاد را تحفه و هدیه برد.

«سیدافغانی در افغانستان که زیر ستم ملوک الطوائفی کوبیده می‌شد، دولت قوی مرکزی می‌خواست. در ایران و ترکیه که دولت‌های مرکزی موجود بود، رژیم دموکراتیک طلب می‌کرد. در هند و مصر که زیر ستم ستوران استعمار اروپا لگد مال بود، مبارزه ملی و ضد استعماری را مشتعل می‌ساخت و در کشورهای آسیائی و افریقا، بغرض تمرکز قوا در مقابل اروپای متجاوز، اتحاد اسلامی را شعار می‌داد.»^۳

سید افغانی که از صخره‌های آسمان‌خراش این سرزمین تمام ساحةٔ عظیم را از خلیج بنگال تا اوقیانوس اطلس تحت نظر دقت قرار داده بود، قسمیکه پیشتر هم بدان اشاره شد، برای نجات شرق و پیکار پر از ماجرای علیه استعمار اروپائی، خاصه انگلیس مدت زیادی در زادگاهش افغانستان، اقامت کرده نتوانست و ناگزیر شد، بخاطر مبارزات پیگر و فعالانه خویش علیه استعمارگران از میهن خویش یا این آشیانه کوهی، بیرون شده و به هندوستان رفت. چه بهترین جایی که پروگرام سیاسی این آزادی‌خواه شرق که ترکیبی از رادیکالیزم، مودرنیزم، نشنلیزم و وحدت بود و می‌توانست یک پروگرام مهم سیاسی برای جنبش و فعالیت ضد برتانوی باشد، شبه قاره هند بود، جایی که انگلیس‌ها را به «کفتاری» که با بلعیدن دوصد ملیون مردم هند و آشامیدن آب رودخانه‌های سند و گنگ سیر نشده و برای بلعیدن باقی دنیا، دهن باز کرده است، و می‌خواهد آب‌های نیل و جیحون را هم

بیاشامد، تشبیه کرده است.»^۴

این نایب‌الافغانی مبارزه خود را با دست تھی و تن تنها آغاز کرد. او در این وقت سوای زبان گویا و فصیح، قلم نیرومند، عقل سرشار، علم وسیع و عمیق، فهم سیاسی و وقوف از اوضاع و احوال و اراده قوی چیزی از وسایل مادی در دست نداشت. معهذ این سر بی‌تاج و دست بی‌شمشیر، توپ و تفنگ و کیسه بی‌پول در هرجا و هر مملکت با استبداد و استثمار داخلی و خارجی و تسلط اجانب داخل مبارزه شد. طرف او در این صحنه پیکار، حکومت‌های مستبد و خودخواه، اراکین و طبقات حاکمه مغرض، خرافاتیان متنفذ و استعمار غرب بشمار می‌رفت.

ب - سید جمال‌الدین افغانی در هند

چینکه این «منادی شرق»، «مجاهد آزادی»، «معلم حریت» و «علمبردار استقلال ممالک شرقی» بعد از آغاز دعوت اصلاحی اش در افغانستان برای ادامه مبارزات خود قدم بجاک هند گذاشت، دولت انگلیس که بیش از هر دولت استعماری دیگر از او احساس خطر می‌کرد، کوشیدند پلان‌های اصلاحی او را خنثی سازد و موانعی برایش ایجاد کند. چنانچه هنوز یک هفته از اقامتش در هند نگذشته بود که شهرت او در گوشه و کنار هند پهن شد و دانشمندان و متنفذان هندی بملاقات او شتافتند.

حکومت برتانیه نتایج این برنامه‌ها را برای بقا و دوام خود در نیم قاره خطرناک دانسته و اخطارنامه به سید جمال‌الدین فرستاد و باو تذکر داد که محیط آن سامان با توقف وی، همراه نیست. لذا حکومت بادامه توقف و اقامت شان در هند اجازه نمی‌دهد.

سید قبل از آنکه خاک هند را ترک گوید، در یکی از مساجد بزرگ در حالیکه جاسوس‌های استعمار اطراف مسجد را گرفته بودند، در محضر گروه بزرگی از هندیان بیانیه ذیل را ایراد کرد و طی آن سیاستی را که استعمارگران در کشورهای شرقی تعقیب می‌نمود، بشدت محکوم نمود:

«من برای این به هندوستان نیامده ام که حکومت برتانیه کبیر را بترسانم و نه آماده هستم که در برابر آن فتنه برانگیزم یا بر کردارهای آن انتقاد کنم، ولی در هر

حال ترس این حکومت از یک مرد بی‌اسلحه نشان می‌دهد که عزم برطانیه ضعیف شده و عدالت در نزد آن مفهومی ندارد و معلوم است چنین حکومتی از مردمی که یوغ استعمار او را بگردن دارند، ناتوان‌تر است.»

آنگاه به مراجعین و زائرین خویش التفات فرموده گفت:

«ای مردم هندوستان به اسرار عدالت و عزت حق سوگند که شما در حالیکه شماره تان به صدها ملیون می‌رسد، اگر بشکل مگس (پشه) درمی‌آمدید، به طنین خود گوش برطانیه عظیم را کر می‌کردید. و اگر خداوند شما را که تعداد تان به صدها ملیون بالغ می‌گردد، بصورت سنگ پشت خلق می‌کرد، در بحر فرو می‌رفتید و جزائر برطانیه را از هر طرف احاطه می‌کردید، می‌توانستید آنرا به قعر بحر بکشانید و آزادانه به هندوستان برگردید.»^۵

سید گفته‌های خود را به آخر نرسانده بود که اشک از چشمان مردم سرازیر شد. پس از آن جمال‌الدین از جای خود بلند شده و به بانگ رسا فرمود:

«خوب آگاه باشید، گریه کردن بزنان می‌زیبد. بهوش باشید! هر گروه که مرگ را در راه آزادی با دهن پرخنده استقبال نمی‌کند، در حقیقت زنده نیست»

چون به سید اجازه اقامت بیش از یک ماهه در هند داده نشد، لذا او جانب مصر حرکت کرد (۱۸۷۰)

مبارزه دامنه دار سید در مصر، خصوصاً نشر مقالات او در جرائد مصری، و خطاب‌های آتشینش بر ضد استعمار اروپائی، موجب شد تا دولت مصر به درخواست قنصل انگلیس او را از آن سرزمین تبعید نماید. البته آزرده‌گی علمای کهنه‌خیال بی‌خبر از تحول جهان امروز و بی‌خبر از دسایس استعمار که از اندیشه‌های فلسفی سید رنجیده بودند، نیز در این امر دخیل بود.

سید از مصر بار دیگر عازم هند شد. ابتدا در کراچی سپس به بمبئی و بلاخره به حیدرآباد دکن که در آن موقع میان حکومت محلی هند شاخص بود، رفت. چه از یک طرف آن ناحیه نسبتاً آزاد از کنترل برطانیه بود و بیشتر مسلمانان در آنجا اقامت داشتند و از سوی دیگر پناه‌گاه جوانان روشنفکر مسلمان شده بود.

روشنفکران که در پنجاب، اوده، و بنگال مورد تعقیب مقامات سیاسی انگلیس قرار گرفته بودند، به آنجا می‌آمدند و از کرم و حمایت سالار جنگ در امان بودند. نظام حیدرآباد در آن وقت، مرد دانش دوست و طرفدار اهل فضل و کمال بوده، بطور سری با مردان روشن فکر و آزادی خواهان شرق تا جائیکه می‌توانست مساعدت می‌کرد.

سید آن منادی آزادی شرق، پرچم دعوت آزادی را در حیدرآباد بدوش گرفت و در سخن و نگارش مردم را جسته جسته به مطالبی آشنا نمود که با مصالح و سیاست کشورداری انگلستان سازگار نبود. او برای فعالیت‌های عقلی و تهیج افکار به تأسیس مجله «معلم الشفیق» پرداخت. مقالات درونی آنرا خودش می‌نوشت و مقالات اردوی آنرا مریدان و پیروان وی تهیه می‌کردند. بعلاوه سید، مقالات دیگری برای جرائد «سیدالخبار» و «مفرح القلوب» و روزنامه‌های دیگر هندی می‌نوشت.

مجله «معلم الشفیق» که در تمام مدت توقف سید در حیدرآباد انتشار می‌یافت در دو جبهه مبارزه می‌کرد: مبارزه با دوام استعمار غرب در هند و مبارزه با طرز فکر سیداحمدخان مؤسس دارالعلوم علیگره و یارانش که به مذهب مادی «نیچری» گرویده بودند. ... عقیده سید درباره احمدخان بی‌کم و کاست همان عقیده علمای هند بود که او را به الحاد و بدبینی شناخته و افکار او را محکوم می‌کردند. به نظر او احمد و پیروانش منافقان بودند که با تظاهر به اسلام، با اسلام دشمنی می‌کردند. سید جمال‌الدین این عقیده را در مجله عروقه‌الوثقی که در پاریس منتشر می‌شد، نیز ثبت کرد و در آنجا نوشت:

«بزرگترین مبلغ مسلک نیچریه یکی از مسلمانان هند بنام «احمدخان بهادر» است این شخص از کسانیست که بخاطر بهره‌ی ناچیز و بی‌مقدار، کمر به مساعدت انگلیس‌ها بسته است.»^۶

مقالات سید جمال‌الدین افغانی که بزبان دری در ژورنال «معلم الشفیق» نشر شد عبارت اند از: مفاد اخبار تعلیم و تربیه - اسباب حقیقی خوشی و شقای انسان «فلسفه وحدت جنسیت و حقیقت اتحاد لغت» مفاد فلسفه توضیح مطالب دیگر.

در هر حال اروپائیان از فعالیت‌های سید در بیداری و تنویر هندیان هراس آنرا داشتند که حوادثی نظیر مصر در هند بوجود خواهد آورد. لذا «سالار جنگ» را به «سمله» احضار و مقامات حکومتی او را ناگزیر از تبعید سید از حیدرآباد و تعطیل جریده «معلم الشفیق» ساختند.

سید از حیدرآباد به کلکته رفت و در آنجا زمینه تازه برای فعالیت‌ها و مبارزات خود بدست آورد. مقارن عزیمت سید به کلکته، نایب‌السلطنه هند در اندیشه ایجاد همکاری میان عناصر متنفذ محلی و حکومت انگلیس بود. و این همکاری مقدمه ناسازگاری میان عناصر آزادی‌خواه هند و مسلمانان زمینه سازی می‌کرد.

سید در آوان این کشمکش به کلکته رسید و با طبقه جوانانی که دارای فعالیت اجتماعی نهفته بودند و از بدبختی‌های سیاسی مسلمانان رنج می‌بردند، ارتباط پیدا کرد. بدین سان دیده می‌شود که اقامت اختیاری سید در حیدرآباد و توقف اجباریش در کلکته به وی فرصت بخشید دریابد که احساسات پرخاشگرانه جوانان روشنفکر هند را نسبت به حکومت استعماری انگلیس را با تبلیغ افکار خود موافق دریابد و با تقریر و تحریر مقالات و خطابه‌ها مردم را بسوی هدف منظور رهبری نماید.

در کلکته همکاری و وحدت عملی مسلمانان و هندوها را برای مقاومت مثبت و مبارزه با انگلیس‌ها تشویق کرد و آنها را برای امحای استعمار انگلیس و آزادی هند و بیداری آن مردم سرزمین توصیه کرد و در این زمینه با تمام هندیان اعم از هندو و مسلمان که زبان و کلتور مشترک آنها را باهم پیوند می‌داد، متوصل شد. چنانچه این موضوع بصورت واضح در بیانیه نوامبر ۱۸۷۲ البرت‌هال کلکته او نمایان است. او در آغاز خطابه که جمع کثیری از جوانان هندی برای استماع آن گرد آمده بودند، آنرا به ستایش و تقدیر از افتخارات گذشته شان متوجه ساخت و آنها را جوانان سرزمینی خطاب نمود که مهد و گهواره بشردوستی بوده و ارزش‌های بشری از آن مهد هندوستان به جهان دیگر انتشار یافت و نیز هندیان را مخترع علم حساب و هندسه دانسته، اظهار نمود که ارقام هندی اولاً به عرب و سپس به یورپ انتقال نموده است. همچنان ایشان را جوانان سرزمینی خطاب کرد که منبع تمام قوانین جهان بود و گفت هرگاه بدقت مطالعه شود دیده می‌شود که

قانون روم مادر قوانین غرب از چهار ویدا و شاستراس (تفسیر کتاب دینی هند) گرفته شده است.

سید جوانان هندی را به اهمیت و ارزش کسب علوم تشویق کرده و علمای اسلام و دانشمندان را به نقایص شان ملتفت ساخته و ایشان را بطرفداری از حکمت دعوت کرد.

در نزد سیدافغانی عالم واقعی شخصی بود که بتواند مردم محیط خود را تنویر کند. توسل سید به مسلمانان هند در قسمت افتخارات گذشته هندوان مشابه به توسلش به مسلمانان مصر در قسمت عظمت و افتخارات گذشته مصریان قبل از اسلام بود. او از یک نوع نشنلیزم غیرمذهبی در سرزمین هند دفاع می کرد و می کوشید تا ثابت کند که اسلام واقعی به فلسفه و ساینس جدید موافقت کامل دارد.

گرچه سید در هند با شرایط آنروزه اداری و سیاسی و کنترل حکومت نمی توانست بسهولت کار مهم و خطیرش را انجام دهد، ولی با آنهم تا جائیکه مقدور بود به جوانان آنجا روح آزادی، حریت، وطن پرستی، وحدت و اتفاق و عصریت را القا کرد و بعد برای آنکه در محیط آزادتری به مبارزه وسیع تری که شامل تمام کشورهای اسلامی و ملل شرق باشد، دست بکار زند، عازم پاریس شد و به نشر جریده «العروة الوثقی» ارگان جمعیت سری «عروة» پرداخت.

بهر کیف («عروة الوثقی» که در واقع جمعیتی بود و به منظور دعوت به همکاری وحدت و نهضت بر ضد استعمار در حیدرآباد هند بوجود آمده بود و شاخه های متعدد در کشورهای مختلفه شرقی داشت).^۷ نشر جریده مهم سیاسی عروة الوثقی را بدوش سید جمال الدین افغانی گذاشتند.

جریده مذکور که برای بیداری ملل شرق و دفاع از حقوق شان و مبارزه و مقاومت در مقابل استعمار اروپائی بغرض حصول استقلال و جنگ و نبرد با بردگی و بیداد تأسیس شد، به کمک و همکاری بزرگترین شاگرد وی یعنی شیخ محمد عبده در پاریس به نشرات آغاز کرد. (مارچ ۱۸۸۴). برای اینکه همه طبقات از آن مستفید شوند، بطور رایگان به مردم فرستاده می شد. در حدود نهصد نسخه این جریده

خصوصاً به شخصیت‌های مشهور جهان اسلام و شرق فرستاده و توزیع می‌گردید. از آن جمله به تعداد ۵۵۱ نسخه آن به مصر فرستاده می‌شد. مضامین سیاسی این ژورنال را مقالات تند و آتشین ضد امپریالیزم برتانیه و دخالت بیگانگان در سرزمین‌های مسلمانان و شرق تشکیل می‌داد. اینک بصورت نمونه سطر چند را که در شماره پنجم جریده مذکور نوشته شده بود تذکر داده می‌شود:

«اگر بر غافلان نعره زنیم که برخیزید و به خوابیدگان بفهمانیم که بیدار شوید و اگر بر مصری‌ها ابلاغ کنیم که اگر پای انگلیس در کشورتان داخل گردد مردم را بر استعداد اذهان و آنچه در دل‌های شان خطور می‌کند مواخذه می‌کنند ... و اگر برایشان بگوییم که انگلیس‌ها ... در برابر رعایای خود در هندوستان علی‌الخصوص بر مسلمانان چه رویه ناشایستی را اتخاذ کرده اند و چگونه علما را ... به جزائر اندمان تبعید می‌کنند در مقابل آنها نمونه از رویه انگلیس‌ها را قرار می‌دهیم تا در مقابل ارباب بصیرت چون آئینه بی باشد که رازهای نهفته سلطه برتانوی را فاش کند.»^۸

جریده «عروة الوثقی» در میان طبقه روشنفکر و دردمندان عالم اسلام و شرق همه جا از هند تا تونس حکم چراغ رهنما را داشت و تکان عجیبی به اندیشه شرقیان آنروز داد و روح خفته جوانان را به جنبش آورد. روزنامه‌های هند، فارس، ترکیه و روسیه و دول غربی اروپا به نقل و ترجمه مقالات آن می‌پرداختند و مطالب آن را از راه زبان دری، اردو، بنگالی و ترکی در میان گروه انبوهی از شرقیان خواننده یافت. هنوز بیش از یکی دو شماره این روزنامه به هند نرسیده بود که ترجمه مقالات آن بزبان اردو، در روزنامه‌های اخبار «دارالسلطنه» کلکته و جریده «مشیر قصیر» لکنهو و جرائد دیگر هندوستان انتشار یافت و ولوله در آن مرز و بوم افکند.

این ژورنال در حقیقت چنان شور و انقلابی در میان مسلمانان و مردم مشرق زمین تولید کرد که دول استعماری اروپائی از خوف و هراس نهضت مستعمرات شرقی خودها و طوفان عظیم بیداری ملل شرق در برابر نفوذ غرب به تشویش افتاده بوسائل مختلفه کوشیدند تا مانع نشر آن گردند. منجمله انگلیس‌ها ورود آنرا در تمام متصرفات خود منع کردند و فرانسسه در عقب پرده با پیشرفت مقصد انگلیس‌ها همراهی نمود، موجبات تعطیل جریده «عروة الوثقی» را فراهم ساختند

و بیش از ۱۸ شماره آن چاپ نشد.

دولت برتانیه دروازه‌های هند و مصر را بروی جریده مذکور مسدود نموده و خوانندگانش را تعقیب و مجازات شدید می‌کرد و کار را بجای رسانید که به حکومت مصر دستور داد تا هر کسیکه جریده نزدش دیده شود از ۵ تا ۲۵ پوند مصری جریمه شود. همچنان رابطه کتبی و پستی را بین هند و سیدافغانی را در پاریس قطع کردند. بعلاوه ورود این جریده در مراکش، الجزائر، سماترا و جاوان نیز مسدود شد.^۹

یک‌عهده از بزرگان سیاست و فرهنگ و فلسفه هند که بصورت مستقیم یا غیرمستقیم در مکتب سید تربیه شده بودند، شعله فروزانی را که یادگار آن رادمرد بزرگ بود، پس از وی بدست گرفته و پرتو آنرا در اکناف هند رسانیدند. و از این شعله کم کم شعله‌هایی افروخته شد که هریک از آنها کانون فروزانی برای انتشار نور آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی شدند. محمدعلی، شوکت‌علی، دکتور محمداقبال و مولانا ابوالکلام آزاد در پرتو همین شعله مقدس تنویر شدند. ابوالکلام آزاد که از پیش قدمان نهضت اخیر هند بود و خود را از تربیت شدگان مکتب سیاسی سید جمال‌الدین در هند می‌دانست، شالوده نهضتی را که سیدافغانی برای جوانان مسلمان در حیدرآباد و کلکته برای شرکت با عناصر دیگر هند در راه تحصیل استقلال هندوستان بوجود آورده بود، پیروی کرد. این رهبر معروف هندی به هموطنان خود توصیه کرد که «...آئین اسلام برای مسلمانانی که مورد تعدی و ظلم قرار می‌گیرند دو راه معین کرده است: یکی برای مقابله با دیکتاتوری زمامداران و راه دیگر برای مقابله با حکومت‌های خارجی...»

گاندی فقید رهبر بزرگ آزادی هند با اظهار همدردی و یگانگی با مسلمانان جهان در دل اکثر مسلمانان هند جا داشت.

پ - در ایران

در قرن ۱۹ در ایران که هنوز سلسله قاجاریه برسر اقتدار بود، سه جنبش پدیدار

* لینک دانلود مجموعه سه جلدی «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» نوشته اسماعیل راین در آخر این اثر گذاشته شده است.

شد:

۱. جنبش بابیه که ظاهراً به عنوان یک نهضت معنوی عرفانی شروع شد، مانند سایر نهضت‌های اسلامی بعنوان مرکز اجتماع برای ناراضی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بکار رفت و پیروان زیاد پیدا کرد.
۲. بهایت که جنگ را محکوم کرده، ادعای برادری نوع بشر را تبلیغ می‌نمود.
۳. جمال‌الدین افغانی متنفذتر از هریک از تعلیم دهندگان خود در ایران در قرن ۱۹ بود. «سید جمال‌الدین ترکیب نادری بود از یک پان اسلامیت و یک تجددطلب و آزادی‌خواه»^{۱۰}

سید جمال‌الدین افغانی طوریکه در دیگر کشورهای اسلامی شالوده‌بسا از نهضت‌ها را گذاشت، در ایران نیز اولین محرک انقلاب بشمار می‌رود. سیدافغانی دو سفر به تهران کرد: سفر اول او بنابدرخواست ناصرالدین شاه قاجار در ۱۸۸۶ یعنی زمانیکه جمال‌الدین لندن را ترک گفت و وارد پاریس شده بود، صورت گرفت.

افغانی حین ورود بایران شش ماه اول را در «بوشهر» بسر برده به تعلیم بعضی ایرانی‌ها پرداخت، از جمله میرزا نصرالله بود که بعداً یکی از خطبای مشهور انقلاب مشروطه‌خواهان ۱۹۰۶ گردید. سپس به تهران رفت و بسیار مورد احترام واقع شد و بهمین مناسبت رجال و علمای ایران نیز بوی احترام کردند.

در اثنای ملاقات با شاه فارس اظهار کرد که او مثل «شمشیر بران بدست پادشاه است. باید شاه ازو در قیام علیه حکومت خارجی استفاده کند.»^{۱۱} ناصرالدین شاه نظارت بسیاری از امور سیاسی و سازمان نظامی ایران را باو داد.^{۱۲}

سیدافغانی چون از آزادی قانون و اتحاد اسلام صحبت می‌کرد و نفوذ کلام هم داشت رفته رفته در میان رجال و روحانیون، طرفدارانی پیدا کرد و افکار تند و بیانات آتشین، جمعی را باو مجذوب نمود و منزلت مجمع بزرگان اشراف و اعیان گردید. سید در خفا نیز تبلیغ مسلک فراماسونی* می‌کرد و جمعی را با

* سید جمال‌الدین افغانی که از داعیان «فراماسون» بوده در زیر نقاب خیر و اصلاح مسلمانان و اتحاد اسلام بمردم درس شورش و انقلاب می‌داده است (مجله کابل، سال سوم شماره اول ص ۴۹)

«در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم شعبه‌های دستگاه «فراماسونی» در کشورهای خاورمیانه مانند ترکیه، مصر و ایران هم برپا شد. ولی «لژها» و انجمن‌های «فراماسونی» در این کشورها بزودی وسیله برای پیشرفت سیاست‌های استعماری اروپائی، بویژه استعمار برتانیا شد» (مقاله داکتر اکرم عثمان بحواله داریوش آشوری پژوهش‌گر معاصر ایرانی در مجله صریح» شماره‌های ۲۶، ۲۷ ماه جدی ۱۳۷۷ ه.ش جنوری (۱۹۹۹) ص. (۱۸)

«از زمانیکه سید در پهنه سیاست خاورمیانه بخصوص در صحنه سیاست ایران، هندوستان، عثمانی و مصر ظاهر گردید و می‌خواست از راه سازمان جهانی فراماسونری وحدت اسلامی را در خاورمیانه بوجود آورد، روی این اصل با هیجده عنوان و شهرت مختلف در ده «لژ» سازمان فراماسونری خاورمیانه ثبت نام کرد. این هیجده شهرت که در اسناد و مدارک مختلف بچشم می‌خورد عبارت است از:

۱. جمال‌الدین اسدآبادی
 ۲. جمال‌الدین افغانی
 ۳. جمال‌الدین الحسینی روی
 ۴. جمال‌الدین الحسینی طوسی
 ۵. جمال‌الدین الاستنبولی
 ۶. جمال‌الدین الحسینی
 ۷. جمال‌الدین الحسینی طوسی
 ۸. جمال‌الدین افندی
 ۹. روی
 ۱۰. شیخ افغان
 ۱۱. الدین جمال
 ۱۲. سیدجمال افغانی
 ۱۳. شیخ جمال الدین
 ۱۴. شیخ جمال
 ۱۵. السید الحسینی
 ۱۶. جمال‌الدین حسینی عبدالله بن عبدالله
 ۱۷. جمال‌الدین الافغانی الکابلی
 ۱۸. جمال‌الدین
- (یوسفیه. ص ۳۴۳ - ۳۴۲)
- عضویت در لژهای سازمان فراماسونری جمال‌الدین تحت عناوین و اسامی گوناگون توانست در ده لژ سازمان فراماسونری عضویت پیدا کند. (از ولی‌الله یوسفیه). حص (۳۷۳)
۱. لژ فراموشخانه ملکم.
 ۲. لژ کوکب الشرق (قاهره)
 ۳. لژ مازینی ایتالیا (قاهره)
 ۴. انجمن وطنی (تابع لو شرق فرانسه در قاهره)
 ۵. لژ منتسب بمنشور اسکاتلند قاهره
 ۶. لژ نیل (قاهره)
 ۷. لژ گرانداوریان پاریس

این اصول آشنا نمود. ۱۳.

مقاومت ناصرالدین شاه با ریفورم‌ها و غربی شدن در یک انجام قرار گرفت و در قطب، دیگر جمال‌الدین توانسته بود در بیداری افکار ایرانیان نفوذ مؤثر بیندازد تا آنکه تندروری در تبلیغات سیاسی سید جمال‌الدین و مخالفت اش با اتابک ناصرالدین شاه را بدو بدبین نمود.

شاه خواست جلو مجالس و آمد و شدهای منزل او را بگیرد. ولی این کار هم نتیجه نداد. توسط امین‌الضرب که‌خانه برای او تهیه کرده بود، ازو خواهش کرد از ایران خارج شود. این وضع موجب شد به عنوان تغییر آب و هوا ایران را ترک گفته و از مسکو و پترزبورگ سر بر آورد. (۱۳۰۴ق)

جمال‌الدین افغانی از تهران به روسیه و سپس به جرمنی رفت. در دوره اقامتش در میونخ بود که بین او و شاه فارس که غرض اشتراک «نمایش گاه بزرگ» پاریس رفته بود در مونشن ملاقات دست داد (۱۸۸۹). شاه تاکید فرمود که سید با او بایران برگردد. و باو تکلیف کرد که صدراعظم خویشش خواهد ساخت و با شاه همراه بایران رفت.^{۱۴}

درین نوبت، شاه فارس که مسافرت اروپا ذهن اش را نسبت به جمال‌الدین صافی نموده بود، بدبینی خود را ازو دور کرده و در غالب امور ملکی و نظامی از او مشوره می‌گرفت و در وضع قوانین از رای وزین او، مدد می‌خواست. جمال‌الدین در اثنای اقامت دومی خود از دسمبر ۱۸۸۹ تا جولای ۱۸۹۰ مجالس مخفی را که از طبقات مختلف که قریب پنجاه نفر در آن اشتراک می‌ورزیدند، منعقد می‌کرد. اعضای برجسته جمعیت این‌ها بودند:

- حاجی شیخ‌هادی نجم‌آبادی که نفوذ شخصیت او در پخش مفکوره‌های مترقی خیلی مؤثر واقع می‌شد.
- آقامحمد طباطبائی که بعداً یکی از علمای معتبر و لیدر انقلاب

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

- ۸. لژ فیتح لندن Faith
- ۹. لژ سنسیر امینیه اسلامبول وابسته به گرانداوریان دو فرانس
- ۱۰. لژ ویزیتور

مشروطه خواهی گردید.

- اعتمادالسلطنه ذکاالملک فروغی یکی از شاعران و نویسندگان نشنلست که در آینده نویسنده اخبار شد،
- میرزا رضا کرمانی امین الدوله وزیر پست،
- یحیی خان میشرالدوله.^{۱۵}
- از جمله اعیان: میرزا نصرالله، میرزا فرج الله خان
- از اطباء: داکتر مهدی خان، میرزا داود و میرزا عبدالله خراسانی
- از بازرگانان: میرزاعلی اکبر ساعت ساز.
- از ملاکین: میرزا ارباب، میرزا حسین علی هراتی.
- از طبقه تجار: حاجی سیاح و حاجی امین الضرب.
- از طبقه علما: شیخ هادی نجم آبادی که همه محارم اش بودند.^{۱۶}

جمال الدین واضحاً هدفش برای جمهوریت و حکومت مشروطه بود و در مذاکرات و مجالس به جرئت از خرابی وضع مملکت، لزوم اصلاحات و ترقی و تمدن و معایب استبداد سخن می زد و پیروان خود را تشویق می کرد که مردم را تنویر نمایند. پس بعضی از رجال دریاری، خاصه صدراعظم امین السلطنه که باوی حسادت داشت، ازین مجالس مخفی بوی بر شد، کوشید که شاه را قانع سازد که بودن جمال الدین در تهران خطرناک است. جمال الدین که قبلاً از تصمیم شاه در مورد خود آگاه شده بود به زیارت شاه عبدالعظیم در (جنوب تهران) که حیثیت بست را داشت و از صلاحیت حکم داران مصون بود رفت.

جمال الدین مدت هفت ماه در آنجا اقامت گزید و در طول این مدت بر ضد خرافات مظالم و خودخواهی حکومت اتوکراسی، کوتاه ساختن دست خارجیان حرف می زد و مردم را تشویق می کرد که داخل اقدام شده و حالت عسرت بار را پایان دهند.

ازدیاد روز افزون سامعین، نفوذ عقایدش درباره اصلاحات در بیداری مردم - شاه را باندازه مضطرب و ناراحت ساخت که امر کرد که «اورا زنجیر کرده و تا سرحد ترکیه و ایران ببرند ... جمال الدین را لت و کوب نیز کردند» بدینسان «تحت نظر سواران با خفت تبعید گردید»^{۱۷}



سید جمال‌الدین افغانی در ادوار مختلف زندگی با لباس‌های گوناگون



جمال‌الدین افغانی با لباس «استاد اعظم» سازمان فراماسونری

گرچه جمال‌الدین از ایران کشیده شد ولی پیروانش بفعالیت‌های سیاسی دست زده و این فعالیت‌های‌شان مثمر واقع شد. چنانچه واقعه معروف پروتست تنباکو (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲) که اولین جنبش ملی در ایران محسوب می‌گردد، محرک آن سید جمال‌الدین افغانی بوده است و آن بشرح ذیل:

سید جمال‌الدین بعد از اخراجش از ایران به حجت‌الاسلام حاجی میرزا محمدحسن شیرازی، نامهٔ باین مضمون نوشت: «یک ستمگر غاصب، که علناً

ناسزا به امام‌ها می‌گوید و به قانون دینی پشت پازده، ادیان و اولیای دینی را به هیچ می‌گیرد، روحانیون را لعنت می‌فرستد، با اتقیا مبارزه می‌نماید، سادات محترم را محکوم می‌سازد، با وعاظ رفتاری که در خور فرومایه‌گان است، بکار می‌برد. بعلاوه شاه از وقتیکه از فرنگستان برگشته لقمه حرام می‌خورد، آشکارا شراب می‌نوشد، با ملحدین حشر دارد و دشمنی خود را با اشخاص شریف نشان می‌دهد. لیکن از آنها گذشته قسمت اعظم سرزمین ایران را با استثمار از معادن از طریق مربوطه و راه‌های اتصالی با مرزهای کشور بدشمنان دین فروخته است...»^{۱۸}

آرزوها و انتظارات جمال‌الدین بهدر نرفت. زیرا ظاهراً همین نامه میرزا حسن مجتهد بزرگ را وادار بصدور فتوای تحریم استعمال تنباکو نمود. بالنتیجه شاه مجبور شد الغای امتیازات شرکت انگلیسی نماید. به این قسم جنبش تنباکو که در واقع فتح و کامیابی تکنیک جمال‌الدین افغان بود، اشغال ایران را از طرف یک شرکت انگلیسی نجات بخشید.

ت - در مصر:

نخستین سفر سید جمال‌الدین به مصر زمانی بود که افغانستان را ترک کرده به هند رفت و انگلیس‌ها بیش از یکماه او را نگذاشت و به مصر فرستادند. در توقف چهل روزه خود بدانشگاه «ازهر» با محصلان و استادان مصاحبت‌ها داشت و تدریس فلسفه «بن سینا» را نیز به شاگردان می‌آموخت و هم با عده‌ای از خواص مصری در دفتر خود سخنرانی می‌کرد. افغانی از قاهره به استانبول رفت.

در مارچ ۱۸۷۱ بار دیگر عازم مصر شد و در آنجا با «ریاض پاشاه» وزیر مصر آشنا گردید. وزیر موصوف شیفته استعداد و نبوغ او گردید. ماهانه هزار پیاستر (پول رایج مصری) بنام مساعدت از حکومت مصر برایش مقرر نمود.^{۱۹}

بتدریج آوازه سید جمال‌الدین در گرد و نواح پخش گردید، مراجعین و شاگردان زیاد پیدا کرد. ایشان از نزدش علوم اسلامی، حکمت، فلسفه، فقه و نجوم را می‌آموختند. شاگردانش علاوه از فراگرفتن درس به نوشتن مقالات ادبی، فلسفی، دینی و سیاسی نیز می‌پرداختند و مقالات خودش نیز در اخبارهای مصر نشر می‌شد. او توانست آزادی‌خواهان و عناصر فعال و آتشین مزاج مصری را دور خود جمع

کند. مانند: محمداحمد مهدی سودانی، ادیب اسحق نویسنده مصری، احمد اعرابی پاشا انقلابی، سعد زغلول پاشا متفکر سیاسی و مسبب انقلاب ۱۹۱۸ برای استقلال این کشور و از همه مهمتر شیخ محمدعبده.

فعالیت جمال‌الدین به اندازه پراثر بود که جنرال قونسل انگلیسی تعلیمات و مقالات افغانی را فعالیت سیاسی تلقی نمود.*

در سال ۱۸۸۲ نهضت مصر جوان که مظهر اراده سیدجمال‌الدین شناخته می‌شد و جلوگیری از تذبذب و خودسری خدیو و مخالفت و مداخله و نفوذ بیگانه را در امور مصر هدف اساسی قرار داده بود، منجر به شورش «عربی پاشا» بمباران اسکندریه، جنگ «تل الکبیر» و اشغال مصر از طرف بریتانیا گردید.

دیسراییلی نخست وزیر انگلستان در ۱۸۷۵ اقدام زیرکانه نمود و تمام آن قسمت

* سید جمال‌الدین مؤسس «فرماسونری» در قاهره که سه صد عضو داشت (یوسفیه بحواله محمود محمود «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» ... جلد پنجم ص. ۸ مقالاتی علیه سیاست انگلیس پخش کرده و در آن مردم را به شورش و عصیان علیه انگلستان و رهائی از قید استبداد دعوت کرده بود. راین، جلد اول، ص. (۳۸۳)

سید جمال‌الدین ادعا می‌کرد که منظورش از تشکیل «انجمن وطنی» در مصر عبارت بود از:

۱. ایجاد اتحاد روح صمیمیت مابین ملل و قبایل اسلامی.
۲. کم کردن نفوذ علماء سودجو که بواسطه اعمال نامشروع خود اسباب ذلت مسلمین را در دنیا فراهم کرده اند. (اسماعیل راین، جلد اول، ص. ۳۷۹)

جمال‌الدین پس از تأسیس «محفل وطنی» بخاطر در ارتش، شبکه بنام «شعبه نظارت جهاد» تشکیل داد، این شعبه سازمان‌های در داخل ارتش بوجود آورد... و بفکر نجات افراد ارتش مصر افتاد و دربار «جهاد» و «نظارت» آن درین کشور تشکیلات مخفی داد (راین) (جلد اول ص ۳۸۰) ژورنال های مخروسه (۱۸۷۷) و «مرآة الشرق ... ۱۸۷۸، از ژورنال‌های انجمن سیاسی «حزب‌الوطنیه» بود.

نوت: انجمن‌های پنهانی «فرماسونری» تشکیلات مخفی، علایم خاص، رسوم، آداب و تشریفات خاص سری در امکنه خاص داشتند، کسانی که عضو آن می‌شدند، پیمان می‌بستند که هر چه می‌بینند و می‌شنوند، فراموش کنند و بازگو نکنند.

از تاریخ عملیات اولیه مجامع فرماسون پیدا است که در بدو امر، ساده و مخصوص یک عده از طبقات بنا و عمله و کارگران آموزده و مفید بوده که در دنبال کار بودند و این یک طبقه مخصوص را تشکیل داده بود، بعدها رنگ سیاسی و مذهبی گرفت و صاحبان همت بلند و مطامع عالی آنها را بدست گرفته برای مقاصد سیاسی بکار بردند ... (محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹، جلد پنجم شرکت اقبال، چاپ چارم ص (۲۷))

از اسهام شرکت کانال سویز را که در دست خدیو مصر (حکمرانان ترک در مصر) بود، بعلت احتیاج او به پول با قیمت ناچیز و بسیار ارزان خرید. این عمل علاوه از منفعت اقتصادی کنترول انگلستان را بر کانال و مصر بیشتر ساخت و از ۱۸۷۹ بمداخله در امور داخلی آغاز نمود. مصریان از این وضع خشمگین شدند و در نتیجه نهضت ملی را بوجود آوردند که هدفش برانداختن نفوذ و مداخله خارجی‌ها بود. لیدر و پیشوای این حزب ملی یک سرباز جوان با اسم عربی پاشا بود.

مگر انگلیس‌ها از طریق مداخله نظامی این مقاومت ملی را به شکست مواجه ساختند و عملاً زمام امور مصر را در دست گرفتند ۱۸۸۲. از این به بعد ماموران و نمایندگان انگلیس با جلال و شکوه تمام مانند یک سلطان مطلق‌العنان بسر می‌بردند.

طبعاً در برابر چنین وضعی ناسیونالیزم و نهضت‌های اصلاح‌طلبانه رشد می‌یافت و شکل می‌گرفت. همزمان با این وضع، بازرگانی خارجی توسعه نموده و در مصر یک طبقه بورژوازی تازه رشد کرد و این طبقه ستون فقرات نهضت ملی تازه مصر را تشکیل داد. سید جمال‌الدین بزرگترین اصلاح‌طلب و آزادی‌خواه قرن نوزدهم، رول بس مؤثر در این نهضت مصری داشت. او نه تنها در توده مصر رسوخ و تکان شدیدی بوجود آورد و بیدارشان کرد، بلکه بزرگترین رجال آزادی‌خواه و ناسیونالیست مصری بصورت مستقیم و یا غیرمستقیم، در مجامع عمومی در جامع الازهر در قهوه‌خانه‌ها و در منزلش، از فیض اش بهره گرفته بودند و سمت شاگردی او را داشتند.*

ث - در روسیه (۱۸۸۷-۱۸۸۹)

جمال‌الدین افغانی در جولای ۱۸۸۷ از ایران عازم روسیه شد و با مسلمانان ستمدیده و محروم از آزادی تماس گرفت و آنها را با وسایل چاپ، نشر کتب، جرائد و تأسیس مدارس تشویق و راهنمایی کرد. او که توسط یکی از نویسندگان

* طبق اظهار سید قاسم رشتیا، جمال عبدالناصر فقید رئیس جمهوریت متحده عرب همواره در صحبت‌های خصوصی حتی در نطق‌های خود می‌گفت که انقلاب مصر نتیجه مستقیم افکار سیدجمال‌الدین افغانی است مصاحبه با «رشتیا»

روسیه تزاری موسوم به کاتکوف مدیر جریده «مسکوی» که قبلاً در پاریس با هم معرفی شده بودند به مسکو دعوت شد، ولی پس از وفات کاتکوف، سید به پطرزبورگ رفت.

جمال‌الدین در روسیه با مشاهر و مدبرین و زعمای آنکشور که در سیاست مشرق زمین وارد بودند و به علت امتیازاتی که ایران به انگلیس‌ها داده بود، سخت رنجیده بودند، ملاقات‌ها کرد.^{۲۰} و در اخبارات پطرزبورگ مضامین پرمغزی نوشت. افغانی با استفاده از این فرصت چندین نوبت با زینوف ... آمر شعبه آسیایی وزارت خارجه و همچنان با «تزار» و دانشمندان دیگر روسیه ملاقات کرده، خواست برای اتحاد روس و دول اسلامی برضد انگلیس تبلیغاتی براه انداخته و روسیه را در جنگ با انگلستان تشویق کند تا زمینه برای شورش هندیان علیه امپریالیزم انگلیس مهیا گردد. مگر از آنجایی که روسیه تزاری، تازه از جنگ با عثمانی خلاص شده بود و نیز با مشکلات مالی مواجه بود، باین نظر روی موفق نشان نداد. چون جمال‌الدین در عملی ساختن این پلان موفق نشد، روسیه را از طریق پولند به قصد اروپای غربی (مونشن) ترک کرد (۱۸۸۹)

ج - در لندن

نخستین دیدار جمال‌الدین افغانی از لندن، زمانی صورت گرفت که به قیام مصریان پایان داده شده بود. وی از کلکته به لندن رفته و بعد از توقف چند روزه رهسپار پاریس گردید.

فعالیت‌های ژورنالیستی او در پاریس نشر جریده «عروة الوثقی» در (۱۳۰۱) علیه پالیسی انگلیس در شرق موجب گردید تا وزارت خارجه انگلیس برای بار اول توجه خاص خود را در قسمت سید معطوف سازد. همان بود که بنابراین درخواست لارد سالسبری که بعدها صدر اعظم انگلستان شد و «چرچل بلنت»^{*} از پاریس بار دوم به لندن رفت (۱۸۸۳).

وی مدت سه ماه در خانه بلنت بسر برد.^{۲۱} این دو زعمیم انگلیس با جمال‌الدین

* چرچل بلنت Blunt شرق شناس در افریقا و خاورمیانه و سیاست مدار معروف انگلیس بود که بعدها وزیر مستعمرات هندوستان گردید.

افغانی راجع به محمداحمد سودانی معروف به مهدی و همچنان در زمینه‌های مختلف ملل اسلامی تبادل نظر کردند.

سید جمال‌الدین برای نوبت سوم نیز از انگلستان دیدن نمود (۱۸۹۱-۱۸۹۲) این بازدید وی بعد از حادثه شاه عبدالعظیم در تهران و اخراج توهین آمیزش از ایران صورت گرفت. بخاطر بهبودی حالش که علیل المزاج شده بود به لندن رفت. حینیکه جمال‌الدین به لندن رسید با پرنس ملکم‌خان سفیر معزول شده ایرانی یکجا شد. آنان دیدار و صحبت یکدیگر را مغتنم شمرده و چون هر دو از ناصرالدین شاه صدمه و توهین دیده بودند، در مبارزه با وی همدستان شدند. مقالات و مضامین زیاد در روزنامه قانون برضد حکومت ایران نشر کردند.* جمال‌الدین علاوه بر همکاری با «قانون» به نشر ماهانه ضیا الخاقین» در لندن اقدام کرد.

مقالات این روزنامه، آنها را بباد فحش و ناسزا گرفت و بحدی شاه و وزرای ایران را مضطرب ساخت که عدۀ زیادی از مردمان معروف بواسطه خواندن آن زندانی و مجازات شدند.* همچنان در فبروری ۱۸۹۳ مقاله تحت عنوان دوره وحشت در فارس به نشر سپرد.

فعالیت‌ها، خطابه‌ها و مقالات جمال‌الدین در لندن شاه ایران را باندازۀ ناراحت و مشوش ساخت که از برتانیا تقاضای اخراج او و پرنس ملکم‌خان را نمود.

چ - در پاریس:

سید جمال‌الدین بعد از مراجعت از کلکته به لندن و از آنجا عازم پاریس شد (۱۸۸۴ مطابق ۱۳۰۱ق) و مدت قریب سه سال در «کوچه ۱۶ Size» بماند. در

* میرزا محمدعلی علا السلطنه در لندن نزد سید جمال‌الدین می‌رود تا به پیشنهاد دادن مبلغ هنگفتی او را از نوشتن مقالات ضد شاه، در مجله ماهانه «ضیا الخاقین» باز دارد. سید در جواب گفت که «نه راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته و شکمش دریده و جسدش به گور عرضه شود.» (داکتر عبدالحسین نوائی «ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهد ناصر» تهران مؤسسه هما، ۱۳۶۹ ص (۸۵۰).

* روزنامه «اختر» استانبول بمدیریت اخترمحمد طاهر تبریزی و میرزا آقا جان و شیخ احمد جزو نویسندگان آن در هر شماره انتقادات زننده و بی‌پروا توأم با هتاک و فحاشی درج می‌کرد و به تهران و سایر شهرهای ایران می‌فرستاد و مردم را به قیام علیه شاه دعوت می‌کرد. ابراهیم صفایی «رهبران مشروطه» تهران، انتشارات جاویدان علمی، ۱۳۴۴. ص ۲۸

طول اقامت خود در پاریس، با دوست ارادتمندش شیخ محمدعبدہ که بر اثر ناکامی قیام میلیون مصری در (۱۸۸۲) آواره وطن شده بود، پیوست. اولین محصول همکاری این دو شخصیت شرقی آن بود که «عروۃ‌الوثقی» ارگان جمعیت سری «عروۃ» که در اصل در حیدرآباد دکن تشکیل شده بود و شعبی در کشورهای دیگر داشت بزبان عربی و فرانسوی پرداختند.^{۲۲}

نخستین شماره این ژورنال در (۱۳ مارچ ۱۸۸۴ مطابق ۱۳۰۱ق) در جاده نمبر (۶ مارتل) نشر شد. در این شماره مقاله تحت عنوان «پالیسی برتانیہ در شرق» انتشار یافت. مضامین سیاسی عروۃ‌الوثقی را غالباً مقالات تند و آتشین بر ضد امپریالیزم برتانیہ و دخالت بیگانگان بر سرزمین‌های مسلمانان تشکیل می‌داد. علاوه یک تعداد مقالات فلسفی که فشار بیشترش بالای تفسیر مجدد مفکوره‌های اسلامی و وحدت اسلامی بود، نیز دربر می‌گرفت. این نشریه با عمر کوتاه هفت ماهه خود که صرف هجده شماره آن نشر شد، تأثیر بارز و نمایان در کشورهای شرقی و غربی وارد نمود.

دولت انگلیس، ورود این اخبار را در هندوستان، مصر، گورنمت‌های فرانسوی مراکش، الجزائر، سماترا و جاوا بند کرد.

علاوه از «عروۃ‌الوثقی» سید در طول اقامت سه ساله اش در پاریس به نشر مجله ماهانه بنام «ابونظاره» بزبان عربی نیز پرداخت.^{۲۳}

جمال‌الدین افغانی در پاریس با ارنست رنان، مورخ و فیلسوف فرانسوی در قسمت اینکه آیا اسلام با ساینس مطابق است یا نی؟ به بحث و مناظره پرداخت.

ح - در ترکیه

سید جمال‌الدین افغانی نخستین بار در ۱۸۶۹ بخاک ترکیه قدم گذاشت. در استانبول از طرف علی پاشا و سائر بزرگان پایتخت پذیرائی گرم از او بعمل آمد. شش ماه بعد از ورود، بنابر دانش اش به عضویت اکادمی یعنی انجمن «دانش» ترکی انتخاب شد.

در ۱۸۷۰ بنا بدعوت تحسین افندی خطابه دربارۀ اقسام صنایع در دارالفنون اسلامبول برای محصلان پوهنتون ایراد نمود. او دربارۀ اقسام صنایع سخن زد و

از معارف توده‌ی حمایت کرد. شیخ‌الاسلام حسن فهمی افندی که متصدی اوقاف عثمانی بود، از روی حسادت، افغانی را باین نکته متهم ساخت که گفته است: «خبر دادن از آینده یا غیب‌گوئی جز صنایع محسوب می‌شود»^{۲۴} بناءً سید را متهم ساخت که نبوت و صنعت را یکی می‌داند و به واعظان مساجد اشارت کرد که بر منابر از این گفته سید جمال‌الدین نکوهش کنند*.

* اکثر نویسندگان و محققان معتبر و صاحب‌نظر اسلامی و کشورهای غربی، مقام بس عالی و مرتبه بس بلندی درباره سید جمال‌الدین افغانی قایل اند، «اصحاب و مریدان او مجذوب و عاشق او بودند و او را پرستش می‌کردند محمود محمود ص. (۱۷)»
پژوهشگر معروف پروفیسور «براون» نویسنده تاریخ انقلاب ایران (طبع لندن ۱۹۱۰) از سید جمال‌الدین بسیار به تمجید و ستایش حرف می‌زد و گوید «این شخص مهم، یک عالم سیاحی بود که بدون داشتن سرمایه از مال دنیا بجز زبان و قلم فصیح و علم وسیع به علاوه نظر و فهم سیاسی قابل و اطلاع و وقوف بر اوضاع و یک عشق خالصانه و پرشور برای اسلام که انحطاط حال آنرا خود حس کرده بود، تحت‌اللفظ و بدون مبالغه، پادشاهان را از روی تخت خودشان بلرزه در آورده و نقشه‌های رجال دولت اروپائی را که خوب تهیه شده بود بهم زد. محمود محمود ص. (۱۸)

نوشته بالا بدین معنی نیست که همه نویسندگان جهان از او به نیکی یاد کرده اند، بلکه هستند کسانی که اتهامات زیادی با او وارد آورده اند، کلمات و الفاظ زشت، شدید و عنودانه بکار برده اند و دلایل که نزد خودشان معقول جلوه می‌کند و باصطلاح مستند است، ذکر کرده اند. که اینک بعضی از اینگونه اتهامات و ادعاها را در ذیل متذکر می‌شویم:

«سید مردی بود ناراحت، چنانکه هر جا زیست نتوانست کرد. در افغانستان، هند، پاریس، اسلامبول حضورش را منشأ فتنه دانسته...» محمدعلی سفری مشروطه سازان چاپ اول، حیدری، ۱۳۷۰ ص. (۵۱)

«... مشارالیه به تمام معنی یک انقلابی خیلی پرشور و جذاب و خوش صحبت بود، ولی خیلی هم پر ادعا و بزرگ منش، و زود خشم و کینه‌جو، اهل مجامله و تدبیر نبود. لهذا در هر مملکتی حسد

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

مردم را تحریک آورده و دشمن می‌تراشید...» محمود محمود، «روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹»، ص (۱۷).

«... بعد از فتح هرات، محمد امین خان، محمداعظم خان و محمداسلم خان در حدود تسلیم شدن بودند و شیرعلی خان نیز مصمم به نابود کردن آنان بود، سید که مثل بسیاری از سیاست پیشگان، زیاد به صداقت پایند نبود، محمداعظم خان و برادرانش را محرمانه از نیت شیرعلی خان آگاه کرد...» ابراهیم صفائی «رهبران مشروطه» بحواله ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص (۵۴).

«... ناصرالدین شاه نظارت بسیاری از امور سیاسی و سازمان نظامی کشور را باو داد، اما طبیعت جاه طلب سید باین موفقیت اکتفا نمی‌کرد و می‌خواست در کارهای کشور مطلق‌العنان باشد و صدراعظم شود....» ابراهیم صفائی «رهبران مشروطه، چاپ. ۱۳۶۲. جاویدان. ص (۱۶).

«... پروفیسور گل‌دزبهر، آلمانی در دایرةالمعارف اسلامی، معتقد است که جعل عنوان و نام سید برای رهایی از «زورگویی و استبداد دولت ایران» بود. ولی کسانی که سید را خوب می‌شناخته اند علت تغییر نام‌های فراوان سید را «تلون مزاج شدید» و ایجاب آشوب فتنه و آتش افروزی‌های وی در دوران عمرش دانسته ...» اسماعیل رائین. ص ۳۶۴.

«... سید جمال همان طوریکه اسم و هویت خود را مرتباً تغییر می‌داد، در تغییر ملیت نیز از چنین روشی پیروی می‌نمود. چنانچه بارها خود را ایرانی، افغانی، مصری، هندی و عرب معرفی کرده و بقول سفیر انگلیس در روسیه «هم در کشورهای آسیا و هم در ممالک اروپا به جلد‌های مختلف از قبیل، افغانی، مصری ایرانی و عرب در آمد ...» (بحواله گزارش شماره ۴ محرمانه ۷ فروری ۱۸۹۰ ارنست از پترزبورگ بوزارت امور خارجه انگلستان. رائین ص ۳۶)

«... در ایران وقتی از او می‌پرسیدند چرا کلمه افغانی را بنام خود اضافه می‌کنی، می‌گفت «افغان تخلص شعری من است» رائین ص (۳۶۵) بحواله نامه سدیدالسلطنه کبابی به مجله «کاوه» چاپ برلین.

زمانیکه نویسنده این اثر در خلال مصاحبه با عبدالهادی خان «داوی» از وی راجع به نظر محمود طرزی در مورد سید جمال‌الدین افغانی پرسیدم، ایشان فرمودند: «گرچه محمود طرزی سمت شاگردی سید جمال‌الدین افغانی را داشت، ولی در مورد سیدجمال‌الدین نظر نیک و مساعد نداشت».

فرموده «داوی» را مطلب ذیل تائید می‌کند:

۱. سلطان محمد کابلی مقاله راجع به سیدجمال‌الدین افغانی که بزبان عربی در مجله «الهلال» چاپ شده بود، بزبان فارسی ترجمه کرده، آنرا به اداره «سراج‌الخبار» تسلیم کرده بود. مقاله مذکور برای یک سال مفقودالاثربود بعد از مدت یکسال که تقاضای مکرر شد، برایش گفته شد که در لای اوراق پنهان شده بود و حالا پیدا شده است. این مقاله در سال ششم، در شماره سوم ۱۹۱۶ بچاپ رسید. متصل آن محمود طرزی نیز راجع به سیدجمال‌الدین افغانی مطلبی نوشت. ولی در مقاله طرزی مطلب ذیل خوب تبارز داده شده است، او می‌نویسد:

«از شنیدن و دیدن ما بعضی مسأله‌های در سوانح عمری حضرت سید که جریده «الهلال» در مصر آنرا بزبان عربی نشر کرده و سلطان‌محمدخان کابلی آنرا به فارسی ترجمه کرده علاوه کردن لازم می‌آید. مثلاً چون یکی یکبار بگویم که: جناب سید در افغانستان به (سیدجمال‌الدین رومی)

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

مشهور و معروف بوده است نه (سید جمال‌الدین افغانی) آیا سراسر مسأله را یک تبدیل ناگهانی نمی‌دهد؟ چسان نمی‌دهد، در حالیکه در مصر، شام، قسطنطنیه، هند، حجاز و اروپا به سیدجمال‌الدین افغانی شهرت داشته باشد و خود افغان‌ها تنها یک چند سال او را دیده باشند و آن هم بعنوان سید جمال‌الدین رومی دیده و شناخته باشند، و سید «رومی» گفته مدحیه‌ها در حق او سروده باشند، آیا غریب یک واقعه شمرده نمی‌شوند.

شنیدنی‌های من عبارت از بعضی از فقراتی است که در حق حضرت علامه از زبان والد بزرگوار مرحوم حضرت طرزی صاحب و استاد مرحوم ملا محمداکرم ... شنیده بودم که می‌فرمودند که در زمان سلطنت «امیر محمداعظم خان» ... یکی از اجله علمای از راه کراچی اول به قندهار و باز بکابل آمده هر چه می‌گفت از خوبی‌ها و عظمت و شوکت دولت روم را بیان می‌کرد ... آشنائی و

رفاقت بسیار صمیمی در بین حضرت پدر و سید مشارالیه بهم رسیده بود، اعلیحضرت امیر محمداعظم‌خان نیز گروهی فضل و کمالات علامه گردیده، مقامش را خیلی محترم می‌داشت. بعد از انقراض حکومت امیر محمداعظم‌خان و استقرار حکومت اعلیحضرت امیر شیرعلی‌خان از کابل براه پشاور عازم دیار هندوستان گردید. اما چیزیکه شایان دقت و جالب نظر اهمیت است اینست که جناب علامه مرحوم در افغانستان سید جمال‌الدین رومی بوده و در بلاد روم سید جمال‌الدین افغانی شده است. عجب‌تر اینکه ایرانیانش سید جمال‌الدین اسعدآبادی همدانی می‌شناسند... حضرت طرزی در مدح خود سید در قصیده‌ای ... باین بیت که «نه ماه روم و شامستی... الخ» رومی بودن سید را تلمیح فرموده اند. روزی بود که به بسیاری از ارباب دانش در دالان بزرگ خانه اقامتگاه سید جمع بودند در آنروز جناب علامه یک قدری آتشین مزاج بود، شخصی از حاضرین از بعضی از اختلافاتیکه در باب جرئت و نامه‌نگاران در باب که و کجایی بودن علامه در میان آورده بودند بابت مباحثه را باز نمودند.

براستی که از باز شدن این بحث بدل مسرور شدم که شاید جناب علامه یک چیزی بگوید تا این شبهه که دل مرا نیز همیشه در جنجال می‌داشت رفع و زایل شود. اما هزار حیف و افسوس که این آرزویم برابگان رفت. زیرا از زبان مبارک جناب علامه این چنین یک سخن نشنیدم که رفع اختلاف و شبهه نماید. من بلکه مسأله را سراسر در اغلاق و اشکال انداخت. چونکه فرمود: «خوبست افغانی مرا افغان نگوید، ایرانی مرا از ایران نداند، ترکی مرا ترکی، اروپایی مرا اروپایی نشناسد. اما کدام پدر سوخته در دنیا خواهد بود که جرأت کرده بگوید جمال‌الدین از نسل آدم و حوا نیست...» (سراج الاخبار افغانیه سال ششم، شماره پنجم) ...

زمانیکه همکاری جمال‌الدین با میرزا ملکم خان در لندن علیه شاه و در باریان آغاز گردید به نشر روزنامه «قانون» اقدام کردند. روزنامه «اختر» مقاله درباره جمال‌الدین تحت عنوان «شیطان در لباس انسان» بچاپ رسانید. (ولی الله یوسفیه و نیز اسماعیل راین ص ۳۹۶) سید جمال‌الدین که جمعی او را منادی اتحاد اسلام می‌خواندند، حتی نوکر و مستخدم مسلمان هم نداشت و روزی که در اسلامبول مرد، بنا به نوشته مرید با وفایش «در آغوش خادم مسیحی خود جان سپرد» اسماعیل راین. ص (۳۹۷)

«برای سید جمال‌الدین دین و ملیت و همه چیز دیگر بی‌معنی بود، او بهر جا که پول، توطئه و دسیسه برای کسب مقام و شهرت وجود داشت، راه می‌یافت و خود را در اختیار صاحبان زور و زر و فساد و تباهی می‌گذاشت... در مدتی که در پاریس (۱۸۸۳ - ۱۸۸۵) اقامت داشت خود را در اختیار سرمایه داران یهودی پاریس و قاهره گذارده و با کمک آنها روزنامه و نشریه منتشر می‌کرد و ازین راه امرار معاش می‌نمود... (اسماعیل راین ص ۳۹۷)

«... سید جمال‌الدین که خود را دشمن انگلستان می‌دانست و عامل خرابی و ویرانی کشورهای اسلامی را دولت انگلیستان قلمداد می‌کرد، چگونه حاضر می‌شود مجری سیاست‌گران انگلستان در کشورهای اسلامی می‌باشد. (ولی الله یوسفیه)

شادروان محمود درین باره چنین نوشته است: یکی از نیرنگ‌های سیاسی غرب که اسباب خرابی ممالک اسلامی شد، همین کلمه اتحاد اسلام بود که در هر یک از ممالک اسلامی تولید اختلاف نمود... یک اتحاد اسلامی که خواهان آن دولت انگلیس باشد و شالوده آن در انگلستان ریخته شده باشد و فکر هم فکر لاردر سالز بوری چرچیل و ولف باشد، یک چنین اتحادی باید خیلی مهم و جامع باشد...» (محمود محمود جلد پنجم . ص ۲۲ ختم زیر نویس)

این موضوع مدتی در محافل و جرائد عثمانی از جانب طرفین موجب قال و قیل شد و بقدری شدت گرفت که حکومت ترکیه از سید خواست مدتی تر کیه را ترک گوید. وعده‌های سلطان عبدالحمید، موجب شد تا سید جمال‌الدین افغانی بار دیگر وارد استانبول شود. (تابستان ۱۸۹۲)

سلطان عبدالحمید که از شورش آزادی‌خواهان و اعراب حجاز در کشور خود بیم داشت و از نفوذ ناصرالدین‌شاه در عراق عرب نگران بود، به یک اتحاد اسلامی نیاز داشت. سید افغانی این مفکوره «پان‌اسلامیزم» سلطان را تقویت بخشید و در ضمن مبارزات شدید خود را علیه ناصرالدین شاه قاجار دوام داد و با بیانات پرشور سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و فلسفی فعالیت خود را دوام داد در آغاز ورود به استانبول روابط نیک و حسنه با شیخ ابوالهدی و دیگر مشاورین معروف مذهبی قایم کرد. مگر ابوالهدی که یکی درویش‌های طریقه رفاعیه بود و در دربار سلطان عبدالحمید دوم قربت زیاد حاصل کرده بود مخالف و رقیب دشمن سرسخت جمال‌الدین افغانی گردید.

چرخ روزگار نیز به نفع ابوالهدی بچرخید. باین معنی که «رضای کرمانی» یکی از پیروان فدایی سید جمال‌الدین که بمرض فلج گرفتار شده بود خود را نزد افغانی به ترکیه رسانید. وی به کمک و سفارش جمال‌الدین تحت معالجه داکتران معالج قرار گرفت و صحت یاب شده بایران باز گشت و چندی بعد ناصرالدین شاه را بانتمام بی‌حرمتی به سید جمال‌الدین در حریم یک زیارت بقتل رسانید.

سفیر ایران که سید جمال‌الدین را در قتل شاه متهم می‌دانست، از سلطان ترکیه طلب کرد که سید را به سفارت‌خانه ایران تسلیم نماید. سلطان عبدالحمید این تقاضا را نامعقول دانسته از تسلیمی او ابا ورزید. از اینجاست که تبر ابوالهدی (منجم سلطان عبدالحمید) دسته یافت و با استفاده ازین فرصت، نظر سلطان را نسبت به سید جمال‌الدین تغییر داد. ازین تاریخ به بعد جمال‌الدین افغانی بحیث محبوس عالی‌مقام در قفس زرین سلطان عبدالحمید داکتر یهودی که داکتر خصوصی اش بود و شیخ ابوالهدی که جمال‌الدین او را «ابوالضلال» می‌گفت وفات یافت. جسد این دانشمند عالی‌مقام در ۱۹۴۴ به زادگاهش بکابل آورده شد و در محوطه دانشگاه کابل بخاک سپرده شد.

ج) در کشورهای دیگر

علاوه بر کشورهای سابق الذکر، سید جمال‌الدین افغانی با ملیون بخارا، آزادیخواهان کریمیا و قازان ارتباطاتی داشت. خصوصاً با نهضت مبارز بزرگ «مهدی» سودانی مناسبات و روابط نزدیکی داشت. سید افغانی حتی در الجزایر، تونس، طرابلس و مراکش طرفداران فعال داشت.

در هر حال فعالیت‌های سید جمال‌الدین افغانی را میتوان در سطر چندی اینطور خلاصه کرد: سید جمال‌الدین مرد بزرگوار افغان مانند خورشید درخشنده از افق کثر بر آمد و در استانبول فرو نشست. وی مرد جهانی بوده، جهانی را روشن کرد. از کلکته تا استانبول و قاهره به فرزندان مشرق درس حریت و اخوت و یگانگی داد. ضد استعمار و استبداد نبرد کرد و شالوده‌بسا از حرکات نهضت‌های ملی را در سرتاسر شرق گذاشت که بعد از او مصدر آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی ممالک اسپر گشت. شاگردان و پیروان سید، در هر جا نهضت‌های اصلاحات اجتماعی، سیاسی و بیداری عمومی را پرورانید و آنچه اکنون در ممالک شرقی دیده می‌شود، اکثر آن ثمر نوباوه‌های آنست که سید درین سر زمین‌ها کاشته و پرورده است.^{۲۵}

۲ - جنگ روس و جاپان (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵)

در اواسط قرن هفدهم جاپان دست بکاری می‌زند که در تاریخ بی‌نظیر بود. یعنی که بنابر جریانات و حوادث سیاسی در داخل جاپان دروازه‌های ورودش را بروی دیگران می‌بندد و خود را محبوس می‌سازد. این گوشه‌گیری و انزوا بیش از دوصد سال (۱۶۴۰ - ۱۸۵۴) جاپان را بکلی از سایر نقاط جهان، حتی کوریا و چین که همسایگان اش بودند، جدا ساخت.

جاپان در این مدت توانست آرامش داخلی خود را بدست آورد و خسارات جنگ‌های طولانی خویش را ترمیم و تلافی نماید. بالاخره در ۱۸۵۴ دوباره از حالت انزوا پسندی خارج شده و با این ترتیب یک کار شگفت‌انگیز دیگری را انجام داد.

در سال ۱۸۶۸ با رویکار آمدن امپراتوری جدید موتسوهیتو دوران غربی شدن جاپان آغاز گردید و چنان بسرعت حیرت‌انگیزی پیشرفت نمود که نه تنها خود را به پایه دول اروپائی رسانید بلکه از آنها جلوتر رفت.

با شروع عصر غربی شدن، جاپان فیودالیزم منسوخ شد، دست حکام جابر کوتاه گردید، مدارس تأسیس شد، تحصیل اجباری گردید و محصلان به اروپا فرستاده شدند. مشروطیت عرض وجود کرد و پارلمان افتتاح شد، قانون اساسی تدوین گردید، آزادی‌های فردی تأیید شد. کارخانجات تأسیس یافت، جراید رسمی و غیررسمی به نشرات آغاز کرد. راه‌های آهن ساخته شد و عسکر جدید به سبک و مدل عساکر پروس تهیه و تربیه شد و بحریه قوی رویکار گردید.

خلاصه علوم طبیبی، فنون، ماشین آلات، اسلحه، سازمان سیاسی و قضایی و دیگر رشته‌های تمدن غرب در جاپان تقلید شد و در فرصت کم این کشور را که غریبون وحشی اش می‌خواندند، متمدن گردید.

گرچه دلیل این پیشرفت سریع آن بود که از تجربیات غرب که توأم با آزمایش و خطا بود، احتراز جسته و راه درست‌تر و کوتاه‌تر را مطابق به اقتضات جاپان که صنایع جدید و ماشین‌های بزرگ غرب را اقتباس کرده بود، در پیش گیرد. مگر مشکلی نیز در پیش داشت: «مشکل واقعی جاپان عدم هم‌آهنگی و ناسازگاری میان صنعتی شدن جدید و فیودالیسم قدیمی بود. جاپان می‌کوشید این دو چیز متضاد را بایکدیگر سازش دهد.

... توسعه صنایع جدید نیز جاپان را مجبور می‌ساخت که برای بدست آوردن مواد خام و بازارهای فروش به کشورهای و سرزمین‌های دیگر بنگرد، همچنان که انقلاب صنعتی انگلستان و بعد هم سایر قدرت‌های اروپائی را بکشورهای خارجی و تسخیر آنها متوجه و وادار ساخت، در ناحیه منچوری که ولایات شمال شرقی امپراتوری چین را تشکیل می‌داد، امکانات و آزادی عمل فراوان برای توسعه و استعمار و سکونت وجود داشت باین جهت بود که جاپان حریصانه به کره منچوری می‌نگریست»^{۲۶}

عوامل سابق‌الذکر منتج به بروز جنگ شد. (اوایل ۱۹۰۴) جنگ از طرف جاپانی‌ها آغاز گردید و عساکر دولتمن متخاصم یعنی روسیه و جاپان وارد منچوریه شدند (چه روس‌ها در منچوریا امتیازاتی داشتند) این جنگ که قریب یک و نیم سال بطول انجامید، با پیمان «پرتسموت» به نفع جاپان پایان یافت.

مردم آسیا، اروپا و امریکا شاهد پیروزی‌های درخشان جاپان در بر و بحر بودند. این جنگ جاپان را در ردیف قدرت‌های بزرگ جهان قرار داد و برای نخستین بار یک دولت معظم اروپائی توسط یک کشور کوچک آسیایی شکست خورد. شکست روسیه تزاری که برای اکثر مردم جهان غیرمنتظره و تعجب‌آور بود، در افکار مردمان آسیا تأثیرات عمیق بجا گذاشت.

پیروزی و غلبه جاپان از طرف آسیائیان با شادمانی زیادی استقبال گردید. جاپان نماینده و مظهر آسیا در سراسر مشرق زمین محبوبیت فراوان بدست آورد. حیثیت و پرستیژ غربیان در انظار شرقی‌ها پائین آمد و مفکوره اینکه غربیان شکست ناپذیر اند، باطل شد. در سراسر آسیا از ملل عرب در غرب گرفته تا ملل مغول و زرد پوست در شرق دور، ناسیونالیزم و وطنپرستی، بسرعت بیشتری رشد یافت و فریاد «آسیا برای آسیائیان» از هر سو بلند شد.*

مخالفت‌ها علیه غربیون از طرف مردمان شرق آغاز شد که تأثیر آن در افغانستان نیز بمشاهده رسید. یعنی یک حرکت و جنبش در کشور ما آغاز گردید.*

پیشوایان و اصلاح‌طلبان کشورهای شرقی از این عمل و کرده جاپانی‌ها چنین استنباط کردند که باید علوم و فنون غربیان را در ممالک خویش تقلید نمایند. اما این عمل باید بطرزی صورت پذیرد که جاپانی‌ها انجام داده بودند. یعنی خود این ملل ناظر بر مراحل تجدید و تجدد باشند و سجیه ملی بومی خویش را حفظ نمایند.^{۲۷}

فشرده آنکه کشورهای آسیایی عمیقاً تحت تأثیر پیروزی جاپان قرار گرفتند و بخصوص بر افکار و نظریات نیشنلست‌ها و مدرنست‌های این کشور زیاد مؤثر بود. انقلاب ملی ۱۹۰۵ در ایران، ۱۹۰۸ در ترکیه و ۱۹۱۱ در چین بروز کرد و

* اینکه محمود طرزی کتاب، جنگ روس و جاپان را ترجمه و در پنج جلد بچاپ رسانیده، نشانه عمده اهمیت این غلبه جاپانی‌ها در نگاه آسیائیان می‌باشد.

* در افغانستان که اخبار مربوط به جنگ بصورت مبالغه‌آمیز مواصلت می‌کرد، چنان هیجانی بوجود آورده بود که در بازار و دربار همه جا صحبت از عملیات بر ضد روسیه و فتح بخارا و سمرقند در میان بود و تصور می‌شد با اندک کمک از طرف انگلیس این مأمول برآورده خواهد شد.

نهضت‌های در هند اندونزیا و سایر کشورهای شرق پدیدار شد و عصر بیداری آن آغاز گردید.

۳ - نهضت مشروطه‌طلبی در ترکیه

ترکان عثمانی در آغاز قرن ۱۴ طلوع کردند و بزرگترین و با قدرت‌ترین حکومت را در تاریخ ترکیه بوجود آوردند. امپراطوری عثمانی (۱۹۲۳ - ۱۳۹۹) که سه قاره آسیا، افریقا و اروپا را با یکدیگر وصل می‌کرد، یکی از طولانی‌ترین حکومت‌های است که در اسلام بوجود آمده بود.

تکامل و پیشرفت آنها بجای رسید که بالاخره در ۲۹ می ۱۴۵۴ قسطنطنیه (شهری که در مقابل حملات مکرر اعراب مسلمان مقاومت کرده بود) بدست سلطان محمد دوم مشهور به فاتح گشوده شد. چینیکه زمان توسعه جوئی رسید، قهرمان آن در جبهه آسیائی سلیم اول (۱۵۱۲ - ۱۵۲۰) بود که فعالیت‌های نظامی او باعث تصرف کشورهای عربی شهرهای مقدس مسلمانان و مصر گردید. قلمروهای متذکره با ترک‌ها، نظارت بر قدیمی‌ترین مکان‌های تمدن محل تلاقی راه‌های تجارت بین‌المللی بین شرق و غرب و اماکن مقدسه را داد. در نتیجه سلطان ترک عنوان «خلافت» بخود داد که مقام ریاست بر قاطبه مسلمانان می‌باشد.

قلمرو عثمانی در زمان سلیمان بحد اکثر وسعت خود رسیده و از آن بیشتر وسعت نیافت. در قرن هفدهم فتوحات‌شان به آخر رسید و همزمان با آن انحطاط‌شان آغاز گردید و نطفه این انحطاط در خود امپراطوری نهفته بود. چه سیل غنایمی که سلطان و سران ترک را ثروتمند می‌ساخت متوقف گردید. آنان برای دوام شکوه و جلال زندگی خویش به افزایش مالیات و تشدید استثمار مردمان زحمتکش متوسل گردیدند. حکومت مطلقه و فساد اداری رونما شد و اخلاق روبه ضعف نهاد. توطئه‌ها بر موضوع جانشینی بروز کرد، و قانون بردارکنشی وسعت یافت. هرج و مرج اداره مرکزی در سراسر کشور انعکاس تولید نمود و طغیان‌ها که عامل اصلی آنها ناخشنودی اقتصادی، اجتماعی با عقده‌های ملی و دینی درهم آمیخته بود، آغاز گردید. همه این‌ها آهسته آهسته اساس اقتدار امپراطوری را از هم پاشید و امپراطوری به اصطلاح حلقه‌های سیاسی اروپائی به «مرد بیمار اروپا» مبدل شد.

امپراطوری عثمانی که یک دولت نظامی بود در سراسر دوران سیادت خود، سلاطین می‌کوشیدند تا از پخش نفوذ اندیشه‌ها و مفکوره‌های آزادی‌خواهانه غرب در اذهان مردم و توده جلوگیری نمایند. همچنان مانع ورود فرهنگ غربی در سرزمین عثمانی گردیدند. پالیسی شان چنان بود تا طرح‌های را بکار برند که توده را بیسواد نگهدارند.

ولی علی‌الرغم این همه این تلاش‌ها، با رشد پیشه‌وری و صنعت و توسعه تجارت با خارج و ایجاد شبکه‌های تجاری، تغییرات محسوس در جامعه وارد می‌آمد. خصوصاً که سیاحان، مبلغان و مهاجران اروپائی داخل قلمرو عثمانی می‌شدند، ارمغان فرهنگ و تمدن غرب را نیز با خود به ترکیه انتقال می‌دادند.

با این همه موانع، نفوذ فرهنگ غربی شکست قطعی ترکیه در کنار دنیوب در مقابل روسیه در عهد (کاترین کییر) ۱۷۴۴م نخستین تکان جدیدی را به ترک‌ها وارد آورد. شکست عثمانی و موفقیت کاترین که یک تغییر بزرگ را در بیلاس قدرت در شرق نزدیک وارد کرد، بآنها فهمانید که از کشورهای اروپائی بسیار عقب مانده اند.

چون ترکیه دولت نظامی بود، و مردم آن جنگجو بود، نخستین چیزی که بفکرشان خطور کرد آن بود که باید عسکر تازه موافق بایجابات زمان تهیه نمایند. این کار تا اندازه با کامیابی صورت گرفت. بوسیله همین طبقه افسران تازه ارتش بود که افکار غربی بیشتر به ترکیه راه یافت. بدین سان دیده می‌شود که پاسخ ترک‌ها بانگیزه‌های نظامی غرب زودتر فرا رسید و از پاسخ آنها به محرکات معنوی سریع‌تر پیشرفت کرد.

محمود برادرزاده سلیم (۱۸۰۸-۱۸۳۹) که شخص تربیت یافته بود، یگانه فرد از ذکور دودمان عثمانی یک مانع بزرگ را از سر راه پیشرفت ملی برداشت. او ابتدا در ۱۸۲۶ قریب هشت هزار عسکر یعنی چری‌ها را که مخالف اصلاحات بودند، از بین برد.^{۲۸} و سپس وی آموزش زبان فرانسه را که در آن زمان شروع به متداول شدن در همه جا کرده بود، تشویق نمود. چه او می‌خواست تا این زبان بعنوان کلیدی برای باز کردن گنجی از افکار تازه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و فلسفی بکار رود. تماس خارجیان بخصوص فرانسویان با ترکان باعث گردید تا

گروهی از پیش‌آهنگان اصلاح جامعه عرض وجود کنند. این پیش‌آهنگان با روش کاملاً محافظه کارانه و حفظ اساس نظام مسلط خواستند از تغییرات مادی اروپا، تقلید و اقتباس کنند. چنانچه بعد از جنگ‌های کریمیا (۱۸۵۳-۱۸۵۶) مساعی فراوانی برای اصلاحات نظامی و مدنی و غربی شدن ترکیه که در واقع عکس‌العمل در برابر تجاوزات استعماری اروپائی بود، شروع گردید. زیرا این جنگ که بمنزله آغاز فصل نوین در تاریخ امپراطوری عثمانی بود، ترکان به ضعف نظامی و سیاسی خود پی بردند و متوجه لزوم تجدید سازمان خود شدند. حاصل جنگ را معلول تفوق سیستم سیاسی انگلیس و فرانسه دانستند. لذا اصلاح طلبان ترکیه خواستند که طبق اصول دول غربی دست به اصلاحات بزنند تا در صورتیکه مورد تعرض قرار گیرند، باتکاء خود از خود دفاع کنند.

اقداماتی برای اصلاح امور و احیای مجدد عظمت آن سرزمین صورت گرفت (۱۸۵۶ - ۱۸۷۶). بهر صورت با وجودیکه یک طبقه متوسط نیرومند، مانند کشورهای اروپائی وجود نداشت و هیچ طبقه متشکل و سازمان یافته دیگر هم نبود،^{۲۹} مبارزان وطنپرست از عمق جامعه جوشیدن گرفت و تلاش برای بوجود آوردن ریفورم‌ها ادامه یافت. اشخاص نخبه و روشنفکر مانند ابراهیم شناسی محمدپاشا، ضیاء پاشا، و شاعر بزرگ نامیک کمال بحیث پیشقراولان روی صحنه آمدند و نهضت‌های اجتماعی و سیاسی را براه انداختند. این گروه که خود را «ترکان جوان» پروانچمن مخفی «اتفاق حمیت» می‌نامیدند، به پیروی از نهضت «ایتالیای جوان» انجمن خود را پی ریزی کردند. اینان که اصلاح مناسبات سیاسی - اجتماعی را هدف خود قرار داده بودند، با طرز مبارزه «تنظیم چیان» که اولین دسته پیش‌آهنگان اصلاح جامعه در ترکیه در زمان عبدالحمید پسر محمود محسوب می‌شدند، مخالف بودند.

چه قسمی که قبلاً متذکر شدیم تنظیم چیان تغییر نظام را نمی‌خواستند، در حالیکه انجمن «اتفاق حمیت» طالب به میان آمدن قانون اساسی و قوانین فرعی و ایجاد فرهنگ جدید متناسب با مقتضیات تازه زندگی بودند. رهبران این جمعیت که در بالا از آنها نام برده شد، یک قسمت از زندگی را در اروپا سپری کرده بودند و از مفکوره‌های سیاسی و ادبی نویسندگان متفکرین و فلاسفه مکتب لبرالیزم غرب توشه اندوخته بودند.

سلطان عبدالحمید در آغاز کار، مدحت پاشا را که یکی از قهرمانان آزادی‌خواه و اصلاح طلب و رهبر نهضت بود، بحیث صدراعظم خود تعیین کرد. مدحت پاشا در خفا با یک‌عده از جوانان ترک که برای چیدن بساط فیودالیزم و جلوگیری از نفوذ امپریالیزم قد برافراشته بود با او همفکر بود، برای بوجود آوردن یک مجمع دیموکراتیک و رژیم مشروطیت کار کرد.

در ۲۳ اکتوبر ۱۸۷۶ سلطان عبدالحمید به تحریک و تلقین مدحت پاشا مشروطیت و بنیاد مجلس نمایندگان را طی بیانیه رسماً ابلاغ کرد. قانون اساسی ۱۸۷۶ که حکومت پارلمانی را بمردم نوید می‌داد از روی نمونه‌های فرانسوی و بلژیکی طرح شده بود و بر بنیاد مصونیت کامل سلطان و خاندان او و محترم شمردن ملکیت بنا یافته بود، عزل و نصب وزراء، فرماندهان ارتش و مامورین عالی‌رتبه دولت نیز بایست بامضاء سلطان موشح می‌گردید.

آزادی فکر و وجدان، آزادی فرهنگ و مطبوعات در حدود قانون برعابای عثمانی شناخته شد. در حالیکه اسلام بعنوان دین رسمی شناخته شده بود، و ضمناً حمایت از ادیان دیگر ترکیه عثمانی نیز تضمین گردیده بود. در فبروری ۱۸۷۸ پارلمان ترکیه افتتاح شد، اما عمر آن کوتاه بود. چه سلطان پارلمان را بر اثر انتقادات نمایندگان از رژیم بر سراقندار منحل نمود و مشروطه کم عمر پایان یافت.

سلطان عبدالحمید با این عهد شکنی خود، مدحت پاشا را از وظیفه برکنار ساخت و سران جنبش را نابود کرد و بر قدرت پولیس مخفی و سانسور مطبوعات اتکا کرده و بطور مطلق العنان فرمانروائی نمود.

با تمام ظلم و جباریت سلطان عبدالحمید، انقلابیون و اصلاح طلبان برای احیای مجدد قانون اساسی از پا ننشسته به تلاش‌های خود تا اوایل قرن بیستم دوام دادند. چنانچه عده دیگری از دانشمندان و روشنفکران که در دارالعلم طبی سلطنتی به تحصیل مصروف بودند، به تشکیل «کمیته اتحاد و ترقی» پرداختند. اعضای آنکه خود را «ترکان جوان» می‌نامیدند، پس از مدتی مبارزه، هسته مخفی آنها توسط عبدالحمید دوم در ۱۸۹۲ کشف شد. عده از آنها زندانی و معدوم شدند و برخی دیگر آنها به اروپا رفتند. عده از این فراریان ترک در پاریس به نشر ارگان انجمن «مشورت» اقدام ورزیدند.

در اکتوبر ۱۹۰۶ مصطفی کمال، رهبر بزرگ انقلاب ترکیه در دمشق، یعنی جائیکه ماموریت نظامی داشت، حزب مخفی «وطن» را تأسیس کرد و بزودی شبکه‌های آن در مواضع دیگر پدیدار شد.

در حینی که مصطفی کمال اطلاع حاصل کرد که در سپاه سوم، حزب دیگری بعنوان «جمعیت آزادی عثمانی» عرض وجود کرده است، کوشید با آن نزدیک شود و در نتیجه اتحاد این دو گروپ، کمیته اتحاد و ترقی پدیدار گردید.

در این اثنا سیاست خارجی سلطان عبدالحمید آن بود که یک جهت شرقی مبتنی بر تیوری وحدت اسلام پیدا کند، تلاش دیگرش آن بود که جریان مترقی طغیان اندیشه‌های غربی را در کشورش مانع شود. ولی سرانجام با یک ضربت صاحب‌منصبان جوان قشون در ۱۹۰۸ پلان‌های مستبدانه او عقیم شد. چه آن‌های که نماینده «کمیته اتحاد و ترقی» بودند، اولین هدف شان اجرای یک مشروطه با روش غربی برای امپراطوری و تبدیل گروه‌های ناسیونالیست و نامتجانس به یک ملت دموکرات متجانس بود.

سلطان عبدالحمید چاره را بر خود حصر دید، مجبور شد مجدداً احیای مشروطه را اعلان نماید و قانون اساسی سال ۱۸۷۶ را که متروک شده بود برسمیت بشناسد و مورد عمل قرار دهد و اصلاحات بسیار روی دست گیرد.

مردم ترکیه از این تغییر استقبال گرمی نمودند و شادمانی‌ها کردند، زیرا «حریت»، «مساوات» و «اخوت» آغاز کلمات فرمان جدید بود. قهرمان و رئیس این انقلاب سفید و بدون خونریزی «انوریگ» معروف به انور پاشا یکی از صاحب‌منصبان شجاع بود. «مصطفی کمال» که بعداً رهائی‌بخش و بنیان‌گذار ترکیه نوین گردید (۱۹۲۳) نیز یکی از رهبران نهضت ترکیه جوان بوده است.

چون نهضت طلبان از سوء‌قصد سلطان عبدالحمید در قسمت مشروطیت ۱۹۰۸ آگاه شدند، در ماه اپریل ۱۹۰۹ او را از سلطنت خلع کردند و محمد پنجم برجای او قرار گرفت «۱۹۰۹». و قدرت واقعی بدست «ترکان جوان» باقی ماند. بدینسان با آوردن مشروطیت در ترکیه باب نوین و عصر جدیدی در تاریخ ترکیه عثمانی آغاز گردید.

۴ - نهضت مشروطه‌طلبی در ایران

با از بین رفتن سلسله بلندآوازه ساسانی و تسلط اعراب در سرزمین ایران، نخستین بار دین اسلام در آن کشور نفوذ و گسترش یافت. تسلط عرب و دین تازه تأثیرات عمیق در جامعه ایران بجا گذاشت. دین جدید، دیوار طبقاتی را فرو شکست و تبدیلی عمیق در توزیع قدرت و مالکیت و ثروت بوجود آورد.

صفویان اولین سلسله مهم ایرانی عصر اسلامی اند که در آن سر زمین روی صحنه آمدند. این دودمان که مؤسس آن شاه اسمعیل بود، مدت متجاوز از دو صد سال حکمرانی کردند. از زمان دوره صفویه تاریخ ایران فراز و نشیب‌های زیادی را پیموده است.

دومین سلسله بزرگ و مهم دوره اسلامی ایران بعد از صفوی‌ها، دودمان قاجاریه بود.* دوران قاجاری عصری بود که در آن دوره ایران بدنیای جدید کشانیده شد. چه آغاز قاجاریه با انقلاب کبیر فرانسه و با بسط فعالیت‌های استعماری انگلستان فرانسه و روسیه تزاری همزمان شده و از همین جا است که تجزیه و زوال تدریجی و نهائی فیودالیزم در ایران آغاز می‌گردد.

اروپائیان در قرن شانزدهم با ایران آشنا شدند، اما تماس آنها غالباً تجارتي بود. در اوایل قرن ۱۹ فتح علی‌شاه بود که دروازه ایران بروی تأثیرات سیاست خارجی باز می‌شود و این تأثیرات، آن سرزمین را در مسیر قدرت‌های غربی قرار می‌دهد.

کشورهای اروپایی پرتگال، هسپانیه، انگلستان، فرانسه، روسیه، هالند و ایتالیا با استقرار روابط با ایران ذیعلاقه می‌شوند. یکی از تأثیرات و نتایج این توجه مغرب زمین، آشنائی با قشون ایران با فنون و تعلیمات جنگی اروپا بود.

علاوه‌تأ بر اثر این تماس‌ها، تمدن و فرهنگ غرب (مخصوصاً فرانسه) نخستین اثرات خود را در برخی از آداب و رسوم زندگی، لباس و هنر ایران نمودار ساخت. موازی با آن تجدید در علم، هنر و فلسفه روی می‌دهد، مکاتب و پوهنتون ایران تأسیس شد، تعلیم و تربیت علوم جدید از قبیل هندسه، فزیک، معدن شناسی،

* آغامحمد (۱۷۷۹ - ۱۷۹۷) فتح علی‌شاه (۱۷۹۷ - ۱۸۳۴) ناصرالدین شاه (۱۸۴۸ - ۱۸۹۶) مظفرالدین شاه (۱۸۹۶ - ۱۹۰۷) محمدعلی شاه (۱۹۰۷ - ۱۹۰۹) احمد شاه (۱۹۰۹ - ۱۹۲۵)

طب، جراحی، دوسازی، مهندسی و فنون نظامی در این پولیتخنیک تدریس می‌شد. پسته‌خانه‌ها باز شد، خطوط تیلگراف و خط آهن در ایران معرفی گردیده و توسعه یافت. خصوصاً در اواخر ناصرالدین شاه که رواج بسیاری از مظاهر جدید تمدن از آثار او است.

در هر حال دیده می‌شود که در میان سیلی که از چشمه زاینده صنعت اروپا سرازیر شده بود و به ملت‌ها مسیر نوین زندگی را نشان می‌داد، ناخدای سفینه ایران نیز بایستی چرخ کشتی را بر مراد آن بگرداند و چنین نیز شد. یعنی در قرن نهم در هنگامه هجوم سرمایه‌داری اروپائی و ایجاد نهضت‌های ملی و آزادی‌خواهی مردم جهان وضع طبقات اجتماعی ایران نیز در طریق تحول و تکامل جدی افتاد.

دوران حیات ملوک الطوائفی در ایران بر اثر زد و خورد‌های دایمی در داخل خود و با دولت مرکزی، احتیاجات جدید، ایجاد طبقه تاجر داخلی و نفوذ سرمایه‌داری خارجی و نفوذ بدوران رسیده بکمک تحصیل یافته‌گان و آنانی که خارج دیده بودند کم کم می‌خواست دربار را آنطوریکه خود می‌خواهند بسازد.

از این جاست که مبارزه بشکل قرون وسطائی دربار آغاز می‌گردد. ظلم و استبداد دستگاه حاکمه، عدم رضایت مردم از طرز اداره عاری از مسؤلیت، فساد در طبقات عالی، استثمار مردم بوسیله نیروهای اجنبی و صاحب امتیاز از طریق انحصار امتیاز خطوط آهن، تیلگراف، بانک‌ها، محصولات تنباکو، نفت و سایر منابع مالی ایران باعث شد تا متفکران و منوران که افکار شرقی جهان غرب در داخل و خارج ملهم و ملون شده بودند، برای نجات مردم ایران به تأسیس انجمن‌های مخفی و فراموسون‌ها (Free mason) (فراموش‌خانه‌ها)* اقدام ورزند.

* «فرماسون» در زبان فرانسوی از دو کلمه «فرانک» یعنی «آزاد» و «ماسون Macon» یعنی «بنا» ساخته شده است. اسماعیل راین جلد اول ص و ابوالقاسم «پرتو» در کتاب «واژه یاب» از انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳، (ص ۱۳۰۱) آنرا بشکل «فرانک ماسونری Francmaconnerie» یعنی «آزاد راز» ذکر کرده است. در زبان انگلیسی، این کلمه نیز با معانی (Free masonry) یاد شده است. راین ص (۳۶) و (۴۰) دائرةالمعارف بریتانیکا در مورد ریشه اصلی این کلمه می‌نویسد: از قرن چهاردهم میلادی به بعد، بعضی از نویسندگان این لغت را برای آنهایی که سنگ تراشی می‌کردند، بکار می‌بردند. ص (۳۹) در زبان، فارس کلمه «فراموشخانه»، «فراماسون» («فریمسن» و «بنایان آزاد» بیش از یک و نیم قرن

تشکیل و تأسیس فراماسیون در ایران دولت منور جهت تعدیل اوضاع سیاسی و ترویج تمدن فرنگ در ایران بود.

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

باین طرف بتدریج وارد کتب لغت تواریخ، جرائد، مجلات و کتب فارس شده است. (رائین، ص ۳۶).

طبق پژوهش پژوهشگران نخستین تأسیسات فراماسونری که می‌توان آنرا اولین اتحادیه «کارگران بنا خانه» نامید، از اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزده میلادی در کشور آلمان تولد یافت ... در آلمان مسیحیان آلمان ... اقدام به ساختن کلیساهای بزرگ می‌کردند ... هزاران بنا و شاگرد بنا و نقاش و سنگتراش و نجار و سایر کارگران برای سازندگی کلیساهای مورد احتیاج بود ... در موقع انجام کار روزانه همگی کارگران ابزار کار خود را در محلی بنام «لژ» که از انظار مخفی بود، پنهان می‌کردند. کارگران برای پیشبرد کار و همچنین حفظ منافع صنفی به گروه‌های متعددی تقسیم می‌شدند و در حقیقت هر صنفی کوشش داشت که هنرش از چارچوب انحصاری بودن خارج نگردد ... از اشارات و علامات خاص استفاده می‌کردند و شاگرد سوگند یاد می‌کرد که اسرار حرفه‌ای را تحت هیچ عنوان بروز ندهد و اثری که حاکی از افشای «سر» است از خود باقی نگذارد. اسرار هنر هر صنفی اختصاص بمیان صنف داشت ... یکی از گروه‌های اصناف سازندگان کلیساهای باشکوه تاریخی کشور آلمان را صنف بنایان تشکیل می‌داد. بنایان در رشته هنر خود از تمام اصناف برتری داشتند و اساس کار سازندگی کلیسا با دست این هنرمندان صورت می‌پذیرفت ... بنایان به شاگردان خود بجای دیپلوم بنائی اشارات و رموز می‌آموختند ... و بهنگام پیری آنها را بهمین طریق به شاگردان خود انتقال می‌دادند.

با گذشت زمان رجال سیاسی و شخصیت‌های مهم مملکت آلمان بخاطر تفتن علاقمند شدند که رموز و اشارات هنر صنف بنائی را فرا گیرند و به تشریفات خاص آگاهی یابند. همین علامه رجال بخاطر تفتن بود که سازمان فراماسونری، اصالت و رسالت خود را از دست داده و «لژها» بتدریج بصورت گفتگو مسایل سیاسی درآمد ... و «لژها» بصورت مجالس سیاسی متجلی شد ... رجال بزرگ سیاسی آلمان چون فریدریک کبیر، شاه پروس ... و بعد از او تمام سلاطین آلمان تا «ویلیم دوم» آخرین امپراطور آنکشور، عضویت سازمان فراماسونری را داشتند ... نه تنها اکثر رجال سیاسی آلمان، بلکه بعضی از شعرا و ادبای آلمان مانند «گویتیه» نویسنده معروف آلمانی نیز عضو سازمان مذکور بودند. (ولی‌الله یوسفیه ص ۳۸-۴۲)

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

سازمان فراماسونری بتدریج تشکیلات خود را به انگلستان، فرانسه، سوئیس، ایتالیا و هسپانیه کشانید ... گروه از پژوهشگران تاریخ سازمان فراماسونری را عقیده بر آنست که معماران و بنایان و سنگ‌تراشان ایتالیا، تحت تاثیر لژهای بنائی آلمان شاهکاری‌های از معماری جهان را بوجود آورده اند. (یوسفیه. ص ۴۲).

«لژ» که همان «مکان» است، محلی بود برای آموزش و تعلیم که در زبان آلمانی آنرا «هوتن» می‌خواندند در این مکان‌ها ... وسائل تعلیم عبارت بود از بیان شفاهی استاد به کمک خط‌کش گونیا، پرکار، شاقول ... در انگلستان اولین «لژ» برای تعلیم به بناهای تازه کار در نیمه اوایل قرن سیزدهم بوجود آمد. (یوسفیه، ص ۱۹ و ۲۰)

بسیاری از مردمان اصلاح طلب دوره ناصرالدین و صدر مشروطیت از این کانون آموزش و پرورش استفاده کرده اند. سردسته و بانی این انجمن‌ها برای بحث در اطراف ناپسندی طرز حکومت و قسمت تمایل مردم بروی کار آمدن ناصرالدین شاه با وقوف از فعالیت این سازمان‌های مخفی، هزاران نفر از این پیروان اصلاحات اجتماعی را اعم از بایبه، بهائیه، ملکمیه و علامه افغانی را یا زندانی ساخت یا بقتل رسانید. این شاه مستبد که نبرد تجدد در دوره اش باوج خود رسیده بود، انواع مختلف شکنجه‌های قرون وسطایی معمول شرق میانه را در قسمت آنها عملی کرد. ولی باوجود تمام فشارها ناصرالدین شاه نتوانست جلو تمایلات و خواسته‌های اصلاح طلبانه را بگیرد. چنانچه پروتست و شورش تنباکو (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲) به تحریک سیدجمال‌الدین افغانی نخستین عکس‌العمل جدی و عملی در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی در ایران بود.

در جنبش تنباکو علاوه بر نظریات و مجاهدت سید جمال‌الدین افغانی، نشریه فارس «اختر» منتشره استانبول، ژورنال «قانون» منتشره انگلستان و جریده «حبل‌المتین کلکته» .. و «حکمت» مصر نیز مؤثر بودند.

جنبش تنباکو همچنانکه نخستین نشانه پیروزی اصلاح طلبان و ناسیونالیست‌ها بود، نخستین وحدت رادیکال‌ها و علمای روحانی نیز محسوب می‌شود. چه هر دو گروه در جبهه متحدی برای سرنگون ساختن استبداد داخلی و استعمار خارجی مبارزه کردند.

نتیجه آن مجاهدات و مبارزات از مرحله اول قتل ناصرالدین شاه مستبد و لجوج بدست میرزا محمدکرمانی یکی از مشروطه‌خواهان معروف و پیرو سید جمال‌الدین افغانی که ایرانیان تروریست انقلابی اش خوانده اند، بود.

در مرحله دوم اصلاح طلبان و ناسیونالیست‌ها که بیش از شکست روسیه در مقابل جاپان (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵) و انقلاب ۱۹۰۵ روسیه متأثر شده بودند، بر مظفرالدین شاه (۱۸۹۶ - ۱۹۰۷) فشار آوردند تا به مداخلات خارجی حکومت مطلقه و استبدادی پایان دهد.

بدینسان رویدادهای گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای همجوار و

منطقه و داخل کشور فارس منجر بدان شد که بالاخره مظفرالدین شاه در مقابل جنبش که جنبه مذهبی، جنبه بورژوازی، جنبه جانبداری از مردم و جنبه ملی داشت سر تسلیم فرو گذارد و بناچار در ۱۹۰۵ (۱۳۲۴ق) با رویکار شدن قانون اساسی «نظامنامه اساسی» و تأسیس پارلمان یا مجمع ملی «مجلس» موافقت نماید. نظامنامه مذکور که مشتمل بر (۵۱) اصل بود، قسمت اساسی آن، ترجمه از قانون اساسی بلژیک بود.^{۳۰}

۵ - نهضت و بیداری هند

هند از جمله کشورهای است که تاریخ طولانی دارد و یک قسمت مهم تاریخ آنرا دوره اسلامی تشکیل می‌دهد. نخستین بار دروازه‌های هند بروی مسلمانان در زمان خلفای راشدین گشوده شد. در دوره امویان حملات نظامی اعراب تحت فرماندهی محمد بن قاسم در واقع طلیعه حکومت مسلمین در هند بود. همزمان با دوره خلفای عباسی، محمود غزنوی قسمت بزرگ از هند را به قلمرو خود افزود و دیانت اسلامی را در آن کشور پخش کرد.

پس از چندی دولت با عظمت غوری بر ویرانه‌های حکومت غزنویان بنا شد و به تعقیب آنان، یکی از بردگان غوری بنام قطب‌الدین ایبک با استقلال حکومت پرداخت و دهلی را پایتخت خویش قرار داد.

از آن تاریخ حکومت‌های مسلمانان یکی پس از دیگری زمام امور هند را بدست گرفته و تمام شان دهلی را پایتخت خویش ساختند. تا اینکه با پیروزی بابر در «۱۵۲۶» بر ابراهیم لودی، دهلی بچنگ مغلان افتاد و یک عصر تازه دیگری در تاریخ آن سرزمین آغاز گردید.

دوره مغلان هند که با بابر آغاز می‌گردد، یکی از درخشان‌ترین دوره‌های حکومت اسلامی هند محسوب می‌شود. بابر با کشمکش‌های فیودالی که هند از آن رنج فراوان می‌برد، پایان داد. جانشینان بابر مانند همایون، جلال‌الدین اکبر، جهانگیر، شاه جهان و اورنگ زیب که از شاهان مقتدر دوره مغولی بودند یکی بعد دیگر به سلطنت رسیده از پایتخت خویش «آگره» بر هند حکم راندند. امپراطوری ایشان در پایان قرن هفدهم تقریباً تمام هند را بعلاوه جنوبی‌ترین جزیره هند را در بر

می‌گرفت. وحدت هند تحت لوای مغولان به رشد تجارت و حرفه‌های آن سرزمین ممد واقع شد.

رویکار شدن امپراطوری مغول اعظم در هند مصادف با آغاز عصر استعمارجویی اروپائی‌ها است. هندوستان از جمله سرزمین‌های بود که با غنایم فریبنده خود بیش از همه نظر استعمار جویان غربی را بخود جلب کرد. پرتگالی‌ها، هالندی‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسویان بر هند ریختند و برای چپاول آن نیم‌قاره، با همدیگر به نزاع پرداختند. تا اینکه سرانجام کمپنی انگلیسی هند شرقی که در زمان جلال‌الدین اکبر پایه هند گذاشته بود، در قرن هجدهم بنا بر قدرت و ثروت بیشتر خود بر دیگران چیره شد (۱۷۶۳) و دست مسابقه دهنده‌گان دیگر را کوتاه ساخت.

این کمپنی بعد از بین بردن حریفان اروپائی خودش و خصوصاً بعد از مغلوب ساختن مجاهد بزرگ، سلطان تیبو که در نزدیکی میسور با برتانیه تا آخرین سنگر جهاد، به منقاد ساختن هند ناتوان و تجزیه شده ادامه داد. مؤثرترین اقدام انگلیس‌ها بر او، تسلط بر نیم قاره، تطبیق پالیسی ایجاد نفاق و اختلاف میان امیران هند بود. (چنانچه نظام حیدرآباد را بر ضد تیبوسلطان تقویت می‌کرد).

با وجود این در خلال این جریانات هندیان آرام ننشسته، کوشیدند این سرطان خطرناک را که در پیکر عظیم هند پیش می‌رفت، متوقف سازند. چنانچه شورش‌های ۱۷۷۵ سراج‌الدوله در بنگال و طغیان ۱۷۸۱ حیدرعلی در ۱۷۸۱ و پس از وی فرزندش تیبو سلطان در جنوب هند برای قطع نفوذ انگلیس‌ها شاهد مقال است.

در هر حال از یک سو انگلیس‌ها در نیمه اول قرن نهم بسیاری نقاط هند را فتح کردند و با معرفی تکنالوژی جدید، هند را تا اندازه متحد ساختند و از سوی دیگر در همین مرحله است که مردم که منافع خود را از دست داده بودند، احساس تنفر بیشتر در مقابل‌شان تولید می‌شود. از قبیل: حکمرانان محلی، بروکرات‌ها، قشر کوچک منورین، طبقه روحانی و مذهبی، طبقه زمیندار، طبقه تجار، طبقه عسکر و نظامیان. سرانجام تمام عوامل سابق‌الذکر که فکتورهای اصلی و زیربنایی بودند، با یک عامل ظاهری و روبنایی (استعمال چربوی خوک و گاو در کارطوس‌ها) باعث شورش ۱۸۵۷ هند گردید که بیش از یک سال دوام کرد.

جنبش ملی و انقلاب خونین که برتانیه به آن نام عصیان سپاهیان را داد، به رهبری امرای مسلمین و هندو برپا گردید. شدت قیام و انقلاب در چهار ماه اول بدرجه رسید که دهلی به تصرف‌شان در آمد و انقلابیون پیرامون سراج‌الدین مظفرشاه بازمانده شاهان مغول هندی را گرفته، او را امپراتور هند اعلان کردند. مگر با رسیدن قوای امدادی انگلیس از فارس و خیانت بعضی از فیودال‌های هندی وضع دگرگون شد و در فبروری ۱۸۵۸ دهلی بدست انگلیس‌ها فتح گردید.*

تراژیدی مذکور را که در آن تعداد زیاد از مردم قتل عام شدند، وطنپرستان هندی آنرا بحیث یک قیام ملی در برابر استبداد خارجی تشخیص کردند.^{۳۱}

گرچه انگلیس‌ها موفق به سرکوبی این قیام شدند، ولی این طغیان دو نتیجه مهم بار آورد: یکی آن که انگلیس‌ها پالیسی جدیدی راجع به هند اتخاذ کردند و دیگر اینکه امپراطوری مغول هند و شرکت هند شرقی انگلیس برای همیشه بساط‌شان برچیده شد. در ۱۸۵۸ حکمروایی کمپنی هند شرقی بپایان رسید و حکومت هند مستقیماً تحت اداره حکومت برتانیه در آمد.

از این تاریخ بعد که رول مستقیم حکومت برتانیه در هند آغاز شد، انگلیس‌ها به نکات ضعیف خود پی بردند و برای حفظ منافع خود ساینس، علوم جدید، تکنالوژی و فرهنگ متوده‌های نوین تجارت اقتصاد و زراعت، مفکوره‌ها و مفاهیم بورژوازی غربی را در هند معرفی کردند. هزارها نفر هندی تعلیم و تربیه غربی دیدند و صدها نفر غرض تحصیلات عالی بخارج بخصوص به انگلستان فرستاده شدند. بازگشت محصلان هندی از اروپا و تاسیس یونورستی‌ها و مکاتب ابتدائی ثانوی عصری در داخل هند موجب شد تا یک طبقه جدید و ملهم شده از تعلیم و تربیه غربی در هند عرض وجود کند. در قبال ایشان مردم و توده نیز با مفکوره‌ها و شیوه‌های نوین زندگی غربی آشنایی پیدا کردند. در نتیجه تصادم و برخورد‌ها با

* سپاه استعمار برتانوی بعد از فاجعه جنوری ۱۸۴۲ تجاوز اول انگلیس بر افغانستان، در قیام سپاهیان هند در ۱۸۵۷ عمده ترین دشواری‌ها را روبرو شدند. اما در زمان این حرکت انقلابی هند، مردم افغانستان از جریانات آنکشور باخبر نشدند. نقص اطلاعات سبب کوتاهی مردم افغانستان گردید، ورنه فرصت بازگرفتن اراضی از دست رفته افغانستان میسر شده بود. (یادداشت دکتور روان فرهادی)

مفکوره‌های سیاسی جدید، با زندگی تازه و نیرومند، هندیان تکان خورده بیدار شدند و یک احساس وحدت و نیشنلیزم در بین شان پدیدار گردید و برای بار اول نیشنلیزم معاصر اروپایی بطرز غربی وارد هند شد. ایجاد وحدت و آزادی مردم کشور شان، همه عواملی بود که چراغ نیشنلیزم را در هند روشن ساخت.

حرکت «براهمو سماج» بین هندوان مبنی بر ترک خرافات و عودت به متون مقدسه هندو و توجه بشردوستی و رعایت همزیستی با مسلمانان تحت رهبری «رام موهن رای» برای احیاء شجاعت معنوی هندوان (که مورد خطر تبلیغات مبلغان مسیحی بودند) نقش عمده داشت.

بعلاوه فکتورهای سابق‌الذکر مطبوعات نیز مؤثرانه رول خود را بازی کرد. یعنی که مردم توسط اخبار و جراید که در هند به نشرات آغاز کرده بود، از افکار و نظریات و چگونگی زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دیگران آگاه شدند. در حدود ۲۰ جریده بزبان انگلیسی و قریب ۲۰۰ اخبار بزبان‌های هندی نشر می‌شد.^{۳۲}

احداث سرک‌ها، خطوط آهن و شبکه‌های مواصلاتی و مخابراتی در پیشرفت این مراحل ممد واقع شد. تحصیلات در داخل و خارج کمک بزرگی برای جوانان طبقه متوسط نمود. محصلان در بازگشت به هند با افکار آزادی‌خواهانه غرب بخصوص فلسفه‌های سیاسی جان لاک انگلیسی، افکار نیشنلستی «مازینی» ایتالوی و غیره وطنپرستان، آزادی‌خواهان و نیشنلست‌ها و فلاسفه وارد کشورشان شده، از آزادی و دموکراسی حرف می‌زدند.

سرانجام در ۱۸۸۵ سازمانی بنام کانگرس ملی هند تشکیل شد. کنگره ملی در آغاز کار (۱۸۸۵ - ۱۹۲۰) مظهر بورژوازی هند بود و توده‌های مردم، دهقانان و کارگران بی‌سواد در آن راه نداشتند. این کنگره که در واقع سازمان طبقه بود که با تحصیلات و آموزش انگلیسی تربیه شده بود، بیشتر خواستار هندی ساختن خدمات مختلف کشور بود.

کنگره که در آغاز تأسیس خود یک سازمان بسیار اعتدالی و محتاط محسوب میشد، اهداف و خواسته‌های اولی و قدیمی آن (۱۸۸۵ - ۱۹۲۰)^{۳۳} عبارت بود از: حکومت مؤثر، قانون بهتر، انکشاف صنایع، توسعه و تعمیم معارف، استخدام

هندیان بامور بزرگ اداری، ریفورم مؤثر اجتماعی، وسایل بهتر کلتوری و نظایر آن. بعد از ۱۸۸۵ این حزب سال یک مرتبه در یکی از شهرهای هند به جلسه می‌پرداختند و راجع به پرابلم‌های مختلف مربوط به حکمرانی برتانیه بحث می‌نمود و قطعنامه‌ها صادر می‌کرد.

در هر حال چون انگلیس‌ها در هند قدرت را از مسلمانان گرفته بودند، بدین لحاظ مسلمانان هندی در مقابل انگلیس‌ها عقده بزرگ پیدا کردند. در حالیکه هندوان با آنها در بدو مرحله سازش نمودند. از همین جاست که مسلمانان عکس‌العمل شدیدی در مقابل انگلیس نشان دادند. از یک سو انقلاب ۱۸۷۵ برهبری مسلمین و بمنظور تجدید حکومت آنان برپا شد و از سوی دیگر با علوم ایشان قطع رابطه شد.

وقتیکه انقلاب «۱۸۷۵» درهم شکست، برای انگلیس‌ها مجال انتقام دست داد. آنها لبه تیز انتقام را متوجه مسلمانان کردند و مهیب‌ترین اقسام شکنجه و آزار را بر آنها وارد نمودند. از یک سو آنان را در محاصره اقتصادی قرار داده، رباخواران هندو را تشویق و کمک کردند تا به مسلمین وام‌های سنگین پرداخته و سپس در برابر قروض، املاک شانرا از دست شان خارج سازند و از سوی دیگر غالب مشاغل بزرگ و کوچک دولتی را که قبلاً در اختیار مسلمانان بود، از ایشان باز ستاندند.

انگلیس‌ها با این هم قناعت نکرده، جهل و نادانی را بر آنان مسلط ساختند و آن ملت را که در اثنای ورود انگلیس‌ها، مترقی‌ترین اهالی هند از لحاظ دانش و خرد بودند، بکلی بی‌رمق ساختند، با مدارس آنها که منبع سرشار فرهنگ و دانش هند بود، مبارزه کردند، اوقاف اسلامی را که بودجه این مدارس را تأمین می‌کرد، در تصرف خود آوردند. ثروتمندان را که به موجب احساسات مذهبی با این مدارس کمک‌های مالی می‌کردند با تطمیع و تهدید از این کار منصرف ساختند.

در نتیجه بسیاری از مدارس اسلامی مسدود گردید. در همین آوان عامل دیگری نیز به مقصد شوم انگلیس‌ها ممد واقع شد و آن طوریکه در بالا از آن متذکر شدیم، بدبینی شدید مسلمانان بمدارس جدید غربی بود. به اثر این بدبینی، آنها از فرستادن اطفال و فرزندان به مدارس خودداری نمودند. در حالیکه سایر فرق‌های

هندوستان یعنی هندو، سک و امثال آنان بخاطر اشغال پست‌های کوچک و کم‌اهمیتی که انگلیس‌ها فقط در صورت تحصیل این مدارس به آنان واگذار می‌نمودند، باین مدارس هجوم آوردند.

تمام عوامل سابق‌الذکر موجب شد که مسلمانان از اطلاعات جدید، علوم جدید و آموزش و پرورش جدید غربی از هموطنان خود بطرز فاحشی عقب مانند. بهمین علت است که این دوره را دورهٔ تاریک مسلمانان یاد کرده اند.^{۳۴}

در این موقع، گروهی از متفکران مسلمان با خود اندیشیدند که مسلمانان از لحاظ مادی و معنوی عقب مانده اند، در حالیکه هندوان از هر دو نگاه بر ایشان سبقت جسته می‌روند. پس آنها برای رفع تنگدستی و از بین بردن ضیاع تنویر ذهنی کمر همت بستند. از آنجمله بود: سر سیداحمدخان، (۱۸۹۳ - ۱۸۱۷).

او که در دهلی تولد شده بود، در سن ۲۱ سالگی در دستگاه اداری شامل کار شد، در ۱۸۶۹ از اروپا بازدید کرد، در انگلستان از پیشرفت غربی‌ها متعجب شده، تحت تاثیر تمدن غرب قرار گرفت. از اینجا است که رفقای خود را مخاطب ساخته اظهار نمود که از خرافات احتراز جویند و زندگی مسلمانان باید دوباره تنظیم یابد. برآوردن این مأمول محض از طریق فراگرفتن تعلیم و تربیه غرب امکان پذیر است. این شیوه با تعلیم اسلامی مغایرت ندارد. او فرمایشات حضرت پیغمبر(ص) را بر ایشان سرمشق می‌آورد: «اطلبوا العلم ولوکان بالصبین» یعنی علم را بیاموز ولو که در چین باشد.

بر اثر مساعی و مجاهدت این مصلح بود که کالج علیگره در ۱۸۷۷ به مودل آکسفورد و کمبریج تأسیس شد.^{۳۵} و مرکز جنبش اصلاح طلبان مسلمان گردید.

مهمتر از همه شکست روسیه در مقابل جاپان تأثیر بارزی بر نشنلست‌های هندی وارد کرد. تاگور نوشت: جاپان نمونهٔ قلبی برای آسیا دارد. تلک Tilak نوشت: جاپان بحیث شمع روشن در افکار برای آزادی گردید. زهرو متذکر شده که: فتح جاپان موجب مسرت و تشویق ملل آسیا گردید و فریاد آسیا برای آسیائی‌ها از هر سو بلند شد.^{۳۶}

شعار «آسیا برای آسیائی‌ان» در بین تمام نشنلست‌ها در چین، برما، هند،

متصرفات هالندی و فرانسوی جنوب شرق آسیا و افغانستان بلند گردید. مخصوصاً تقسیم بنگال بدو قسمت شرقی و غربی که بیداری هندیان در آنجا بیشتر فعال بود و سال‌های ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ که سالهای رشد ناسیونالیسم هند بود و خبرهای آن از طریق جراید به افغانستان می‌رسید.

بنگال مرکز شورش‌ها و طغیان شد و نخستین بار صدای گلوله و انفجار بم در سیاست هند طنین افکند. برتانوی‌ها در مقابل نهضت بنگال، از هر نوع فشار استفاده کردند. بالاخره در ۱۹۰۸ اصلاحات تازه بنام اصلاحات «مورلی منتو...» اعلام گردید که بر اثر آن حکومت توانست اعتدالی‌ها را با خود همراه سازد. ولی افراطی‌ها که تیلک رهبرشان در زندان بود، روحیه شان تضعیف شده و نهضت ملی هم ضعیف گردید.^{۳۷}

تقریباً همزمان با شورش بنگال، اتحادیه مسلمانان بنام «اتحادیه مسلمانان هند All Indian Muslim League» بر اثر فعالیت آغاخان سرکرده فرقه اسماعیلیان و محمدعلی و شوکت علی در ۱۹۰۶ تاسیس شد و در ۱۹۱۵ هر دو حزب یعنی کانگرس و مسلم لیگ باتفاق همدیگر لایحه اصلاحات را به حکومت پیشکش کردند.^{۳۸}

بهرکیف در همین هنگامی که حزب کانگرس و مسلم لیگ به فعالیت‌های خود ادامه می‌دادند، جبهه دیگری نیز موجود بود که در طرز تفکر اجتماعی تفاوت فاحشی با این دو حزب داشت. افراد این جبهه معتقد بودند که برای بازگرداندن حق از دست رفته، این دستور اسلامی را که هر فرد مسلمان باید همواره برای نجات میهن از طغیان دشمنان و قطع ید تجاوزکاران آماده مبارزه و پیکار باشد، در افراد پرورش داد. برانگیزنده این جبهه در آنزمان مولانا محمودالحسن بود که ملت هند او را پدر هند «شیخ الهند» نامیده اند.

در قبال این حرکت و جنبش‌های هندو و مسلمان در داخل هند، جنبش‌های زیرزمینی انقلابی از مراکز خارج هند نیز تشویق و تحریک می‌شد. (در لندن، برلین، سانفرانسکو، جینوا، تونس و یکتعداد کشورهای دیگر) حزب غدر Ghadr از

فعال‌ترین مراکز هندی محسوب می‌شد.*

در اثنای جنگ اول جهانی، حکومت موقت آزاد هند در کابل بریاست «مهندرا پراتاب» تشکیل شد و کابل بحیث قرارگاه حکومت آزاد هند در آمد و به فعالیت آغاز نمود. این تماس‌ها بر افکار متقابل افغان‌ها و هندیان اثرات مثبت و بیدار کننده داشت. فعالیت‌های قشر روشنفکر و طبقه منور افغانستان مردم افغانستان را بر ضدیت و قیام مسلحانه آماده پیکار ساخته بود. این امر زمینه وحدت نظر و عمل را در مقابل شکست برتانیه آماده نموده، باعث شد تا افغانستان ملجأ و مأمن فراریان، مهاجران، انقلابیون و آزادی‌خواهان هندی گردد و پیروزی ناسیونالیزم افغان وسیله عمده تشجیع ناسیونالیست‌های هندی گردید.

۴ - انقلاب بورژوا دموکراتیک (۱۹۰۵-۱۹۰۷) روسیه

روسیه تا مدت درازی از عقب مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین کشورهای اروپا محسوب می‌شد و کامل‌ترین شکل حکومت مطلقه و استبدادی در آنجا موجود بود. باوجود انقلابات و تغییراتی که در اروپای غربی در قرن هجدهم و نوزدهم واقع شده بود، هنوز هم نظریه «حق الهی سلطنت» در مورد تزارهای روسیه اعتبار داشت.

«پتر کبیر» اولین تزار روسی بود که در غربی شدن روسیه کوشید. بعد از او کاترین کبیر در این راه صرف مساعی کرد. باوجود زراعتی بودن روسیه و جباریت و ظلم مداوم تزارهای روسی و مالکان اراضی، معرفی فرهنگ و صنایع جدید ولو به پیمانانه محدود باعث شد تا افکار تازه اروپای غربی در اجتماع روسیه راه یابد. از اینجاست که افکار انقلابی بخصوص در میان طبقه باسواد و تزییقات حکومت تزاری نسبت به آنها، دوش بدوش پیش می‌رود. بخصوص در دوره نیکلای دوم، اصلاح‌طلبان و انقلابیون که نخست تحت فشار و شکنجه قرار داشتند به فعالیت‌های زیرزمینی متوسل شدند.

دولت تزار که در دوران جنگ‌های روسیه و جاپان یک دولت استبدادی بود، امیدوار بود که بر اثر پیروزی در جنگ جاپان مجدداً نظر ملت روسیه را بخود

* کلمه غدر Ghadr را نباید بمعنی لفظی آن ارزیابی کرد، مطلب از «غدر» قیام در برابر استعمار برتانوی بود.

مساعده سازد، اما نتیجه برعکس شد. یعنی در اثر تشتت اوضاع داخلی پرستیژ و حیثیت حکومت تزاری لطمه دید، عجز و بی‌کفایتی اش نمایان شد، انزجار و تنفر توده‌ها بیشتر گردید و نهضت‌های سری و مخفی علناً به فعالیت‌های خود ادامه دادند.

برای اینکه تبلیغات انقلابیون خنثی گردد، پولیس به «گاپون» نام کشیش اجازه داد که: «بمیان کارگران کارخانه‌های سن پترزبورگ رفته آنها را متشکل سازد، تا بلکه با این وسیله بتواند تبلیغات انقلابیون را خنثی نماید. کارگران عرض حالی تهیه کردند و ضمن آن خواستار روزی هشت ساعت کار، حداقل دستمزد بمیزان یک روبل در روز، عزل مامورین بی‌کفایت دولتی و تشکیل مجلس مؤسسانی گردیدند که اعضای آن بر وفق اصول دموکراسی انتخاب شوند و مروج مشوره سلوک منتخب در امپراطوری روسیه باشند»^{۳۹}

همان بود که در ۱۹۰۵ چندین هزار دهقان و کارگر صلح‌جو تحت رهبری کشش مذکور در پترزبورگ به تظاهرات مسالمت‌آمیز پرداختند و برای درخواست کمک و معاضدت از تزار بسوی کاخ او رهسپار شدند. تزار بعوض آنکه به خواسته‌های آنان گوش دهد، توسط سواره نظام امر فیر برآنها داد، «کشتار عظیم و مهیبی اتفاق افتاد و ۲۰۰ نفر در این تیراندازی کشته شدند و برف‌های کاخ زمستانی از خون رنگین شد» آنروز یکشنبه بود و از آن بعد بنام «یکشنبه خونین» معروف گشت.

سراسر کشور به شدت تحت تأثیر این وحشت قرار گرفت. کارگران در همه جا بخصوص در مراکز کارگری (پترزبورگ و مسکو) باعتصاب پرداختند و این اعتصابات سیاسی عاقبت به یک انقلاب منتهی گردید.^{۴۰} و نوع انقلاب جدید انقلاب یعنی انقلاب مارکسیستی آغاز گردید.

سوسیال دموکرات‌ها یعنی مارکسیست‌های روسی از مخفی‌گاه‌های خود بیرون آمدند و یا از تبعید بازگشتند تا رهبری این نهضت‌ها را در انقلاب داشته باشند. آنان سازمان تازه بنام سوویت یعنی شوراها را بوجود آوردند. رهبران مجالس زمستوف Zemestov یا مجالس ایالتی که قریب چهل سال قبل دایر گردیده بود نیز در پی آن شدند که پیشوایان انقلاب شوند. در هر حال حکومت تزاری در

مقابل این اعتصابات، تا اندازه‌ی تسلیم شده و وعده داد که یک مجمع قانون‌گذاری «دوما»* بوجود آورد و شکل دموکراتیک به همه کس حق رای و انتخاب کردن بدهند. ظاهراً کاخ مستحکم مطلقه و استبدادی سقوط کرد و در تاریخ روسیه نخستین بار بود که قدرت تزار در برابر نیروی مردم بزانو در آمد «دوماپی» که به ملت وعده داده شده بود در ۱۹۰۶ تشکیل جلسه داد. بدینسان روسیه تزاری لاقلاً صاحب حکومت پارلمانی و یک سلطنت نیمه مشروطه گردید.

با تشکیل جلسه «دوما» تزار خلاف وعده قبلی اعلام کرد که چنین مجلس در مورد سیاست خارجی، تدوین بودجه و مستخدمین دولتی هیچگونه اختیاراتی نخواهد داشت.

در میان عامه مردم دو جناح بسیار افراطی وجود داشت که ایشان هیچگونه به دوما علاقه نشان نمی‌دادند: یکی حامیان سرسخت استبداد سرف Serf و کلیسای آرتودکس که به فرقه «صداهای سیاه» معروف بودند و دومی آن سوسیال دموکرات‌ها (بلشویک‌ها و منشویک‌ها که در ۱۹۰۳ بنام‌های فوق منتخب شدند) بود که با دومای اولی بکلی قطع علایق کردند.

بهر صورت آوان «دوما» که اعضای آنرا لیبرال‌های اعتدالی طبقه متوسط تشکیل می‌داد، بعد از دونیم ماه منحل شد. زیرا تمایلات آزادی‌خواهانه بیش از اندازه دلخواه تزار در آنجا صورت می‌گرفت. از جمله لیبرال‌های مشروطه‌خواه خواستار مسؤلیت وزرا در مقابل پارلمان بودند. همچنین درین مجلس پیشنهادهای راجع به اصلاحات ارضی تقدیم شد، مگر حکومت از توزیع دارائی‌های شخصی ابا ورزید.

در ۱۹۰۷ دومین «دوما» انتخاب شد. پولیس تزار کوشید نگذارد نامزدهای عناصر اصلاح طلب و آزادی‌خواه در آن انتخاب شوند. ولی با آنهم از جمله ۵۲۴ عضو ۸۳ نفر از سوسیالیست‌ها منتخب گردیدند. حکومت تزاری در این نوبت به بهانه اینکه سوسیالیست‌ها جز فنای حکومت چیز دیگری در سر ندارند، پنجاه تن از ایشان را زندانی ساخت و «دوما» را بعد از سه ماه منحل نمود.

* «دوما» بمعنی «محل تفکر» و نه مانند «پارلمان». پارلمان از کلمه «پارله» فرانسوی به معنی حرف زدن اقتباس شده است محلی برای پرگوئی و پرحرفی (نهره، نگاهی بتاریخ جهان ص ۱۱۶۲).

در این موقع حکومت تزاری به اقدام جدی دست زد و قانون انتخابات را بشکلی تغییر داد که باصطلاح خودشان هیچگونه عناصر نامطلوب نتواند در «دوما» راه یابد. از اینجاست که حکومت سومین «دوما» (۱۹۰۷-۱۹۱۲) را تشکیل نمود. «دومای چارم» در ۱۹۱۲ رویکار شد و تا ۱۹۱۷ یعنی انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ دوام نمود.

تزار خواست از طریق تشکیل «دوما» به کشورهای اروپائی وانمود سازد که او یک پادشاه دموکرات و آزادی‌خواه است. چه ظلم و استبداد حکومت تزاری در سراسر اروپای غربی معروف و ضرب‌المثل شده بود. لذا تزار برای حفظ ظواهر امر وجود «دوما» را مفید می‌دانست. این جنبش در این حرکت بی‌تأثیر، نبوده، اثرات خود را در نهضت‌ها و بیداری کشورهای آسیائی نمودار ساخت.

مفکوره انقلاب بورژوا دموکراتیک از طریق نشرات بیدار کننده و پرهیجان حلقه‌های انقلابی و آزادی‌خواه هند، فارس ترکیه عثمانی، ملل عربی شرق میانه در ذهن و دماغ افراد و حلقه‌های ملی و دموکراتیک افغانی بخصوص از طریق اخبار «حبل‌المتین» کلکته تأثیر معینی نهاد.

مأخذ فصل دوم

- ^۱ ایرج افشار مجموع اسناد و مدارک چاپ نشده سید جمال‌الدین، جمع‌آوری و تنظیم اصغر مهدوی تهران چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۲. تصویر ۲۳ لوحه ۸
- ^۲ سیدسعدالدین «هاشمی» سید جمال‌الدین افغانی در هند، مجله ادب شماره (۴) سال ۱۳۵۴. ص (۱۰۰)
- ^۳ میر غلام‌محمد غبار «افغانستان در مسیر تاریخ» کابل. مطبعه دولتی، ۱۳۴۶. ص (۵۴۵)
- ^۴ ولی‌الله یوسفیه «سازمان جهانی فراماسونری» چاپ اول ۱۳۵۲ و اسماعیل راین ص (۴۰۶)
- ^۵ هاشمی، مجله ادب. ص (۱۰۴)
- ^۶ سیدعلی خامنه‌ئی «مسلمانان در نهضت آزادی هند»، تهران، چاپخانه مشعل ۱۳۴۷ ص ص (۵۸،۵۶).
- ^۷ «هاشمی» مجله ادب ص (۱۱۰).
- ^۸ اسماعیل، راین، «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» جلد اول انتشارات امیرکبیر ۱۳۵۷، ص ص (۱۱۰ و ۱۱۱).
- ^۹ اسماعیل، راین جلد اول ص (۳۹۳) (به حواله نامه شیخ محمد عبده از تونس به، پاریس) مورخ ۲۴ دسمبر ۱۸۸۴)
- ^{۱۰} فلیپ ج.ک «شرق نزدیک در تاریخ» ترجمه داکتر قمریان، تهران - بنگاه ترجمه و نشرات کتاب ۱۹۶۰. ص (۵۷۱).
- ^{۱۱} کدی Kedi سید جمال‌الدین، افغانی یونورستی لوس انجلس، ۱۹۷۲
- ^{۱۲} ابراهیم صفائی، «رهبران مشروطه» چاپ دوم نشر جاودان ۱۳۶۲، ص (۱۹).
- ^{۱۳} ابراهیم صفائی ص، (۱۷).
- ^{۱۴} ادوارد کرانویل، براون تاریخ انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، تهران، کانون معرفت ۱۳۲۹
- ^{۱۵} کدی ص (۳۲۱).
- ^{۱۶} محمود محمود «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹» جلد ۵، تهران از: انتشارات شرکت، اقبال ۱۳۵۳، ص (۱۲).
- ^{۱۷} ابراهیم صفائی، ص (۱۹)
- ^{۱۸} براون (ترجمه پژوه) ص (۱۸)
- ^{۱۹} براون (ترجمه پژوه) ص (۶).
- ^{۲۰} اسماعیل راین بحواله روزنامه (قفقاز) شماره ۷ می ۱۸۹۵ (۱۳۱۳)
- ^{۲۱} ولی‌الله، یوسفیه سازمان جهانی فراماسونری ۱۳۵۲
- ^{۲۲} سلطان‌محمد «کابلی» ترجمه از عربی «الهلال» مصری، منتشر در سراج‌الخبار افغانیه سال ۶ شماره سوم، ۱۹۱۶.
- ^{۲۳} اسماعیل راین ص (۳۲۹).
- ^{۲۴} ولی‌الله یوسفیه (بحواله مجله «کاه» و نیز اسماعیل راین ص (۳۶۵)
- ^{۲۵} پوهاند عبدالحی حبیبی مجله ژوندون شماره ۴ سال (۱۳۴۲).
- ^{۲۶} جواهر لعل نهرو نگاهی بتاریخ جهان جلد دوم، ترجمه محمود تفضلی، تهران، انتشارات امیرکبیر (۱۳۲۱)، ص (۹۶۹ و ۹۷۰).

- ^{۲۷} البرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم طاهری انتشارات امیرکبیر (۱۹۵۶) ص (۳۳۱).
- ^{۲۸} فلیپ ترجمه داکتر قراریان ص (۴۸۷).
- ^{۲۹} نهرو نگاهی بتاریخ جهان جلد دوم، ص (۱۱۴۴).
- ^{۳۰} محمدعلی سفری، مشروطه سازان، حیدری (۱۳۷۰) ص (۱۹۸).
- ^{۳۱} والبانک (Walbank) تاریخ مختصر هند و پاکستان نیویارک. ص ۷۰.
- ^{۳۲} والبانک
- ^{۳۳} یادداشت‌های داکتر بتهناگر استاد تاریخ هند در پوهنخی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل
- ^{۳۴} خامنه‌ئی، مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان.
- ^{۳۵} والبانک ص ص (۱۰۳ و ۱۰۴)
- ^{۳۶} نهرو، جلد دوم، ص (۸۹۶).
- ^{۳۷} نهرو نگاهی بتاریخ جهان جلد دوم، ص (۹۳۹).
- ^{۳۸} داکتر دلاور «مهدی» حزب چیست، کابل انتشارات زوری (۱۳۵۰) ص (۱۲۹۷)
- ^{۳۹} پالمر، ترجمه ابوالقاسم قاسم طاهری، جلد دوم، ص (۴۰۲).
- ^{۴۰} نهرو، جلد دوم، ص (۹۸۳).

فصل سوم

عوامل داخلی در بروز مشروطه‌خواهی در افغانستان

اول نگاهی بر اوضاع افغانستان قبل از عصر سراجیه

به استناد آثار معتبر و شواهد بزرگ تاریخی، افغانستان یکی از قدیم‌ترین کانون‌های اجتماعی بشریست. اجتماعات اولیه و بی‌طبقات افغانستان مراحل مختلفی از تکامل را طی کرده و از یک جامعه بدوی اشتراکی طائفوی و مادرشاهی* بمرحله جامعه طبقاتی** رسیده است. شرایط اجتماعی طبقاتی بتدریج موجب تشکیل دولت و ایجاد شهرها گردیده و پدیدهٔ منطق روزگار یعنی بردگی عرض وجود نمود.*** بعداً این جریان نیز دگرگون شده و مرحله مناسبات ابتدائی فیودالی بظهور می‌پیوندد.

در سیستم فیودالی در افغانستان طبعاً عسرت زندگی و محرومیت دهقان بیشتر می‌گردید و مالیات و عوارض به عنوان‌های مختلفه گرفته می‌شد. در طی این دوره عموماً زمیندار و مالدار دارای تمول سرشار بوده، از ادای مالیات و بیگار عفو و صاحب امتیاز سیاسی و قضائی در محل خود بودند. روحانیون بزرگ مثل فیودال‌ها، دارا و مقتدر بوده و طبقهٔ تجار بزرگ با فیودال‌ها رقیب بودند.

در سیستم فیودالی افغانستان، قدرت و نفوذ فیودال با قدرت شاه و دولت مرکزی

* مغاره‌های قره کمر، هبیک و چهلستون واقع در بامیان نمونه‌های آنست (غبار ص ۳۳)
** آثار ویرانه‌های قصرهای قدیمه ناعدلی سیستان یکی از نشانه‌های قدیم جامعه طبقاتی افغانستان است (غبار ص ۳۴)

*** از قرون اولیه، میلادی نظام بردگی در حالت متلاشی شدن می‌باشد (دوره کوشانیان). (غبار ص ۱۴۳) در آستانه ظهور «قرون وسطی» دنیای قدیم را پنج دولت بزرگ برده‌داری تشکیل می‌داد: امپراطوری هان، گوپتا، کوشانی‌ها، پارت‌ها و روم. اگر مقیاس جهانی را در نظر بگیریم، قرن سوم میلادی را باید بمنزله آغاز جریانی دانست که به استقرار فیودالیسم بعنوان نظام مسلط اجتماعی-اقتصادی منجر می‌گردد... و زمینه مشترک تاریخ این دوران را در شرق و غرب بوجود می‌آورد. (کاسمینسکی «تاریخ قرون وسطی» ترجمه انصاری ص ۸ و ۹)

تناسب معکوسی داشت و گرانی پله یکی، پله دیگر را سبک می‌ساخت. ولی بیشتر پله شاه و دولت مرکزی گرانتر بود.^۱

گرچه پادشاهان اکثراً مقتدرتر از فیودال‌های محلی بودند، ولی مبارزه بین فیودال‌ها بر سر قدرت سیاسی دولتی مدت‌های مدیدی بطول انجامید.* در هر حال ساختمان اجتماعی و اقتصادی فیودالیزم که قبل از اسلام پا به مرحله ظهور گذاشته بود، در دوره اسلام در افغانستان رو به تکامل نهاد، و با رویکار آمدن حکومت ملی اسلامی شهرها و مناطق عمده افغانستان از قبیل بلخ، کابل، هرات، جوزجان، فاریاب، بگرام، زرنج، غزنه، بست و بامیان و غیره که تهداب شان در دوران بردگی و ماقبل فیودالی و فیودالی نهاده شده بود، بمرکز صنعت، تجارت و حرفه مبدل گردید. در این مرحله تکامل، تضاد میان شهر و ده جوانه زد، قریه به مرکز تولید زراعت و شهر بمرکز عمده صنعت مبدل گردید. همانقدر که مردم دهات پراکنده بود، نفوس شهری متمرکز شده می‌رفت و جمعیت شهرهای قرون وسطائی افغانستان رو به افزایش نهاد.

هجوم مغول به رونق مادی و معنوی که در زمان تسلط اعراب و در دوره حکومت ملی اسلامی در افغانستان پدیدار شده بود و چراغ تمدنی را که در این دوره‌ها فروخته شده بود، خاموش ساخت. شهرها و مراکز اقتصادی و فرهنگی افغانستان که ماحصل سیر تکامل تاریخ چند هزار ساله بود، معدوم شد و پروسه تکامل تولید شهرهای افغانستان برای مدت طولانی متوقف گردید.

هر چند در دوره تیموریان هرات، شهر هرات عظمت باستانی خود را باز یافت و بمرکز سیاست، فرهنگ، هنر، دانش، صنعت و تجارت مبدل گردید و شهر مزارشریف آباد شد، مگر این رونق دیر نپائید و بزودی در معرض تاخت و تاز فیودال‌های محلی دولت‌های متجاوز همسایه یعنی ازبیکیه شمال، صفویه فارس

* همان قسمیکه برده‌داری اروپا از برده‌داری افغانستان فرق‌های فراوان داشت، فیودالیزم افغانستان نیز از فیودالیزم اروپا تفاوت زیادی داشت. باین معنی که فیودال‌های اروپا از پادشاهان مقتدرتر بودند و بعضاً واسل‌های «سنور» رعیت شاه محسوب نمی‌شدند و نیز دولت‌های اروپا هنوز متمرکز نبودند و دهقانان اروپائی بیشتر شکل «سرف» را داشته و اختیار جان و مال او در دست فیودال بود. (غبار ص ۱۴۶) البته وجوه مشترک بین شان اقتصاد طبیعی، استثمار، تکنیک ابتدائی و تولید کوچک و نقش خاص مذهب و تکامل آن در جامعه بود. (انصاری ص ۱۳ و ۱۸، ۱۹)

و مغول هند قرار گرفت.

با پیدایش افغانستان مستقل و بنیادگذاری شهر نوین قندهار توسط احمدشاه درانی (۱۷۴۷ م) و تمرکز و افزایش در شهرهای قندهار، هرات، کابل و غیره شهرها، در نتیجه پیدایش دولت نیرومند فیودال افغانستان صنایع صنفی بطور اجتناب ناپذیر آغاز به جوانه زدن نهاد. ^۲ در دوران سلطنت تیمورشاه، پایتخت کشور از قندهار به کابل انتقال یافت و شهر کابل بسرعت بمرکز سیاست، فرهنگ، صنعت و تجارت افغانستان مبدل گردید.

روی همرفته دوره ۴۵ ساله احمدشاه ابدالی و تیمورشاه یک دوره امنیت نسبی داخلی کشور بود. درین دوره با تشکیل امپراتوری دولت مقتدر فیودالی، مرکزیت اقتصادی عرض وجود کرد و به تدریج امور زراعتی و تجارتی جان گرفت. صنایع محلی و دستی نیز انکشاف خود را دوباره آغاز نمود و مساجد و مدارس در شهرهای مختلفه کشور مصروف تعلیم علوم قدیمی گردید و از علوم جدید خبری نبود.

بعد از فوت تیمورشاه، میان شهزادگان برای کسب قدرت و به دست آوردن تاج و تخت آتش جنگ‌های فیودالی در داخل کشور روشن گردید.

امپراتوری با عظمت افغانی که با دست مقتدر و توانای چون احمدشاه ابدالی تشکیل شده بود و توسط تیمورشاه حفظ شده بود، از یکسو بنابر رقابت‌های شهزادگان درانی و از سوی دیگر اختلافات سدوزایی‌ها و محمدزایی‌ها که افغانستان را به یک جبه‌خانه مبدل ساخته بودند و از طرفی نفاق و خانه‌جنگی‌های محمدزائیان، توطئه علیه یکدیگر و فدا کردن منافع ملی بخاطر منافع شخصی و هم بالاخره چشم‌دوزی دولت‌های امپریالستی آن عصر یعنی روسیه تزاری و انگلیسی بر پیکر این سرزمین، افغانستان روز بروز خورد و ناتوان شده رفت. عوامل سابق‌الذکر موجب شد که تمام شئون اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور ما رو به تنزل و انحطاط نهد، و بحیث یک کشور عقب‌نگهداشته شده به جهان معرفی شود.

دوم پیدایش بورژوازی ملی در افغانستان

باید بخاطر داشت که شرایط بین‌المللی پیدایش هسته بورژوازی در افغانستان هم با شرایط پیدایش و رشد بورژوازی اروپا تفاوت نمایان داشته است. باین معنی که قرن هجده اروپا صاحبان بزرگ کارخانه‌جات و پرولتاریای انقلابی را بوجود آورد، کارگران صنایع دستی از عرصه تولید بیرون رانده شدند. کاخ‌های استبداد و فیودالیزم سرنگون شد، بورژوازی بحیث طبقه نیرومند قدرت سیاسی را بدست گرفت. مناسبات نوین، قوانین تازه و یک رشته حقوق و آزادی‌های دموکراتیک در چهارچوب منافع بورژوازی وضع شد، زمینه برای استعمار کهن مهیا گردیده میلیون‌ها مردم در قاره‌های آسیا، افریقا و امریکا تحت سلطه استعمارجویان غرب درآمدند. در چنین وضع بین‌المللی اقتصاد سیاسی و صنعتی بود که مردم افغانستان نیز در مسیر تاریخی استعمارگران قرار گرفت.

اولین تماس مستقیم افغانستان و انگلیس در اوایل قرن نهم در زمان شاه شجاع با آمدن هیات برتانوی (الفنستن) در سال ۱۸۰۹ صورت گرفت.

«با پانهادن استعمار غرب در شرق و توسعه تجارت و انکشاف روابط تجارتي از اوایل قرن ۱۹ به بعد که همیشه صحبت از بهانه «خطر تهدید روسیه» در میان بود، نویسندگان انگلیسی زمینه را به حکومت بریتانیا مهیا ساختند تا از طریق کسب آگاهی تحت عنوان تجارتي در عمق کشور ما نفوذ کنند و بالاخره کشور را تحت نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی قرار دهند. از همین جاست که نویسندگان انگلیسی، مانند، مور و ملخ از هر قماش، غالباً در قیافه و لباس نماینده سیاسی خبرنگار، سیاح، طبیب، تاجر، ترجمان، ملا، معلم، مستخدم و مهاجر بداخل افغانستان گردیدند»^۲ و در زمینه‌های مختلف مطالبی نوشتند.*

از آنجمله سر الکساندر برنس سکاتلندی بود که معلومات زیادی در مورد ساختمان فیزیکی ساحات نظامی، اطلاعات سیاسی، اقتصادی و تجارتي سرزمین‌های عبوری بخصوص افغانستان داده است و دلچسپی حکومت هند

* نویسندگان معروف الفنستن، مور، کرافت رابرت لیچ، جان ود، داکتر لارد، موهن لال هندی داکتر هارلن، پاتنجر، وید، کانلی، ولف، داکتر مارتین، هنری راولسن و غیره.

برتانوی را بطرف افغانستان بیشتر جلب کرده است.* او می‌نویسد: که «اگر کابل مصون نباشد، هیچ نوع اموال تجارتي از سر زمین‌های هند برتانوی خاصه پنجاب، پشاور و دره خیر بین کابل و بخارا مصونیت نخواهد داشت.»^۴

انگلیس‌ها با اولین تماس خود با افغانستان، اموال تجارتي شان را از کلکته و بمبئی در کابل تمرکز دادند. حملان عمده‌ای که اموال تجارتي بین هند و کابل و بخارا حمل و نقل می‌کردند لوهانیان بودند. آنان ذریعه کاروان‌های تجارتي از معابر دره‌های سه گانه «بولان» (پشین، کویته، سیستان، هرات و نیشاپور) «کرم» (از غزنی، پکتیا و پنجاب) و «خیر» (از وادی پشاور، وادی کابل و کنر) که علاوه از اهمیت تجارتي، از نگاه نظامی و ستراتژیکی نیز خیلی‌ها با ارزش بودند، جانب ترکستان، فارس و چین تردد می‌کردند.

طبق احصائیه برنس، سالانه ۵۱۴۰ شتر بار ازین نواحی عبور می‌کرد.^۵ تاجران افغانی نیز از تجارت و مبادله کالاهای هند برتانوی و روسیه تزاری سودهای هنگفتی می‌اندوختند. خصوصاً در دورهٔ امیر دوست‌محمدخان، تجارت زیاد تشویق شد و داد و ستد بارورتر گردید و افغانستان حیثیت شاهراه تجارتي بین روسیه، بخارا، چین، فارس، ترکیه و هند برتانوی را حاصل کرد و حیثیت یک مارکیت تجارتي مهم را بین شمال و جنوب آسیا بخود گرفت.

در هر حال، ترکیب طبقاتی جمعیت و ساختمان شهرهای قرون وسطایی افغانستان، طرز تولید کهن فیودالی، جدایی زراعت از صنعت، پیدایش صنعت‌گران شهری و اصناف حدت تضاد میان شهر و ده، پیروزی انقلاب صنعتی در اروپا، پیدایش استعمار غرب و گسترش نفوذ آن در اقتصاد، سیاست، تجارت مردمان از جمله مردم افغانستان، تلاش استعمارجویان برای بدست آوردن بازارهای هند، افغانستان و ممالک آسیای میانه، موقعیت جغرافیایی کشور ما بمثابة حلقه اتصال مراکز تجارتي، رونق تجارت، ورود کالاهای صنعتی اروپا، تمرکز روز افزون جمعیت شهری، افزایش نیازمندی‌های مردم همه و همه شرایط بالنسبه

* از برنس، کتاب‌های باقیمانده است بنام‌های:

۱. کابل Cabool بین سال‌های ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۳. فلادلفیا ۱۸۴۳.
۲. سفرنامه بخارا Travels into Bokhara در سه جلد چاپ لندن، ۱۸۳۵.

مساعدی را برای بسته شدن نطفه بورژوازی ملی در بطن فیودالی افغانستان پدید آورد.^۶

بعد از امیر دوست محمدخان امیر شیرعلی خان پادشاه روشن فکر و اولین بنیان‌گذار تمدن و فرهنگ جدید و بزرگترین مؤسس مدنیت و تحولات عرفانی و صنعتی قرن ۱۹ کشور روی صحنه آمد. اصلاحات و کارروایی‌های دوره او که در قصاید شعرای وقت نیز انعکاس یافته است، در ساحات اجتماعی، اقتصادی، اداری، نظامی و صنعتی تا حدی مرهون مشوره‌های سید جمال‌الدین افغانی پیش‌آهنگ نهضت‌ها از تمدن غرب در ایام سفرش به هندوستان متأثر شده بود و نقش فعال حکومت ملی سید نورمحمد شاه فوشنجی است. چه در طی یک دوره کوتاه ده ساله بنیاد اردوی عظیم افغانستان نهاده شد، قواعد عسکری وضع و تعلیماتنامه‌ها تدوین گردید. (مراجعه شود به سالنامه شماره دوم افغانستان) مکاتب عسکری و ملکی تأسیس شد، خدمات اجباری دوساله عسکری معمول شد، صنایع پیشه‌وری انکشاف و با موازات افزایش سپاه فابریکه تولید وسایل جنگی ایجاد و توپ‌های ثقیل دنباله‌پر و دهن‌پر از فولاد ریخته شد، کارخانه ماهوت‌سازی و ابریشم کاری، مطبعه سنگی مصطفاوی بافغانستان وارد و جریده «شمس النهار» به نشرات آغاز کرد، تکت پوستی طبع و پسته‌خانه (چاپارخانه) تأسیس گردید.*

شهر جدید شیرپور بنیان گذاشته شد. در اعمار شیرپور روزانه شش هزار کارگر و قریب یک هزار معمار و نجار در تعمیر آن مشغول بود و بمردم معاش می‌داد. در حالیکه قبل ازین اعمار ساختمان‌ها و راه‌ها همه اجباری (بیگار) بردوش دهقانان و سایر مردم تحمیل می‌گردید.^۷

اولین کابینه غیرفامیلی رویکار آمد، شورای دولتی دوازه نفری تشکیل گردیده و بار

* محمدصدیق فرهنگ بر نوشته‌های غبار، کهزاد، رشتیا و حبیبی انتقاد کرده و گفته است که آنان اصلاحات شیرعلی خان را بالاتر از ارزش واقعی آن ارزیابی نموده اند و نیز اینکه اصلاحات شیرعلی خان را ناشی از تعلیمات و نظریات سید جمال‌الدین دانسته اند، تأیید نمی‌کند. او می‌نویسد که هیچ سند قابل اطمینان در زمینه ارائه نشده است (فرهنگ ص ۳۳۳)

اول لویه جرگه ۱۸۶۵ دعوت شد. درین جرگه دو هزار نفر از سریرآوردگان اقوام و طوایف مختلفه اشتراک ورزیدند، به ترقی علم و فن و انکشاف زراعت و تجارت علاقه زیاد نشان داده شد و بر قدرت اقتصادی و قدرت دولت افزوده شد.

بدینسان در پیدایش مناسبات بورژوازی کشور، آرزوهای وطن‌پرستانه امیر شیرعلی‌خان و حکومت ملی «سید نورمحمد شاه فوشنجی» نقش فعال داشت. چه در عصر شیرعلی‌خان با تطبیق پروگرام‌های مدنی و عمرانی، برای بار اول در جامعه فیودالی افغانستان زمینهٔ یک روئیدن جنین سرمایه‌داری آماده گردیده»^۸

چون اصلاحات و ترقی اقتصاد، فرهنگ، تجارت، صنعت ملی و بیداری سیاسی مردم افغانستان با منافع استعمار در تضاد بود و مانع توسعه نفوذشان می‌گردید، لهذا همان بود که برای بار دوم تهاجم را بر کشور ما آغاز کردند و معاهده ننگین گندمک را بر امیر یعقوب‌خان امضاء نمودند. مگر نتیجه و ثمرهٔ آنرا بالاخره در جنگ میبوند از دست قهرمانان و فرزندان وطن‌پرست افغان چشیدند. جنگ فاتحانه میبوند پایه‌های امپراتوری نیرومندترین قدرت استعماری جهان را که آفتاب در قلمروش غروب نمی‌کرد، بلرزه درآورد و اثراتش در نیم قاره هند نیز نمایان گشت.

چینیکه امیر عبدالرحمن‌خان به سلطنت رسید، بی‌نظمی عمومی در افغانستان رونما بود و هم کشور در نتیجهٔ دو هجوم استعمارگران انگلیس صدمات و خسارات زیاد مادی و معنوی بر داشته بود. «امیر جدید بعد از امضای معاهده ۱۸۸۰ و قبول شرایط معاهده گندمک از طرف دولت هند برتانوی تقویه گردید و انگلیس‌ها به او پول نقد و تفنگ و توپ امداد کردند و باین صورت در کسب قدرت استحکام موقعیت خود کوشید، تمام شورش‌ها و قیام‌های داخلی را که یا از لحاظ، سیاست مالیات و یا بشکل عکس‌العمل مظالم از آغاز جلوس تا مدت دوازده سال اول سلطنت اش بر ضد دولت بعمل آمد. هر کدام را در محلس با قساوت سرکوب کرد.»^۹

ملوک الطوایف‌ها، فیودال‌ها، خوانین، روحانیون و ملاهای مخالف خود را معلوم کرده و جایشان را به فیودال‌های خادم دولت داد. رهبران جهاد ملی و صدها عنصر وطن‌پرست که در قیام‌های مسلحانه اول و دوم ملی و ضد استعماری نقش رهبری

کننده و فعال داشتند، با حيله و نيرنگ و قوه قهریه يا قتل گردیدند، يا زندانی شدند و ی ا بخارج کشور فراری و تبعید گردیدند.

امير عبدالرحمن خان، در «تفرقه انداز و حکومت کن» ماستر بوده و کارت نژادی و منطوقوی را بازی می کرد.^{۱۰} به پیروی از سیاست ماکیاوولی از تعصبات مذهبی، قومی، قبیله‌وی، لسانی و منطقه‌وی بحد اکثر استفاده کرد.

تاریخ مخفی سیاسی که مامورین بلند پایه بآن اصطلاح «دوره دهشت و ترور The reign of terror» را داده اند در اندیا آفس لندن موجود و حاوی مطالبی است که آشکار می سازد که سیاست خارجی بریتانیه زمانی موفق بود که به قیمت خون هزاران مردم توسط امیر عبدالرحمن خان انجامید.^{۱۱}

امیر موصوف در مدت ۲۱ سال حکمروایی اش، یکصد هزار نفر را به قتل رسانیده است.^{۱۲} در حالیکه هزاران نفر دیگر از طریق گرسنگی، تبعید، امراض ساری، جنگ و سایر عوامل دیگر تلف شده باشد.^{۱۳}

امیر با این شدت عمل، سفای، خشونت و روش قرون وسطایی خود، مردم را در زیر خوف و شمشیر نگهداشت. سانحات غم پرور دوره وی چون افسانه‌های هولناک و باورنکردنی تا هنوز در گوش‌ها نجوا می کند.*

امیر عبدالرحمن مدت طولانی در آسیای مرکزی در حال تبعید بسر می برد، همینکه زمینه مساعد گردید وارد افغانستان شده تاج و تخت کابل را از انگلیس پذیرفت.^{۱۴} چنانچه صاحب منصبان هند برتانوی همیشه می گفتند که تاج و تخت افغانستان را آنها بامیر داده اند.^{۱۵}

همچنان زمانیکه نارضایی‌های فراوان داخلی و خارجی در مورد انواع جزاهای خلاف انسانی و کشتار مردم ترکستان در ۱۸۸۹ بحد اعلی خود رسید، ویسرای

* برای ارزیابی مناسب دوره امیر عبدالرحمن خان توضیح «دوره دهشت و ترور» وی ضرور است، چه در غیر آن صورت مانند آن خواهد بود که دوره ستالین در اتحاد شوروی را بدون ذکر موضوعات تصفیه و پاکسازی گولاک Gulags کشتارهای جمعی اردوگاه‌های کار شاقه و اجباری و پولیس مخفی آن و یا دوران هتلری در آلمان را بدون ذکر کوره‌های آدم سوزی کشتار جمعی سوزاندن Holocaust و پولیس مخفی آن بیان نمود. (لی Lee ص ۲۶ مقدمه)

هند به امیر نوشت: «...این نوع جزاها در کشورهای متمدن منع شده و در کشورهای بزرگ اروپایی نیز از بین رفته است... من بشما یادآور می‌شوم زمانیکه والاحضرت شما نه سال قبل توسط حکومت هند بر تخت افغانستان جالس، شدید کمک‌های فراوان دوامدار اخلاقی و مادی توسط ویسرا حاصل کردید...»^{۱۶}

عبدالرحمن‌خان در دوره اقامت‌اش در آسیای میانه با صاحب‌منصبان نظامی روسیه تماس داشته و با مفکوره‌های روس‌ها آشنا گردیده بود. یکی از مسایل که بیشتر او را مجذوب خود ساخته بود، سیستم جاسوسی آن کشور بود، که این مفکوره را با خود آورده در اداره خویش تلفیق کرد. در سیستم جاسوسی عبدالرحمن‌خان در هر چهار نفر یک جاسوس (راپورچی) از تمام اقشار و طبقات کشور موجود بود. حتی در دربار، حرم، بین خانم‌ها و اولادهایش.^{۱۷}

این سیستم که تمام شهرها، قصبات و محلات را فرا گرفته بود، حتی اسرار محرمانه شخصی افراد را کشف می‌کرد. او باین دستگاه وسیع و پرمصرف بحیث یک فرد غیرمسؤل و دیکتاتور سلطنت می‌کرد و با انواع مجازات قرون وسطایی مردم زیاد را نابود کرد و نام «امیر خون و آهن» و «متخصص فن آدمکشی» را بخود کمایی کرد.

مجازات و شکنجه‌های معمول این دربار مطلقه عبارت بود از مصادره اموال و جایداد، بازگشت معاش‌های دوران خدمت، جریمه‌های کمرشکن نقدی، التزام خط شرعی، زنده بگور کردن، خوراندن صابون، آب داغ، انداختن در کجاوه و لول کردن، کنده، ولچک و غرغره، بیدار خوابی، کورکردن، پاره کردن شکم، نشتر زدن چشم، انداختن نصور، آب نمکین یا چونه به چشم، تیل داغ، زولانه، قین و فانه، برچه پک، چاند ماری، ذبح کردن، سنگسار، به توپ بستن، توسط درخت پاره کردن، اره کردن، در زنجیر کردن، زولانه، میخ کوب بدیوار یا منجمد ساختن، به آتش انداختن، بریدن گوش و بینی، قطع کردن دست و پای، کشیدن ناخن، دیگ جوش، زیر پای فیل انداختن، در آفتاب سوزان قرار دادن، بستن فلیته‌های روغنی بانگستان و افروختن آتش بر آن، کندن ریش مردان، بریدن گیسوان زنان، افگندن زنان در جوال همراه گربه، ترور دسته جمعی، آتش افروختن در منازل زندانی کردن،

در قفس آهنین یا چوبی انداختن در سیاه‌چاه، (سیاه‌چاه‌های کابل هرات و بلخ)* و امثال آن.^{۱۸}

* فرانک مارتین نویسنده انگلیسی است که قریب شش سال در دربار امیر عبدالرحمن بسر برده و دو فصل کتاب خود را تحت عنوان «دورهٔ دهشت و ترور The Amirs reign of terror» تخصیص داده و در آن فصول، چشم‌دیدها و مسموعات دست اول را دربارهٔ زندان‌ها و انواع شکنجه و مجازات امیر عبدالرحمن، بقید تحریر آورده و می‌نویسد: از بین زندان‌ها، بدترین آن چاه قدیم بالاحصار است، چاه مذکور در بین سنگ‌های تپه حفر شده که قسمت پائین آن بین ۱۵ تا ۲۰ فوت قطر دارد (لی Lee) قطر آنرا ۲۰ تا ۲۵ فوت نوشته ص (۵۵۵) در بالای سوراخ چاه، خانه بود که در آن عساکر محافظ و وظیفه‌دار می‌بودند. خانه مذکور روزه چاه را پوشانیده بود. درین سوراخ زیرزمینی زندانی برای ابد محبوس می‌بود. اجساد زندانیان مرده نیز در آنجا با زندانیان یکجا می‌بودند. نان و آب توسط ریسمان روز یکمرتبه به چاه انداخته می‌شد. بسیاری از زندانیان بزودی زندگی خود را با زدن سر در دیوار و سنگ خاتمه می‌بخشیدند. روشنی وجود نداشت، آواز شنیده نمی‌شد، زیاد کثیف بدبو و متعفن بود.

کسانیکه زنده می‌ماندند، دیوانه می‌شدند. بارویکار آمدن حبیب‌الله محض سه نفر زنده مانده بود. صفحات (۱۴۹-۱۵۰)

واریرتون در Warburton در ۲۱ جولای ۱۸۸۹ می‌نویسد که در واقع دو سیاه چاه در کابل موجود بود (لی Lee ص ۵۵۵)

اجنت برتانیه در افغانستان در ضمن رابطه به سلوک وحشیانه امیر عبدالرحمن از دو سیاه چاه در کابل ذکر می‌کند که در یکی آن مرده‌ها را می‌انداختند و در دومی آن زنده‌ها انداخته شد. اسناد آرشیف سال ۱۸۸۹ در اندیا آفس لندن ۲۹۷-۳ ps -)

سراج‌الخبار در مورد سیاه‌چاه‌ها نوشت: «هر قدر از احوالات آن نمونه چاه بابل که در بالاحصار کابل اساس یافته بود، بیان نمائیم باعث ملال خاطر برادران می‌شود. از الطاف پادشاه معظم آن زندان جهنمی نشان خراب و منهدم گردید...» و نیز نوشته که ناول «مونته کریستو» را البته بعضی از قارئین مطالعه کرده خواهند بود، آن حبس‌خانه مونته کریستو نسبت به سیاه چاه کابل، جنت شمرده می‌شد» (سال دوم، شماره هفدهم ص ۳ و ۴)

غبار نوشته است: که ... سیاه چاه‌های زمان پدرش را در کابل و هرات تخریب نمود و زندانیان آنرا که از مرده فرق نمی‌شدند، با تن برهنه و استخوانی و چشمانی که از دیدن نور عاجز و بسته بود، بیرون کشیدند. نگارنده در ایام کودکی این منظر حزین را به چشم دیدم. هنگامیکه ۴ یا ۵ نفر آنان را از سیاه چاه بالاحصار کابل کشیده و روی خرما انداخته باده کوتوالی می‌بردند... (ص ۷۰۱)

امیر عبدالرحمن در قبال سیاه چاه‌ها، زندان‌های مخوف زنانه و مردانه تأسیس کرده بود. یکی از آنها بنام "سرای ذکریا" در بازار "مرادخان" بود که دختران باکره و زنان مقبول توسط پروانه خان کوتوال کابل جدا می‌گردید و در بخش پری‌خانه سرای مذکور فرستاده می‌شد. اعضای سرشناس اداره به زندان آمده با یک یا دونفر محبوس زنانه در آنجا کار نامشروع را انجام می‌دادند... منشی کابل را پور داد که چار تا پنج زن در روز از طریق تجاوز به زنان، طفل تولد می‌کردند، بر خی ازین زنها وادار به سقط جنین می‌شدند، در حالیکه عدۀ دیگر از شرم اطفال نوزاد را بگور می‌کردند (لی Lee) ص ۵۵۵ بحواله منشی دیوان محمد نماینده بریتانیا در کابل. دکتر حسن کاکر می‌نویسد: «میر سلطان نائب کوتوال و شهزاده حبیب‌الله از محبوسین خوشگل زنانه سرای ذکریا مشهور به پری‌خانه که

امیر عبدالرحمن‌خان که برای حصول تاج و تخت افغانستان در برابر سیاست مزورانه انگلیس لغزیده و تسلیم شده و دشمن را از چنگال مردم افغانستان نجات بخشیده بود و بدوستی و دست‌نشانده‌گی فرنگی متهم بود، پس از لغزش نخستین، لغزش‌های دیگری نیز از وی سر زد که عمده‌ترین آن پذیرفتن شرایط تباہ‌کننده گندمک و عقد قرار داد خائنه «دیورند که مردم افغانستان ازان متنفر شدند و در نتیجه آن نشان داد که او طوریکه مردم افغانستان انتظار داشتند، شخصیت آهنین نیست» و یکبار دیگر بلغزید.

امیر عبدالرحمن‌خان طبیعت خشن و سخت‌گیر داشت، استعمال زور و قوت را در کارها ترجیح می‌داد و می‌خواست هر مانعی را با خون و آتش و آهن از میان بردارد. طبعاً این روش امیر با سیستم ملوک الطوایفی و خان‌خانی که از وقت احمدشاه در افغانستان موجود بود تصادم می‌کرد.^{۱۹}

شورش‌های فیودالی‌گراینده از مرکز، مانند شورش سردار محمداسحق‌خان یکی از نمونه‌های بزرگ آنست. البته در قبال آن، شورش‌های سیاسی از طرف رهبران جهاد ملی و قیام‌های دهقانان بخاطر تحمیل مالیات بالاتر از توان مردم و قیام و مقاومت مردم بیشتر بخاطر ستم‌گری مامورین و سخت‌گیری خود امیر (شنواری‌ها، غلجایی‌ها و هزاره‌ها) قسمیکه در بالا نیز بدان اشاره شده است، قابل تذکر و یادآوری است.

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

اکثر آنها دخترهای خان‌ها و ملک‌ها بودند، برای هوس‌بازی استفاده می‌کردند، هر روز سه چهار طفل نوزاد نامشروع زیر خاک می‌شدند. این تنها نبود، میرسلطان زنان محبوس را به قسم تحفه برافقا می‌داد...» (انیس، شماره‌های ۶ طان ۱۳۵۷ ه.ش مطابق ۲۷ و ۲۸ جون (۱۹۷۸) یکی دیگر از جنایات نابخشودنی امیر عبدالرحمن‌خان موضوع پیش‌آمد با زنان هزاره است. فیض‌محمد کاتب هزاره می‌نویسد: «... چنانچه گریه را در میان زیرجامه زنان می‌انداختند و سینه و فروج شان را به آتش داغ می‌کردند که اسلحه را نشان بدهند.» سراج التواریخ جلد سوم: ناشر (حبل‌الله ص ۲۴۵)

در دوره قیام هزاره، در هر منطقه که اردوی حکومت داخل می‌شد، پس از کشتار مردان، پسران و دختران و حتی زنان جوان را اسیر و بعنوان غلام و کنیز بفروش می‌رسانیدند. قرار سنجش نماینده بریتانیه از ماه جولای ۱۸۹۲ تا جون ۱۸۹۴ در حدود ۹ هزار هزاره بطور کنیز و غلام در بازار کابل در معرض فروش قرار گرفتند، در حالیکه در سایر شهرها عده دیگر نیز بفروش می‌رسیدند. (فرهنگ، ص ۴۰۳، بحواله حسن کاکر ص ۱۷۶)

امیر عبدالرحمن خان با توسل به وحشت و خون بر تمام این حوادث غلبه جست و دولت مطلق العنانی را بر روی خرابه‌های آن استوار نمود. تهداب این دولت بر صخرهٔ تهدید و تخویف، جاسوسی، زندان، شکنجه و ۲۰ اعدام قرار داشت.

سفاکی‌ها و جنایات وی چنان مردم را ازو متنفر و منزجر ساخت که چند نوبت مخالفان‌اش عزم کردند که جسدش را از قبر بیرون کشیده به سگ‌ها بیندازند و نیز سه مرتبه قبرش را آتش زدند.*

به پیروی از قضاوت آزاد و ارزیابی وجوه مثبت و منفی قیابح و محسنات این دوره و ضرب‌المثل اینکه: «چون عیث بگفتی، هنرش نیز بگو» باید متذکر شد که او در دورهٔ سلطنت بیست و یکساله استبداد سیاه اش، دست به یک سلسله ریفورم‌های بزرگ و متمرکز در کشور زد و در احیای تشکیلات فرو ریخته دولت اقدام نمود و در مجموع می‌توان گفت: که وحدت اداری** سیاسی و اقتصادی افغانستان را بوجود آورد...»^{۲۱}

* لی Lee ص ۵۹۸ (بحواله فرانک مارتین ص ۱۲۶)

** (*) امیر عبدالرحمن در امور مهم دولت بغیر از خود به هیچکس اعتبار نداشت. لهذا بنابر اصل مرکزیت افراطی، تمام دوایر دولت زیر نظر مستقیم شخص خودش قرار داشت. یعنی در عین حال صدراعظم، وزیر حربیه، داخله، خارجه و سایر وزارت خانه‌ها بود، حتی به جزئیات مسایل رسیدگی می‌نمود. (غبار ص ۶۴۳ و فرهنگ جلد اول ص ۴۲۱)

در هر حال تشکیلات ملکی و نظامی وسعت اختیار کرد، عمال و کاتبان بیشتری بکار افتاد. ادارات عمده دولت عبارت بود از: دارالانشاء (وزارت دربار) امور عسکریه، اداره استیفا، اداره مالیات، طبابت شخصی، خزانه، اداره حکومت، اداره قضات، ادارات بلدی و اداره تجارتی و قافله باشی و گمرک، اداره تحویلات دفتر شاهی و اداره آذوقه، اداره نظارت کارخانه‌های شاهی، اداره کارخانجات صنایع، اداره فلاحات، ادارات تعمیرات دولتی، محاکمات عدلیه، اداره طبعی، اداره معادن، اداره تدریس، اداره پسته خانه (امیر عبدالرحمن - تاج‌التواریخ، جلد اول و دوم، پشاور، ۱۳۷۵ ص ۲۹۹ و ۳۵۲ - ۳۲۸)

دفاتر و ادارات مال‌شماری، رهداری (پاسپورت) کوتوالی (امنیه و پولیس) حیاتی (مصدق حیات معاش خواران) صکوک و ده‌ها دفتر و اداره فرعی دیگر (غبار ص ۶۴۴)

مامورین دوایر فعال و مسؤل کار خود بودند، از هیچ لغزش صرف نظر نمی‌شد، تمام حکام مقید به تطبیق احکام «دستورالعمل حکام و ضباط»، قضات و مفتیان به احکام اساس‌القضات، محاسبین دوایر به دستور «شهاب‌الحساب» بودند.

برای سرعت کار «قاعده حاضری» و برای صرفه وقت قلم‌های نوک آهنی وضع شده بود. از ۱۸۹۲ به بعد، نشان محراب و منبر در مکاتبات رسمی منقوش گردید. (غبار ص ۶۴۴) و هم رساله «ناجیه»، «هدایت الشجعان» و «نصایح الصبیان» برای رعایا تألیف گردیده بود. (سراج‌التواریخ

در اداره امیر عبدالرحمن خان دو هیأت یا مجلس نیز وجود داشت: اسامبله عمومی مشورتی که اعضای آن را سرداران، خوانین ملکی و روحانیون تشکیل می‌داد که قدرت اجرائیوی نداشت و محض در امور دولت مشوره می‌دادند و مجلس دربار شاهی یا خلوت، یا کابینه که هیچگونه صلاحیت نداشتند و اداره امیر را تأیید می‌کردند.

قوانین این دوره را می‌توان تحت سه عنوان نامبرد: «قانون اسلامی و شرعی» «قوانین مدنی و دساتیر امیر» و «قوانین قبایلی» «Tribal law» همچنان سه نوع محکمه تأسیس گردید محاکم، مذهبی محاکم جزایی و محاکم تجارتي. تهداب دولت بر تشکیلات نظامی قرار داشت. چون امیر عبدالرحمن که خود سپهدار قابل بود، تمام مساعی خودش را در تشکیل اردوی جدید و نظم دولت بکار انداخت و در عقب تمام تشکیلات وسیع اردو، ذخایر اسلحه و غله و کمندهای حمل و نقل اسب و اشتر و قاطر قرار داشت. در نظر داشت برای یک ملیون عسکر، مهمات جنگی ذخیره کند.

عناصر متنفذ چون فیودالان، سرداران، خانان رؤساء عشایر، علما و روحانیون بزرگ در اثر سرپیچی از اوامر دربار و مخالفت با وی نفوذ، قدرت، دارایی، آزادی، حتی حیات شان را از دست داد. اما فیودالیزم به صفت یک پدیده اجتماعی و فیودال‌ها به عنوان قشر ممتاز جامعه، قدرت سیاسی و اجتماعی شانرا حفظ کردند و مانند سابق بر سرنوشت مردم و معیشت آنان مسلط بودند.

بدین‌سان با از بین بردن عناصر متذکره، وحدت سیاسی افغانستان را تأمین و کشور با امن را از خود بجا گذاشت.

درین دوره هنر معماری بتدریج احیا شد و تعمیرات جدیدی از قبیل: ارگ کابل، عمارت باغ‌بالا، مسجد عیدگاه، قصر جهان‌آرا خلم، قصر زرنگار هرات و قصر شاهی ننگرهار و منزل باغ قندهار آباد گردید. البته قابل تذکر است که به ایما و اشاره

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

ج سوم ص (۴۷۶) هر شب راپور دخل و خرج دولت و اینکه چقدر پول نقد در خزانه است از نظر می‌گذراند. منشی‌ها جواب تمام مراسلات و مکتوب‌ها روزمره را می‌شنیدند و نفر موظف اطلاعات یومیه را باو عرضه مینمود. تاج التواریخ ص (۳۳۹ و ۳۵۷)

استعمار انگلیس برخی از آثار با ارزش تاریخی (مصلاهای هرات و رخسار مجسمه بودا) در همین زمان تخریب گردید که تلافی خسارات آن جبران ناپذیر است. عین روش بلکه هزاران مرتبه بزرگتر ازین فرهنگ زدایی و تخریب میراث‌های فرهنگی، ملی در ۲۶ فبروری ۲۰۰۱ میلادی بدستور اجانب صورت گرفت که جهانیان آنرا ننگ بشریت و جنایت بزرگ یاد کردند.

چون امیر عبدالرحمن کشور را در حالتی بمیراث گرفته بود که اقتصاد شهری ورشکست شده بود، بازارهای تجارتي و اقتصاد روستایی توسط دزدان و رهنزان تهدید می‌شد، فلذا او بعد از جلوس بهمان اندازه در امحای فیودالیزم و وحدت سیاسی افغانستان فشار آورد. در پیشرفت اقتصادی آن نیز مجاهدت بخرچ داد. بگفته پریماکوف و باساس نوشته غبار: او «توانست که باردیگر در شرایط فیودالی دولت را مرکزیت بخشد و امنیت سر تاسری کشور را قایم نماید. لهدا با آنکه ماهیت اقتصاد رژیم فیودالی باقی مانده بود، تبادل جنس و پول روبه انکشاف نهاد و مقدمه پیدایش سرمایه تجارتي را در دایره وسیعی فراهم‌تر گردانید. یعنی هسته که با دوره شیرعلی‌خان یکجا معدوم شده بود، احیا گردید و سرمایه تجارتي بسویه ملی بمیان آمد و در طی بیست سال آینده طبقه بورژوازی تجارتي متراکم گردید.»

حفظ امنیت و ساختن رباط‌ها در عرض راه‌ها در انکشاف تجارت و امحای انزوای اقتصادی فیودالی و زمینه تبارز بورژوازی و تجارت ملی کشور رول مؤثری بازی کرد. تجارت داخلی انکشاف نمود و رشد تجارت خارجی برای مارکیت شدن سرمایه‌داری بین‌المللی مساعد گردید. نماینده‌های تجارتي افغانی در مشهد، بخارا و پشاور مقرر و مقیم گردید. از صنایع ملی اعم از دستی و ماشینی بخصوص اسلحه سازی حمایت صورت گرفت. فابریکه حربی «ماشین‌خانه کابل» که نمونه بارز از تکنالوژی عصری بود، بار دیگر بصورت منظم بکار آغاز کرد و در حدود ۴۰ نفر کارگر مصروف کار بود.

با این همه، سیاست حمایت انکشاف حرفه ملی و ایجاد صنایع دستی طوریکه آرزو بود مؤثر ثابت نشد. زیرا اموال مصنوعی انگلیس و روس بطور روز افزون در افغانستان سرازیر می‌شد و این رقابت اموال وارده، انکشاف حرفه‌های محلی را سخت صدمه رسانید و کشور بتدریج بحیث یک مملکت تهیه کننده موادخام

برای کشورهای سرمایه‌داری بخصوص انگلیس گردید و نفوذ طبقه بورژوازی تجارتي هندی در افغانستان زیاد شد.

گرچه جنگ‌های طولانی و کشتارهای فراوان، نیروی بشری را در افغانستان سخت صدمه زد، با آنهم تشویق و توجه به ساختن راه‌ها، عمارات، صنایع ماشینی و دستی، پیشه‌وری و کارهای معادن موجب شد که یکصد هزار نفر در افغانستان مصروف کارهای فوق باشند.

امور زراعتی و فلاحی، مالداري، ترمیم نهرهای جدید و سیستم آبیاری نیز مورد توجه قرار گرفت. احداث نهرشاهی مزار نمونه آنست.

با وجودیکه افغانستان در قسمت سیستم مکاتب و معارف جدید و نشر جراید و اخبار سابقه داشت، متأسفانه تقریباً هیچ یک نوع نهضت عرفانی و فرهنگی بجز چند رساله و یکتعداد کتاب (از ۴۰ نوع بحواله سالنامه افغانستان، شماره ۴۰) دیده نمی‌شود و محض یک مؤسسه که حیثیت مکتب عسکری را داشت، تأسیس شد و مدرسه شاهی دایر گردید و هم یک کتابخانه سلطنتی که در آن کتب چاپی و قلمی ذی‌قیمت موجود بود، بوجود آمد. همچنان نتوانست تجارت خارجی، مؤسسات بانکی و استفاده از منابع طبیعی، خط آهن و تلگراف را تشویق کند. البته درین ناکامی وی عوامل داخلی و خارجی ذیدخل بوده است. اصلاحات امیر بیشتر بکابل متکی بود و شهرهای مهم دیگر کشور کمتر ازین اصلاحات متأثر شدند.

امیر عبدالرحمن خان تمام اوقاف مذهبی که از قدیم در افغانستان موجود بود، ضبط کرد. معافی روحانیون از تادیه مالیات لغو گردید و آنها در خدمت دولت در آورده شدند. امر کرد همین که شوهر فوت کرد، زن آزاد است و نمی‌توان او را مجبور کرد که کسی را برخلاف میل خود به شوهري انتخاب کند، نه فقط همین بلکه بموجب قانون مروج، دختری که به حد بلوغ نرسیده باشد و پدر و مادر او را به نکاح کسی در آورده باشند، پس از اینکه به حد بلوغ رسید فاعل مختار است که این نکاح را قبول یا رد نماید.

طب عصری و دواخانه نیز مروج و معرفی گردید. داکتر Gray پیغله لیلیاس هم‌لتن Lillias و خانم Daly و یک (دندان ساز) از داکتران آن زمان بود.

سوم - نظری باوضاع افغانستان در عصر سراجیه

در جهان بشری هیچ حادثه و واقعه تاریخی ناگهان و بدون ارتباط با مسایل دیگر بظهور نه پیوسته است، بلکه بروز تمام وقایع تاریخی، اعم از کوچک و بزرگ، مانند حلقه‌های زنجیر پیوسته با یکدیگر بوده، همه آنها عوامل مختلفه زیربنایی و روبنایی داشته اند.

مبارزه آگاهانه مشروطیت در افغانستان که موج کوچک ولی تندی از جریان عظیم «بیداری آسیا» می‌باشد، نیز یکی از آنجمله وقایعی است که فهم آن بدون مطالعه ماحول و فکتورهای ملی و بین‌المللی زیربنایی و روبنایی امکان پذیر نیست. روی همین ملحوظ بود که مقدمه چینی خود را با پیدایش مفکوره حقوق بشر و مشروطیت در غرب آغاز کردیم، سپس نفوذ و اثرات آنرا در کشورهای همسایه و ماحول افغانستان مطالعه نمودیم و بعداً ریشه‌های تاریخی و اجتماعی این پدیده و شرایط داخلی کشور را قبل از آغاز قرن بیستم که زمینه بروز این حرکت سیاسی را در زمان امیر حبیب‌الله مهیا ساخته بود، گزارش دادیم. اکنون وارد مرحله دومین و اساسی تری شده ایم، یعنی به مطالعه اوضاع و شرایط عینی و ذهنی و جرعه‌های عصر سراجیه که چرخ این جنبش سیاسی را که خصلت ملی و ضد استعماری داشت بحرکت انداخت، می‌پردازیم.

حبیب‌الله خان بعد از مرگ پدر که کشور آرام (البته شورش‌های قبایل یکی دوبار سبب مزاحمت حکومت مرکزی گردید)، سپاه قوی، حکومت متشکل، خزانه مملو از پول نقد (هفت میلیون رویه کابلی، سی میلیون با ارزش مسکوک طلا، پول کلدار، هندی، سنگ‌های قیمتی و جواهرات)^{۲۲} که از وی باقیمانده بود، چون دو عنصر مهم عسکر و روحانیون ستون فقرات او شدند، بدون هیچ مشکلی بر مسند فرمانروایی نشست. او در خطابه تاج پوشی خود وعده داد که از پالیسی تأمین وحدت ملی، مقاومت در برابر تجاوز خارجی و اصلاحات داخلی کشور خواهد کوشید و برای آنکه محبوبیت مردم را بخود جلب کند، شبکه جاسوسی بسیار قوی پدرش را از بین برد و اکثر زندانیان سیاسی را رها و تبعید شدگان دوره پدر را که اکثراً پیران و هواداران شیرعلی خان، ایوب خان، یعقوب خان و سردار اسحق خان بودند) اجازه بازگشت بوطن داد.^{۲۳}

۱. روابط امیر حبیب‌الله‌خان با دولت انگلیس

الف - معاهده ۲۱ مارچ ۱۹۰۵:

امیر حبیب‌الله‌خان از درگذشت پدر و جلوس خودش بر مسند کابل به برتانیه اطلاع داد. امیر جدید در بدو مرحله از روش و سیاست بی‌اعتنایی در مقابل انگلیس کار گرفت و لاردر کرزن نایب‌الحکومه هند برتانوی که حبیب‌الله و پدرش را شخصا می‌شناخت و در ۱۸۹۴ به افغانستان مسافرت کرده بود، حالا توقع داشت در اثر این شناسایی، امیر و مملکت اش را به هند پیوند نماید.^{۲۴} از امیر حبیب‌الله تقاضا کرد به هندوستان سفر نموده و رو به رو با وی ملاقات نموده، بزعم خودشان از اراده نیک برتانیه اطمینان حاصل کند و در ضمن موافقت‌نامه ۱۸۸۰ با امیر عبدالرحمن‌خان را یک سند شخصی تلقی کرده، از تادیه مستمری ابا ورزیده و خواهش نمود تا معاهدات جدیدی را با دولت هند برتانوی ترتیب دهد* و روابط افغان و انگلیس بر تهداب جدید بنا گردد.

* در آغاز امارت امیر حبیب‌الله‌خان، نشنلست‌های افغانی و گروه‌های ضد انگلیسی در کابل کوشیدند که شناخت بین‌المللی را حاصل و تماس با کشورهای خارجی را توسعه دهند، بهمین لحاظ در ۱۹۰۱ امیر حبیب‌الله برادر خود سردار نصرالله‌خان را بحیث نماینده انتخاب کرد تا یک هیأت ۲۴ نفری را به یک تعداد کشورهای چون روسیه، فرانسه، جرمنی، جاپان، چین، ترکیه، مصر، فارس، امریکا و بشمول انگلستان سفر نماید و در عین زمان موافقت‌نامه ۱۸۸۰ پدرش را در شناخت قرارداد با انگلیس رد کرده و حاضر به مباحثه روی آن نشد و نیز بازدید هند را مسترد کرد... (گریگورین، ص ۲۰۶)

آدمک، در امور خارجی افغانستان (ص ۱۰) معاهدات و موافقت‌نامه‌های سه‌گانه ۱۸۸۰ که (امیر عبدالرحمن‌خان را بحیث امیر کابل شناخت) ۱۸۸۳ (که دوازده لک روپیه مستمری و مدد خرج برای امیر پرداخته شد تا قدرتش را در داخل افغانستان تقویت کند و ۱۸۹۳ (معاهده دیورند) را نامبرده است. و هملتن صفحات ۴۷۰ تا ۴۷۵، سواد آنها را ذکر کرده است.

محرک آرزوهای حکومت هند برتانوی برای تجدید تعهدات با امیر جدید، نه بدان مفهوم بوده که بر صحت آن تعهدات برتانیه با دیده شک می‌نگریست، بلکه حکومت هند می‌خواست بوسیله معاهده جدید، ساحه نفوذش را در افغانستان توسعه دهد و جلو حرکت روسیه را بگیرد. (آدمک ترجمه زهما ص ۵۴) و بعوض معاهده شخصی، با حکومت افغانستان معاهده امضاء کند.

در مجموع تمام دوره حبیب‌الله‌خان از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ در افغانستان یک روح ضد اجانب وجود داشته و خیال امیر و در باریان این بوده که دارای استقلال کامل گردند و خودشان را از تحت قیمومیت انگلیس خارج کند (محمود محمود ج ششم، ص ۱۵۵)

موجودیت این روحیه موجب شد که لاردر کرزن از اصرار انعقاد فوری معاهده جدید، صرف نظر کرد. دفع الوقت بحران تخفیف یافت. چندین انکشاف دیگر نیز موجب شد که برتانیه روابط

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

آینده خود را با امیر حبیب‌الله خان حل کند:

در ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ روسیه چندین نوبت تلاش کرد، سوال روابط دیپلماتیکی خود را با افغانستان دوباره آغاز کند. چنانچه هم‌دران فرصت در یکی از روزنامه‌های قاهره بنام الموبد شماره دوم اپریل (۱۹۰۲) در یک مقاله از زیان روزنامه‌نگار روزنامه دیلی میل در سنت پترز برگ چنین نقل کرده بود: «بعد از مدت مختصری، رویدادهای مهم در آسیای مرکزی بوقوع پیوست و این نکته تأیید گردید که امیر حبیب‌الله اتحاد با برتانیه را رد کرده است و دست اتحاد بسوی روسیه دراز می‌نماید...» (ترجمه علی محمد زهما ص ۵۲)

به عین طریق جرمن‌ها کوشیدند راه اقتصادی در افغانستان پیدا کنند، همچنان قدرتمندان نظامی برتانیه علاقمند نتیجه جنگ روس و جاپان که از نگاه روانی بر روشنفکران افغانی نیز تأثیر انداخته بود، گردیدند و طرفدار حضور انگلیس و یا حد اقل نظارت بر افغانستان بودند. (گریگورین. ص ۲۰۶)

اخبار مربوط به جنگ روس و جاپان که بصورت مبالغه‌آمیز با افغانستان موصلت می‌کرد، چنان هیجان بوجود آورد که در دربار و بازار همه جا صحبت از عملیات ضد روسیه و فتح بخارا و سمرقند به کمک مسلمانان روسیه، در میان بود و تصور می‌شد که با اندک کمک اسلحه و پول از طرف انگلیس، این مامل آورده بر خواهد شد. بنابراین پیشنهاد لاردر کرزن ویسرای جاه طلب هند برتانوی مبنی بر مسافرت لوئیس دین Louis Dane بکابل که قبلاً دو مرتبه رد شده بود، بخوشی پذیرفته شد و چون مشارالیه بکابل رسید، با پیشنهادهای که اصلاً برای آن آمادگی نبود، مواجه گردید.

در جلسه اول مذاکره در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۴ امیر حبیب‌الله موضوع گرفتاری روسیه در جنگ با جاپان را مطرح نموده و پیشنهاد کرد تا معاهده اتحادی بین افغانستان و برتانیه به مقصد حمله ترکستان روسی و فتح آن انعقاد یابد. امیر در اعلامیه جنگجویانه خود نوشت: «حالا که جاپان پای روسیه را شکسته است، ما باید کمرش را بشکنیم، جای تعجب است اگر افغانستان و انگلیس نتوانند روسیه را در شرایط موجود بدار بیاویزند» (آدمک ترجمه پوهاند، زهما ص ۵۵)

دین Dane این پیشنهاد را رد کرده، اظهار داشت که با وصف گرفتاری روسیه در شرق دور، قوای موجود دولت در ترکستان برای مغلوب ساختن افغانستان کفایت می‌کند.

امیر در جواب گفت که اردوی افغانستان قدرت آنرا دارد که پیشروی روس‌ها را باستقامت کابل متوقف سازد. در سمت غربی جبهه هرات محاذ افغانی ضعیف است اگر دولت برتانیه پیشنهاد او را در برابر اتحاد دولت قبول کند، وی به تقاضای برتانیه موافقت خواهد کرد که خط آهن شانرا در آن قسمت سیستم و حتی هشترادان واقع در سرحد بین هرات و ایران تمدید نمایند.

دین Dane پس از مشورت با ویسرای هند این پیشنهاد را مسترد نموده و در نتیجه مذاکرات به رکود و سردی گرائید. امیر حبیب‌الله نیز از امضای متن که دین Dane با خود آورده بود امتناع ورزید.

در اول جنوری ۱۹۰۵ طرف افغانی متن جدیدی را از طرف خود پیشنهاد کرد (فرهنگ ج، دوم، ص ۴۵۴ و آدمک ترجمه پوهاند زهما صفحات ۷۰ و ۷۴) تصادفاً درین وقت، امیر حبیب‌الله مریض شد و مذاکرات از طرف افغانستان توسط مشاورانش سردار نصرالله‌خان (شخصیکه بعوض پدر در ۱۸۹۵ به لندن رفت بامید آنکه بتواند سفارت افغانستان را در عوض هند به لندن قایم کند، موفق نشد و از همین جا بیشتر عقده گرفته ضدیت خود را با انگلیس تا آخر ادامه داد.) و

این وضع، امیر حبیب‌الله‌خان را ناراحت کرده، این خواهش را مسترد کرد.

حکومت انگلیس مدت قریب سه سال با این روش بی‌اعتنایی امیر مقابل ماند. چون حبیب‌الله‌خان در جریان مذاکرات دریافت که آمال و آرزوهایش قابل حصول نیست، بزودی تغییر موضع داد تا بالاخره هیأت سیاسی انگلیس به سرکردگی لوئیس ویلیم و دین Dane سکرتر امور خارجه انگلیس در ۱۹۰۵ وارد افغانستان شد و در ۲۱ مارچ همین سال معاهده بین امیر حبیب‌الله‌خان و نماینده انگلیس بامضاء رسید که بموجب آن امیر حبیب‌الله‌خان در جزئیات و کلیات امور از قبیل معاهدات در موضوع سیاست داخلی و خارجی و تعهداتی که از طرف والا حضرت امیر و پدر مرحوم او عقد گردید، امیر موصوف نیز باساس آن رفتار نموده و رفتار خواهد کرد و هیچگونه حرکت خلاف وعده از او سر نخواهد زد»^{۲۵}

باین ترتیب امیر را مثل اجدادش در میدان سیاست مغلوب ساخت.^{۲۶} و استقلال خارجی افغانستان را با انگلیس واگذار شد. در عوض انگلیس مبلغ ۱۶۰۰۰۰ پوند سالانه اعانه و کمک مال به امیر می‌داد و هم وعده دادند که بورد اسلحه با افغانستان قید و قیودی تحمیل نگرند.

اثرات این معاهده در افکار مدرنست‌ها و نشنلست‌های افغان آن بود که بعد از

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

سردار عبدالقدوس‌خان ادامه داده یافت، اما بعد از آنکه امیر صحت یافت و در عین حال سردار عنایت‌الله که هنوز هفده ساله بود و بدعوت حکومت هند تانوی در ۱۹۰۴ به کلکته رفته بود، با خاطره نیکو از پذیرایی گرم ویسرای هند برتانوی و اعضای حکومت هند، با افکار دوستی با بریتانیا و وارد نمودن مفکوره تمدن جدید بکابل بازگشت.

(درهیات ۱۹۰۴ کلکته بریاست سردار عنایت‌الله ۱۲ تن شامل بود، حاجی عبدالرزاق اندری، علی‌احمدخان بارکزایی (پسر لوئیناب خوشدل) برگد علی‌محمد محمدزایی، عطامحمد شاه خطاط دربار، بابه مراد اوزبیک از میمنه (قاضی کابل) فیض‌محمد تاروخیل غلزایی از تره خیل کابل، غلام‌محمد برادر علی‌جاه و غیره. (Who is who in ۱۹۱۴) نتیجه مذاکرات کابل که با اعتماد و گرمجوشی بیشتر از سابق صورت گرفته بود، بالاخره منتج به امضاء معاهده جدید گردید. این معاهده در نزد دیپلومات‌های انگلیس به معاهده خال The treaty of the Mole شهرت دارد.

(پرسی سایکس ج دوم ص ۲۲۱ - ۲۲۲)

سواد دزی معاهده از غبار ص ۷۲۸ و آدمک ترجمه پوهاند زهما ص (۲۴۲) و برای مطالعه متن انگلیسی این معاهده رجوع شود به (هملتن ص ۴۵۵ و ۴۵۶ و پرسی سایکس، ص ۳۵۵)

این تاریخ آنان در مسأله، استقلال جدی تر اقدام کردند.

بعد از آنکه هیأت برتانیه افغانستان را ترک داده رهسپار هند گردیدند، انگلیسها احساس کردند که در افغانستان نظر موافق برای انگلیسها وجود ندارد و با این حال، باز حکومت هند از امیر خواهش کرد اراده خویش را نسبت به سفر هندوستان ابراز نماید.

سواد معاهده:

«بسم الله الرحمن الرحيم

اعلیحضرت سراج الملتة والدین امیر حبیب الله خان پادشاه مستقل مملکت افغانستان و توابع آن از یکطرف و جناب سر لوییس ویلیام دین وزیر امور خارجه دولت با عظمت هندوستان و نماینده محترم دولت پادشاهی انگلستان از طرف دیگر.

اعلیحضرت پادشاه فوق الذکر به این وسیله قبول می فرماید که در مسایل جزئی و کلی عهدنامه راجع به امور داخلی و خارجی و قراردادی که والا حضرت پدرم ضیاء الملة والدین نورالله مرقدہ با دولت علیه انگلستان منعقد نموده و عمل شده است من نیز هم آنها را قبول نموده عمل خواهم نمود و مخالف آن رفتار نخواهد شد.

همچنین جناب سر لوئیس ویلیام دین باینوسیله قبول می نمایند که همان عهدنامه و تعهد که دولت علیه انگلستان با پدر مرحوم اعلیحضرت سراج الملتة والدین والا حضرت ضیاء الملتة والدین راجع بامور داخلی و خارجی و غیره منعقد نموده من آنها را به اعتبار خود باقی می دانم و می نویسم که دولت انگلستان مخالف آنها به هیچ وجه رفتار نخواهد نمود.

بتاریخ روز سه شنبه چهاردهم محرم الحرام ۱۳۲۳ هجری مطابق ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ م در کابل مهر و امضا شد.

امیر حبیب الله خان

لوئیس ویلیام دین

ب - مسافرت امیر به هند (۲) جنوری - ۷ مارچ ۱۹۰۷):

در جریان مذاکرات ویلیام دین در کابل، لارد کرزن بر اثر اختلافاتی که با لارد کیچز سپه‌سالار هند داشت و آدم مصالحه نبود، از وظیفه اش استعفاء داد. ویسرای جدید لارد "منتو" پس از عقد معاهده که روش امیر حبیب‌الله‌خان با دولت انگلیس دوستانه‌تر گردیده بود و فضای مناسبات دو کشور بهبود یافته بود، دعوت حکومتش را از امیر افغانستان تجدید کرد. درین نوبت امیر حبیب‌الله علی‌الرغم مخالفت سردار نصرالله‌خان (که عزم حج نموده بود) او را وکیل خود ساخته عازم هند شد. او قبل از حرکت این بیت را بجواب دعوت حکومت هند خوانده بود:

کفر است، در طریقت ما کینه داشتن
آئین ماست، سینه چون آئینه داشتن

امیر که درین سفر یک هیأت بزرگ را با خود همراه داشت* در ۲ جنوری ۱۹۰۷ داخل حدود هند گردید. او براه پشاور، لاهور، دهلی، آگره، علیگره، گوالیار، کانپور، کلکته بمبئی به کراچی رفت و از طریق پشاور به افغانستان مراجعت کرد**.

* (*) تعداد این هیات که برخ مهم آنرا آل یحیی تشکیل می‌داد، یکصد نفر درباریان، مامورین، افسران عمله و حضوری و سه صد نفر عسکر بودند. (غبار ص. ۷۲۷)
برخی از نویسندگان، دیگر تعداد همراهان امیر را یکهزار و یکصد نفر ذکر کرده اند (فرهنگ ج دوم، ص ۴۵۷، پرسی سایکس ص ۲۲۶)، آرنولد فلیچر Fletcher Amold افغانستان شاهراه فتوحات (۱۹۴۵ ص ۱۷۴)

از سرشناسان معروف هیأت که امیر حبیب‌الله‌خان از باقی ماندن یک تعدادشان در کابل هراس داشت، عبارت بودند از: سردار محمدآصف‌خان، سردار محمدیوسف خان، نادرخان، هاشم خان، محمدعزیزخان، شاه‌ولی خان، احمدشاه خان، علی‌احمدخان ایشک‌آقاسی، عظیم‌الله برگد ملکی، سردار بازمحمد نواسه امیر دوست‌محمدخان، عبدالرزاق خان ارغنده وال معاون ناظر صفر خان، غلام‌محمدخان، سردار فتح‌محمدخان العسعس، فنل Fennell درایور حبیب‌خان ۱۹۱۴
(Who is who in

** امیر حبیب‌الله‌خان در پشاور توسط دو نفر انگلیس هنری مکمان Henry McMahan که قبلاً عضو هیأت دین Dane بود و میجر روز کیل (Roos Keppel) استقبال گردید. گرچه امیر تقاضا کرده بود که دین مهماندارش باشد، ولی انگلیس‌ها، مکمان را مهماندار امیر در هند تعیین کردند تا هراس که از ناحیه آوازه‌مجدد مذاکرات سابق بوجود آمده بود، اجتناب ورزند.
امیر حبیب‌الله در مسجد جامع پشاور نماز ادا کرد و خطابه بزبان دری ایراد نمود، و در یک ضیافت، مبلغ بیست و یکهزار روپیه جدیداً برای امیر داده شد (تایمز لندن جنوری ۱۹۰۷)

وقتی که امیر حبیب‌الله قبل از سفرش به هند اظهار کرده بود که مسافرتش برای بندوبست دولتی و عقد معاهده سیاسی نبوده، بلکه منظورش حصول معلومات و دیدن اختراعات جدید است و در جریان این مسافرت که با مراسم خاص استقبال و پذیرایی گردید و مذاکرات مهم سیاسی صورت نگرفت و هیچگونه قراردادی انعقاد نیافت. با آنهم اخبار مربوط به مسافرت و فعالیت امیر و مشاهداتش در هند و ملاقات‌های خصوصی متعدد وی با ویسرای هند (لارڈ منتو) و سپه‌سالار کچز و مکمهان و شرکت امیر در دعوت‌ها و موجودیت سه

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

امیر حبیب‌الله در لاهور، سنگ بنای کالج حمایت اسلام را گذاشت. بیست هزار روپیه اعانه داد و دوازده هزار روپیه سالانه وعده کمک کرد. (پرسی سایکس جلد دوم، ص ۲۲۸) در آگره با لارڈ منتو ویسرای هند و لارڈ کیچز Kitcher سپه سالار هند ملاقات‌ها کرد، در نمایش عسکری حصه گرفته، سرود ملی افغانستان برایش نواخته شد، او به امور نظامی علاقه زیاد گرفت. ضیافت‌هایی بافتخارش ترتیب داده شد. در یکی از ضیافت‌ها به جواب بیانیه ویسرای هند برتانوی گفت: «خوشم از اینکه در اولین فرصت که از کشور خود بخانه دوستان خود می‌آیم، صمیمیت در قلب من احساس می‌کنم، من دوست و رفیق شخصی خود و حکومت خود را در اینجا یافته‌ام، ازین ناحیه خیلی خوش و مسرورم. (پرسی سایکس ص ۲۲۶) همچنان در آگره از تاج محل بازدید بعمل آورده تقاضا کرد که نسخ خطی برایش کاپی شود.

در دهلی قرار بود که مسلمانان دهلی یکصد راس گاو را در محفل عیدقربان که امیر در آن اشتراک می‌کرد، قربانی کنند. ولی مسلمانان هند را از قربانی گاو منع کرد و تجویز کرد در عوض گاو، بز قربانی کنند تا به عقیده هندوان احترام گذاشته شود (تایمز لندن جنوری ۱۹۰۷)

در اسلامیه کالج علیگر، خطابه ایراد کرد و فرا گرفتن تعلیم و تربیه غرب را توصیه نموده و گفت که در کشور خودش تضمین آزادی‌های شیعه و سنی، هندو و یهودی را تطبیق کرده است. ازین اغماض مذهبی او استقبال خوب بعمل آمد، او هجده هزار روپي را نقداً به کالج مذکور کمک کرد و اعانه سالانه شش هزار روپي را وعده داد. (تایمز لندن جنوری ۱۹۰۷)

در گوالیار Gwalior به صفت مهمان راجا به شکار تایگر (ببر) پرداخت. در دهلی و اجمیر ابنیه تاریخی، توجه اش را بخود جلب کرد و در محفل عیداضحی در دهلی سهم گرفت. امیر در مسجد دهلی بوت‌های خود را از پای در نیاورده و بدین ترتیب بسیار مردم هتک حرمت شد. (ادمک ترجمه زهما، ص ۸۷)

در کلکته، از طرف مسلمانان و هندوها استقبال خوب شد. مسلمانان بوی سلامی می‌زدند و هندوها بروگل پاشی می‌کردند. ضرابخانه، موزیم، باغ وحش، شفاخانه و از همه بیشتر، بازار و دکان‌های کلکته او را مجذوب خود ساخته بود. (تایمز لندن) در بمبئی بحریه انگلیس را مشاهده کرد و فیرهای توپ برایش آماده ساخته شد. در امرتسر از معبد طلایی دیدن نمود و تحفه داد. او در آنجا اظهار

کرد که من تمام ادیان را محترم می‌شمارم (پرسی سایکس ج دوم ص ۲۲۸) آخرین قسمت سفر، امیر بندر کراچی بود که از آنجا رهسپار افغانستان گردید.

نفرخانم‌های انگلیسی* در زمرهٔ معاشین و مصاحبه‌های او باخانم‌های مذکور که فوتوهای آنان در جراید هند نشر می‌شد، این افواها را در افغانستان شایع ساخت که گویا امیر از جادهٔ شریعت قدم بیرون گذاشته و در زیر تأثیر مردم غیردین قرار گرفته است. در همین موقع بود که در هند و افغانستان گفته شد که امیر حبیب‌الله به سعی لاردر کچیز از "لژها" Lodges فرماسیونی انگلیسی در آگره شامل گردیده است.^{۲۷}

برخی از نویسندگان شمولیت امیر را درین سازمان توسط لژها ... کلکته دانسته اند.^{۲۸*}

* چون زن‌ها در کشور امیر، تحت قیودات بودند، لذا سوال پیدا شد که چه نوع روش مناسب در پیش گرفته شود تا وقت امیر خوش بگذرد. خانم‌ها نیز در دعوت شام با لباس معمولاً دراز اشتراک کردند. ولی وقتیکه امیر ازین وضع آگاه شد، وانمود کرد که تا زمانیکه آنان با لباس شبانه در دعوت حصه نگیرند، او در آن ضیافت اشتراک نخواهد کرد. (جویت A. Jewet یک انجنیر امریکایی در افغانستان، ص ۲۱۸)

* البته مؤسسات، فرماسیونی تا اینوقت قسمیکه در صفحات قبلی نیز بدان اشاره شده است از چوکات اصلی مذهبی، خارج شده و در قالب دستگاه‌های سری و سیاسی استعماری تناسخ کرده بودند. اعضای آن همدیگر را با علایم خاص شناخته و برای حفظ اسرار جمعیت سوگند برمی‌داشتند و اوامر محامل مربوط خود را بحیث یک عسکر اطاعت می‌کردند. این اعضا که خودشان را ابناى جهان و حامی آزادی، برادری و برابری و مبرا از تمام تعصبات ملی و مذهبی می‌شمردند، در واقع آقایان انگلیسی را «برادر جانی» ملل استثمار شده می‌دانستند... (غبار ص ۷۲۹)

عضویت امیر حبیب‌الله‌خان درین سازمان مرموز، افواه مربوط به گمراهی و عدول او را از دین بطور خاص تقویت می‌کرد. در نتیجه روحانیون به تحریک مردم علیه او آغاز نهادند و چون نایب‌السلطنه نصرالله‌خان مردی متعصب و تنگ نظر بود، اقدام جدی علیه این افواها بعمل نیاورد. در غیاب امیر توطئه از جانب عالمان دینی، علیه او طرح شد. (فرهنگ، جلد دوم. ص ۴۵۸)

اخبار لندن تایمز نوشت: که در بازگشت امیر از هند مذهبیین Fanatical اظهار می‌کنند که امیر با انگلیس‌ها دوست شده، لباس اروپایی می‌پوشد، اجناس انگلیسی خریده و بخصوص اینکه در "فرماسیون" شامل شده است. ملاحا که در جلال‌آباد اجتماع کرده بودند، گفته اند که امیر مذهب خود را تغییر داده است. سردار عنایت‌الله‌خان به جلال‌آباد رفت، با ملاحا صحبت کرد و عسکر فرستاد تا مجلس شان را برهم بزند. (تایمز، لندن ۱۵ مارچ ۱۹۰۷) عدهٔ را گرفتار و از آنجمله چند نفر را اعدام کرد. (فرهنگ ۴۵۸ بحواله جنرال میلسن انگلیسی در مشهد)

عناصر مذهبی بخصوص ملاحای لغمان، علناً امیر را متهم می‌نمودند که در خفا گرویده آئین مسیح شده، حالا آماده است افغانستان را «دست و پای بسته بانگی‌ها تسلیم کند...» وقتیکه حبیب‌الله

گرچه لیدرهای افغانی معتقد بودند که امیر دوستی و رفاقت را با دشمن دیرینه انجام داده است^{۲۹} ولی حبیب‌الله‌خان در بازگشت از هند که به قدرت بریتانیه مجذوب شده بود، برای برائت خود گفت که او از سیاست پدرش دنبال می‌کند و به برتانیه امتیازی نداده است. با این همه عقد قرارداد بین انگلیس و روس، امیر حبیب‌الله را باردیگر بران داشت که با آن بی‌اعتمادی و نفرتی که مردم افغانستان نسبت به انگلیس داشت، هم‌نوا گردد.^{۳۰}*

پ - کانونشن سپتمبر، ۱۹۰۷ انگلیس و روس و واکنش افغان‌ها در برابر این قرارداد

روسیه، این خرس قطبی که بعد از شکست جاپان، حیثیت خرس کاغذی را بخود گرفته بود، برای تلافی شکست در منچوریا و ترمیم شکست و ریخت‌های امپراتوری اش و حل مشکلات، موافقت برتانیه و روسیه در آسیای میانه یک امر غیر قابل احتراز پنداشته می‌شد و این فرصتی است که دولت آلمان در دولت عثمانی که تا آنوقت متحد طبیعی و دایمی انگلیس محسوب می‌شد، نفوذ نموده با دادن امداد نظامی و اقتصادی، جای انگلستان را اشغال کرد و نقشه برای احداث خط آهن سرتاسری ترکیه از استانبول تا بغداد را طرح نمود و بحیث رقیب شان عرض وجود کرد.

در مجموع اروپا از سال ۱۹۰۷ به بعد بدو دسته دول متخاصم تشکیل شد: در مرکز اروپا، دول آلمان، اطریش و ایتالیه اتحاد مثلث ساختند. انگلیس روسیه و فرانسه اتفاق مثلث را بمیان آوردند و خود را دشمن سرسخت آلمان نشان دادند و کوشیدند آلمان را تجرید نمایند.

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

به افغانستان گشت چار تن از ملاها را بدار آویخت و تحریکات فرونشست. (آدمک تاریخ روابط سیاسی افغانستان ص ۸۸)
امیر حبیب‌الله‌خان در مورد اراده آینده خودش در فرماسونی، چیزی نگفت ولی به ملاها گفت که فرماسونی با اسلام مغایرت ندارد. (تایمز لندن، ۶، اپریل ۱۹۰۷)
* راجع به سفر هند، ۱۰۹۷، حبیب‌الله‌خان نشریه بزبان اردو تحت «سیاحت حبیب‌الله» توسط نادرعلی بچاپ رسیده است.

این زمان مصادف است با روزگاری که امیر افغانستان سرگرم مشاهدات در هند بود. وزیر خارجه برتانیه بوزیر خارجه روسیه درباره سفر امیر حبیب‌الله اطمینان داده بود که آن حادثه چنان تغییر بوجود نمی‌آورد که شرایط مذاکرات با روسیه و برتانیه را برهم زند. وزیرخارجه برتانیه بوزیر خارجه روسیه اطمینان داد که سفر امیر محض برای تأیید روابط دوستانه با امیر بوده، نه برای آنکه موقف سیاسی امیر را تغییر دهد. بناءً برتانیه و روسیه، روی مشوره‌های اندرین زمینه تهیه نموده و مذاکرات با تمام سری بودن آن ادامه داشت. برتانیه نمی‌خواست پیش از آنکه متیقن گردد، معاهده عقد گردد و به امیر اطلاع دهد. همان بود که در دهم سپتمبر ۱۹۰۷ حکومت هند رسماً با امیر درباره قرارداد روسیه و برتانیه که هدف آن بیشتر انزوای جرمنی بود، به تماس آمد. لاردر «منتو» طی نامه همان بخش قرارداد را که با افغانستان تعلق داشت، بیرون نویس نموده برای امیر حبیب‌الله خان فرستاد و در ضمن بیان کرد: «من فکر میکنم که اعلیحضرت شما این قرار داد را با خوشنودی تمام استقبال خواهند کرد...»^{۳۱}

امیر در ۲۹ سپتمبر ۱۹۰۷ به ویسرای نوشت که: «او مصروف در داخل افغانستان می‌باشد و نمی‌تواند فوراً درباره قرارداد ابراز نظر نماید...»

حکومت هند هر حرکتی را که در پایتخت افغانستان صورت می‌گرفت، بدقت تحت مطالعه می‌گرفت تا عکس‌العمل امیر را در برابر قرارداد درک کند. معاون شفاخانه نمایندگی برتانیه در کابل اطلاع داد که «شورای» امیر در هفته گذشته بطور پیهم جلسه نموده، فیصله کردند که امیر با قرارداد موافقت ننماید.^{۳۲}

بالاخره بعد از یک سال سکوت بتاريخ ۱۴ اگست ۱۹۰۸ حبیب‌الله پاسخ قرارداد را که از طرف برتانیه اعلان شده بود، پرداخت و در آن نظریه «شورای افغان» را که بالغ به پنجاه و چهار صفحه اسناد می‌گردید، فرستاد.*

پروتست خزان ۱۹۰۸ امیر حبیب‌الله در پایونیر Pioneer الله‌آباد منتشر شد که در آن امیر تشویش رسمی خود را به مسکو و لندن نشان داده بود.^{۳۳}

سردار نصرالله‌خان تهدید کرده بود که اگر این معاهده را امیر امضا کند او به

* سواد شورای «افغان» در صفحات (۹۷-۱۰۰) آدمک، ترجمه پوهاند زهما دیده شود.

سمرقند پناهنده خواهد شد.^{۳۴}

گرچه کانونش مذکور اختلافات روسیه و انگلیس را مرتفع ساخت، ولی عدم مشوره با دولت افغانستان، حیثیت و پرستیژ افغانستان را صدمه زد. و امیر حبیب‌الله خان از امضا آن ابا ورزید.^{۳۵}

این معاهده پارتی ضد انگلیس را در کابل تشویق به جنگ کرد. امیر حبیب‌الله که در سرحد شمال غرب نفوذ داشت، از طریق آنها نارضایتی خود را نشان داد و حملات قبایل سرحد زیاد شد.^{۳۶} و در مجموع نارضایتی افکارعامه و آزادی خواهان افغانستان علیه آن برانگیخته شد.* و آنان را یک قدم پیشتر بطرف مقصود اصلی نزدیکتر ساخت.

قرارداد ۱۹۰۷: این قرار داد که بین سر آرتر نیکلس سفیر کبیر انگلیس در دربار روسیه و الکساندر اوسکی وزیر خارجه روسیه امضاء گردید (در ۲۳ سپتمبر مبادله سپتمبر و در ۲۶ سپتمبر در جراید منتشر گردید) کشور ایران را در سه منطقه نفوذ روس، نفوذ انگلیس و منطقه بی طرف تقسیم کرد و آن «استقلال لفظی» ایران را که باقیمانده بود، نیز عملاً از بین برد و اما راجع به افغانستان در این قرارداد مواد ذیل مذکور گردید:

۱. حکومت اعلیحضرت شاه برتانیه عظمی اظهار می دارد که او هیچ اراده ندارد وضع سیاسی افغانستان را تغییر بدهد. علاوه برآن حکومت برتانیه متعهد می شود که نفوذ خود را در افغانستان بمقصد امن و امان استعمال کرده، خودش و یا توسط او افغانستان اقدامات تهدیدآمیز علیه روسیه نخواهد نمود.

حکومت روسیه از جانب خود تعهد می نماید که او افغانستان را خارج حلقه نفوذ روسیه شمرده و مناسبات سیاسی با افغانستان توسط حکومت برتانیه کبیر صورت بگیرد. همچنین روسیه تعهد می نماید که نمایندگان خودش را در افغانستان اعزام ننماید.

* در صورت ضرورت به سواد کانونشن روس و انگلیس به (پرسی سایکس ج دوم ص. ۳۵۶) مراجعه شود.

۲. حکومت برتانیه عظمی قبلاً در معاهده ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ منعقدہ کابل اظهار نموده که قراردادهای منعقدہ با امیر عبدالرحمن‌خان را قبول داشته و نیت تعرض به افغانستان و امور داخلی آن ندارد. حالاً هم تعهد می‌نماید که خلاف قرارداد فوق‌الذکر اقدام به الحاق و یا اشغال کدام حصه از افغانستان نخواهد نمود و از مداخله در امور داخلی آنکشور منصرف خواهد بود، بشرطی که امیر افغانستان مسؤولیت‌های خود را که طبق معاهده مذکور در برابر حکومت برتانیه متقبل شده است، ایفا نماید.

۳. سوم مامورین روسی و افغانی که در سرحد یا ولایات سرحدی مخصوصاً برای اینکار تعیین شده باشند، مجاز اند که بغرض تصفیه مسایل محلی غیر سیاسی سر راست با یکدیگر ارتباط بگیرند.

۴. حکومت برتانیه و حکومت روسیه عقیده خود را راجع به اصل مساوات در امور تجارتي در افغانستان اظهار و موافقت می‌نماید. تسهیلاتی که در این زمینه موجود بوده و یا بعد از این حاصل شود، برای تجار و تجارت برتانوی و هندی همچنان متساویاً برای تجار و تجارت روسیه مساعد خواهد بود و اگر ترقی تجارت لازم سازد که نمایندگان تجارتي مقرر گردند حکومتین در باب اخذ تدابیر لازمه موافقت خواهند نمود و در طی آن البته حقوق حکومتی امیر کماحقه احترام کرده خواهد شد.

۵. اجرای مواد مذکوره وقتی عملی خواهد شد که حکومت برتانیه کبیر موافقت امیر را با این مواد به حکومت روسیه اطلاع نماید.»

اما وقتیکه حکومت انگلیس این قرارداد را به سمع امیر حبیب‌الله‌خان رسانید، امیر از اظهار موافقت خودداری نمود و انگلیس‌ها هم سکوت اختیار نمودند و دیگر احتیاجی به موافقت امیر احساس نکردند. حکومت روسیه بدولت انگلیس خاطر نشان نمود که این قرارداد را بدون موافقت پادشاه افغانستان مرعی‌الاجرا می‌شناسد.^{۳۷}

۲. اصلاحات و وضع داخلی:

آستانه قرن بیستم آغاز پروسه «بیداری آسیا» است که موجی از جنبش‌های ضد استعماری در اکثر کشورهای آسیای بحرکت آمده و این زمان در افغانستان مصادف است با دورهٔ امیر حبیب‌الله و نهضت فکری و جنبش مشروطه‌خواهان افغانستان.

امیر حبیب‌الله‌خان، با میراث گرفتن کشور آرام توانست باالنسبه بخاطر آسوده فرمانروایی کند. او باوجود مطلق‌العنانی اش بنابر جبر تاریخ و ناموس تحول و انکشاف در مواردی تحت تأثیر شرایط ویژه تاریخی و تشویق روشنفکران اصلاح‌طلب ولو که شمار شان محدود بود، به نوسازی که نمی‌توانست بطور کلی بایستد، زمینهٔ تحولات اجتناب ناپذیر زیرین ولو به کندی و بطالت در ساحات مختلفهٔ فرهنگی، اقتصادی، زراعتی و اجتماعی را مساعد ساخت.

الف) اصلاحات اجتماعی:

امیر حبیب‌الله‌خان در مدت طولانی سلطنت خود سیماها و سیاست‌های مختلفی از خود نمایش داد. مخصوصاً در اوایل دوره، گام‌های چندی در راه اصلاحات اجتماعی برداشت. در مرحله نخست برای اینکه توجه مردم و روحانیون بزرگ را که یکی از ستون‌های دولت بودند، بخود جلب کند، از خود تقوای مذهبی نشان داد. چنانچه در ۱۹۰۳ با ستثنای چهار زن متباقی همه را طلاق کرد.*

یکی از اولین کارهای امیر جدید رسیدگی باحوال زندانیان بی‌حد و شماری بود که در دوره پادشاهی پدرش محابس کشور و حتی سیاه چاهای مهیب و مخوف از آن پر و آکنده بود. امر نمود تا محبوسین زن و مرد بدون دوسیه، بلادرنگ رها شوند و

* حبیب‌الله در دوره سرداری اش هفت زن نکاحی داشت. "علیاجاه" (بدر الحرم) نامش (صاحب جمال‌النور) دختر محمدعثمان‌خان نگاوی مادر شهزاده عنایت‌الله‌خان و "علیاحضرت" از قبیله بارکزایی، مادر امان‌الله‌خان، «علیارتبه» دختر محمدابراهیم‌خان، "علیا جناب" دختر سردار محمدیوسف‌خان که بنام ملکه هندوستانی یاد می‌شد، خانم تحصیل کرده و مقبول بود. پسرش اسدالله سراج بود "علیا قدر" "وزیر بیگم" و "ادیکو" از آنجمله یکی از آنها که از قبیله مهمند و دیگری که از هیلمند و سومی آن که دختر سعدالدین‌خان والی هرات بود، طلاق شدند. (از مصاحبه محمد سرورخان نورستانی)

محبوسین دوسیه‌دار در مجلس که خودش آنرا ریاست می‌کرد، مطرح گردد. در نتیجه هزاران نفر که اغلب بیگناه بود و در نتیجه اشتباهات یا دسیسه سازی عمال دولت گرفتار قید و زندان شده بودند، رها شدند و صدها نفر دیگر بعد از آنکه مدت‌های مختلف را در اعماق تاریک و نمناک سیاه‌چاها نمونه چاه بابل در بین مدفوعات خودشان بسر برده بودند، دوباره از نعمت آزادی و آفتاب مستفید گردیدند. تعداد زندانیان که به دوازده صد نفر می‌رسید در هر یک از روزهای دربار از صد نفر آنها بازپرسی می‌نمود و موضوعات شان را واریسی می‌کرد.^{۳۸}

همچنین امیر در کتاب محبوسین کوتوالی بقلم خود چنین نوشت: «سر از امروز ۲۰ ذیقعدہ ۱۳۳۰ هجری، کور کردن انسان موقوف و در عوض آن ۱۲ سال حبس، عوض گوش بریدن ۶ سال حبس و عوض دست بریدن در صورت غیرشرعی ده سال حبس مقرر شد و این فقرات سیاست حکمی می‌باشد. هرگاه شرعی باشد السن بالسن و الجروح قصاص.» این حکم را تحریر کردیم و به توفیق الهی خود من بهمین قرار رفتار خواهم کرد. انشاءالله تعالی. جهت سلاطین افغانستان که بعد از من برسند اگر از اولاد من بودند این فقرات وصیت و اگر از اولاد من نبودند نصیحت بدانند فقط.^{۳۹}

رویه‌مرفته طرز اداره سابق را که اساس آن بر ایجاد خوف و ترس در قلوب افراد از طریق قساوت، سفاکی و بیرحمی بود به یک اداره نسبتاً معتدل تبدیل نمود که هر چند آنهم بر استبداد شخصی استوار بود و هوا و هوس شخصی امیر و اعیان دربار دران نقش مهم داشت. بحال یتیمان توجه شد. اصراف بیجا در مراسم عروسی و مرده منع قرار گرفت.*

در ساحه حقوق بشر، قوانین ضد غلامی را تقویت کرد و امر نمود که: «غلامان و کنیزان موجود افغانستان را که یادگار دوره پدرش بود، بعد ازین در معرض خرید و فروش قرار نگیرند.» اما آزادی آنان را اعلان نکرد.^{۴۰} امیر در ماه‌های رمضان، هر شبی به ناداران کابل یک ضیافت افطاری می‌داد. تعداد این مدعوین در آخر، رمضان طبق یک احصائیه سراج‌الاکخبار افغانیه به ۴۱۹۰۱ نفر می‌رسید.^{۴۱}

* مصرف عروسی مردم عادی از یکصد تا پنجمصد روپیه، سران قبایل (۱۵۰۰ روپیه) فامیل شاهی (پنجهزار)

برای غربا روزانه نان به قیمت ارزان بفروش می‌رسید. از علما و مشایخ حمایت صورت گرفت، معاشات عسکری زیاد شد، با احتکار و گران فروشی مبارزه شد و نرخنامه ساخته شد. عیدگاه توسعه یافت. چمن حضوری برای تفریح و جمناستیک، مجالس، روزهای رمضان و ختم قرآن، آتش بازی، روزهای ملی مورد توجه قرار گرفت و در آنجا کافی نیز تهیه شد و پول فروش نوشیدنی باب به یتیم‌خانه داده می‌شد.**

قومی باغ در ۱۹۰۹ در عوض‌خانه‌ها برای دایر کردن هر نوع مجلس، پارٹی‌ها، عروسی‌ها، تعزیه داری و فاتحه‌گیری فامیل‌ها آماده گردید. عقد نکاح شهزاده عنایت‌الله در آنجا صورت گرفت.



امیر حبیب‌الله خان در حال واریسی از احوال بندیان دوران پدرش

** در باغ ارگ یک نمایشگاه برپا شد و هزارها لوحه‌های بدیعه و لطیفه فوتوگرافی چوکات شده و بسا چوکات نمایش داده شد و اشراف در نمایشگاه دعوت شدند و مبالغ که از خرید و فروش این لوايح و عکس‌ها حاصل آمد در راه ترتیب و پرورش اطفال یتیم و غربا صرف شد. (سراج‌الاکبار، افغانستان، ۳۰ عقرب ۱۲۹۰ ه.ش)

امیر حبیب‌الله دستور داد تا اشخاصی که در دوره پدرش بداخل یا خارج افغانستان فرار و تبعید گردیده و یا از ترس متواری شده بودند باوطنشان بازگشت نمایند و نه تنها بخاطر اتهامات گذشته، کسی مزاحم شان نمی‌شود، بلکه ملک و جایداد مصادره شده یک تعداد آنان را نیز به آنها اعاده نمود و هم قسمتی را در ماموریت‌های دولت پذیرفت.^{۴۲}

تبعیدشدگان بیشتر از قبایل مختلفه سدوزایی، بارکزیایی، محمدزایی و جبارخیل و یا از پیروان و هواداران امیر شیرعلی‌خان، ایوب‌خان، امیر محمدیعقوب‌خان و سردار اسحق‌خان بودند.

در مجموع فامیل‌های طرزی از متصرفات ترکیه عثمانی‌خانواده "عزیز" (از فارس) فامیل‌های «لوی‌ناب» فامیل‌های «زکریا» و فامیل مصاحبان از (هند)* و مربوطین سردار اسحق‌خان از (آسیای مرکزی) وارد کشور شدند.

* زمانیکه امیر محمد یعقوب خان جبهه ملت افغانستان را ترک و معاهده گندمک را امضا نمود، دولت انگلیس با قیام مردم افغانستان مقابل گردید. پس امیر محمدیعقوب‌خان اسیر را در سپتمبر ۱۸۷۹ از کابل به هندوستان تبعید نمود و متعاقباً سردار یحیی‌خان پسر سردار سلطان‌محمدخان طلائی که خسر امیرمحمد یعقوب‌خان بود نیز از کابل به دیره دون هند فرستاد. خانواده سردار یحیی‌خان از ۱۸۷۹ تا ۱۹۰۱ در دیره دون می‌زیستند و با جیره مختصری که حکومت انگلیس بایشان می‌داد، می‌ساختند.

پس از سردار یحیی‌خان پسران بزرگش سردار محمدیوسف‌خان و سردار محمدآصف‌خان هر یک دارای فرزندان متعددی بودند، وقتیکه امیر عبدالرحمن‌خان اجازه داد که این خانواده از تبعیدگاه دیره دون بافغانستان بیایند، آخرین سال سلطنت خودش (۱۹۰۱) بود. درین وقت سردار محمدنادرخان ۱۸ سال داشت و با سایر برادران سردار محمدعزیزخان، محمدهاشم‌خان، شاه‌ولیک‌خان، شاه‌محمودخان و محمدعلی‌خان و عموزادگان سردار محمدسلیمان‌خان و سردار احمدشاه‌خان از نعمت سواد و تعلیم خصوصی بهره مند بودند و بزبان اردو صحبت می‌کردند و مقداری انگلیسی را نیز فرا گرفته بودند، دفعتاً بدربار کابل آمدند. تردیدی نیست که اینان از کودکی با تمدن و زندگی پیشرفته هند و انگلیس آشنا و مانوس گردیده و تحت تأثیر اداره مستعمراتی انگلیس قرار گرفته بودند. پس وقتی که بافغانستان آمدند، تطابق محیط جدید برای جوانان شان بسیار مشکل بود. از همین سبب در قشر خانوادگی خویش پیچیدند و از جامعه افغانی دورتر ماندند و برعکس در دربار کابل فرو رفتند و آداب شاه‌پرستی را فرا گرفتند، تا جائیکه برای سایر درباریان نمونه مثال گردیدند. و هم شخص حبیب‌الله‌خان را بخود جلب کردند. حتی شاه جدید در ۱۹۰۲ خواهر محمدنادرخان را ازدواج نمود. این وصلت باعث اعتبار این خاندان در نزد شاه افزود.

امیر حبیب‌الله‌خان بتدریج این خانواده را برکشید و نه تنها در دربار، بلکه در اردوی افغانستان هم مقام داد. پدران این خانواده‌ها سردار آصف‌خان به سردار یوسف‌خان با عنوان مصاحبین خاص ندیم همیشگی شاه گردیدند. (غبار «افغانستان در مسیر تاریخ» جلد دوم، صفحات (۲۳ و ۲۴)

سرداران جوان آل یحیی که به تعداد بیشتر از هند پیشرفته بافغانستان آمدند، شیوه نوین و اصطلاحات مغلق و مبهم جدید در زبان با خود بکشور آوردند: امیر حبیب‌الله که کمی انگلیسی می‌دانست، ترجمان‌ها و مشاوران خود را از بین همین گروپ تبعید شدگان انتخاب کرد.^{۴۳}

رویه‌مرفته، بازگشت تبعیدشدگان بافغانستان که افکار تازه و مترقی را با خود آورده بودند و در پست‌های دولتی شامل شدند* و در پیشرفت مادی و ذهنی مردم افغانستان رول مؤثری بازی کردند و با این وضع، استعدادگشی دوره امیر عبدالرحمن‌خان را تا حدودی تلافی کرده و مظاهر زندگی غرب در کشور نفوذ کرد. البته امیر حبیب‌الله را جمع به مردم هزاره که از همه بیشتر زجر و عقوبت کشیده بودند، فرمان جداگانه صادر نمود (۱۹۰۴) اینک سواد فرمان:

«بر ضمایر اخلاص مظاهر... میر و ارباب و آقه سقال و تمامه رعایای طوایف هزاره واضح باد... چون همواره پیشنهاد خاطر والای ما در ترقی و آبادی ملت افغانستان بوده و چنان منظور داریم که حتی الامکان سعی و کوشش خود را شب و روز درین صرف بداریم که تا خدا بخواهد رعیت دولت ما آباد و آسوده حال

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

خوشدل‌خان لوئیناب از طرفداران ایوب‌خان که با وی به هند رفته بود در ۱۹۰۴ با پنج برادر و یک تعداد اعضای فامیل دوستان و اقارب اش بکابل آمدند. (سمله Who is who in ۱۹۱۴)

* جنرال عبدالکریم جبارخیل (بعداً ناظر محبس کابل) جنرال سردار عبدالرحیم‌خان (حاکم چاریکار) عبدالرحمن‌خان جبارخیل پسر عصمت‌الله‌خان (حاکم اندراب) سردار محمد امان (حاکم پشت رود) سردار بزمحمدخان (حاکم لغمان) حبیب‌الله شنواری (قوماندان شنوار) عبدالباقی‌خان الکوزایی هراتی (در سراج‌الآخبار) حبیب‌الله نواسه غلام‌محمد طرزی (کوتوال کابل) امیرالدین پسر سر جنت پولیس پشاور (کارمند دولت) میریچه‌خان کوهدامنی، مجاهد بزرگ در جنگ افغان و انگلیس (از هند) جنرال فیض‌محمد بابکرخیل (در جنگ دوم علی مسجد را دفاع کرد) فضل‌حق صاحب‌زاده هرات (که در میوند غازی‌ها را رهبری می‌کرد از فارس آمد) عبدالعزیز خسر سردار اسحق‌خان (از ترکستان روسی) (از یادداشت‌های سمله Who is who ۱۹۱۴) بهمین منوال صدها نفر دیگر از خارج آمدند.

سردار عبدالرحمن و سردار عبدالحبیب‌خان پسران سردار عبدالوهاب نیز از تهران آمدند و پست دولتی گرفتند.

شوند و ازین رهگذر ترقی‌های زیاد برای ملت و دولت عاید و حاصل شود. لهذا چونکه قبل از مردان شماییان نسبت بدولت افغانستان که شماییان نیز جزو دولت و رعیت پادشاه‌شان می‌باشید، چیزی مخالفت و خودسری بهم رسیده بود و در بدل آن چیزی را چیزی را بازخواست مقرر شده بود درین روزها که چشم خود را از بدی سابقه کل رعایای دولت خود پوشیده، عمل آینده شانرا بخدا و خود شان حواله نمودیم، همان بود از مردمان اوزبکیه و غیره که در پایتخت و دیگر جای‌ها بقسم نظر بند و یا بندی و محبوس بودند، حکم واگذاری و اجازه رفتن اوطان را داده و مردمان فراری افغان و غیره را که در علاقه غیر بودند، اجازه آمدن اوطان شان را مرحمت نمودیم. نخواستیم که شما مردمان هزاره که یکپایه رعیت ما می‌باشید ازین مهربانی عام ما ناامید و بی‌حصبه باشید. لهذا آنچه را که برای آبادی شما مردم بطریق مرحمت پیشنهاد خاطر خود نمودیم، بموجب این فرمان مرحمت ترجمان بشماییان آگاه می‌نمائیم:

اول - آن این می‌باشد که تا حال ملک و زمین شما مردم بمردمان مهاجر و ناقل افغان داده می‌شد، حکم کردیم که بعد ازین ملک و زمین شماییان که بتصرف شماییان باشد و کشته‌گری می‌کرده باشید زمین کشتی شما مردم باشد. بمردم مهاجرین داده نشود، فقط.

دویم - اینکه اشخاصی که بخارج علاقه دولت خداداد او بدیگر دول فرار می‌باشند همه را بموجب حکم اشتها فرمان هذا اجازه و حکم دادیم که واپس باوطان اصلی خود حاضر شوند و بخاطر جمعی بیایند. از آنجمله فراریان هر قدر میر و میرزاده باشند، بحضور حاضر شوند که دیده شوند و سررشته گذران و بودوباش شان بخوبی و درستی بسته شود و هر قدر که رعیتی و ارباب باشد باوطان خود حاضر شوند. اگر ملک آنها تا حال بمهاجر داده نشده بود بعد ازین حکم کردیم که داده نمی‌شود ملک خودها را تصرف شده آرام و آسوده می‌شوند و هر قدر نفری که قبل ازین حکم ملک و زمین شان بمهاجرین داده شده است آن ملک و زمین از مهاجر واپس گرفته نمی‌شود به بدل آن از دیگر زمین‌های خالصه کاری که جدید جوی کشیده و آباد و قابل زراعت است ملک و زمین داده می‌شود که آسوده شوند و آرام باشند، انشالله تعالی و اینرا هم برای فراریان خارج علاقه دولت خداداد خبر

می‌کنیم که اگر تا ماه میزان سنه کهزار سه صد بیست و سه هجری در اوطان خود نیامدند باز زمین‌های آنها را خاره نمی‌مانیم حکم می‌کنیم که بمردم مهاجر داده شود، فقط.

و این حکم بر کل طوایف هزاره می‌باشد الا مردم هزاره شیخ علی کوه که تاله برفک باشد و مردم چهار صده و قوم سلطان که مردمان فراری این موضع اگر از خارج دولت خداداد بیایند منظور داریم بدیگر جا زمین کشتمندی بقدر اندازه شان برایشان مرحمت و داده می‌شود و در خود سه موضع مذکور جا داده نمی‌شود فقط.

باقی تمامی اهالی مملکت خود را از خداوند جل جلاله آباد و دولت را در ترقی روز افزون خواهانم. والسلام. تحریری فی یوم یکشنبه دوازدهم ماه رمضان المبارک سنه ۱۳۲۲. «^{۴۴}

معلوم نیست در اثر این فرمان و فرمان‌های همانند آن چه تعداد از مردم هزاره که بخارج پناه برده بودند، بافغانستان باز گشتند، و چقدر از آنها توانست زمین‌های شانرا دوباره بدست آرند و یا زن و اطفالی را که از ایشان به اسارت رفته بودند، بازیابند. اما وجود کتله‌های هزاره در خراسان و ایران و بلوچستان انگلیسی و ترکستان روسی نشان می‌دهد که یک عده کافی از ایشان این کشور را برای همیشه ترک گفتند.^{۴۵}

برای تنظیم امور، نظامنامه‌های مانند انجمن معارف، مکتب حبیبیه، مکتب عسکری (حربیه) رهداری و اجازه سفر، البسه دارالمعلمین، مکاتب ابتدایی، بابررداری Loaded، تذکره، عروسی، تعزیه داری، تجارت و خرید اموال از خارج، داک‌خانه، بیرق و امثال آن تهیه گردید.

ب - معارف و فرهنگ

با ارزش‌ترین کاری که درین دوره انجام یافت، گذاشتن تهداب معارف جدید در افغانستان بود. نخستین لیسه کشور بنام «بیت‌العلوم مبارکه حبیبیه»^{*} به سبک و

* سراج‌الخبار افغانیه (اول حمل (۱۲۹۱)

نمونه کالج علیگره در ۱۹۰۳ میلادی مطابق ۱۲۸۲ شمسی در کابل تأسیس شد. این لیسه سه درجه داشت و مدت تحصیل همه شان در ابتدا هشت سال بود و بعداً به ده سال ارتقا یافت.

۱. صباهیه (ابتدائیه): مدت تحصیل آن چهار سال بود و در ختم دوره مذکور شهادتنامه داده می‌شد. مضامین که درین سوپه تدریس می‌گردید، عبارت بود از: قرآن کریم، دینیات، فارسی، حساب جغرافیه و مشق خط. شاخه‌های ابتدایی این لیسه که به شش عدد می‌رسید، اولاً در مساجد و بعداً در تعمیرات حکومتی تدریس می‌شدند. در نقاط مختلف شهر کابل باین نام‌ها یاد می‌شدند: مکتب ابتدائیه باغ نواب، تنورسازی، خافیای چنداول، پرانچه‌ها، مکتب ابتدائیه حضور «خدام حضور عالی» برای سردارزادگان* و مکتب گذرهنود.

۲. درجه رشديه مدت تحصیل آن سه سال بود. در ختم این دوره نیز شهادتنامه داده شد. برخی از فارغ التحصیلان آن به ماموریت‌های دولتی شامل می‌شدند. عده دیگر نظر به خواهش خودشان به تحصیلات بلندتر می‌پرداختند.

مضامین که درین سوپه تدریس می‌گردید، از اینقرار بود: قرآن کریم، دینیات، تاریخ، جغرافیه، فارسی، عربی، پشتو (ترکی یا اردو) انگلیسی، رسم، حفظ الصحه و رقوم و سیاق.

۳. اکمالیه (اعدادیه) مدت تحصیل آن نیز سه سال بود، در ختم تحصیل، برخی از فارغان آن باید بخارج بامریکا و جاپان فرستاده می‌شدند. ولی این پروگرام عملی شده نتوانست.

مضامین این سوپه: فارسی، دینیات، تاریخ، جغرافیه، جبر و مقابله، مثلثات، هندسه تحلیلی جراثقال، حکمت تحلیلی، کیمیا و انگلیسی بود.

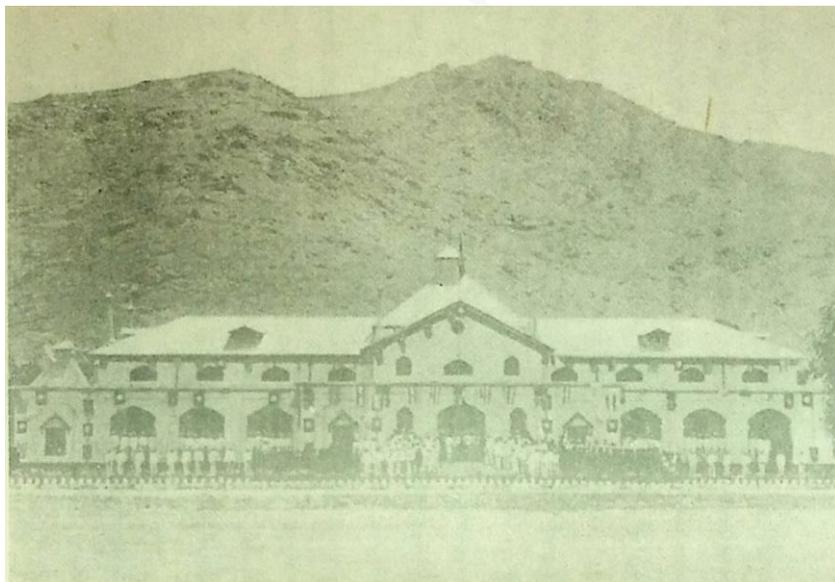
این معارف کوچک در عصر سراجیه زمانی بخانه سردار عبدالله‌خان توخی در باغ

* شهزاده عبدالحمید، شهزاده اسدالله، شهزاده محمدامین و شهزاده محمدعلی از شاگردان آن بودند. تعداد سردارزادگان بزرگ این صنف به ۱۴ نفر می‌رسید (از مصاحبه مؤلف با محمدسرور نورستانی)

علیمردان، گاهی در تعمیر مهمانخانه (ولایت) کابل موجوده، زمانی در بیرون ارگ (در حوالی دافغانستان بانک) چندی در داخل ارگ و بالاخره در شهرآرا قرار داشت. این مکتب دارای یک بیت الحکمه (لابراتوار) بیت الرسم (اتاق آرت) بیت العلاج (شفاخانه) کتابخانه (کتب به زبان‌های دری، پشتو، اردو، عربی و انگلیسی موجود بود.) تحویلخانه لوازم درسی و یک دفتر با دونفر کاتب بود.^{۴۶}



مکتب حبیبیه در قصر شهرآرا



مکتب حربیه

مجموع طلبه لیسه حبیبیه به (۲۶۹) و از مکاتب ابتدایی شهر به (۷۰۰) شاگرد می‌رسید که بعدها تعداد آنان به (۱۵۳۴) نفر رسید.* مجموع تعداد معلمین (۵۵) نفر بود که از آنجمله دو نفر معلم نظامی برای تمرین عسکری درین مکاتب مشغول بود.

درین مکتب علاوه بر معلمین و دانشمندان داخلی، عدۀ از معلمین هندی نیز مشغول تعلیم و تدریس گردیدند. بگفته عبدالهادی خان داوی، اسمای عدۀ از آنها تا جائیکه حافظه یاری می‌دهد قرار آتی بود.^{۴۷}

الف - معلمین هندی

معلمین هندی که غالب آنان از فارغان کالج لاهور و یا علیگره بودند:

۱. داکتر عبدالغنی.
۲. نجف علی.
۳. محمد چراغ.
۴. چودری، اسماعیل معلم انگریزی و جغرافیه.
۵. چودری عبدالعزیز معلم علوم طبیعی و تاریخ
۶. مولوی معراج‌الدین معلم انگریزی و تاریخ
۷. سکندرخان معلم انگریزی (دفعتاً در مکتب حبیبیه آوازه افتاد که او جاسوس است. همان بود که از افغانستان فرار کرد)
۸. مولوی محمدحسین مشهور به (بی.ای) BA معلم ریاضیات.
۹. مولوی محمدعلی معلم انگریزی
۱۰. مولوی کریم‌بخش معلم جغرافیه
۱۱. مولوی احمدالدین حافظ قرآن بود و بعد از داکتر عبدالغنی مدیر حبیبیه مقرر شد
۱۲. مولوی مظفر (بنوی)

* غبار. ص ۷۰۲ داکتر عبدالغنی در «نظری بر وضع سیاسی آسیای میانه» تعداد شاگردان مکتب حبیبیه را که مدیر آن حافظ احمدالدین بود (۳۰۰) نفر و از مکاتب ابتدایی را (۵۰۰) نفر ذکر کرده است. (ص ۷۲ و ۷۳) و نیز علاوه می‌کند که معلمان مکاتب ششگانه، ملاهای مساجد بودند که از طرف دولت برایشان معاش داده می‌شد.

ب - معلمین افغانی

۱. مولوی عبدالرب معلم دینیات و مؤلف جلد اول تاریخ اسلام این اثر بحیث کتاب درسی مورد استفاده قرار داشت.
۲. مولوی محمدرور معلم فارسی.
۳. قاری عبدالله (بعد لقب ملک الشعرا یافت)
۴. قاری عبدالغفور ندیم (شاعر و مؤلف کتاب صرف و نحو)
۵. ملا عبدالرشید لوگری (معلم الفبای صنوف ابتدایی)
۶. قاضی عبدالرشید ننگرهاری معلم فقه
۷. میر سیدقاسم لغمانی
۸. مولوی صالح محمدخان، قندهاری معلم پشتو
۹. مولوی غلام محی الدین «افغان»
۱۰. قاری نیک محمد از دولانه چاریکار معلم تجوید
۱۱. توره محمد معلم فارسی و دینیات
۱۲. کاکا سیداحمدخان لودین بحیث منتظم ایفای وظیفه می کرد.

بعلاوه مکاتب ابتدایی ششگانه شهر کابل، شش مکتب ابتدایی در نواحی مختلف نورستان نیز تأسیس گردید. مانند مکتب ابتدائیه قریه شیمیل، شکیاپی، وایگل و جان شکلی، قلعه شاهی، ملک مری و کاشمندی. شاگردان مکاتب ششگانه نورستان به (۲۵۰) نفر می رسید و توسط (۱۲) نفر معلم تدریس می شدند.

در مجموع این بنیاد فرهنگی نوین (مکتب حبیبیه) زمینه ایجاد پرورش کدرهای مختلفه اداری، فنی و مسلکی آینده را بوجود آورده، بتدریج حیثیت یکی از مراکز مهم و عمده فعالیت های سیاسی روشنفکران دموکرات، ترقی خواهان، اصلاح طلبان، آزادی خواهان و استقلال طلبان کشور گردید.

تعلیم و تربیه مخصوص پسران بود و در کنار بودجه دولتی، مردم نیز کمک می کردند. چنانچه محمدحسین خان مستوفی الممالک مصرف یک مکتب را بدوش گرفت.*

* خانم اسکنازی ص ۱۴۷

داکتر عبدالغنی ادعا دارد که بعد از تأسیس مکتب و شاخه‌های آن قدم‌های بعدی اش، پیش نهاد تأسیس شعبات تألیف و ترجمه و یک مؤسسه بنام «دارالمعلمین» برای تربیه معلمان بود.^{۴۸}

جای و محل دارالمعلمین ابتدائیه در مدرسه شاهی بود که بنیاد آن را امیر عبدالرحمن خان گذاشته بود. سرشته‌دار آن مولوی عبدالرب بوده و شاگردان آنرا همان معلمین مکاتب ابتدایی تشکیل می‌داد که برای اطفال در مساجد درس می‌دادند و نیز شایقین تعلیم از صنف علمیه علمای افغان اجازه شمولیت بدارالمعلمین را حاصل کرد.

شاگردان در روز دو ساعت تعلیم می‌شدند.^{۴۹} این مؤسسه با نصاب سه ساله و بعد از سه سال در هر دوره (۳۰) معلم ابتدایی بیرون می‌داد.*

اثر تقاضای سردار نصرالله خان که آدم مذهبی بود، فرمان تأسیس مدارس ده گانه جلال آباد، غزنی، لغمان، قندهار، پشت رود، فراه، هرات، میمنه، بلخ، فیض آباد و خان آباد صادر گردید.

در سرتشکیلات این معارف کوچک، «انجمن معارف» که در انگریزی آنرا پبلیک انستراکشن Public instruction و در عربی و ترکی «انجمن معارف» و در فارسی انجمن دانش گفته می‌شود.** جا داشت که در رأس آن سردار عنایت‌الله خان قرار داشت و اعضای آن سه نفر افغان.

«انجمن معارف» با اجرای امور ذیل مؤظف بوده: ترقیات علمی، تنویر اذهان عمومی، تعمیم معارف، اصلاح مکاتب، بنیان گذاری مؤسسات علمی - فنی، و کتابخانه، مطبوعات، اخبار، مطبعه، تنظیم بودجه سالانه تعلیم، اجرای انتظام مکاتب ابتدائیه و رفع موانع آن، تنظیم نصاب تعلیمی مکاتب، حفظ الصحه، وضع مالی، وسایل انضباط، تألیف و تصحیح کتب، واریسی امتحانات، تقرر و انفکاک

* تعداد شاملان دارالمعلمین را سراج‌الخبار ۶۰ نفر و غبار ۸۰ نفر ذکر کرده است. ص. ۷۰۲.
** سراج‌الخبار افغانیه سال سوم شماره اول (۲۵ سنبله ۱۲۹۲ ه.ش) میر محمدیوسف خان (سرشته دار محکمه اطلاعات و مدرسه حفاظ) که تمام مدارس تحت نظارت دفتر اطلاعات بنام «محکمه اطلاعات» کابل قرار داشت، راپورها و احصائیه‌های زیادی عرضه کرده است که نویسندگان منجمله غبار از آن استفاده نموده است.

معلمان و عمله مسایل اداری و نظایر آن.

انجمن مذکور نظامنامه ترتیب داد که در آن وظایف معلمین مفتشین، سررشته دارها، متعلمین، مستخدمین، داکتران، کتابداران، قانون رخصتی، طرز امتحانات و امثال آن در آن درج شده بود.^{۵۰}

(شاغاسی عبدالحبیب خان، مولوی عبدالرب خان، مدیر مکاتب ابتدایی و میرزا محمد عمر خان منشی مجلس انجمن معارف) سه نفر معلمین و مستخدمین ترک (حسن حلمی افندی، محمد فضلی رسام، علی افندی مدیر مکتب حریبه و چهار نفر معلمین هندی (حافظ احمدالدین مدیر بیت العلوم حبیبیه، قادربخش از کارخانه چرمگری، مولوی محمد ارشد سر مدرس حبیبیه و مولوی معراج الدین، معلم مدرسه حبیبیه اعضای انجمن بودند.

این انجمن که نظامنامه انجمن را تهیه کرده بودند، در عمارت خاص معین السلطنه در هفته دو روز از ساعت ۵ تا ۹ عصر اجتماع کرده و مطابق به مواد آن عمل می کردند.^{۵۱}

بعد از «قضیه مشروطه» که سراج الاخبار آنرا مسکوت عنه گذاشته و محض چنین نوشت که «از تأسیس مدرسه حبیبیه لکها رویه بران صرف شده آمده است، از آغاز بنیاد این مکتب امور اداره و تعلیم آن به معلمهای هندی که در مدرسه های پنجاب تحصیل یافته و (بی ای) (BA) شده اند به تنخواه وافر و اعزاز و اکرامهای متکثر محول شده است. دولت در باب هرگونه لوازمات و ضروریات که بنابر تجویز سررشته داران و معلمان آن لزوم نشان دادند کوتاهی نکردند. سه چار سال پیش ازین یک واقعه بسیار ناگوار بظهور آمد که ما در اینجا از آن بحث کردن را لازم نمی دانیم و آنرا بوقت آخر تعلیق می کنیم...»^{۵۲} شورای عالی معارف برای کنترل نظامنامه و نصاب تعلیمی تحت ریاست سردار نصرالله خان و عضویت سردار عنایت الله خان، سپه سالار محمد حسین خان مستوفی الممالک، شاغاسی ملکی علی احمد خان، برگد احمد علی جان خان هندی، عظیم الله خان ترجمان، قاضی القضات کابل مولوی عبدالروف خان مدرس و حاجی عبدالرزاق اندری سرکرده میزان التحقیقات و منشی عبداللطیف خان تعیین گردید.^{۵۳} اما معلمین هندی که تحت نفوذ اصول تعلیمی انگلیس در هند بودند، بعضی شعوری و ارادتاً

و شاید بعضی غیر شعوری و عادتاً معارف کابل را محدود و یا خنثی می‌ساختند. زیرا آنها دیده بودند که معارف انگلیسی دارای اصول مختلفی است، مثلاً در انگلستان پروگرام مدارس چیزی بود و در مکاتب بومی استرالیا چیزی و هند و پنجاب چیز دیگری است. در هند مکاتب عالیہ حربی وجود نداشت، در پنجاب فلسفه سیاسی و دینی و علوم تربیه عقلی و انجنیری عالی و معدن شناسی تدریس نمی‌شد. برای طلاب مسلمانان هند علوم عالیہ فزیک و شیمی و غیره در مقابل علوم دینی و عربی قرار داشت که هندی مسلمان بایستی یکی ازین دو را انتخاب کند. او نیز دنبال دین می‌رفت و از علوم باز می‌ماند.

در کابل نیز کتب درسی زبان انگلیسی که در هند خوانده می‌شد تدریس می‌گردید و مندرجات آن راجع به افغان‌ها تحقیرآمیز و پر از اتهام بود. چنانچه سراج‌الخبار نوشت «... در خصوص خرابی پروگرام مکتب حبیبیه، همین یک دلیل کافی به نظر می‌آید که کتاب‌های که برای انگریزی‌خوانی شاگردان به مبلغ‌های بسیاری از هندوستان خواسته شده، معلوم گردید که در آن کتاب‌ها، در باب افغانستان و افغانیان سخنان بسیار درشت و ناسزا نوشته می‌باشد... بهیچ صورت در وجدان خود هم گنجانیده نمی‌توانیم که سرشته داران مدرسه حبیبیه تعلیم و تدریس این چنین کتاب‌ها را قصداً و غدرآً تجویز نموده باشند...» (سال سوم، شماره اول) همچنین زبان انگلیسی را مقابل زبان پشتو گذاشتند، تا معلم یکی را انتخاب کند. چون هندی‌ها توان تحمل زمستان کابل را نداشتند، لیسه را بسته، به هند می‌رفتند و در عوض تقریباً هفتصد تا هشتصد سوال ریاضی به متعلمین می‌سپردند که تا عودت شان از هند، یگان یگان حل نمایند. و این برای خسته نگهداشتن دماغ متعلم در ایام مرخصی و تفریح حکم چکشی را داشت که در مغز او کوفته می‌شد.^{۵۴}

رویه‌مرفته در مراحل اول سیستم تعلیم و تربیه افغانی بطرز و شیوه هند برتانوی بود، مگر در اوایل دهه دوم قرن بیست سبک ترکی که آن به نوبه خود اقتباس از سیستم فرانسوی بود در افغانستان معمول گردید. در پهلوی اقتباس تدریجی نصاب تعلیمی ترکی، یک تعداد استادان ترکی بر اثر مساعی محمود طرزی نیز استخدام شدند این پالیسی از یکطرف مخالفت عنعنه پرستان افغانی را در مقابل پذیرش مفکوره‌های نوین و تخنیک جدید تخفیف می‌بخشید. از سوی دیگر، احساسات پان اسلامیزم را در افغانستان آن عصر تشدید می‌نمود. اسناد سری اندیا

آفس لندن (۱۹۰۴) در موارد مختلف، حکایات از تشویق امیر توسط محمود طرزی و سردار نصرالله خان در مورد دعوت و استخدام ترکان* در بخش اداره عسکری و تعلیم و تربیه می‌نماید (۱۹۱۰)

مکتب حربیه سراجیه ۱۹۰۹:

از اصلاحات دیگر حبیب‌الله خان یکی هم ریفورم عسکری بود و آن بدو منظور: اول)، آنکه او معتقد بود که برای بقا و دوام سلطنت و دفاع از شاه، وجود یک عسکر قوی ضروری است.

دوم) آنکه در قسمت اصلاحات عسکری هیچکس مخالفت نمی‌کرد. حتی عنعنه پسندان وجود عسکر قوی را برای دفاع از اسلام، ضروری می‌دانستند. پس امیر حبیب‌الله خان علاوه بر معرفی اسلحه جدید و مدرن، مدرسه حربیه سراجیه را برای تربیه کدر افسران نظامی تأسیس نمود.^{۵۵} نظارت همه امور عسکری مکتب حربیه بدوش سردار عنایت‌الله خان و محمود سامی بحیث آمر این مکتب تعیین گردید. بعداً نادرخان نگران عمومی مکتب مقرر گردید. مکتب جدید دارای سه صنف، اعدادی و سه صنف حربی بود.

روبه‌رفته مضامین ذیل نظری و عملی درین مکتب تدریس می‌شد: قرآن کریم، خط، حساب، هندسه جغرافیه، جمناسستیک، تعلیمات پیاده، معلومات طبعیه، تاریخ اسلام، صرف و نحو، مسالک پیاده، سواری، توپچی، استحکام، مخابره، الجبر و تاریخ عمومی

هیأت تدریسی بیشتر مشتمل بر استادان افغانی و ترکی بود: علی‌افندی، نظیف افندی، عزت افندی و در رأس آنها فخرالدین پاشا ارکان حرب عبداللطیف خان، کمیدان محمدگل خان کمیدان، محمود طرزی، قاری عبدالله خان، عبدالغفور ندیم، قاضی عبدالحق خان، میرآقاخان و یک نفر معلم جمناسستیک هندی بنام شاه‌جی.

* اکثر این استادان جوانان ترک بودند که به سلسله مجادلات ایشان با مطلقیت در ترکیه و امپراتوری عثمانی مهاجر گردیده، خدمت در افغانستان را فرصت مساعد به یک برادر می‌شمردند و اخلاص بخرج می‌دادند.

هیأت اداری مکتب این‌ها بودند: میرزا محمداسماعیل‌خان، از جمله روشنفکران میرزا عطاالله‌خان، میرزا محمدیعقوب‌خان، میرزا محمدعثمان‌خان میرزا عبدالرحمن‌خان، ناظر عبدالرحیم‌خان و کمیدان نورمحمدخان، منشی مکتب غلام‌جیلانی‌خان چرخ، برگد غند کوتوالی و ناظر عمومی سپهسالار محمدنادرخان.

مدیر مکتب در اوایل محمود سامی (سابق معلم جمناستیک در بغداد) که در ۱۹۱۱ بواسطه سوءاداره مضر و سوءاخلاق از افغانستان اخراج و در هند مقیم گردید و وظیفه مدیریت به خیرالدین و بعداً به علی افندی داده شد. تعداد طلبه مکتب حربیه در ابتدا ۱۵۰ نفر و باز ۴۰۰ نفر و در اواخر به ۹۰۰ نفر رسیده، معین‌السلطنه و عین‌الدوله جزو طلبه نخستین بودند.

فارغ‌التحصیلان این مکتب در اردوی افغانستان، از رتبه تولی‌مشری تا کاندک‌مشری پذیرفته می‌شد. مکتب حربیه سه شاخه کوچک در خارج از مدرسه نیز داشت: مکتب خورد ضابطان بنام «مکتب عصری ملک‌زاده‌ها» از اولاده مردم سمت جنوبی، «مکتب جدیدالاسلام» (نورستانی‌ها) و مکتب عسکری «اردلیان حضور». تعداد این مکاتب عسکری سه گانه به سه صد نفر نمی‌رسید و در هر چهار سال یک تعداد فارغ بسویه بلوک مشر، برون می‌داد.^{۵۶}

درین دوره، خدمت عسکری سیستم هشت نفری معرفی گردید و اصطلاح «افواج ملکی» که معنی آن عسکر ملکی بود، بعوض کلمه ترکی ایلجاری بکار برده شد.

امیر حبیب‌الله یک روز در هفته را برای امور عسکری تخصیص داده بود. او شایق رسم گذشت عسکری (Parades) بود. در نمایش جمناستیک و نمایشات مختلف در قومی باغ، کمپ شیرپور و چمن حضوری اشتراک می‌ورزید، علاوه‌تاً چمن نظامی در شمال غرب شهر کابل آنوقت برای مشق و تمرین عسکری، تخصیص داده بود.

در کنار بیرق‌های رسمی دولتی که بر فراز دفاتر دولتی بلندی شد، بیرق‌های عسکری را نیز رواج داد.^{۵۷}

پ - امور مالی:

در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان، امور مالی کشور تحت اداره میرزا محمدحسین خان «صافی» مستوفی‌الممالک* بصفت معادل وزیر مالیه قرار داشت. در تشکیلات مالی مامورین دیگری بنام‌های سردفتر، دفتری، سریلوک، بولک، سارجن، مهجر و امثال آن تحت اثر مستوفی‌الممالک در مرکز و ولایات اجرای وظیفه می‌نمودند. همه آنها بامور دخل و خرج منطقه خود می‌پرداختند و حسابات شان در مستوفی‌الممالک تمرکز می‌یافت. مالیه گمرکی بنام وجوهات تحصیل می‌گردید و گمرک بنام «چپوتره» یاد می‌شد. عواید دولت را از داخل مالیات مستقیم نقدی و جنسی مثل (گندم، جو، کاه، رشقه، شبدر، روغن، قروت، جل، جوال، گلیم و غیره) و مالیات غیرمستقیم شکل می‌داد.

مالیات مستقیم شامل خس‌بری (مالیات اراضی للمی و آبی) سردرختی (از اشجار مثمر) (نهال نشان، یک پیسه، از درخت پیر دو روپیه، و از درخت اعلی پنج پیسه)^{۵۸} ذکات و محصول مواشی (از مالدار) سرخانه از (بی‌زمین) اقسام حواله‌جات:^{۵۹} کاه، جو، گندم، رشقه، شبدر و مالیه آسیاب، پای کوب، جواز، خیاطی، سرانه، دودی، جزیه مذهبی، صکوک و مانند آن بود.^{۶۰} و مالیات غیرمستقیم را که اکثراً مالیات گمرکی بنام وجوهات تشکیل می‌داد، از اینقرار بود: طرفه، متعدده، شصت یکه، چهل یکه، ده یکه، دلالی، قدیمی، جدیدی، کلاه پولی، نیم داغی، قمچین پولی، چراغی، سرسلامتی، بدرقه گی، سرایداری، قادرخانی، قپان پولی، تنگه پولی، قافله‌باشی، کنیز و غلام پولی، بیگار، خدمات جسمی، غنیمت، خراج مصادره و نظایر آن.^{۶۱}

* میرزا محمدحسین خان پدر استاد خلیل‌الله خان خلیلی از سیدخیل ولایت پروان بوده، در عصر امیر عبدالرحمن خان کوتوال، برگد و سر دفتر محاسبات دولتی بود. در زمان امیر حبیب‌الله برتبه نائب سالار ملکی و نظامی و خانی سمت شمالی و پروان رسید. در عهد، امانیه امر کشتن او در ماه حمل ۱۲۹۸ صادر شد، قبل از اینکه در گوشه ارگ اعدام، شود این دو بیت را خواند
خواهی شدی، پشیمان شاهها بقتل بنده
باد این سخن بگوشت من مرده و تو زنده
مرا کشتی و تکبیر نگفتی
عجب سنگین دلی الله و اکبر

مستوفی‌الممالک ادارات امور مالی کشور را در معرض بیع و شرع قرار داده بود. مالیات کشور اعم از اراضی و گمرکات همه در اجاره مستاجرین گذاشته می‌شد، آنان هر نوعی که می‌خواستند، می‌توانستند با مالیه‌دهان رفتار نمایند. شدت مالیات و فشار بالای مردم تا جایی رسیده بود که از غرب به ایران فرار می‌کردند و سرزمین‌شان بین متنفذین منقسم گردید. در حالیکه مستأجران منجمله جمشیدخان یک نفر مستأجر گمرکات قطغن و بدخشان هشتاد نفر خدمتگار شخصی داشت و سرای او شکل سرای‌های افسانوی بغداد بخود گرفته بود. برعکس در بدخشان قحط غلا، مردم ناتوان بر آن واداشته بود که دختران خود را برابر ده سیر گندم بفروشند و یا در نورستان مردم ارزن می‌خوردند و یا در پکتیا غله را می‌گذاشتند تلخ شود تا کمتر بخورند.*



مستوفی‌الممالک محمدحسین خان در عقب میز و محمداعظم خان بطرف راست. (خانه مستوفی‌الممالک در کابل)

* سراج‌الخبار. شماره ۱۱ سال چارم. (۱۳۳۳ ه‍.ق) (۱۹۱۴ م) از فرار ششصد خانه‌وار هزاره بجانب ایران نوشت. و نیز پانزده هزار جمشیدی‌های هرات بروسیه رفتند.



یک دسته آواز خوانان محلی (جبل السراج پروان) در حال تمرین و مشق.

عوارض و مالیات دولت که گوناگون بود و ازان در بالا از آن تذکری داده شد، با زور محصل از مردم گرفته می‌شد.^{۶۲} دولت مالیه نقدی را بالای مالیه دهان تحویل خزانه‌ها و مالیات جنسی را تحویل گدام‌ها و رباط‌ها که در فاصله‌های چندین شبانه روز از محل مالیه دهان قرار داشت، می‌نمود. خزانه‌ها و گدام‌ها مقدار معینی نقد و جنس بیشتر از مالیه معین، برای خود می‌گرفتند. باقیات مالیات که تادیه آن از توان دهقان خارج بود، توسط تحصیلداران بحصول می‌رسید. تحصیلداران در پایتخت و ولایات بر جان و مال مردم مسلط بودند.

این تنها نبود، انواع خریداری دولتی و شخصی و بیگاری کمر مردم را خم کرده بود. مامورین بزرگ دولت، غله و علوفه کارآمد خود را به قیمت معینه بسیار نازل در عوض معاش خود بالای مالیه دهان دوردست حواله می‌گرفتند. آنگاه توسط محصلان مسلح اشیای حواله شدگی را از مردم تا خانه خود می‌رسانیدند و یا پول قیمت آنرا چندین بار بیشتر نقد می‌گرفتند.^{۶۳} حسابات دولت شکل بسیط داشت و کلیتاً عبارت از دفاتر روزنامه‌چهار بود که به رقوم و سیاق ترتیب می‌گردید. سیاق عبارت از طرز و سبک رقوم عبارت از شکل اعداد و مقرر بود. بعد از مرور هر سال مالی (بحساب قمری) خلاصه حساب دولت ساخته می‌شد. نظام بودجه وجود نداشت، و عواید باساس آنچه از سال ماقبل در حساب موجود و یا تازه در

جریان آن طرح و به حساب قید می شد و تعقیب می گردید.* و مصارف بدون پیش بینی اجرا می گشت.** ۶۴

عواید مالی بیشتر در امور عسکری و اغتشاشات داخلی مصرف می شد، مصارف بخش تعلیم و تربیه احداث شوارع، امور مواصلات، تشکیلات اداری و امثال آن بسیار ناچیز بود.

عواید مالی علاوه بر مصارف دولتی درین موارد نیز بمصرف می رسید: بخشش ها، مستمری ها، خرچ دسترخوان، سوخت تابه خانه، جشن تولدی شاه، اعیاد، خراجات خوانین و امثال آن.

اعضای خانواده سلطنتی بدین قرار از خزانه ملت معاش می بردند.^{۶۵}

۱. معاش سالانه نائب السلطنه	۳۶۰۰۰۰ روپیه
۲. علیاحضرت (ملکه)	۲۰۰۰۰۰ روپیه
۳. معین السلطنه	۲۰۰۰۰۰ روپیه
۴. عین الدوله	۱۲۰۰۰۰ روپیه
۵. عضدالدوله	۱۱۵۰۰۰ روپیه
۶. سردار محمدکبیر	۸۰۰۰۰ روپیه
۷. سردار مدافع (امین الله خان)	۶۰۰۰۰ روپیه
۸. سردار صنایع (محمد عمر خان)	۵۵۰۰۰ روپیه

* جویت Jewett عواید کشور را چهار ملیون دالر (باستثنای مبلغ کمی بریتانیا) (۳۰۵) و غبار ۸۰ ملیون روپیه. (ص ۷۱۰) ذکر کرده اند. بعد از معاهده ۱۹۰۵ کمک پولی انگلیس (۱۸ و نیم لک معادل ۱۲۳۳۰۰) پوند برای پنجسال یعنی سالهای ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ صورت گرفت (طبق اسناد آرشیفی اندیا آفس ۲۱-۱۰-۱-PS)

** (تادیه پول برای قبایل توسط حاجی عبدالرزاق خان اندری که در امور سیاسی و روابط قبایل سرحد مستقیماً تحت نظر نصرالله خان کار می کرد، صورت می گرفت. موصوف ۲۷ لک روپیه کابلی را برای مردم قبایل در اثنای جنگ جهانی اول مصرف نموده بود. با این مصرف گزاف، امیر حبیب الله خان چنان برآشفته شد که ویرا شدیداً لت و کوب نمود که در اثر آن دودندان بالایی اش افتید، از وظیفه سبکدوش و به مستوفی الممالک امر شد که امور قبایل و تادیه پول را بدوش گیرد. (Ps - L-۲۰۳)

مولوی یعقوب حسن خان یکی از محصلان کالج لاهور بعداً معلم تاریخ در مصاحبه با مؤلف این اثر گفت که امیر حبیب الله چنان قهر شد که امر کرد که ریش حاجی عبدالرزاق خان را بکنند.

معاش مامورین عالیرتبه اندک بود:

۱. سپهسالار ۲۴۰۰۰ روپیه
۲. نایب‌سالار ۷۲۰۰ روپیه
۳. مستوفی‌الممالک ۷۰۰۰ روپیه

ت - زراعت و آبیاری

در عرصه اساسی اقتصادی یعنی زراعت، در کشور با وسایل دستی قرون وسطایی صورت می‌گرفت و علت پسمانی آن تسلط روابط تولیدی فیودالی و ماقبل فیودالی بود. اکثریت ملت یعنی دهقانان و زارعین تحت فشار پیهم دولت، ارباب، خان، ملک و فیودال‌ها بوده، برخی از آنان فرار را بر قرار ترجیح داده، به کشورهای همجوار رفتند. عده دیگر قیام‌های دهقانی را براه انداختند. ولی بیشتر آنان این استثمار و فشار را اجباراً تحمل کردند. این طبقه بر علاوه تغذیه‌پی طبقه حاکمه، خدمات رایگان بیگار رسمی و شخصی دولت ملاک، مستأجر، ملک، ارباب و فیودال و خان‌ها را نیز انجام داده، و در زندگی عسرت باری بسر می‌بردند. این روش باعث آزار دهاقین و سد پیشرفت زراعت گردید.

با این همه تحمیلات و فشار، درین دوره اقدامات چندی در انکشاف زراعت، سرسبزی و شادابی کشور از طریق اعمار بندها و حفر نهرها، احداث باغ‌ها و پروژه‌های زراعتی مساعی بخرج داده شد. چنانچه در ۱۹۰۷ حفر "نهر سراج کندهار" از دریای هلمند آغاز گردید. البته کار آن توسط بیگار شروع شد و فشار زیاد بر مردم وارد شد. در حفر نهر سراج جلال‌آباد، تعداد زیاد مردم در آن مشغول کار بودند. طول این نهر تقریباً ۱۴ میل، عرض زیرین مجرا ۱۵ فت و عمق آب ۵ فت بود. این نهر قریب به پنجاه هزار جریب زمین بی‌آب را آبیاری می‌کرد.^{۶۶} ترمیم و تعمیر مجدد بند آب غزنی را بمصرف پنجصد هزار روپیه بغرض آبیاری یکصد هزار جریب زمین امر داد. این کار توسط برگد عبدالاحدخان نایب مستوفی‌الممالک و نظارت ملر Miller سکاتلیندی در ۱۹۱۲ بکار افتاد. این سد آبی در حدود پنجاه هزار جریب زمین را مشروب ساخت.^{۶۷}

ث - صنایع:

در افغانستان قبل از بوجود آمدن صنایع ماشینی تمام احتیاجات مردم، توسط صنعت کاران دستی و اهل حرفه، تهیه و تأمین می‌گردید. ولی در نیمه قرن نهم همزمان با نهضت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی صنعت ماشینی نیز بار اول در افغانستان معرفی گردید. ولی تجاوز دوم انگلیس بر افغانستان کارخانجات نو بنیاد دوره شیرعلی‌خان را مانند سایر وسایل عصری بکام خود فرو برد.

در دوره امیر عبدالرحمن‌خان که برای حفظ قدرت و سرکوبی مخالفان ضرورت شدید به اردوی قوی و سلاح جدید احساس می‌شد، باردوم بروی خرابه‌های کارخانجات قبلی، صنایع ماشینی عرض وجود کرد. کارخانه بنام «ماشینخانه» در کنار دریای کابل در ساحه «باغ علم گنج» ساخته شد. بخش اعظم این فابریکه که مواد خام آن از خارج تهیه می‌شد، سلاح و مهمات جنگی تولید می‌کرد، البته صنایع مختلفه دیگر نیز در کنار آن ایجاد شده بود.

حینیکه امیر حبیب‌الله‌خان در ۱۹۰۷ به هند سفر کرد، این نخستین سفرش بخارج اثرات زیادی در او گذاشت و چیزهای نو آموخت و مفکوره معرفی وسایل مدرن را با خود آورد. او در ضمن سایر رشته‌های مختلفه، زندگی در توسعه و انکشاف صنایع ماشینی دوره پدرش گام‌های عملی بر داشت. چنانچه سراج‌الخبار افغانیه در زمینه تولیدات صنعتی بخصوص ماشین‌خانه کابل مطلبی را به نشر رسانید.*

* تولیدات فابریکه مذکور عبارت بود از:

اسلحه ناریه: توپ‌های دنباله‌پر صحرایی، قاطری، توپ کلان استحکام، توپ زود فیر غرابین، تفنگ‌های مارتین پیاده و سواره، تفنگ ۳۰۳ بور، تفنگ بغلپر، تفنگ ۱۲ تکه، تفنگ ۵ تکه جاغور دار، تفنگ دوميله شکاری.

اسلحه جارحه: کرج‌های افسری، کرج‌های عسکر سوار، برجه، خنجر، کارد، چاقو برای عساکر جبه‌خانه، فیوز، باروت پی‌دود، کارطوس با انواع آن، گوله توپ، پتاقی.

صنایع مختلفه دیگر: دریشی‌های نظامی، بیرق‌ها، دکمه‌سازی، نشان محراب و منبر، خیمه، سایه بان‌ها، تجرها، بوت، موزه، اسباب جمناستک، کلاه منصبداری، دوربین‌ها.

صنعت دستی: سراجی، حلبی سازی، برنج‌کاری، زرگری، مسگری، رنگمالی، گادی سازی، نقاشی، ضرابخانه و گدازخانه، سیم سازی نقره و طلا، گلیت کاری (طلا، نقره مس، و نکل) صندوق سازی، بکس‌های آهنی، گل‌سازی، چاپ سنگی و سربی، زینگو گرافی، حکاک از لعل، یاقوت و لاجورد، نقشه کشی سکه‌ها، میز و چوکی، عراده سازی، جراب و دستکش، سطرنجی بافی، قالین باقی، کاشی‌سازی، آبدان سازی نقشه کشی عمارات، حجاری سنگ‌های معادن برای میز و ظروف، زینت تعمیراتی و

تربیه در حدود (۶۰) نفر تخنیک دانان در رشته تخنیک موتر در بمی و بکار افتادن کارهای تخنیکی موتر، تأسیس کارخانه چرمگری کابل و به تعقیب آن پایه گذاری پشمینه بافی کابل (۱۹۱۳) و فابریکه برق آبی جبل السراج بخاطر تهیه برق برای تنویر شهر کابل و تدویر فابریکات موجود، تحت نظر یک انجنیر امریکایی بنام جویت* Jewett از کارهای ارزشمند و قدم‌های ملایمی بطرف صنعتی شدن درین دوره است.

بدین سان مشاهده می‌شود که در عصر سراجیه بخصوص با تأسیس فابریکه نساجی، صنایع ملی تا حدی تقویه گردید و از فرار پول بخارج تا اندازه جلوگیری بعمل آمد. رشد صنایع باعث ازدیاد کارگران صنعتی گردید و تعداد آنان که در سال‌های ۱۹۰۴ به ۱۵۰۰ نفر می‌رسید، در اواخر سلطنت حبیب‌الله‌خان تقریباً به ۵۰۰ نفر بالغ می‌گردید.^{۱۸}

ادامه از زیر نویس صفحه قبل

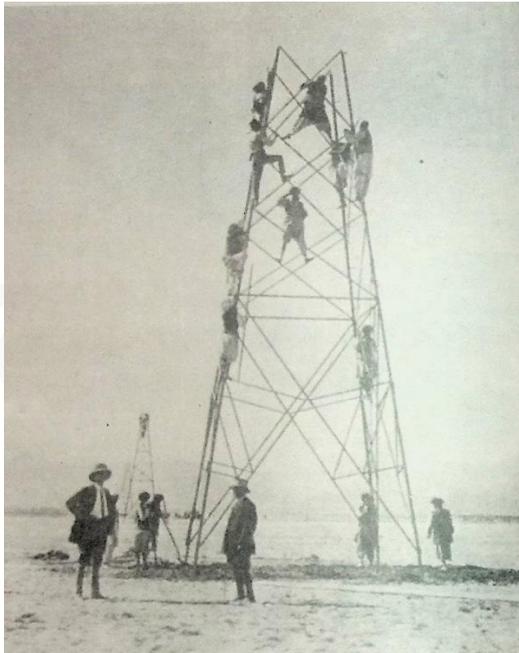
دانه‌های تسبیح، چودن ریزی، چرمگری از پوست گاو بز و گوسفند و گاو میش، سفیده سازی برای رنگمالی تعمیرات، شیشه سازی، سپریت کثی برای رنگمالی و چراغ‌ها و پتاقی، گلاباتون دوزی، پشمینه بافی... افسر بزرگ و کار دار عمومی ماشین‌خانه کابل برگرد محمد سرورخان و افسر همه ماشین‌خانه‌های افغانستان، میر محمد هاشم‌خان بود. سراج‌الاکخبار افغانیه ۱۳ ثور ۱۲۹۱ ه.ش.)

* در دوره حبیب‌الله‌خان یکتعداد متخصصان خارجی، مستخدمین دولت بودند. مارتن Martin (سر انجنیر) فیشر Fleischer از جرمنی (متخصص توپ و تفنگ سازی) که بعداً بقتل رسید. خانم Daly (نرس) فنل Fennell با معاش یکهزار کلدار (دریور امیر حبیب‌الله‌خان بود) ملر Miller (متخصص آبرسانی، نساجی کابل، ترمیم بند غزنی، میدان‌های سه گانه گلف در کابل و جلال‌آباد) جویت امریکایی از سانفرانسکو، کیلی Kelly، کرافورد Crawford هاوئر Havner و متخصصان فابریکه برق، انجنیر جویت دونیم لک کلدار در ظرف هفت سال بدون آنکه کار را تکمیل کند گرفته بود (اسناد آرشیفی ۱۹۱۶) استخدام متخصصان و تخنیک‌دان‌های اروپایی از یکطرف بسیار پرمصرف و از سوی دیگر افغان‌های عنعنه پسند آنان را به نظر نیک نمی‌دیدند و سلوک برخی از اروپایی‌ها از قبیل مشروب زیاد، نظر نامساعد افغانیان را در مورد شان بیشتر تحریک می‌کرد.

این بذات خود در عدم موثریت کار می‌انجامید. در قبال آن انکشاف صنعتی بخاطر کمبود مواد سوخت (زغال سنگ و چوب) بر مشکلات فوق اضافه می‌گردید، چه صنایع همه در شهر کابل تمرکز داشت و تهیه مواد از مناطق دور دست نیز کاهش در تهیه و تولید آن، پرابلم‌های را ایجاد کرده بود. بنا تأسیس و بنیان گذاری فابریکه برقی بخصوص در جلوگیری قطع درختان برای سوخت کمک فراوانی در انکشاف، توسعه و ارائه صنعت نمود. ظرفیت این نخستین فابریکه برق آبی افغانستان ۱۵۰۰ کلیوات بود.

با این همه انکشاف صنعتی افغانستان که بیشتر در کابل تمرکز حاصل کرده بود، بطنی و مشکل بود. چه مملکت با عدم موجودیت کارگران ماهر، عدم سرمایه کافی، عدم موجودیت مواد سوخت و پراپلم ترانسپورتیشن (توسط حیوانات بخصوص فیل‌ها) ۲۰ عدد فیل در فیل‌خانه کابل و (۴۰) عدد در جلال‌آباد مواجه بود. بانک بانکداری وجود نداشت قراردادهای تجارنی با کشورهای دیگر عقد نشده بود.

اجرت و دستمزد کارگران خیلی کم و ناچیز بود. کارگران ماهر بین ۲۰ تا ۳۰ و متخصصین و استادان (ناظر) از ۲۰ تا یکصد روپی در آمد داشت. باضافه آن، کارگر در شرایط دشوار و ناگواری قرار داشتند. بصورت مثال بعضاً در صنعت باروت سازی حوادثی رخ می‌داد که وسایل و تدابیر وقایعی و محافظوی دران مورد وجود نداشت. همچنان اجرت‌ها و دستمزد کارگران ثابت بود. در صورتی که قیمت اموال ضروری دایماً روبه صعود بود. چنانچه در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان قیمت نان در کابل چهار مرتبه بلند رفت در حالیکه معاش کارگران ثابت ماند.^{۶۹}



کار ساختمان پایه‌های برق جبل السراج



سردار نصرالله خان



امیر حبیب الله خان



شهبزاده امن الله خان



شهبزاده حیات الله خان



شهبزاده عنایت الله خان

ج - سرک سازی و عمرانات

معرفی موتر و لاری بار اول در افغانستان موجب شد تا به ترمیم اصلاح و احداث سرک‌ها توجه صورت گیرد. راه‌های عمده تجارتي اصلاح گردید و در کنار سرک‌های قدیم کشور به تعمیر و ترمیم سرک‌های جدید موتررو بین کابل و جلال‌آباد، جلال‌آباد و دکه و پشاور، جلال‌آباد - لغمان، کابل - جبل‌السراج، کابل - لوگر، کابل - غزنی - قندهار - هرات و غیره آغاز گردید.

همچنین در سرتاسر شاه‌راه‌های افغانستان کاروانسراهای بنام «رباط‌های سراجیه»^{*} بالای مردم آباد گردید که هر رباط در دو حصه نشیمن و طویله حیوانات منقسم و هریکی دارای ذخایر غله و علوفه و محروقات و گدامدار مسؤل بود، تا طبق نرخ معین به مسافرین و کاروان‌ها بفروشدند. البته این غله و علوفه از درک مالیات جنسی دولت با زحمت زیاد دهقانان و مالیه دهان در گدام‌ها رسانیده می‌شد.

فاصله رباط‌ها از همدیگر، اغلب شش کروه (۱۸ کیلومتر) بود. و هر کروه، مساوی چهار هزار «گز جریب معادل ۲۹ انچ» بود.^{۷۰}

* عبدالهادی‌خان یکی از نویسندگان سراج‌الخبار افغانیه، سفری همراه قافله تجارتي به قندهار نموده و گزارش مفصلي در مورد رباط‌ها تهیه و در سراج‌الخبار افغانیه در سال چارم، شماره نهم (۱۱ جدی ۱۲۹۳) به نشر رسانیده است که فشرده آن قرار ذیل است: رباط‌ها فواید بیشمار و منافع بسیاری دارند، امنیت، راه‌ها، آسودگی مسافران، رفت و آمد بین شهرها و ترقی تجارت، از طرف حکومت برای رباط‌ها، سرایدارها، گدامدارها و دکاندارها مامور اند. مسافران هر چه بخواهند از قسم روغن، کاه، جو، گوشت مرغ حاضر می‌باشد. برای گدامدارها هر ماه نرخنامه داده می‌شود.

تعمیر رباط‌ها بصورت قلعه‌های حربي ساخته شده، تیرکش‌های بسیار دارد، و هر چهار کنج، چهار برج بزرگ را مالک است، درون آن بهر چهار طرف، متصل دیوار رباط‌خانه‌های مستحکم تعمیر شده، در صحن رباط جای‌خانه و مسجد هم است و همه جاهای ضروری را حاوی می‌باشد. سرایدار برای حفاظت مال مسافران مقرر شده است. اگر مال مسافری که درون سرای مسکن گرفته شب بگذراند، گم و ضایع شود از سرایدار مذکور بگیرد... قافله‌ها و مسافران چون داخل سرای رباط شدند و شب گذشتانند فی نفر یک پیسه، اسب ۳ پیسه، خر دو پیسه، اشتر ۵ پیسه، گوسفند یک پیسه به سرایدار می‌دهند.

در همین زمان بار اول پل‌های آهنین اعمار (پل‌های گل‌بهار توسط‌هالیدی Hallidey غوربند، متک و درونته ۱۹۰۸) و پل‌های دیگر ترمیم گردید. در حفظ راه‌ها و سرک‌ها پالیسی امیر عبدالرحمن‌خان را در پیش گرفت، یعنی مردم قراء و قصبات مسؤل یک قسمت سرک که از منطقه شان عبور می‌کرد، بودند. تغافل درین امر، جریمه و کار اجباری را در قبال داشت.

در پروگرام سرک سازی «اناشآت» سوپر مینا Sappers and miners در حدود پنج تا هشت هزار کارگر افغان برای چندین سال که بیشتر آنان را مردم زحمتکش هزاره تشکیل می‌داد، استخدام گردید.^{۷۱} چون معاش کم و ثقلت کار زیاد بود، لذا صدها نفر ازین پروژه فرار می‌کردند و نواحی که سرک از آن عبور می‌کرد، بالای آن فشار آورده می‌شد که بالای سرک کار کنند.

در مجموع افغان‌ها از احداث سرک‌ها بجان آمده بودند. آنان که برای مدت کوتاهی در لست سرک سازی شامل ساخته شد بودند، مدت‌های طولانی فامیل‌های خود را دیده نمی‌توانستند.^{۷۲*}

در ۱۹۰۹ بار اول، موترها از کمپنی «ملر» در بمبی خریداری شده بکار انداخته شد. در حالیکه بایسکل مدت‌ها پیشتر وارد شده بود. یک شرکت موتر نیز توسط درباریان بنام Afghan Motor Company تشکیل شد. امیر در مورد سرمایه‌گذاری کمپنی خطابه ایراد کرد. این خواهش امیر که حیثیت امر را داشت معتقدان او را وادار ساخت که درین کمپنی سهم گیرند. ولی عراده جات بعوض حصول مفاد از درک واردات و صادرات بیشتر برای انتقال اموال حرم غلام‌بچه‌ها و بکس‌های‌شان در سراسر افغانستان استفاده می‌شد.^{۷۳}

اخبارهای انگلیسی نوشتند که با استفاده از موترهای لاری Van برای انتقال اموال

* افسر سوپر مینا بطرقی مختلف از پول سرک سازی استفاده سوء می‌کرد، علاوه از آنکه از معاشات شان پول اخذ می‌کرد، راه‌های دیگر نیز وجود داشت. بصورت مثال ایشک آغاسی ملکی یا وزیرداخله ...به ملک امر می‌کرد که یک تعداد معین نفر تهیه کند. وقتیکه آنان برای انجام کار می‌آمدند، چنین از آنها استفاده جویی صورت می‌گرفت که فرار می‌کردند. لذا به ملک احوال می‌داد که تعداد نفرتان از سهمیه تعیین شده کم است، لذا برای هر نفر غیرحاضر، روزانه یک روپی بالای ملک حواله می‌کرد. (جویت ص ۲۲۶) بیگار یک نوع دیگر از استفاده جویی‌ها بود (جویت ص ۲۲۰)

صادراتی افغانستان بجای اشرها به شیوه ترانسپورت قدیم مفاد بیشتری عاید افغانستان خواهد شد. ولی برعکس بیشتر مورد استفاده حرم و دربار شده کمتر بدر ملت می‌خورد.

امیر حبیب‌الله خان به اعمار قصرهای جدید، دلچسپی بسیار داشت. قصرهای کهنه را مدرن ساخت و قصور و ساختمان‌های جدید بنا کرد. و از تعمیرات مشهور این دوره اینهاست: قصر دلکشا، قصر ستور، قصر عین‌العماره در کابل، قلعه سراج در لغمان، سراج‌العماره در جلال‌آباد، سراج‌الامصار در جبل‌السراج* «سهیل»، «بیت‌الصیف» و «ستاره» در پغمان.

* سراج‌العمارت یک بنای عالی پرشکوه بود که در اخیر ۱۳۲۷ ه.ق اعمار گردید و این تعمیر نه تنها سلامخانه، بلکه خانه‌های وسیع زیادی داشت. از قبیل سالون نان، اطاق دفتر، اطاق انتظار، دهلیزهای کلان و باشکوه. سلامخانه به تنهایی اش تخمیناً گنجایش ۶۰۰ چوکی را داشت (شماره ۱۵ جدی ۱۲۴۰ ه.ش برابر با ۱۳۳۰ ه.ق سراج‌الخبار افغانیه)

«قلعه سراج» لغمان از دو بخش خارجی و داخلی ساخته شده بود. دیوار قلعه خیلی متین و پهناور و از تهداب عمیق با سنگ و چونه بالاشده بود و بعد از آن خشت کاری بود. این عمارت دو طبقه پی به سبک عمارت جدید یورپ بنا یافته بود، اطاق‌های زیادی برای دفاتر، اطاق‌های انتظار، اطاق‌های خواب، توالی و غسل‌خانه را حاوی بود. هر دو طبقه عین اطاق‌ها را داشت. علاوه بر اطاق‌های دوایر و خواب و نشیمن‌های شهزادگان و بیت‌الخدمه‌ها، در شمال قلعه مسجدی بسیار خوش ترکیبی ساخته شده بود. قلعه از شرق به وادی سر سبز الینگار، از جهت جنوب به قرغه‌پی، از غرب به تپه زیبای «تپه پی‌پی» و باغ‌های سرسبز و از جهت شمال به دره علی‌شنگ موقعیت گرفته بود. (سراج‌الخبار افغانیه، ۱۵ حمل ۱۲۹۱)

«قصر دلکشا» در مقابل برج شمال، در شرق شمال ارگ تعمیر مربع دو طبقه پی که از سنگ و خشت پخته ساخته شد. این تعمیر که امکان تکمیل آن با سی هزار دالر بود، در اثر سوء استفاده جویی‌های اروپائیان و کارمندان داخلی در مدت طولانی بمصرف ده لک معادل یک میلیون دالر بسر رسید. (جویت ص ۲۱۹).

حصار «سراج‌الامصار» و قصر «جبل‌السراج» قریب به ده سال تحت ساختمان بود. در این تعمیرات، بین یک‌نیم تا سه هزار بیگار برای چندین سال کار می‌کردند، این کار اجباری عاید سرشاری برای استفاده جویان داشت. (جویت ص ۲۲۰)

«برج ساعت» در مقابل قصر دلکشا بخاطر نشانه مدنیت و برای زینت و رونق شهر و نیز بخاطر معلومات و آگاهی اوقات نماز و عبادت و اوقات کار ساخته شده بود. ۹۵۰۰ روپیه کلدان در آن مصرف شد. این برج تحت نظر Miller با ارتفاع ۱۰۰ فت و عرض داخلی برج ۱۲x۱۲ فت تکمیل شد. وزن زنگ ساعت قریب به دو خروار بود. ساعت از میزای شفاف ساخته شده که در شب‌ها در عقب آن یک چراغی افروخته می‌شد و عدد ساعت و دقیقه‌ها را نشان می‌داد. ساعت، ساخت کمپنی (جوئیس) لندن بود. (سراج‌الخبار افغانیه ۱۵ حوت ۱۲۹۰ ه.ش، مطابق ۱۹۱۱ م) عین‌العمارت از عین‌الدوله امان‌الله خان در جهت شمال غرب قصر استور.



قصر دلکشا



برج ساعت داخل ارگ



کارگران انشات، بنام سفر مینا



گروپ سروی

چ - خدمات صبحی:

گرچه خدمات صبحی یکی از بخش‌های بسیار از نظر افتاده بود، با آنهم در دورهٔ امیر حبیب‌الله خان تمدید نل آب رسانی صیفیه دولتی پغمان بغرض تهیه آب آشامیدنی صبحی مردم شهر کابل اساس گذاشته شد. این پروژه با مصرف یک لک و پنجاه هزار کلدار تحت نظر میلر Miller سکتالیندی تکمیل شد. آب توسط نل‌های آهنین به نقاط مشهور و مهم کابل جاری شد.^{۷۴}

همدرین زمان بود که شفاخانه ملکی کابل توسط داکتران ترکی بکار انداخته شد. (۱۹۱۱)* سرشته دار و سرطبیب این شفاخانه منیر بیگ جراح ماهر ترکی بود که در استانبول و پاریس تحصیل کرده بود. شفاخانه ۲۵ بستر دایمی و پنج بستر احتیاطی داشت. درین شفاخانه عوض آب چیچک که قبلاً از هند وارد می‌شد، آب چیچک از گوساله استحصال می‌شد. در سال اول تعداد مراجعین ۲۹۴۶۶ نفر و در سال دوم این تعداد به ۵۱۸۲۹ نفر رسید.^{۷۵}

یک داکتر ترکی بنام فهمی که توسط منیر بیگ استخدام شده بود، درین شفاخانه اجرای وظیفه می‌نمود. منیر بیگ پاهای ساختگی را در ماشین‌خانه کابل فرمایش می‌داد.

شفاخانه نظامی جداگانه و کوچکتر ازین بود و توسط داکتران هندی کار می‌کرد. شفاخانه عسکری در شیرپور قرار داشت و آمر این شفاخانه الله جويا Alah Jowaya کشمیری بود که سابقه کار در مدیکل کالج لاهور داشت. ماهانه در

* (*) نقل اعلان نامه در باب تأسیس و بنیاد شفاخانه ملکی (۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۱۶ ه.ق): که محض از برای رضای جناب الهی تعمیر شفاخانه و سرشته حکیم و عطار و دوا و غذا و آنچه لازم شفاخانه باشد نمایم تا مداوا و معالجه مریض‌های غریب و مسافر و بی‌بضاعت، بدرستی و خوبی شود. مبلغ یازده هزار روپیه کابلی سردار حبیب‌الله خان، و مبلغ هشت هزار روپیه پخته کابلی سردار نصر الله خان برای تعمیر شفاخانه و همچنین پنجهزار روپیه گی و چهار هزار روپیه گی که جمله نه هزار روپیه شود برای مصارف دوا، غذا اسباب شفاخانه و تنخواه حکیم و عطار و خدمه آن از عین‌المال خودها می‌دهیم... برادران دینی ما نیز از این ثواب بی‌بهره نباشد، هرکس بقدر استطاعت و میل خاطر و رضای خود برای مصارف تعمیر شفاخانه و دوا و غذا سال به سال بدهد. از نقد و جنس کم یا زیاد بقدر وسع در کتاب هذا اسم خود و نقد و جنس خود را ... و غیره می‌دهد، نوشته و مهر نماید... (سراج‌الخبار افغانیه (۳۱) میزان ۱۲۹۰ ه.ش) مطابق (۱۹۱۱ م)

حدود ۱۳۰۰ کلدار معاش داشت.^{۷۶} او که رتبه غندمشری داشت، داکتر معالج امیر حبیب‌الله نیز بود. غلام نبی (داکتر دربار) غلام‌محمد (داکتر حرامسرای) نیز با وی همکار بودند.

البته این شفاخانه‌ها تنها در کابل بودند و حتی برای مردم دور و پیش آن استفاده از آن میسر نبود، چه رسد در وقت شیوع امراض وبایی. چنانچه در استیلائی کولرای ۱۹۱۵ تنها در شهر کابل ۸۸۳ نفر تلف شد. در چنین ایام مصیبت بار، حکیم‌ها یا اطبای کابلی که طب قدیم را بکار می‌بردند، صمیمانه تا اندازه توان در خدمت خلق می‌کوشیدند. از قبیل میرزا محمدابراهیم‌خان، میرزا عبدالغنی‌خان، میرزا عبدالنبی‌خان، میرزا عبدالقدوس‌خان، میرزا عبدالقدیرخان، میرزا عبداللطیف‌خان، میرزا تاج‌محمدخان، میرزا محمداسحق‌خان و چندین تن دیگر.^{۷۷}



جریان اعمار یک بند در ریزه کوهستان کاپیسا



انتقال سامان آلات بند برق



داکتر منیر بیک ترکی با شهزاده عنایت الله

ح - تجارت

چون امنیت و آرامش نسبی در کشور حکمفرما بود، لذا تجارت در مسیر انکشاف در حرکت قرار گرفت. حجم تجارت با هند دو چند گردید و تجارت بخارا با توسعه خط آهن «ترانس کسپین لاین» دوباره رونق گرفت و بسا مشکلات و موانع که در سال‌های اخیر دورهٔ امیر عبدالرحمن خان بنابر بروز وقایع پنجمه و پامیر رو به کندی گذاشته بود، درین دوره بر طرف گردید.

این بذات خود در بیلائس تجارت و موضوعات دیگر از قبیل ثبات داخلی تا حدودی وحدت اقتصادی و بعض کوشش‌ها در ستندرد کردن محصولات گمرکی،* بهبود روابط با هند برتانوی و آسیای میانه، روسیه و تشویق رسمی تجارت همه در انکشاف تجارت خارج اثر نیک بجا گذاشت.

با اینهمه، انکشافات اقتصاد کشور بخاطر عدم موجودیت ترانسپورت کافی، عدم مواصلات، سهولت‌های بانکی، عدم موافقت‌نامه‌های تجارتي و تماس‌های دیپلماتیکی و اقتصادی، به علاوه قیودات بر مسافرت صدمه می‌زد. گرچه هر دو امیر (عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان) کوشیدند که سیستم واحد اوزان و مقیاس را بکار برند، ولی این واحد اوزان با کشورهای هند، فارس و آسیای میانه تفاوت داشت و نیز اوزان واحد، محض در دکان‌ها و ورکشاپ‌های دولتی بکار برده می‌شد.

همه این پروبلم‌ها همراه با برخوردهای سیاسی داخلی و بین‌المللی افغانستان و کشورهای همسایه مانع انکشاف اقتصادی می‌گردید.^{۷۸}

تجارت افغانستان تا زمان امان‌الله خان با بازارهای غرب تماس نداشت، بلکه اموال در شهرهای سرحدی تبادل می‌شد. با شروع جنگ عمومی اول جهانی راه‌های تجارتي مسدود گردید و تجارت مخصوصاً با روسیه کاملاً سقوط کرد.^{۷۹}

در مجموع اموال تجارتي که بین افغانستان و کشورهای همسایه تبادل می‌شد، اکثراً اموالی بودند که در جریان قرن نهم بین این کشورها تبادل می‌گردید.

* قواعد سراج‌الملت در خریداری مال از دولت‌های خارجه سال ۱۹۰۴

خ - اداره و دربار

امیر حبیب‌الله خان بخش اساسی اداره عصر پدر را حفظ کرده آنرا انکشاف و توسعه داد. ولایات چارگانه دورهٔ امیر عبدالرحمن خان را به شش ولایت تقسیم نمود: کابل، قندهار، هرات، ترکستان (مزارشریف)، فراه، قطن و بدخشان. علاوه بر ولایات شش گانه فوق مناطق و نواحی مهم عبارت بودند از: جلال آباد و ننگرهار و جنوبی (شامل خوست، اورگون و غزنی) و هزاره جات*.

والیان یا نایب‌الحکومه‌های ولایات در راس امور قضایی و ملکی و در راس محاکم قضایی ولایات، قاضی قرار داشت. در صورت موضوعات لاینحل به «خان ملا» در کابل فرستاده می‌شد. در صورتیکه او نیز به فیصله نمی‌رسید آنرا به امیر می‌فرستادند. استیناف و مرافعه خواهی فیصله‌های محاکم قضایی و ملکی نیز به امیر روانه می‌شد.

بصورت عموم «محکمه ملکی و جرایم» ولایتی با اساس «کتابچه حکومتی» و «محاکم قضایی» برویت «اساس القضاة» اجراءات می‌کردند.

رویهمرفته، والیان قضایای قانون اسلامی را به قاضی رجعت می‌داد یا حداقل با ایشان مشوره می‌کرد و مسایل تجارتي و بسا مسایل ملکی را به پنجات Panchat یا مجلس بزرگان رویت می‌داد. موضوعات مربوط به خیانت، شورش، اختلاس پول دولت، رشوت و تقلب کاری مامورین و دیگر موضوعات علیه دولت یا علیه اعضای فامیل شاهی توسط شخص امیر تصمیم و حکم صادر می‌شد.^{۸۰}

یکی از اقدامات اولین امیر حبیب‌الله خان تشکیل یک مجلس قانون‌گذاری Legislative Council تحت ریاست نصرالله خان بود.^{**} وظیفهٔ آنرا چوکات‌بندی

* نایب‌الحکومه‌های ولایات: لویتاب خوشدل خان (کابل)، سردار یونس خان (قندهار)، سردار محمد سرورخان (هرات) سردار فتح خان (فراه)، سردار عبدالوهاب خان (ترکستان افغانی) سردار حیات‌الله خان بدخشان. نایب‌الحکومه‌های مناطق مهم: سردار محمدعظیم (جلال آباد و ننگرهار) سردار دوست‌محمدخان (جنوبی شامل خوست اورگون و غزنی، سردارگل خان، هزاره جات) (اسناد آرشینی اندیا آفس (لندن)

** داکتر عبدالغنی خان پنجابی و برادرش مولوی نجف علی خان نیز عضویت این مجلس را داشتند (داکتر عبدالغنی ص ۷۰)

قوانین کشور تشکیل می‌داد. مجلس دیگر که شامل شعبات دوازده گانه اداری بود، بریاست سردار عبدالقدوس خان اداره می‌شد.

این مجلس Council برای چند ماه منظمأ نشست داشت و کارهای مفیدی انجام می‌دادند، ولی بتدریج ضعیف شده رفت تا اینکه امیر قبل از تکمیل سال آن تصمیم به انحلال آن نمود. بعد ازین حبیب‌الله خان یک مجلس دیگر بنام «دارالشورای» یا مجلس اعیان Council of Nobility بوجود آورد که محض در حالات، خاص دایر می‌گردید.^{۸۱*} این مجلس که شامل ارسطوکرات‌ها، سران قبایل و لیدرهای مذهبی بود و محض جنبه مشورتی داشت. و امیر حبیب‌الله حاضر نشد که با وسیع ساختن قاعده این مجلس، از قدرت مطلقیت خود بکاهد.^{۸۲}

شکی نیست که مانند اسلافش، دارای حس قوم‌پرستی بود و مامورین بزرگ را قسمیکه از لست مطول سابق‌الذکر معلومی می‌شود، خصوصاً در ولایات از بین سرداران وابسته به دودمان شاهی و سایر خانواده‌های اعیانی انتخاب می‌کرد. اما برای افراد غیرمحمدزایی و غیراعیانی نیز تا حدی در دستگاه دولتی جا می‌گذاشت. نمونه آن محمدحسین خان مستوفی‌الممالک بود که بعد از امیر و برادرش شخص سوم در دستگاه اداری بشمار می‌رفت.^{۸۳}

از طرف دیگر، امیر اداره یک نفری مطلق پدرش را به اداره نسبتاً دسته جمعی چند نفری مبدل نمود. سردار نصرالله خان برادرش، در تمام امور دولتی با او شریک بود

* رئیس آن امیر حبیب‌الله خان بود، اعضاء: سردار نصرالله خان، سردار عنایت‌الله خان، سردار عبدالقدوس خان، سردار محمدآصف خان، میرزا محمدحسین خان، لویتاب خوشدل خان، سردار امیرمحمدخان نگاوی، سید عظامحمد شاه خان، قاضی سعدالدین خان، حاجی عبدالرزاق خان، سلیمان خواجه (محتسب باشی) سردار یونس خان، پسر سلطان محمدخان، سردار فتح محمدخان (امین العسوس)، ناظر محمدصفرخان، سردار محمدرفیق خان، محمدسلیمان خان، علی احمدخان لویتاب میرزامحمدخان، (سرشته‌دار تعمیرات) میرزا غلاممحمدخان (سرکاتب) فیض محمدخان چرخ، سردار محمدیوسف خان، محمدنادرخان نایب‌سالار، نایب‌سالار محمد نعیم خان، نایب‌سالار ملکی میراحمدشاه خان، مولوی عبدالروف خان، دیوان نرنجنداس، برگد ملکی احمدجان خان، ملا غلاممحمد، پنجانی، گل محمدخان، بابه مراد از میمنه و یک تعداد دیگر (سمله Who is who in Afghanistan ۱۹۱۴) اسناد محرمانه و مخفی آرشیفی. B ۲۲۰ - ۲۰ - L-ps) در نوامبر ۱۹۱۶ شهزاده امان‌الله، محمود طرزی، محمودولی خان سر جماعه، میرزا محمودخان امین نظام، میرزا غلاممحمدخان اتاشه روابط خارجی و عظیم‌الله خان سدوزایی نیز عضویت آنرا حاصل کردند. (۲۰۳ - ۱۰ - L-ps)

و سه پسرش شهزاده عنایت‌الله، شهزاده امان‌الله و شهزاده حیات‌الله نیز در اداره امور سهیم بودند. بعضی از سرداران نیز حیثیت مشاور را داشتند و در مسایل مهم داخلی و خارجی ابراز نظر می‌کردند. تقسیم وظایف در اداره، نسبت به دوره پدرش زیاد افزایش یافت و در رأس ادارات ملکی و نظامی آمرین بعنوان «امین» مقرر شدند.*

در کنار تشکیلات فوق تشکیلات دیگر دربار عبارت بود از:

منشی‌های سه‌گانه

۱. سرمنشی: حضور میرزا عبدالرشیدخان
۲. سرمنشی: خارجه میرزا عبداللطیف‌خان
۳. سرمنشی داخله:

هر یک از سرمنشی‌های متذکره دفاتر جداگانه از خود داشتند.

ایشیک آقاسی‌های چارگانه

در زمان امیر حبیب‌الله بر عدد شاه آقاسی‌ها افزوده شد:

۱. ایشک آقاسی حضور (معادل) وزیر دربار) نیک‌محمدخان پسر لعل‌محمدخان گردیزی.

* در رأس ادارات ملکی و نظامی این‌ها قرار داشتند:

۱. امین‌الاطلاعات: (ضبط احوالات، مصونیت ملی، کام، خاد) ناظر صفرمحمدخان، بعداً پسرش اخترمحمدخان.
۲. امین‌المکاتبات: (ومهدار) سردار عبدالوهاب‌خان، ناظر محمدصفرخان
۳. امین‌الوجوهات: نور احمدخان
۴. امین‌المعادن: میرزا غلام محی‌الدین خان پسر میر احمدشاه‌خان
۵. امین‌النظام: برگد میرزا محمودخان پوپلزایی
۶. امین‌العسس: (آمر پولیس) سردار فتح‌محمدخان،
۷. امین‌المقابله (کنترولر) سردار محمدرفیق خان نواسه سردار امیرمحمدخان
۸. امین‌العدالت: سردار محمداکبرخان
۹. امین‌عین‌المال: میر احمدشاه‌خان پدر غلام محی‌الدین خان
۱۰. امین‌المدافع: ...

از مصاحبه مؤلف با محمد سرورخان نورستانی (غلام بچه امیر حبیب‌الله‌خان) و بعداً حاکم اعلی بدخشان

۲. ایشیک آقاسی ملکی معادل وزیر داخله علی احمدخان لویناب
۳. ایشک آقاسی نظامی سردار محمدسلیمان خان سردار شیر احمدخان
۴. ایشیک آقاسی (خارجه وزیر خارج) سردار محمدعزیز برادر نادرخان

مصاحبان خاص:

مصاحبان زیاد بود، ولی مصاحبان خاص او دونفر بودند*:

۱. سردار محمدیوسف خان
۲. سردار محمدآصف خان، پسران سردار محمدیحی خان معروف به «دیره دونی‌ها».

غلام‌بچه‌گان**:

امیر عبدالرحمن خان برای آنکه از جانب خوانین و فیودال‌های کُشور مطمئن باشد و آسوده حکمروایی کند، یک تعداد از پسران خوانین را طور یرغمل و گروگان نزد خود نگه می‌داشت. این مفکوره که شاید از ینی چیری‌ها ترکان عثمانی گرفته شده باشد، در زمان امیر حبیب‌الله خان نیز ادامه پیدا کرد.

این گروگانان که بنام غلام‌بچه‌ها یاد می‌شدند و از محارم دربار بودند، وظایف امنیت دربار و «ترتیب لباس» و طعام شاه و شهزادگان و حرم شاهی را داشتند. دربارهای امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان در فن حکومت‌داری تربیت یافته، بمرور کادر رهبری را تشکیل دادند. در واقع غلام‌بچه‌گی از مشاغل نسبتاً مهم وقت بشمار می‌رفت. زیرا این وظیفه علاوه از آنکه سروکارشان با پادشاه و دربار بود، نردبان ریاست‌های بزرگ نائبات‌الحکومگی‌ها، وزارت‌ها و حتی صدارت نیز محسوب می‌شد. این از لوازم طرز استبداد است که شاه و وزراء و رؤسا و حکام را تا می‌تواند از حول خویش و عمله خلوت خویش که بحال آنها بیشتر شناسایی

* هر دو نفر از تبعید دیره دون هند بافغانستان عودت کرده بودند و هردوی‌شان حیثیت دوبال امیر حبیب‌الله را داشتند و به شیوه‌های مختلف در امیر نفوذ زیاد داشتند و اکثر اوقات در حضور امیر بودند. از مصاحبه مؤلف با محمد سرورخان نورستانی.

** لست غلام‌بچه‌ها از یادداشت‌ها و مصاحبه با محمدسرورخان نورستانی غلام‌بچه، بعداً حاکم اعلی بدخشان گرفته شده است.

دارد، انتخاب می‌نماید و اکثر آنها را بر برادرها و اعمام خود هم مقدم‌تر می‌دارد.^{۸۴} از معلومات دست داشته چنین برمی‌آید که در دربار امیر حبیب‌الله‌خان دو نوع غلام‌بچه‌گان وجود داشت: خاص و حضوری.

الف - غلام‌بچه‌گان خاص:

۱. محمدولی‌خان بدخشی (سردسته غلام‌بچه‌ها)

محمدولی‌خان پسر ابوالفیض‌خان مشهور به شاه‌آغا از اشراف‌زادگان از اولاد شاه‌ی قدیم «درواز» بدخشان و سرجماعه غلام‌بچه‌های خاص دربار بود. جوان دراک، هوشیار و کاردانی بوده، بدربار امیر حبیب‌الله‌خان قرب و منزلت خاصی داشت. چنانچه امیر از محبت اکثراً او را «آکه» خطاب می‌کرد. موصوف وابسته به گروهی بود که شهزاده امان‌الله‌خان، سرور سلطان سراج‌الخواتین (علیا حضرت) مادر امان‌الله‌خان و خاندان شاغاسی شیردل‌خان بارکزیایی هم بدان متعلق بودند.

محمدولی‌خان (او یکی از امضاکنندگان تعهد کتبی در حاشیه قرآن برای کشتن حبیب‌الله‌خان بود) (از مصاحبه مؤلف با مرحوم غبار) چون دختر خاله سراج‌الخواتین صبیبه فقیرمحمدخان شاغاسی در حباله نکاح محمدولی‌خان بود، در وقایع جلوس امان‌الله‌خان، فعالیت شایانی نموده، بحیث سفیر فوق‌العاده سیار افغانستان در رأس هیأتی بدولت شوروی و دیگر ممالک اروپا و امریکا فرستاده شد. هیأت در مسکو مورد استقبال عظیم حکومت شوروی قرار گرفت که در مقدمه مستقبلین «تروتسکی» قرار داشت. همچنان با مؤسس دولت شوروی لنین و سران دیگر انقلاب اکتوبر ملاقات‌ها نمود. لنین با هیأت افغانی برای مدت دونیم ساعت ملاقات نمود و وعده همکاری داد و روابط سیاسی افغانستان مستقل با آن دولت قایم شد.^{۸۵}

این هیأت سفارت سیار بریاست محمدولی‌خان بعد از سفر اروپا و امریکا و معرفی افغانستان مستقل بدنیا و مذاکرات سیاسی با کشورهای خارجی در ۱۲ می ۱۹۲۲ بکابل برگشت. در حالیکه شخص امان‌الله‌خان از خدمات محمدولی‌خان قدردانی نمود. او را بجای محمود طرزی بحیث وزیرخارجه مقرر داشت و یک ماه پس از آن نشان اول مملکت لمراعلی با املاک مزروعی و باغی و عمارت مربوط مستوفی

محمدحسین خان مستوفی‌الممالک پدر استاد خلیل‌الله خان خلیلی، واقع در حسین کوت کوهدامن را باو بخشید.

بعد ازین دوره‌های وزارت خارجه و امور سرحدات آزاد افغانستان که از اهمیت خاصی در مجاری سیاست افغانستان و انگلیس داشت و وزارت حربیه (۱۹۲۴) را هم طی کرد و در اغتشاش ارتجاعی ملای لنگ در انطفای بغاوت قبایل، قوماندان آن محاذ بود، لقب «تاج افغان» را حاصل کرد و چون در ۱۹۲۷ امان‌الله خان عزم سفر بخارج را نمود، وی بحیث کفیل وزارت خارجه و وکیل مقام سلطنت باقی ماند که متهم به مخالفت رژیم و تهیه مقدمات یک جمهوریت بوده است.^{۸۶}

میر سیدقاسم خان که بحیث کفیل سرمنشی ایفای وظیفه می کرد و تقریباً شب و روز با محمدولی خان محشور بود، محمدولی خان را شخص خردمند دانسته و بعد از رهایی محمدولی خان از محبس ارگ در زمان امیر حبیب‌الله کلکانی، بمنزلش رفته و در ضمن صحبت درباره آن افواه ازو جويا شد. محمدولی خان گفت: «میرصاحب شما می دانید که افواهی که درباره من پیدا شد، گمان می کنم ازین رهگذر بوده است که ناظر من در قلعه مرادبیگ یک روز نزد من آمده گفت چون اوضاع مغشوش است و در کوهدامن یک اندازه دزدی و رهنزی زیاد شده، برای دفاع و حفاظت به تفنگ ضرورت دارم، لذا یک میل تفنگ که درخانه بود باو دادم. درین اواخر شنیدم که ناظر من از ترس و خوف و یا بنابر دوستی و رفاقت تفنگ مذکور را در ۱۳۰۷ ه.ش به (بچه سقاء) داده بود. لهدا این قصه شایع شده، درین باره توجیهات سوء بعمل آمد»^{۸۷}

محمدولی خان که در دوره زمامداری امیر حبیب‌الله خان کلکانی در انزوا می زیست به غلام محمدخان میمنه گی رسام گفت: «نادرخان حتماً کابل را می گیرد و پادشاه می شود، آنوقت است که مردم خواهند دید که افغانستان، هندوستانی بازار شده است»*

نادرخان در اوایل ورود خود بکابل یکتعداد را بدون اجرای تحقیقات بدون حکم کدام محکمه شرعی یا عرفی و یا نظامی فوراً اعدام و گلوله باران نمود. متعاقباً مردی

* غبار، افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم ص ۴۱

چون محمدولی خان را که برای تحکیم استقلال کشور خدمات سیاسی ارزنده انجام داده بود، اولاً محبوس و بعداً اعدام نمود.

علت مخالفت نادرخان با شاه امان‌الله و همفکران او، مانند محمود طرزی، محمدولی خان و امثالهم موضوع سیاست داخلی و خارجی بود. نادرخان در اداره حکومت، طالب یک تحول محدود بطنی باساس محافظه کاری بود. همچنین باید بخاطر داشت که اصلاً نادرخان خود خواهان تاج و تخت افغانستان بوده و در خفا مشغول کارشکنی بغرض انقراض دولت امانیه گردیده و در نظر داشت تا بدست آوردن قدرت، کشور را در یک حالت ارتجاعی، اداره و در سیاست خارجی مشی یک جانبه را بطرفداری انگلیس پیروی کند.

محمدولی خان و محمود سامی در کوشش بودند تا نادرخان را از قوای نظامی خارج سازند و با محمود طرزی جبهه مشترک و قوی را ساختند و از اصلاحات مشاورین ترکی حمایت کردند. در حالیکه نادرخان با پروگرام اصلاحات ترکان، طرف واقع شده بود و با آن موافق نبود. تا بالاخره نادرخان مغلوب و مجبور به استعفا گردید.

تفویض امور سرحدات و به تعقیب آن تفویض وزارت حربیه برای محمدولی خان، رقیب بزرگ سیاسی نادرخان بیشتر بر عقده نادرخان افزود و این کینه را تا آخر با خود داشت و در پی انتقام از محمدولی خان بود. بخصوص زمانیکه نادرخان بکابل آمد و در نخستین جلسه محمدولی خان را نیز خواست و نظرش را در مورد تعیین شاه پرسید. محمدولی خان اظهار کرد که انتخاب شاه مربوط به ملت است، هرکه را شایسته این مقام دانند، انتخاب کنند. نادرخان که می‌خواست که تعیین و انتخاب خودش را از زبان محمدولی خان بشنود، مایوس شده عقده اش در مورد رقیب بزرگ سیاسی اش بیشتر گردید. همان بود که محبوس و به محاکمه اش کشانید.^{۸۸}

غبار تصویر خوبی ازین جلسه می‌دهد و می‌نویسد که ریاست دیوان عالی مصنوعی، عبدالاحدخان وردکی مایار و پیشکارش احمدعلی خان لودین و مدعی اثبات جرم میرغلام ننگرهاری و اعضای عمده: علی محمدخان بدخشانی وزیر معارف و میرزا محمدحسین خان دفتری معین و وزارت مالیه بودند. اعضای این دیوان عالی ۷۵

نفر و از آنجمله دو نفر از کابینه بر سر اقتدار ۲۳ نفر از شورای کذاپی و ۳۴ نفر از ولایات بودند.

هیأت تحقیق (حافظ‌جی عبدالغفارخان، میرزا محمدحسین‌خان دفتری و سه نفر دیگر) شهود اثبات جرم هم مامورین و هم اعضای باند بچه سقا بودند، از قبیل خواجه بابوجان کوهدامنی وزیرداخله، عطاالله‌خان صاحب‌زاده وزیرخارجه، سید آقاخان قوماندان کوتوالی، آغاسیداحمدخان رئیس ضرابخانه. همچنین از کارکنان حکومتجدید گل احمدخان «ملکیار» معین وزارت عدلیه، امیرمحمدخان، بهسودی و زین‌العابدین‌خان جز شهود بشمار می‌رفتند.

در جلسه دوم دیوان عالی (۲۰ دلو ۱۳۰۸) با حضور داشت محمدولی‌خان در تالار قصر استور با حضور چند نفر سامع دایر گردید. سه نفر از جمعیت سیاسی «جوانان افغان» از قبیل غلام محی‌الدین‌خان «آرتی»، عبدالرحمن‌خان «لودین» رئیس بلدیة کابل، میر غلام‌محمد غبار و یک نفر از آزادی‌خواهان مشهور هندوستان راجه مهندرا پراتاب جزء مشاهدین قرار داشتند. (محمدصدیق طرزی که خود نیز حاضر و ناظر این جلسه بود، در مصاحبه اش با نویسنده این اثر موجودیت اشخاص فوق‌الذکر و صحبت‌های آنان را بطرفداری از محمدولی‌خان یاد آورشد.)

احمدعلی‌خان «لودین» شهادت داد که «محمدولی‌خان راز عدم تعهد شاه امان‌الله را با حبیب‌الله کلکانی افشا کرده و برای حبیب‌الله و سیدحسین احوال داده است تا بالای حکومت بدگمان شده و بنای شرارت گذاشتند...» محمدولی‌خان کتباً تصریح نموده بود که هنگام وکالت اش از شاه «بچه سقا» که یک دزد کوه‌گریز بود خواهش کرد که با او عهد قرآن و تضمین جان شود، آنگاه خودش را تسلیم می‌کند. اما من چنین عهدی را با یک دزد نپذیرفتم و تسلیم بدون شرط او را خواستم»

احمدعلی‌خان بایستاد و با لهجه دریده‌روپی گفت: «والله خاین ..استی بالله خاین استی»

سامعین بی‌طرف مبهوت شده بودند... در همین لحظات بود که غلام محی‌الدین

آرتی از صف سامعین بایستاد و فریاد کرد: «این شخص صادق افغانستان را که شما زیر تهدید قرار داده اید، چرا نمی گذارید که در هجوم این اتهامات و کیل مدافع بگیرد...»

هنوز سخن این مرد در دهن اش بود که بامر رئیس مجلس او را کیشان کیشان از تالار محکمه خارج کردند. ولی او در بازار شاهی رفت و مردم رهگذر را جمع و مخاطب قرار داده، بیانیه مفصلی راجع به شخصیت و خدمات محمدولی خان و توطئه خائنین علیه او ایراد کرد. (محمدصدیق خان طرزی در مصاحبه اش با نویسنده کتاب گفت که غلام محی الدین آرتی متصل همین مجلس بهمراهی مهندرا پرتاب توسط طیاره از افغانستان خارج شدند.) متعاقباً راجا مهندرا پراتاب به رئیس مجلس گفت: «اگر چه من یک نفر خارجی و درین مجلس سامع استم و حق سخن زدن ندارم، مهذا شمارا متوجه می سازم که محمدولی خان از رجال بزرگ و بین المللی افغانستان است که برای معرفی کردن استقلال آن در ممالک خارجه خدمات قیمت داری را انجام داده است. باید شما در رفتار و قضاوت نسبت باو محتاط باشید و شخصیت اش را در نظر بگیرید...»

رئیس مجلس به نرمی او را متوجه حفظ موقفش بحیث یک سامع خارجی ساخت. بعداً عبدالرحمن لودین رئیس بلدیة کابل صدا کرد: «مضحک ازین محاکمه در جهان نبوده است که برای محکوم کردن شخصی مثل محمدولی خان باتهام طرفداری از بچه سقا شهودی که علیه او آورده شده همه از دوستان و خدمتگاران بچه سقا استند. گویند از روباه پرسیدند که شاهد ادعایت کیست؟ در جواب دم خود را جنباند و گفت این است شاهد من...»

سخنان عبدالرحمن لودین تازه آغاز شده بود که احمدعلی خان لودین از جا جهید و با کمک دونفر محافظ از دست های رئیس بلدیة شهر گرفته و او را از مجلس خارج نمودند. رئیس مجلس نیز جلسه محاکمه را خاتمه یافته اعلان کرد و خودش را به محبس فرستاد.

این درامه یکبار دیگر در ۲۲ دلو ۱۳۰۸ تکرار شد و محمدولی خان را احضار کردند... در نتیجه محمدولی خان را مرخص و خود حکم به خیانت او نمودند و

فیصله این مجلس کتباً به شاه تقدیم شد.

نادرشاه بعد از گرفتن فیصله دیوان عالی در ۱۷ حمل ۱۳۰۹ مجلس بزرگی مرکب از مامورین ملکی و نظامی و عدۀ از معاریف شهر کابل و اطراف یک منزلی شهر کابل در عمارت سلام‌خانه عمومی تشکیل و ... فیض محمدخان ذکریا وزیرخارجۀ فیصله حکم دیوان عالی را در چند سطر بخواند.... نادرشاه مجلس را مخاطب ساخته گفت «حسب فیصله محکمۀ یک سزا حبس است و یک سزا اعدام....»

بهرحال به حبس‌هشت سال او اکتفا شد. گرچه نادرشاه عجلتاً او را نظر به تقاضای وقت نکشت و محبوس نگهداشت، ولی کشتن این مرد را که وظیفه خود می‌دانست در ۲۴ سنبله ۱۳۱۲ بدون دلیل تازه امر کرد تا او را در کنار دهمزنگ «با چند نفر دیگر از فامیل چرخي بدار کشند، و سید شریف سریاور نادرخان ریسمان را به گردنش انداخت و حرکات بی‌ادبانه اجرا نمود.^{۸۹}

گرچه نادرخان بنابر رقابت‌ها، با عنادها و خصومت‌های شخصی اش با محمدولی‌خان کوشید از طریق گرفتن عریضه جعلی از یک‌عده همکاران حبیب‌الله کلکانی و نشان دادن فرمان نمبر (۴۱۸) تاریخ ۲۳ شعبان ۱۳۴۸ حبیب‌الله در تقدیر از محمدولی‌خان حکم بر خیانت ملی او نماید، ولی اکثریت مردم، نویسندگان و شخصیت‌های ملی و مبارز افغانستان مانند میر سیدقاسم‌خان، عبدالهادی‌خان، داوی، عبدالرحمن لودین، غلام محی‌الدین آرتی و میر غلام‌محمد غبار و امثالهم این عمل نادرخان را توطئه دانسته و از شاد روان محمدولی‌خان وطن‌پرست به نیکی یاد کرده اند.

متن مکاتیب داوی عنوانی محمدولی‌خان که نمونه آن در جلد دوم این اثر آمده است، نمایندگی از ارادت وی می‌نماید. همچنان عبدالهادی داوی در مصاحبه با نویسنده این کتاب او را با کمال احترام یاد کرد که این خود موئید ادعا است.

از محمدولی‌خان چند پسر باقیماند: پسر بزرگش با دختر شاه امان‌الله ازدواج کرد. پسر دیگرش شاه‌ولی «ولی» هنرمند محبوب و معروف بوده، اکثر اشعار و غزل‌های پرسوز میهنی را با لهجه شیرین‌اش می‌سراید و نیز کمپوزیتور خوب بوده در ایالات

متحده در مهاجرت بسر می برد. پسر کوچکش احمدولی «سروش» نیز در خارج می باشد.

۲. جوهرشاه غوربندی

پسر گوهرخان و از جوانان رشید وطن دوست بود که در توطئه قتل امیر حبیب الله خان در جلال آباد کشته شد. * بدین شرح که بعد از آنکه پلان مشروطه خواهان توسط راپوردهندگان به امیر رسید و گیر و گرفت مشروطه خواهان آغاز گردید، او برای تحقیق این امر به عنایت الله خان بکابل نوشت که واقعیت امر را دریافت کند. همان بود که نتیجه معلومات توسط عبدالعلی نورستانی ناظر معین السلطنه عنایت الله خان بحضور امیر در جلال آباد فرستاده شد و متصل آن به امیر حبیب الله خان کریم خان بلوچ هراتی جارچی باشی در شهر جلال آباد جار زد که فردا تمام عمله و فعله در باغ شاهی حاضر باشند. فردای آنروز امیر از باغ کوکب به باغ شاهی آمد عمله و فعله را که توسط قوای عسکری در باغ مذکور محاصره شده بودند، مخاطب قرار داده گفت که: شما را همه اولاد خود می دانستم، در حرمسرای جا دادم و تمام اسرار من نزد شما بود، حالا برعلیه من توطئه کرده اید، و میخواهید مرا بکشید. چرا؟ از من چه دیده اید؟

همه برای لحظه خاموش ماندند. درین اثنا احمدعلی خان (بعداً رئیس اردو) گفت که چون این چهار بچه که قبلاً نامهای شان قرائت شد، حرام زادگی کرده اند، پس آنها را بما بدهید که بکشیم شان. امیر جواب داد: دل تان هرچه می کنید.

ازین جمله پاچا میرخان و نظام الدین خان گفتند که ما خورد بودیم، موضوع را نمی فهمیدیم، ما را فریب دادند. چون این دونفر بمقایسه دیگران خورد سن بودند لذا حبیب الله خان گفت: در حالیکه مطلب را نفهمیده شامل شده اند، پس محبوس باشند و با دونفر دیگر هر نوع که خواسته باشید معامله کنید»^{۹۰}

در اسناد آمده است که به سردار محمدهاشم خان «سرسروس» و میرزا

* پوهاند حبیبی می نویسد که در همان روز اول، در جلال آباد در داخل دربار بامر امیر به ضرب تفنگچه اعدام گردید. (جنبش مشروطیت در افغانستان ص ۸۳) در حالیکه اسناد سری آرشیفی اندیا آفس لندن، کشته شدن او را بعد از شکنجه های شدید چند روزه تذکر می دهد.

عبدالرشیدخان که سنگین دل و قسی‌القلب اند امر شد که متهمان را در جلال‌آباد تحت شکنجه قرار دهند. دوشبانه روز غلام‌بچه‌ها، جزای جسمی دیدند. دونفر آنان یکی جوهرشاه‌خان و دومی آن بادشاه میرخان باوجودیکه در حال مرگ بودند اعتراف نکردند. انگشت‌ها و شصت پاهای شان قطع شد، آنها محض گفتند که به «سوسیایتی Society» می‌رفتند ولی از مخفی بودن آن جمعیت آگاه نبودند. لعل محمد و محمداسلم گفتند که آنها بخاطری بدانجا می‌رفتند تا حقیقت موضوع برایشان روشن شود و بعداً به امیر راپور دهند.^{۹۱}

در جلال‌آباد، بعد از یک روز زندانی شدن غلام‌بچه‌ها، از بستر خواب اسلم‌خان یادداشتی بدست آمد که در آن امضاء وی و جوهرشاه‌خان بوده و به عنوانی داکتر عبدالغنی نوشته شده بود. درین یادداشت رفیقانه در جمله آخر آن نوشته شده بود که: «نرگس» در حال ضایع شدن است، و «عود» و «عنبر» قریب رو به خشک شدن می‌باشد.^{۹۲}

در نتیجه جوهرشاه‌خان و لعل محمدخان را جانب ریگ شاه مردخان برده در حوالی توپ چاشت به فیر تفنگچه به قتل رسانیدند. بر جوهرشاه‌خان پانزده مرمی فیر شد و بزمین افتاده جان داد. ولی لعل محمدخان که دو گلوله خورده بود، صدا زد که نه مرده است. درین اثنا عطا محمد برادرش نزدیک او رفته و یک فیر دیگر به شقیقه او نموده و گفت که اکنون مرد، دیگر بالایش فیر نکنید.

۳. لعل محمدخان کابلی:

پسر جان محمدخان (جرنیل خزانه دار عصر امیر عبدالرحمن‌خان)* با رفیق هم‌رزم اش جوهرشاه‌خان در ریگ شاه مردخان جلال‌آباد با فیر تفنگچه کشته شد.

۴. محمد یعقوب‌خان (وزیر دربار عصر امانیه)

پسر محمدیوسف‌خان یوسف‌زایی است، در محاکمه عسکری حضرت محمدصادق‌خان مجددی، قاضی عبدالرحمن‌خان بیگ توتی پغمان و گروپ شان

* سید مسعود پوهنیار ص ۸۷ و نیز پوهاند حبیبی ص ۸۴ او را از کابل معرفی نموده اند. در حالیکه محمدسرورخان نورستانی غلام‌بچه که خود حاضر صحنه بود او را از ننگاو معرفی کرده است.

عضو محاکمه بود.* او طرفدار اصدار حکم اعدام نبود.^{۹۳} در مسافرت اروپایی شاه جزء ملتزمین بود. در روزگار امیر حبیب‌الله کلکانی گرفتار و بعداً آزاد شد. پس از ادای حج به‌مراهی امان‌الله‌خان در جده در ۱۹۳۱ م با برادرش محمدسمیع به تهران رفت و مدتی با خانواده اش در آنجا اقامت داشت. در ۱۹۱۷ اجازه مراجعت بکابل یافت.



محمد یعقوب‌خان غلام‌بچه بعداً وزیر دربار



شاغاسی ملکی علی احمد لویتاب

* اعضای محاکمه عبارت بودند از عبدالعزیزخان وزیرحربیه، محمود سامی قوماندان قول اردوی مرکزی، فضل‌احمد فرقه‌مشر، سیدشریف کندکمشر، سید عبدالله‌خان کندکمشر. جلسه اول محاکمه بریاست امان‌الله‌خان و عضویت محمدولی‌خان و عبدالعزیزخان و محمد یعقوب‌خان وزیر دربار، محمدسمیع‌خان قوماندان پولیس و میرزا محمدایوب‌خان رئیس تشریفات سلطنتی دایر شد. جلسه دوم بریاست محمدولی‌خان، جلسه جلسه سوم بریاست عبدالعزیزخان و جلسه چهارم بریاست عبدالعزیزخان و جلسه پنجم بریاست جنرال محمود سامی (فضل‌غنی مجددی. ص ۲۵۴)

۵. سکندر خان (حاکم خلم در عصر امانیه) پسر لنگرخان پنجشیری.
۶. محمد اسحق خان نورستانی صندوقدار امان‌الله خان، خواهرزاده عبدالوکیل خان نائب‌سالار نورستانی.
۷. شجاع‌الدوله خان غوربندی (وزیر امنیه امان‌الله خان)

متولد ۱۸۹۶، پسر شاه‌دوله خان غلزایی از خانزاده‌های غوربند است.* او در ۱۹۱۷ به عنوان «فرش‌باشی» در سیر و سفر امیر حبیب‌الله خان ترتیب و تنظیم خیمه‌های موکب سلطانی را بدمه داشت. از جمله مشروطه‌خواهان بوده و مانند محمدولی خان به حلقه و گروه امان‌الله خان ارتباط داشت. غبار در اثر معروف اش جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» از زبان او چنین می‌نویسد: «روزی در سفر جلال‌آباد ۱۹۱۸ من "پیشخانه" شاه را سهواً چند دقیقه دیرتر از وقت معین حرکت دادم. امیر که در پروگرام روزمره دقیقه شمار بود، مرا در بدل این سهو، امر کرد تا بر زمین انداخته و زیر ضربات قمچین قرار دادند. این فرورفتگی‌های بدن من جای ضربت نوک‌های قمچین است»^{۹۴}

محمد سرور خان نورستانی در مصاحبه اش با نویسنده اثر اظهار کرد که از یک طرف تعلل در وقت حرکت پیشخانه و از سوی دیگر به نسبت معوج بودن دیرک خیمه، حبیب‌الله خان چنان برو آشفته شد که او را بر زمین انداخته باندازه لت و کوبش نمود که دو دندانش شکست. شجاع‌الدوله خان این عمل امیر را آنهم در برابر سایر عمله و فعله دربار بی‌حرمتی دانسته سخت عقده گرفت. و در کنار سایر عوامل دیگر این امر ظاهری انتقام‌گیری نیز در قتل امیر حبیب‌الله خان ذیدخل بود که آنهم بدست شجاع‌الدوله خان عملی گردید.^{۹۵*}

غبار درباره شجاع‌الدوله خان با نگرنده چنین حکایه کرد که شجاع‌الدوله خان یک دختر زیبای خارجی در کابل را دوست داشت، امان‌الله خان از تماس وزیر امنیت با

* اسناد آرشیفی اندیا آفس بحواله نوشته همفریزر، او از قوم غلزایی بوده زبان‌های دری و پشتو و کمی انگلیسی و روسی می‌داند. ازدواج کرده است. (مکتوب همفریزر ۱۵ فبروری ۱۹۹۵) (اسناد آرشیفی ۱۰۴۷ - ۱۰ - L- ps-۱۰)

** عین مطلب را سید مهدی نرخ در صفحه ۴۳۱ تذکر داده است

او اطلاع حاصل نموده و گوشزد شجاع الدوله خان نمود که بر شهرت اش لطمه وارد می‌کند. چون امان‌الله خان برین امر اصرار ورزید، یک روز شجاع الدوله خان برای غبار که همکار نزدیک اش بود گفت که پدر خود را توسط من بقتل رسانید ولی فعلا کمک مرا فراموش کرده است»*

شجاع الدوله خان هیأت ترک و جرمنی و مهندرا پرتاب را در هرات استقبال کرده (۲۱ می ۱۹۱۶) و در ۲ اکتوبر ۱۹۱۶ بعد از تکمیل وظیفه بکابل بازگشت نمود و توسط غلام‌بچه‌ها و مامورین عالی استقبال رسمی گرمی شد. و در حدود ۶۰ یا ۷۰ بار قاطر با خود بکابل آورد. او نه تنها هیأت را در هرات استقبال کرد بلکه بصفه مهماندارشان در باغ بابر در کابل موظف گردیده بود.

بعد از کشته شدن حبیب‌الله خان - سردار نصرالله خان، از اشخاص که در جلال‌آباد بودند، بیعت گرفت و خود را به امارت افغانستان معرفی نمود. شجاع الدوله خان فراش باشی را برای اطلاع قتل حبیب‌الله خان و گرفتن بیعت برای وی بکابل نزد امان‌الله خان فرستاد.

شجاع الدوله خان در ظاهر به عنوان تبلیغ امارت نصرالله خان، ولی معنأً برای اجرای پلان خودشان بکابل آمد. امان‌الله خان در ظاهر او را محبوس نمود. ولی در کمال اعزاز و راحتی وسایل زندگی او را تهیه نمود و جماعت را احضار و با گریه و ناله اظهار خونخواهی پدر را نمود. در نتیجه امان‌الله خان به امارت گماشته شد و قاتلین حقیقی را محترمانه از حبس خارج و هر یک دارای مقام ارجمندی شدند.^{۹۶}

در ماه می ۱۹۱۹ کابینه اول امانی تشکیل شد و شجاع الدوله خان از معتمدین امان‌الله خان که از جمله اشخاص لایق و ورزیده بود، وزیر امنیه تعیین گردید. او در مذاکرات هیأت افغانی با هیأت انگلیسی تحت ریاست هنری دابس در کابل عضویت هیأت افغانی را داشت (۱۹۲۱)** بعد از آن در راس هیأت تنظیمیه بهرات مقرر شد. در ۱۹۲۴ بکابل آمده در رفع شورش منگل کمک کرد و از آن به بعد بحیث سفیر افغانستان در لندن (۱۹۲۴) بود و در همین جا بود که با یک خانم

* از مصاحبه مؤلف با مرحوم غبار
** سنند آرشیفی انڈیا آفس لندن (۱۰۴۷ - ۱۰ - L - ps)

انگلیسی ازدواج کرد.

در ساعات اولین ورود شجاع‌الدوله‌خان اپریل ۱۹۲۵ در لندن، نماینده اخبار The Star در شماره ۷ اپریل ۱۹۲۵ باوی مصاحبه انجام داد و او را آدم بسیار لایق و منور یاد کرد. نماینده اخبار نوشت که سفیر جدید راجع به امور سرحدی بین افغانستان و روسیه آگاهی خاص دارد. زیرا علاوه از آنکه رئیس تنظیمیه ولایت هرات، وزیر امنیه Secret service بود، اظهار کرد که: «ما هیچگونه هراس از نفوذ بلشویک در کابل نداریم، آنرا بدون مشکل کنترل کرده می‌توانیم»^{۹۷}

انگلیس‌ها به مقتضای، زمان در مورد وی، قضاوت‌های متفاوت و مختلفی کرده اند. یک نوبت، زمانیکه قرار بود بحیث سفیر افغانی در لندن معرفی گردد، او را قاتل حقیقی امیر حبیب‌الله‌خان دانسته، در فکر رد کردن او برآمدند، متصل آن تغییر عقیده دادند. چنانچه همفریزر نوشت که... «در اثنای بیشتر از دو سال است که من در کابل هستم، من هیچگاه نشنیده‌ام که شجاع‌الدوله قاتل است. اگرچه نام‌های دیگری درین، رابطه افواهاات محلی موجود بود»* و در کنار آن نیز مطرح شد که علاوه از آوازه‌های بازار، آیا سند معینی وجود دارد که این موضوع را تأیید کند.

زمانیکه جنگ‌های داخلی شروع شد و فامیل شاهی امان‌الله در فبروری در قندهار ماندند، سفیر شجاع‌الدوله اعلان کرد که باید از طریق مسکو به هرات برود تا شاه امان‌الله را کمک کند. وقتیکه در اوایل جولای ۱۹۲۹ دوباره از هرات آمد (زیرا پس از آمدن نائب‌سالار عبدالرحیم‌خان از جانب امیر حبیب‌الله کلکانی به هرات، شجاع‌الدوله به مشهد رفت و از طریق مسکو باز جانب اروپا رفت و به لندن رسید. (۱۱) جولای (۱۹۲۹). همزمان با این مسئله در ۲۴ جولای ۱۹۲۹ به شجاع‌الدوله‌خان اطلاع داده شد که بیش ازان نزد حکومت انگلستان مورد قبول حکومت Persona Grata نیست و باو گفته شد که انگلستان را ترک کند. در عین وقت در کشیدگی‌ها بین شجاع‌الدوله و محمدیونس‌خان شارژدافیر افغانی در لندن در مورد اتهام فروش یک مقدار لاجورد به قیمت یکصد هزار پوند، انتقال

* نوشته همفریزر بوزارت خارجه ۲۷ می ۱۹۲۴ (۱۰۴۷ - ۱۰ - L - ps)

۱۲۰۰۰ پوند از پول سفارت افغانی در لندن بخاطر سفرش در بانک برلین و اراده و عزم فروش تعمیر سفارت افغانی و اثاث البیت آن دسیسه و مداخله کرده، موضوع را به محکمه کشانیدند.^{۹۸} باین هم اکتفا نکرده، کوشیدند مانع رفتن اش به اروپا شوند. زیرا هراس داشتند که در آنجا با امان‌الله‌خان باصطلاح در توطئه همکاری نماید.

بهر حال شجاع‌الدوله از لندن به جرمنی آمد در ۱۹۳۱ با طرفداران عالی رتبه امان‌الله‌خان به حج رفت. او در اجتماع در جده ناراحتی برای نادرشاه و انگلیس بوجود آورد. او تا اواخر جنگ دوم جهانی در آلمان بسر برد. در ۱۹۳۳ از تابعیت افغانستان محروم ساخته شد و در ۱۹۴۵ در همانجا فوت کرد. اولاده اش فعلا در هامبورگ در جرمنی بود و باش دارند.

اسناد آرشیفی می‌رساند که شجاع‌الدوله‌خان از شاهی مشروطه طرفداری می‌کرد و از تجربه جمهوریت در ترکیه و تمایل جمهوریت در ایران که به ناکامی انجامید، چنین استنتاج می‌کرد که نتیجه تأسیس جمهوریت در افغانستان، نتیجه منفی خواهد داد.^{۹۹}

۸. محمدشریف‌خان (سفیر افغانی در چین در عصر امانیه) پسر شیرین‌خان چنداولی.

۹. آدم‌خان احمدزایی (حاکم اعلی جنوبی، گرشک در عصر امانیه) پسر دوست‌محمدخان از لوگر بود. در زمره مشروطه‌خواهان دوم قرار داشت. در دوره نادری بعد از ۱۹۳۰ بحیث معین داخله، حاکم اعلی غزنی و مشاور صدارت مقرر گردید.

۱۰. غلام صدیق‌خان چرخي (وزیر خارجه اواخر عصر امانیه)

پسر سپه‌سالار غلام حیدرخان چرخي است. در زمان امیر حبیب‌الله‌خان در زمره غلام‌بچه‌ها شامل شد و در دوره امان‌الله‌خان در جمله مامورین وزارت خارجه ایفای وظیفه می‌نمود. وقتیکه محمدولی‌خان بحیث رئیس هیأت افغانی جهت معرفی افغانستان مستقل به ممالک اروپایی گماشته شد، غلام صدیق‌خان چرخي نیز عضویت آن هیأت را داشت. در بازگشت از اروپا وزیر مختار افغانی در برلین

مقرر گردید و چندی بعد بحیث سر منشی شاه امان‌الله مقرر شد. حینیکه محمود طرزی غرض معالجه باروپا رفت (۱۹۲۶) غلام صدیق‌خان چرخي کفیل وزارت خارجه گردید. در سفر شاه به اروپا همرا او بود.

غلام صدیق‌خان چرخي عضویت هیات افغانی در کنفرانس منصوری (اپریل ۱۹۲۰) و معاون طرزی درین مذاکرات بود. طبق نوشته مقامات برتانوی او در منصوری با یک خانم شوهردار اروپایی ارتباط قایم کرده بود، برای آنکه سروصدا بالا نگردد، برتانیه از محمود طرزی خواهش کرد که غلام صدیق چرخي را به بهانه بکابل بفرستند و نیز اظهار کردند که اگر طرزی خواسته باشد این موضوع رسماً توسط ویسرا به امان‌الله نوشته خواهد شد و او را ازین حقیقت آگاه خواهند ساخت. ولی محمود طرزی در یک جلسه رسمی شکایت کرد و تذکر داد که: « این موضوع پرابلمی را بوجود می‌آورد. زیرا غلام صدیق چرخي یگانه شخصی است که شارٹ نوت می‌گیرد و آدم دست راست من است. من نمی‌خواهم بخاطر یک اتهام دروغین او در منصوری نباشد...»^{۱۰۰} بهر حال غلام صدیق‌خان چرخي بکابل بازگشت.

شاه امان‌الله در سفر اروپایی اش در لندن موضوع تجدید نظر بر معاهده ۱۹۲۱ افغانستان و بریتانیا را مطرح کرد و خواستار یک معاهده جدید گردیده و گفت از نگاه افغانستان، معاهده با روسیه شوروی از نگاه تیوری روابط «دوستی» و با بریتانیا «همسایگی» است. در حالیکه دولت افغانستان عکس آنرا تقاضا دارند. موضوع به وزرای خارجه حواله داده شد که درین زمینه بحث و گفتگو نمایند.

غلام صدیق چرخي وکیل وزیر خارجه افغانستان در مباحثات بین دولتین، گفت که معاهده «راولپندی» نشانه ختم جنگ افغان سوم و انگلیس است که افغانستان بصورت رسمی بحیث کشور آزاد و مستقل شناخته شد. در مذاکرات، منصوری شرایط و نقاط نظر در مسایل مربوط قبل از آنکه معاهده دولتی بین هر دو کشور صورت گیرد، ابراز گردید. معاهده ۱۹۲۱ کابل معاهده دوستی نه بلکه معاهده روابط همسایگی بود و محض یک معاهده مقدماتی و مؤقت بود که سه سال اعتبار داشت و ازین تاریخ هر یک از طرفین حق فسخ آنرا دارد و باید یک سال قبل اطلاع دهند.

مهمترین نقطه درین معاهده که به مقایسه معاهدات قبلی با افغانستان عقد گردیده بود، آن بود که کمک مالی Subsidy و کمک در انکشاف افغانستان دران ذکر نشده بود و بدین شکل این معاهده با معاهده که شوری با افغانستان امضاء کرده بود، متفاوت بود. باوجود معاهده با روسیه، افغانها نگذاشتند، قونسلگرهای روسیه در قندهار، غزنی و جلالآباد باز شود. در مقابل این اقدام افغانستان، بریتانیا محصولات گمرکی اموال دولتی و اجازه ترانزیت آزاد اموال تجارقی از طریق هند را پذیرفت. بنا دولت افغانستان باین عقیده است که وقایع چند سال اخیر ایجاب می کند که اراده نیک همسایگی باید به معاهده جدید دوستی عوض گردد و تجویز غلام صدیق خان چرخى آن بود که هریک از طرفین معامله به تهیه یک مسوده معاهده جدید اقدام کند. در حالیکه ذهنیت انگلیسها آن بود که معاهده موجود مورد تطبیق و عمل باشد.

ملاقاتهای رسمی غلام صدیق خان چرخى وکیل امور وزارت خارجه افغانستان و چمبرلین به نتایج ذیل انجامید که فشرده آن چنین است:

۱. مباحثات برای یک معاهده جدید در کابل، بعد از بازگشت سفر امان الله خان بکابل.

۲. تربیه یک تعداد افسران افغانی

۳. یک مقدار کمک در حد متوسط مواد جنگی با افغانستان

از جمله کمک ۱۲ هزار پوند تحفه خاص و یک موتر رول رایس با ارزش ۳۰۰۰ پوند برای شاه امان الله^{۱۰۱} ولی طوریکه بعداً دیده شد، تمام برنامهها، بنابر شرایط وضع داخلی و تطبیق دقیق مرحله نهایی ماستر پلان انگلیسی کمکها در نیمه راهه ماند و برنامههای انکشافی یکبار دیگر خنثی گردید و ارتجاع و اختناق بقدرت رسانیده شد.

در شورش شنوار، زمانیکه جلالآباد در محاصره قرار گرفت، غلام صدیق خان چرخى وزیر خارجه و میر سیدقاسم خان سرمنشی توسط طیاره وارد جلالآباد شدند، بعد از مذاکرات طولانی با محمدافضل و محمدعلم شنواری آنان تا حدی از اقدامات شان منصرف شدند و نیز با یک عده مهمندیهای که مخالف حکومت بودند، تماس گرفته بعد از یک جرگه مختصر توانست آنها را از شمولیت درین

شورش باز دارد (قوس ۱۳۰۷)*

چرخي بعد از سقوط سلطنت شاه امان‌الله به برلين رفت. در عهد نادرخان بکابل بازگشت و در ۱۹۳۲ بحیث وزیر مختار افغانی در برلين تعیین گردید. با اعدام غلام‌نبی‌خان چرخي توسط نادرخان، غلام صدیق‌خان از وظیفه برکنار و تابعیت افغانی اش از او سلب گردید و در آلمان مقیم شد و با خاشنه امان‌الله‌خان در روم ازدواج کرد.

راپورها و اسناد تابستان ۱۹۴۱ نشان می‌دهد که غلام صدیق‌خان از برلين به انقره فرستاده شد که زمینه داخل شدن امان‌الله‌خان را به قلمرو ترکیه فراهم سازد و بالاخره امان‌الله‌خان را به سرحد شمال غرب انتقال دهند. در ماه اپریل ۱۹۴۱ غلام صدیق‌خان قریب چهار هفته در روم بود.**

زمانیکه برلين بدست روسیه شوروی سقوط کرد، روس‌ها که از نگاه سیاسی به او علاقمندی داشتند، غلام صدیق‌خان چرخي را در مسکو جا دادند و مصارف او و فامیل اش را نیز می‌پرداختند.

در راپورهای وزارت خارجه انگلیس تذکر یافته که غلام صدیق در مسکو تحت نظارت NKVD در، لوبیانکا Lubianka بسر می‌برد و امکان دارد که وی بخاطر ارتباطات گذشته اش با ایتالیه و جرمنی تحت نظارت باشد.**

بهر حال در ۱۹۴۶ از مسکو باردیگر به برلين رفت و در همانجا بود تا فوت کرد و جسد او را بکابل آورده بخاک سپردند. (۱۹۵۵)

۱۱. محمدسمع‌خان (قوماندان امنیه کابل دوره امانیه)

برادر محمد یعقوب‌خان وزیر دربار امان‌الله‌خان، پسر محمدیوسف‌خان یوسفزایی بود. در محاکمه قاضی عبدالرحمن‌خان و گروپ شان عضو هیأت بود. زمانیکه

* غلام‌محمدی الدین انیس. بحران و نجات. ص

** اسناد سری اندیا آفس لندن می‌نویسد که غلام صدیق نسبت به امان‌الله خطرناک‌تر است و همین سند از زبان علی‌محمدخان، در صحبت اش با سفیر برتانیه در کابل گفته است: امان‌الله بذات خود خطرناک نیست، ولی اشخاص مانند غلام صدیق که از نام امان‌الله استفاده می‌کند پرابلم را ایجاد می‌کند. (اسناد سری ۹۶ - R۱۲ - ۱۹۴۵)

*** اسناد آشیفی وزارت خارجه انگلستان (۲۸۵-۵۲-۳۷۱-۴۰)

امان‌الله‌خان از قندهار خارج شد، او نیز به کویته رفت و از آنجا رهسپار مشهد گردید. در وقت نادرخان یک سال زندانی شد بعداً با برادرش به تهران رفت و در آنجا اقامت داشت. او در ۱۹۴۰ در تهران فوت کرد. او ولدهایش بکابل آمدند بشیر سمع، رئیس ساختمانی بلدیه کابل، پسرش می‌باشد.

۱۲. عبدالحکیم‌خان نورستانی

۱۳. محمداعظم‌خان شغنائی پسر آدینه‌خان.

۱۴. محمدابراهیم‌خان هراتی

از خانزاده‌های ایماق جمشیدی هرات، و آدم مردم‌داری بود. در نهضت مشروطیت سهم داشت. بعد از جلوس شاه امان‌الله بحیث مدیر گمرک قندهار مقرر گردید.

۱۵. محمدمسورخان نورستانی (بعداً حاکم اعلی بدخشان)

پسر غلام‌محمدخان (غلام بچه امیر عبدالرحمن‌خان) او که خود ذیدخل و شاهد صحنه‌ها و واقعات بود، در مصاحبه با نویسنده کتاب مطالب موثق دست اول و با تفصیل راجع به دربار، تشکیلات، سر منشی‌ها، ایشک آقاسی، مصاحبان، غلام‌بچگان خاص، غلام‌بچگان حضور، گارد شاهی و وابسته جات آن، اداره و طرز زندگی امیر حبیب‌الله‌خان ارائه فرمود. او در کنار مطالب شفاهی، یادداشت‌های تحریری نیز به نویسنده اثر عرضه نمود. او در شهرنو کابل بود و باش داشت، یکی از دختران اش در دیپارتمنت انگلیسی فاکولته تعلیم و تربیه دانشگاه کابل اجرای وظیفه می‌کرد.

۱۶. صوفی محمدخان چترالی (در شب قتل امیر حبیب‌الله‌خان در کنار چپرکت امیر مؤظف بود) پسر سهراب‌خان و تا زمان نوشتن این اثر در قید حیات بود و در سید نورمحمدشاه مینه کابل بود و باش داشت. مؤلف این اثر تلاش کرد با او از نزدیک صحبت کند، ولی خانه و آدرس دقیق آن را پیدا نتوانستم.

۱۷. احمدشاه‌خان، مشهور به (چوچه) پسر اورنگ شاه‌خان لغمانی.

۱۸. صوفی محمدشاه‌خان.

۱۹. محمد عظیم خان.
۲۰. فتح محمد خان (یک شب قبل از گیر و گرفت مشروطه خواهان از جلال آباد فرار کرد و بعد از آن از وی خبری نیامد).
۲۱. نیک محمد خان گردیزی پسر لعل گل خان.
۲۲. محمد امان خان (حاکم اعلی سمت شمالی)، در عصر امانیه پسر بای محمد خان بدخشانی.
۲۳. میر بهالدین خان (مدیر بندسره غزنی، در عصر امانیه) خواهرزاده میر بچه خان کوهدامنی یکی از مبارزان ملی در تجاوز دوم انگلیس بر افغانستان است.
۲۴. محمد اصغر شغنانی (منیجر Manager هوتل‌ها، در عصر امانیه)
۲۵. صالح محمد برادر لعل محمد خان غلام بچه پسر جان محمد خان خزانه دار.
۲۶. نور احمد، برادر لعل محمد خان غلام بچه پسر جان محمد خان، خزانه دار. ۲۷. امان الدین رستاقی
۲۸. شیخ عبدالله مشهور به (هندو مسلمان) حاکم پغمان در عصر امانیه.
۲۹. محمد ایوب خان غوربندی پسر کاکای شجاع الدوله خان غوربندی.
۳۰. میر یار بیگ خان شغنانی برادر کوچک میر زمان الدین خان بدخشی والی کابل در عصر شاه امان الله که در زمان امانی در رودخانه غرق شد.
۳۱. عبدالاحد خان پسر شاه بیگ خان، در عصر امانیه در رودخانه غرق شد.
۳۲. غلام صدیق خان شغنانی در زمان امیر حبیب الله کلکانی حاکم بامیان مقرر شد پسر کرم خدا خان بود.
۳۳. محمد نوروز خان
۳۴. محمد عثمان خان شغنانی پسر محمد حسن خان.
۳۵. حاجی ملک خان نورستانی (حکمران لوگر، در عصر امانیه)



محمد سرورخان نورستانی « غلام بچه خاص (بعداً حاکم اعلیٰ بدخشان)



احمد علی خان بعداً رئیس اردو

ب - غلام‌بچگان حضوری:

۱. عزیزالله‌خان برادرزاده محمدانورخان نائب‌سالار
 ۲. عبدالاحمدخان پسر برگد عبدالقادرخان احمد زایی.
 ۳. محمدعظیم‌خان نورستانی
 ۴. امان بیگ‌خان پدر دکتر غلام فاروق‌خان سابق وزیر صحنه
 ۵. میرزا محمدخان یفتلی (بعد وزیر مالیه) پسر محمدعلی‌خان که در ۱۹۵۶ فوت کرد.
 ۶. محمدایوب‌خان برادر یعقوب‌خان وزیر دربار امان‌الله‌خان (بعداً حاکم نجراب) در موضوع مشروطیت، زنجیر پیچ شده بود.
 ۷. احمد علی‌خان لودین (بعداً رئیس اردو) پسر عبدالواحدخان لودین با گیر و گرفت مشروطه‌خواهان اول یکتعداد غلام‌بچگان امیر حبیب‌الله‌خان نیز در زمره متهمین قرار گرفته و تعیین جزا گردیدند. احمدعلی‌خان داوطلبانه حاضر شد که امر کشتن آنان را تطبیق و تعمیل کند.
- در دوره امانی وزیرمختار افغانی در برلین و بعداً رئیس بلدیة کابل شد. در اثنای بدامنی کوهدامن و ولایت پروان، احمدعلی‌خان رئیس بلدیة کابل که در امور شمالی سابقه داشت، بحیث رئیس تنظیمه کاپیسا و پروان و با اختیارات تامه اعزام شد (اول میزان ۱۳۰۷). در مفاهمه و مذاکره با گروه حبیب‌الله کلکانی در نتیجه مذاکره با حبیب‌الله و سید حسین، عهد آنهم در حاشیه قرآن با دونفر مذکور امضا کرد.^{۱۰۲} ازین به بعد احمدعلی‌خان، حبیب‌الله کلکانی و طرفداران او را به صفت «دزد نی بلکه به صفت عمال حکومت در کاپیسا و پروان مقرر نمود.» احمدعلی‌خان بعد از فیصله با حبیب‌الله بنام تنظیم امور «تگاو» به آنجا رفت و به تشکیل جرگه پرداخت. چون محترم‌ترین افراد تگاو آخذن‌زاده صاحب تگاو ملاحمدالله‌خان بود، نزدشان رفت و دو ملاقات خصوصی با آنها بعمل آورد. طبعاً آخذن‌زاده صاحب نیز مخالف شد و نارضایتی خود را از حکومت ابراز نمود. در شام همین تاریخ (۲۰ قوس ۱۳۰۷) یک‌عده از خوانین و دیگر همدستان حبیب‌الله کلکانی در قلعه ملاویس‌الدین که در کلکان است جمع شده و یکی دونفر از ملاها را باخود گرفته قصه سلطنت

کردن حبیب‌الله کلکانی را بافته و در خاتمه لنگوته در کمر اوبسته و او را بنام پادشاه شناختند.^{۱۰۳} باین ترتیب پرده آخرین توطئه بزرگ و درامای فجیع در محل نمایش گذاشته شد. احمدعلی خان لودین که در عقب صحنه، مخالف و ناراضی از دولت مترقی شاه امان‌الله خان و تقویه ارتجاع بود، در دوره اختناق و ترور همکاری‌بیدیغ خود را با رژیم نشان داد و مقام بلند گرفت. چنانچه قبلاً نیز اشاره شد دو نفر از جمعیت جوانان افغان غلام محی‌الدین خان آرتی و عبدالرحمن لودین را گستاخانه از مجلس محاکمه محمودولی خان خارج کرد. محمودولی خان را بنام «خائن» یاد کرد و با این عمل خوش خدمتی خود را با رژیم ترور و اختناق انجام داده و ماهیت اصلی اش را نمایان ساخت. بعد از قتل نادرشاه در موضوع عبدالخالق قاتل نادرشاه و همراهانش بحیث یکی از مدعیان اثبات حرم بود و در موضوع میر سیدقاسم خان بالای فیض محمدذکریا هجوم برده او را خائن و لایق سزا دانست

۸. نور احمدخان، برادر احمدعلیخان لودین

۹. علی احمدخان برادر احمد علی خان لودین

۱۰. شیرمحمدخان

۱۱. محمدابراهیم خان غوربندی (قوماندان امنیه فاریاب در عصر امانیه) پدر محمداکرم پرونتا وزیر فوایدعامه و محمدشریف پرونتا (که هر دو نفر شان در اوایل انقلاب ثور کشته شدند) و صالح محمد پرونتا کتاب شناس معروف که تا هنوز در قید حیات بوده در لندن پناهنده شده است.

۱۲. خان محمدنورستانی

۱۳. ملک محمدخان نورستانی خزانه دار عمومی امان‌الله خان

۱۴. عطا محمد برادر لعل محمدخان غلام‌بچه، پسر جان محمدخان چترالی (صندوقدار)

۱۵. میر زمان‌الدین خان بدخشی (بعداً والی کابل) کاکای محمودولی خان، آدم هوشیار و کاردان و مامور بارچالانی ارگ بود، با امان‌الله خان بستگی فکری داشت. در ۱۹۲۱ والی کابل و در ۱۹۲۳ نایب‌الحکومه هرات مقرر شد. در ۱۹۲۴ اثر عارضه سکنه قلبی در گذشت.

۱۶. محمدحسن‌خان شغنانی سرپرست عرادات دربار شاهی
۱۷. مظفر شاه‌خان شغنان پسر محمدحسن‌خان
۱۸. محمداکرم‌خان پسر پروانه‌خان شغنانی نایب‌سالار عصر امیر عبدالرحمن‌خان
۱۹. عبدالمجیدخان پسر پروانه‌خان شغنانی
۲۰. عبدالاحدخان پسر شاه بیگ شغنانی در عصر امانی بدریا غرق شد.
۲۱. پاچامیرخان پسر سریلندخان احمدزایی لوگری با شهزاده امان‌الله‌خان روابط نزدیکی داشت، در موضوع مشروطیت زندانی شد و تا آغاز دوره امانی در زندان بود. به دربار امان‌الله‌خان مقرب گشت، مدت‌ها حاکم لوگر بوده، در جنگ استقلال با نادرخان در محاذ جنوبی همراه بود.
۲۲. نظام‌الدین خان ارغندیوال مشهور به سرخه سلیمان‌خیل از ارغنده پغمان بود. در موضوع مشروطیت زندانی شد و در شروع سلطنت امان‌الله‌خان از زندان ارگ رها شد و بحیث مدیر در وزارت امنیه مقرر گردید. بعد از آن بوظیفه سکرتری در وزارت مختاری افغانستان در جرمنی تقرر یافت.
- قسمیکه در بالا نیز اشاره شد سردسته تمام غلام بچگان، محمدولیخان دروازی بدخشی بود.

گارد شاهی و دسته جات آن

- الف - سروس (Sarios) (گارنیزون شاهی): آمر دسته سروسان حضور شاه این گروه که تعداد آن به ۱۵۰ نفر می‌رسید از خانزاده‌های پایتخت و سایر ولایات افغانستان تشکیل شده بود. در رأس ایشان اولاً سردار محمدهاشم‌خان بعنوان سرسروس و بعداً سردار شاه محمودخان باین وظیفه مقرر شد.
- ب - رکابی این دسته متشکل از ۱۵۰ نفر خانزاده‌های نورستان بود که در رأس آنان سردار شاه‌ولی‌خان با اسم ر «کاب‌باشی» قرار داشت.
- پ - خان اسپور: شامل خانزاده‌های سمت مشرقی بود و در رأس شان اولاده سردار شاه محمودخان با اسم «اسپور» و بعداً احمدعلی‌خان لودین تعیین شد.
- ت - میر اسپور: (امیر قطعه سواره میرزادگان دربار متشکل) از پسران سران هزاره، بود که در رأس شان سردار احمدشاه‌خان بنام «سر میراسپور» تعیین و

مقرر بود.

این افسران و شاه آغاسی‌ها همه رتبه جرنیلی داشتند. امیرمحمدخان رتبه سپهسالاری و محمدنعیم‌خان، محمدنادرخان و پسر یاقوت‌شاه‌خان لوگری رتبه نایب‌سالاری داشتند و جنرال‌ها عبارت بودند از: حاجی گل‌خان، سردار صالح‌خان، سردار عبدالرحیم‌خان، سردار عبدالغفورخان، سردار محمدعمرخان، سردار محمدصدیق‌خان و محمدخان سرور.

در عقب این تشکیلات، یکتعداد فراش‌باشی‌ها، پیشخدمت‌باشی‌ها، آبدارباشی‌ها و ده‌هاباشی دیگر که امور شخصی شاه را واری می‌کرد، وجود داشت که اسمای بعض از آنان ازین قرار است:*

۱. فراش‌باشی: سکندرخان بارکزایی. بعداً شجاع‌الدوله‌خان غوربندی.
۲. آبدارباشی: صالح‌محمدخان.
۳. پیشخدمت‌باشی: عبدالکریم‌خان
۴. میوه‌دارباشی عبدالحکیم‌خان
۵. عطارباشی: ملا محمدیوسف‌خان
۶. قابچی‌باشی: دوست‌محمدخان.
۷. ناظر کارخانه: عبدالرزاق‌خان بعداً محمدشریف‌خان.
۸. بقچه‌وردار: خلیفه محمدعلی
۹. خدمتگاریباشی: محمدابراهیم‌خان

طبق اظهار شاغلی محمدسرورخان نورستانی تعداد عمله و فعله دربار به ۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ نفر می‌رسید.

د - طرز زندگی امیر حبیب‌الله‌خان

امیر حبیب‌الله‌خان بمرور بر اثر قدرت بی‌سرحد و مطلق‌العنانی و عدم مسئولیت به یک زمامدار زودرنج و خشن و بیبک تبدیل شد. او علناً در بیانات خود می‌گفت: که شاهی و پیغمبری چون دو نگین اند در یک انگشتری ... و ... «از علوی آسمانی

* مطالب مربوط باداره و دربار و طرز زندگی امیر حبیب‌الله‌خان اکثراً از یادداشت‌ها و مصاحبه‌های با محمدسرورخان نورستانی غلام‌بچه بعداً حاکم اعلی بدخشان گرفته شده.

مقام پادشاهی» سخن می‌زد و با جدیت این را شاهد می‌آورد:

«آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست

نائب است و دست او دست خداست»^{۱۰۴}

این امیر که فطرتاً هوس‌ران و عیاش بود، مانند تیمورشاه بتدریج در زندگی حرم فرورفت و دستگاه اداری اش رو به انحطاط و فساد نهاد. موضوع دسپلین مجازات و مکافات از بین رفت. امیر حبیب‌الله که در دریای بیکران عشرت و اناث فرو رفته بود و حتی خلاف مقررات مذهبی بیشتر از صد زن غیرشرعی از مردم حر و آزاد افغانستان در حرام‌سرای خود جمع کرده بود و ده‌ها اولاد غیرقانونی بوجود آورده بود، مستوفی‌الممالک ناگزیر بود قبل از مصارف حیاتی کشور مصرف دربار و حرم شاه را قهراً تکافو نماید.

شاه‌آغاسی حضور در عوض تنظیم امور دربار، مکلف بود فقط برای زنان حرم خدمت نماید. مولوی عبدالرب‌خان قندهاری مدیر معارف کابل وظیفه داشت که برای هر زنی از حرم امیر القاب عربی تهیه* و برای ازدواج نامحدود او فتاوی شرعی صادر کند. این قبیل ملاهای مستخدم، باصطلاح دست بدامان «حیله شرعی» زدند و گفتند: تملک زنان از دارالحرب غیر معدود و آزاد است و چون امیر عبدالرحمن‌خان یک وقتی در نورستان جهاد کرده بود، آن ولایت مسلمان شده منزلت دارالحرب را دارد و شاه می‌تواند از آنان هر قدری بخواهد بگیرد. امیر حبیب‌الله‌خان ازین فتوا هم تجاوز کرد و از جاهای دیگر که حتی "دارالحرب" کذایی، نبودند به جمع آوری زنان پرداخت و یک‌عده دیگر را بنام «خدمه» در تعداد زنان افزود. روبهمرفته این زنان در سه صنف «خدمه، سراری و حرم» منقسم و در واحدهای ده نفری بقیادت یک نفر «ده‌باشی» متشکل و هریک دارای درجات معین (درجه اول، دوم و سوم) و القاب (صباحت‌الحرم، مرجانته‌السراری...) با معاشات مختلف بودند. البسه و کلا همه اروپایی و بازی‌های تفریحی شان «ورق فنجان و چله بردست» بود. عبدالقادر و عبدالغنی دو نفر از زرگران فابریکه حربی

* درین اواخر بعض القاب مانند ز «بنت‌محل، پادشاه محل، راحت‌افزا» برای یکتعدادخانم‌های حرم داده شده است. (اسناد محرم آرشیفی اندیا آفس فبروری (۱۹۱۷)

کابل باین غرض در دهلی اعزام گردیدند که بعد از تحصیل زرگری جدید، برای زنان شاه زیوری بسازند.^{۱۰۵}

أخت السراج خانم سردار محمدیونس خان (پدر داکتر محمدانس خان و نجیب‌الله خان تورویانا) پسر سردار محمدیوسف خان، بواسطه محرمیت و تهیه زوجات متعدده برای مرحوم امیر حبیب‌الله خان طرف مرحمت امیر قرار گرفت.*^{۱۰۶}

در بین بعضی از قبایل هزاره و جدیدی‌های نورستانی‌ها معمول بود که آنها قدرت ازدواج دختران خود را ندارند تا زمانیکه زیباترین آنان در سن معین توسط امیر حبیب‌الله خان برای حرم انتخاب نمی‌شدند و باقیمانده دختران را فامیل‌ها حق دارند بدیگران ازدواج کنند.^{۱۰۷}



امیر حبیب‌الله در بین یک گروپ از خانم‌هایش

ظفر حسن آیبک یکی از شاگردان کالج لاهور در خاطرات خود می‌نویسد: «امیرصاحب برعلاوه چهار زن نکاحی قرار روایتی یکصد زن کنیز نیز در حرمسرای خویش داشت و هر سال از قبایل مختلف دختران زیبا روی جوان انتخاب و به

* همشیره متذکره حبیب‌الله خان که از محرمیت با امیر زیاد بر خوردار بود از طرف امیر تشویق می‌شد تا به یک تعداد خانه‌های شهر کابل تماس گرفته و دختران زیبا و مقبول را پیدا کرده و راپور آنها به امیر حبیب‌الله خان بدهد تا بهر وسیله ممکن قناعت جانب مقابل را حاصل و آنان را در زمره حرم خود شامل سازد. بهمین علت، علیاحضرت مادر شهزاده امان‌الله خان موصوفه را بنام «دلال» یاد کرد و برخ اش تف انداخت و خود امیر حبیب‌الله خان را «کنیز زاده» و کنیزپرست «The son of a slave and a slave lover» خطاب کرد. (از مصاحبه محمدسرورخان نورستانی. غلام‌بچه امیر حبیب‌الله خان و همچنان اسناد آرشیفی- (۱۰- ps-۲۰۳- L)

حرامسرای امیر برده می‌شد، امیرصاحب بخاطر این کارها فرصت توجه به کارهای حکومتی را نداشت. هرگاه او از محل خود بیرون می‌برآمد، در مقامی که خیمه می‌زد، فضای آن را سرود و نغمه فرا می‌گرفت و درباریان نیز از عیش و عشرت بر خوردار می‌شدند. مجلس‌های سیر و سیاحت و تفریح آنها را «دیگچه پزانی» می‌گفتند.^{۱۰۸}

در اصطبل‌های امیر اسپ‌های خوب موجود بود، آنها اکثراً بر اسپان خود سوار شده جهت، هواخوری بیرون می‌رفتند. افرادخانواده شاهی یا بر اسپ یا بر «بگی» سوار می‌شدند. امیر حبیب‌الله‌خان اکثراً بر «بگی» سوار می‌شد زنان او نیز اکثراً از وی پیروی می‌کردند و صورت خود را با یک تکه نازک بشکل برقع می‌پوشاندند و آن را در سرک‌های خلوت از خود دور می‌کردند. سوارکاران همراه‌شان اگر در راه سیر و تفریح آنها کسی را می‌دیدند، صدا می‌کردند: کورشو (چشم‌ها ببندید)

امیر حبیب‌الله گاه‌گاه بسواری موتر نیز بیرون می‌شد^{۱۰۹} و موترهای خریداری شده بیشتر در انتقال حرمسرا و عمله و فعله دربار موظف بود.

محمدسرورخان نورستانی (غلام‌بچه) تعداد زنان امیر را بین ۵۰ تا ۶۰ نفر تذکر داده، انجنیر جویت Jewett امریکایی تعدادخانم‌ها (Wives) زنان صبیغه‌ای (Concubines) و دختران کنیز (Girl slave) را در حدود بین ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ تخمین زده است.^{۱۱۰}

حرمسرای او شامل زنان از ملیت‌های پشتون، تاجیک، نورستانی، هزاره، بدخشی «شغنانی» و چترالی بودند. تعدد ازدواج و زنان و کثرت اولاد (۸۰) پسر و ۶۰ دختر*^{۱۱۱} چه در نفس دربار و چه در کشاکش برای حصول قدرت در دولت بسیار زیان آورد و یکی ازین کشمکش‌ها و برخوردها بین امیر حبیب‌الله و علیاحضرت بود که در زمره سایر عوامل داخلی و خارجی به قتل و سرنگونی امیر حبیب‌الله شد.

یادداشت‌های تاریخی ذیل موئید قول سابق‌الذکر می‌باشد: «امیر حبیب‌الله‌خان شبی در چهلستون مجلس عیشی فراهم و خانم اخت‌السراج همشیره مشارالیه عده‌ای از نسوان را در آنجا حاضر و در نیمه شب که مجلس گرم و شاهدان بزم

* فهرست کودکان امیر حبیب‌الله‌خان در کتاب ادمک تحت عنوان (Who is who) چاپ ۱۹۷۵ دیده شود.

را با جلوه‌های بهشتی آراسته و امیر در لذاذید غوطه ور بود، علیاحضرت سرورسلطان خانم (مادر امیر امان‌الله‌خان) وارد و با اخت‌السراج گلاویز می‌شوند. ضرب و شتم از طرفین شروع و امیر حبیب‌الله‌خان نیز بی‌نصیب نمانده، سایر حضار و سیمین عذاران هر یک به طرفی فرار نموده و خود را از ضرب چماق علیاحضرت خلاص نمودند. مجلس عیاشی به محفل فحاشی تبدیل گردید. فردای آن روز امیر حبیب‌الله‌خان علیاحضرت را مطلقه نموده، طلاق‌نامه را برای مشارالیها فرستاد... در اثر این اقدام سرور سلطان‌خانم در پی هلاک شوهر خود افتاد.»^{۱۱۲}

«رنجش‌ها، کشیدگی‌های داخلی و خصومت‌ها، بین امیر حبیب‌الله و ملکه به نقطه رسیده است که شهزاده امان‌الله گستاخانه در مقابل پدر خود به حمایت از علیاحضرت مادرش برآمد.^{۱۱۳} بارکزیایی‌های دولت، با علیاحضرت همدردی دارند و عمل امیر حبیب‌الله‌خان را تأیید نمی‌کند، باوجودی که هیچکس در حضور امیر علنا آنرا اظهار نمی‌کند.»^{۱۱۴}

«در یک راپور آمده است که: «علیاحضرت از القاب (علیاحضرت) محروم ساخته شده. امیر موصوفه را از ارگ اخراج و امر کرده که در سراچه علیا در نزدیکی باغ چرمگری بودوباش کند و نیز لقب اش را به سراج‌الخواتین یکی از خانم‌های کنیز داده است. این موضوع پارتی علیاحضرت را ناخوشنود و علیاحضرت را مریض و ناراحت ساخته است. چه از حیثیت و اعتبارش کاسته شده است.»^{۱۱۵}

محمدسرورخان نورستانی غلام‌بچه در مصاحبه با نویسنده گفت که: یک نوبت امیر حبیب‌الله‌خان تصمیم گرفت علیاحضرت مادر امان‌الله‌خان را طلاق بدهد ولی بر اثر وساطت و میانجیگری سردار نصرالله‌خان ازین اقدام صرف نظر کرد و موصوفه را عفو کرد.

عیاشی‌ها و بی‌بندباری‌های امیر حبیب‌الله‌خان، بی‌اعتنایی‌ها در مقابل علیاحضرت اقدام به طلاق نمودن مادر امان‌الله‌خان و کشاکش بین امیر و این ملکه بر سر موضوع جانشینی شهزاده امان‌الله، همه مسایل معضلات داخل فامیلی بود که عقده‌ها بارآورد و چون اکثر بزرگان بارکزیایی و یکتعداد اربابان امیر حبیب‌الله و دعوی‌داران سلطنت بشمول نصرالله‌خان از علیاحضرت پشتیبانی می‌کردند، لذا با

پشتوانه قوی در برآوردن مرام‌های خود بالاخره موفق شد و در یک توطئه از قبل پلان شده امیر حبیب‌الله خان بقتل رسید و شهزاده امان‌الله روی صحنه آمد و تحولات بزرگی در افغانستان رو نما شد.

امیر حبیب‌الله بعد از سفر هندش بیشتر به جلال ظاهری علاقمند شد. ارگ مجلل با تالارهای پر عرض و طول که دیوارهای آن به مجالس عیش شاه آراسته شده، بودند، بنا گردید که در قسمت بیشتر آن، (اهل حرم) منزل داشتند.

حرمسرای امیر دو قسمت داشت: یکی حرمسرای کلان و دیگری حرمسرای سراچه. حرمسرای سراچه یا «گلخانه...» منزلگاه زنان صورتی اش بود.

امیر در دربار نظم جدید آورد، لباس اروپایی را پذیرفت و یونیفورم رسمی را درجه بندی نمود، و نظامنامه تدوین کرد. البسه رسمی، نیمه رسمی، تابستانی، زمستانی، شب، روز، نماز جمعه و البسه شکار معین شد. لباس‌هایش از خارج خریداری می‌شد.^{۱۱۶}

قسمیکه در بالا هم تذکر داده شد که او «دیگچه پزانی» را بسیار خوش داشت و غالب وقت خود را صرف آن می‌کرد. یک نفر آشپز انگلیسی بنام پیانو Piano را بکابل خواست تا طعام اروپایی برایش تهیه کند. آشپز مذکور در طی اقامت اش در کابل ده نفر آشپز افغانی را بدین منظور تربیه نمود: محمد عمر، ولی محمد، عبدالحکیم، و محمد ابراهیم از آشپزان معروف دربار بودند.^{۱۱۷}

نام‌های اوقات معمول نان خوری را تغییر داد: اشراقیه (صبح)، صخوه (نان‌چاشت)، عشانیه (نان شب) عصریه (چای دیگر) کتاب آشپزی نیز چاپ شد. شکار، گلف بازی و قطعه بازی (بریج) از بازی‌های دلپسند امیر بود.

«سراج‌الخبار افغانیه» در مورد یکی از شکارهای او تحت عنوان کیفیت شکار همایونی در دره نور نوشت: «... دره نور اسمی است با مسمی... دره نور از توابعات کتر است... برخی اوقات که اعلیحضرت برای شکار تشریف می‌برند، در موضع مذکور محل اقامت اردوی همایون می‌باشد... هشت روز برای شکار... در شگالی (از قصبات دره نور) توقف کرد... ۱۸۵ قطعه کبک، ۲۰ قطعه سی سی، دو قطعه کبوتر، که جمله ۲۰۰ قطعه باشد، بدرجات مذکور شکار شد. برای اشخاصیکه

در جرگه شکار حضور مبارک خدمت کرده بود، رویه به صیغه بخشش داده شد. در جرگه شکار مذکور سرشته این بود که یکصد نفر سپاهی اردلی معه منصبداران آنها، ۱۲۰ نفر رعیتی آنجا، معه ۱۲ نفر غلام بچه‌های رکا بی که بالای هر یک صد نفر مردم رعیتی بقسم صدباشی عاریتی، برای انتظام آنها مقرر بود، حاضر بودند...»^{۱۱۸}

همین اخبار در شماره دیگرش تحت عنوان «شکارگاه چناری» می‌نویسد: همه ساله درین موسم (قوس) در «چناری» نام موقع که تقریباً ۱۲ میل بجانب شرق کابل واقع است، یک شکارگاه جسیمی برای نخجیر آهو ترتیب می‌آید... شب در منزلگاه بتخاک بسر برده، صبح به سواری اسپ جانب «چناری» تشریف برد. از دو روز پیشتر قرار نقشه تنظیم شده، اطراف و جوانب موقع نخجیرگاه از مسافه چند کروه از طرف عساکر نظامی و اهالی در زیر احاطه و انحصار درآورده شده، رفته رفته دایره احاطه بحد لازم آن رسانیده، آهوان بسیاری در موقع نخجیرگاه جمع آوری شده... متخصصین شکار جابجا شدند... در حدود ۸۰ - ۹۰ آهوی نر شکار گردید... درین روزها در عین موسم شکارهای مرغابی در چمن مخصوص آن اجرا می‌شود...»^{۱۱۹}

رویهمرفته دره نور، چناری، فتح‌آباد، چمن وزیرآباد کابل، وادی لوگر و قلعه حشمت‌خان شکارگاه‌های آهو و پرنندگان او را تشکیل می‌داد. تفرج‌گاه‌های امیر حبیب‌الله خان صیفیه پغمان، شتائیه جلال‌آباد، لغمان، گلپهار، جبل‌السراج، استالف و غیره بود که در هر سفر عمه و فعله زیادی را با خود می‌برد.

بعضاً تصمیم‌های عاجل سفرش موجب نارضایتی، همراهان، عساکر و مردم می‌شد. حتی دشنام می‌دادند. نمونه آن سفر دسمبر ۱۹۱۸ بود به کله گوش. از جمله اشخاصیکه تماس نزدیک و مستقیم با امیر حبیب‌الله خان داشتند، یک تعداد شان چنین اظهار کردند که: دولت بریتانیا کوشید که امیر افغانستان را از پیشبرد امور مملکتی مانع شوند و توجه او را بسوی دیگری معطوف سازند. چنانچه این مرام خود را از طریق «الله جوئی کشمیری» انجام دادند.

طبق اظهار محمدسرورخان نورستانی «غلام بچه» الله جوئی، این طبیب هندی

شریت مقوی غیر صحنی بنام «نرویگر» را که ساخته دست خود او بود، برای تقویه شاه به امیر خوراندند می رفت. امیر ۱۸ قطره آنرا در آب انداخته می خورد. استعمال این شریت بمرور حبیب الله خان را از حالت طبیعی کشیده و از رسیدگی بامور کشور بازش ماند. داستان های تناول قرص های این طبیب هندی در کابل بسیار معروف بود.

غبار می نویسد: الله جويا برای تقویه شاه و هم برای جلوگیری از حمل بعض زنان حرم شب و روز مصروف بود. رفته رفته افراط شاه در عشرت او را عصبانی و کم بین ساخت و بعدها «شب سراج» را ابداع نمود، یعنی هر شب چهارم مخصوص زنان گردید و بس.

نماینده بریتانیا در کابل می نویسد: «از منابع مختلفه گفته شده که خانم های حرم بسیار مشوش و ناراحت شده بودند، یک خانم امیر بنام علیا جناب تبصره کرد که امیر... یا کدام نوع ادویه برایش داده شده که اعصابش ناراحت شده است. دختران کنیز حرم گفتند که امیر ساعت ها وقت خود را در نماز می گذراند و گریه می کند و خود را در اطاقی بسته، خود را تنها مانده است، برای سه یا چهار روز به هیچ کس اجازه آمدن را باطاق خود نمی دهد...»^{۱۲۰}

این حالت، شاه را تندخو و اندک رنج ساخته بود و بر در باریان خویش سخت می گرفت و با لغزش کوچک و جزئی توهین بزرگی می نمود و بعضاً لت و کوب می نمود. این وضع، آتش کینه و انتقام را در قلب آنان می افروخت. نمونه چندی ازین حوادث در ذیل عرضه می گردد:

شاه روزی بر شاه آغاسی ملکی علی احمدخان متغیر گردید، و او را در دربار عام دشنام پدر داد. شاه آغاسی ملکی مجبور بود که در جواب بگوید «امیر صاحب درست می فرمایند.» وقتی شاه به تفرج در استالف رفت، شهزاده کبیر پسرش و سپه سالار محمدنادرخان از وقت معین دیرتر رسیدند، شاه امر کرد تا هر دو را با کرتی های چپه پوشانده شده روی یابو توسط عسکر سواره بکابل برگردانند.»^{۱۲۱}

در یک نوبت، امیر بر محمدنادرخان چنان قهر شد که امر کرد: یک ریسمان یک پیسه گی خریده در پاهایش انداخته، مثل سگ او را کش کنید» نادرخان دفعته خود

را به پاهای مستوفی الممالک محمدحسین خان انداخته از او طالب کمک شد. مستوفی به نوبه خودش خود را به پاهای امیر حبیب‌الله خان انداخته، استدعای عفو سپه‌سالار را از امیر نمود. از گفته و اظهارات سید بابوجان* یاور سردار شاه‌ولیکان در دوره امیر حبیب‌الله خان.^{۱۲۲}

غبار از زبان سردار محمدهاشم خان می‌نویسد: «وقتی امیر در چمن استور کابل قدم می‌زد و من در معیت او بودم، امیر در امر جزئی برآشفته و با سیلی‌های سنگین خود روی مرا متورم ساخت، پدر و عمم (مصاحبین خاص) ناچار بودند که به کمک شاه پیش آمده و مرا زیر ضربات شدید قرار دهند و آنگاه از امیر معذرت بخواهند که سهو من سبب اذیت دست‌های شاهانه گردیده است.^{۱۲۳}

رپور اجنت برتانیه می‌رساند که در سپتامبر ۱۹۱۶ در حدود ۳۰ یا ۴۰ نفر غلام‌بچه‌ها بخاطر آنکه بوقت معین حاضر نشده بودند، توسط امیر لت و کوب شدند.^{۱۲۴}

حاجی عبدالرزاق خان اندری عالم معروف و مجاهد بزرگ را به نسبت مصرف گزاف پول برای مردمان قبایل سرحد مورد لت و کوب قرار داد که تفصیل آن در صفحات قبلی ذکر شده است. موضوع زیر ضربات قرار دادن شجاع‌الدوله خان غوربندی نیز در صفحات بالا دیده شود.

مطالعه زندگی امیر حبیب‌الله خان می‌رساند که بین طرز زندگی او و ناصرالدین شاه قاجار، مناسبت‌های فراوانی موجود بوده است و ازین نگاه می‌توان این دو سلطان کشورهای همسایه را همباز و همپایه یکدیگر خواند.

ذ - رقابت و چند دسته گی در داخل دولت و دربار

فراریان و تبعید شدگان دوره امیر عبدالرحمن که بیشتر شان تحصیل کرده بودند،

* سید بابوجان پسر سید محمد یعقوب خان از جان‌شا شکر دره کوه‌دامن بود. سید یعقوب خان مشهور به میا صاحب شکر دره پیر عصمت‌الله خان جبارخیل بوده که در وقت پادشاهی دستار پادشاهی امیر عبدالرحمن خان را بخواهش عصمت‌الله خان به سرش بست. این مرد بزرگوار که خانقاه و مریدان و شاگردان زیاد داشت، بعد از فوت جسدش را در تپه سمت جنوبی باغ ظاهرشاه موجوده در کاریز میر بخاک سپردند. مردم او را به «میا صاحب دیوار سوار» نیز یاد می‌کنند، اولادهايش همه اهل معارف اند.

حین ورود بافغانستان پست‌های عمده و مهم دولت را حاصل کردند. آنان که از دو سمت یعنی شرق و غرب وارد کشور شده بودند، تا اندازهٔ زیاد طرز و تفکرشان نیز متمایل بدان سمت‌ها بود.

(دیره دونیان) هندوستانیان که حتی ملکه امیر حبیب‌الله ازین خاندان بنام «ملکه هندوستانی» یاد می‌شد، بیشتر ذهنیت متمایل به هندی‌شان در مسایل سیاسی، تعلیمی، تربیتی و سایر شؤون زندگی نمایان بود. چون از نگاه کمیت، تعدادشان زیاد بود، لذا نفوذشان بالای امیر نیز زیاد بود. برعکس گروپی که از غرب جانب افغانستان آمده بودند، مخالف نفوذ و سیستم هندی و متمایل به کشورهای اسلامی بخصوص ترکیه عثمانی بودند و تعدادشان بمقایسه گروپ اول کمتر بود.

این طرز تفکر بذات خود دوگانگی را بوجود آورده بود که در قبال آن رقابت‌های شخصی، فامیلی و گروپی فامیل شاهی و خارج آنان نیز دران دخیل شد و اثرات منفی اش مستقیم و غیرمستقیم در امور دولتی بمشاهده می‌رسید. راپورهای آرشیفی ذیل در توضیح این مطلب، روشنی خوبی می‌اندازد: احساس ناراحتی و عدم اتحاد بین اعضای فامیل شاهی و طبقه حاکمه افغانستان بنابر حسادت‌ها که مشخصه شاهی مطلقه شخصی است موجود است.

طبق راپورها، مخالفت‌های بین علیاحضرت و امیر حبیب‌الله‌خان، بین معین‌السلطنه عنایت سراج و سردار نصرالله‌خان (بخصوص بر موضوع کمک با مردم قبایل سرحد) بین امیر و نصرالله‌خان، بین علیاحضرت با عضدالدوله و بی‌بی حلیمه رقیب ناخشنود علیاحضرت مادر سردار محمد عمرخان، بین نصرالله‌خان و سردار عبدالقدوس اعتمادالدوله* بین نائب‌السلطنه با مستوفی‌الممالک، ایشک

* عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله پسر سلطان محمدخان متولد ۱۸۴۵ چند زمانی در تبعید بسر می‌برد. بعداً یکی از سرداران بزرگ دورهٔ عبدالرحمن‌خان شد. در قیام هزاره‌ها، بحیث رئیس تنظیمیه و افسر سپاه در سرکوبی آن قیام سهم عمده داشت. سراج‌التواریخ در موردش نوشته که.... سردار عبدالقدوس‌خان چندین تن از دختران بزرگان هزاره را که در حسن و جمال ممتاز بودند به اسم سیرتی تصرف کرده ... سردار معزی‌الیه از کاری که درین باب ارتکاب ورزیده بود، تغافل نموده معروض پایه سریر سلطنت داشت که آنچه از دختران هزاره مشاهده افتاد همه بهایم صفت و بوزینه هیأت و خرس صورت اند....» (فرهنگ صفحات ۴۰۲، ۴۰۳، بحواله سراج‌التواریخ) این سردار که در آغاز زمان امیر حبیب‌الله‌خان دست راست او بود و در ۱۹۰۵ صدراعظم تعیین شده، سردار نصرالله‌خان او را خوش نداشت و بمرور از قدرت باز ماند. از شورش منگل (۱۹۱۲) به بعد

آغاسی ملکی با مستوفی الممالک، بین معین السلطنه و سردار محمدیونس خان شوهر همشیره امیر حبیب‌الله خان با فامیل یحیی خیل.

ولی فامیل یحیی خیل مانند آصف خان و یوسف خان (مصاحبان خاص) و پسرانشان که تعدادشان به ده یا دوازده نفر می‌رسید، برعکس دیگران با هم متحد اند و احترام متقابل دارند و بنابراین بر امیر حبیب‌الله خان نفوذ دارند. گفته می‌شود که نفوذ آنها بطرفداری برتانیه است و در نتیجه همین ذهنیت این دو برادر و پسرانشان که پست‌های بلند ملکی و نظامی دارند، توسط سردارهای دیگر، مورد تنفر قرار دارند. چنانچه سردار شاه ولیخان رکاب‌باشی گفت: «ما یک تهدیدی برای سایر درباریان قرار گرفته ایم.»^{۱۲۵}

خوف، هراس و حسادت یحیی خیل، عامل تقسیم بندی بین کونسرها گردیده که نتیجه آن مشکلاتی را برای امیر حبیب‌الله خان بار آورده است.^{۱۲۶*} راپورها می‌رساند که کشیدگی بین سردار نصرالله خان با شهزاده عنایت‌الله تا سرحدی رسید که عنایت‌الله موضوع را بگوش امیر رسانید و امیر چند نوبت با سردار نصرالله خان صحبت کرد که نتیجه یکی از صحبت‌هایش گرفتاری و زندانی شدن حاجی عبدالرزاق خان و قاضی مجددی مشهور به قاضی «اچین» و تعویض کارهای مهم سیاسی به محمدحسین خان مستوفی الممالک بود.^{۱۲۷}

ادامه زیرنویس صفحه قبلی

بار دیگر مشوره او پذیرفته می‌شود و در شورای دولت شامل ساخته شد. در قضیه مشروطیت، مشروطه خواهان را واجب‌القتل دانست.

* یحیی خیل که در اداره افغانستان بسیار صاحب قدرت اند، از طریق همین نفوذ فامیلی بود که امیر حبیب‌الله خان، سردار محمدعثمان خان والی مزار را باوجود ناگامی‌های مهم و عمده و جمع آوری پول فراوان و ثروت بی‌اندازه از جیب مردم و شکایات زیاد مردم که وقتاً فوقتاً بکابل آمده اند و تأثیر و شکایات خو را به امیر تقدیم کردند، او را مجدداً بحیث والی قندهار مقرر کرد. راپور ۱۹ مارچ ۱۹۱۸، در آرشیف اندیا آفس (لندن)

یحیی خیل درین متن عبارت بودند از سردار آصف خان، محمدیوسف خان، نادرخان، محمدعزیزخان، شاه محمودخان، هاشم خان، سردار سلیمان خان، شاه ولیخان، سردار محمدعلی خان و سردار احمدشاه خان

گرچه بین نایب‌السلطنه و شهزاده عنایت‌الله مصالحه صورت گرفت و بخانه یکدیگر رفت و آمد موجود بود، ولی کدورت و مشاجره دوام داشت. راپورهای چند و متواتری در مورد کشیدگی‌های بین طرفین تا سر حد استعفای نصرالله‌خان و مداخله امیر حبیب‌الله‌خان موجود است. برعکس همه درباریان از شهزاده امان‌الله‌خان به نیکی یاد شده، او را آدم پرکار، دارای کرکتر عالی، وظیفه‌شناس، ثابت قدم، وقت شناس و دقیق گفته اند. مردم نسبت به سایر شهزاده‌ها حتی نایب‌السلطنه و شخص امیر حبیب‌الله‌خان او را ترجیح می‌دهند. مردم عامه کابل به آواز بلند از روش نیک امان‌الله‌خان صفت می‌کنند. امیر حبیب‌الله به شهزاده حیات‌الله گفت که در اداره امور قدم‌های امان‌الله را تعقیب کن.^{۱۲۸}

بدینسان دیده می‌شود، یگانه شخص از فامیل شاهی که در مورد او قبح نظر وجود نداشت، شهزاده امان‌الله بود و این امر یکی از عوامل موفقیت او در آینده و برای رویکار شدن بر تخت افغانستان بود.

ر - مطبوعات

در نیمه دوم قرن ۱۹ نهضت‌های اجتماعی و سیاسی در کشورهای اسلامی که بیشتر عکس‌العمل در برابر تجاوز استعمار اروپایی بود، در افغانستان نیز در سال‌های ۱۸۷۰ راه اصلاحات گشوده شد و در کنار وجوه فرهنگی - اجتماعی نخستین اخبار و نخستین مطبوعه نمودار گردید.

در زمانیکه خطاطان چیره دست و نقاشان ماهر خراسان بزرگ با دست و قلم کتاب می‌نوشتند و با تحمل سال‌ها مشقت و زحمت و تکلیف نسخه برداری می‌کردند، مغز متفکری در آلمان بکار اختراعی مشغول بود که زحمت و تکلیف و مشقت تراش خامه و ساختن مداد و ترکیب ماز و دوده و کار رونویس کردن کاتبان را از میان بردارد و امکان آنرا میسر سازد که بوسیله ماشین از یک نسخه کتاب، هزاران و حتی ملیون‌ها نسخه بدست آید... این شخص Gohan Gutenberg گوتنبرگ آلمانی بود که بالاخره به اختراع «ماشین چاپ فلزی» موفق شد و در ۱۴۴۴ میلادی کتاب انجیل را بآن چاپ کرد. با اختراع ماشین چاپ، تحول عظیمی در جهان پدید آمد و استفاده از کتاب و مطالب نوشته شده از انحصار کشیش‌ها و ثروتمندان و صاحبان قدرت بیرون شده و موانع بزرگ از سر راه نشر عقاید عالی

انسانی و اختراعات و اکتشافات، علمی دانشمندان، فلاسفه و متفکرین از بین رفت...

این اختراع اولاً در اروپا نشر گردید. در مشرق زمین بخصوص در کشورهای همسایه و مجاور افغانستان نیز بمرور چاپ ماشینی نمودار شد.^{۱۲۹} متأسفانه شرایط داخلی و عوامل بیرونی افغانستان، مجالی برای فکر کردن دربارهٔ ماشین چاپ و طباعت نداد. درین دراز مدت، نه تنها آثار و علایمی از آبادی و عمران قابل ملاحظه دیده نمی‌شود، بلکه توجه بر فرهنگ و پیشرفت معنی و پیشرفت معنی و مصداقی، نداشته، رکود و انزوای علمی و فرهنگی بر کشور حاکم گردیده و افغانستان به مقایسه کشورهای همسایه بمراتب عقب‌تر گذاشته شد و تقریباً هیچ افتخاری قابل ملاحظه درین زمینه بمشاهده نمی‌رسد.

در هر حال دورهٔ دوم سلطنت امیر شیرعلی‌خان که عوامل ملی و خارجی مستقیم و غیرمستقیم در شکل‌گیری اصل تحول و در پیدایش و پذیرش اندیشه تحول، مؤثر بودند، موجب شد که برای بار نخست دستگاه ماشین چاپ و طبع و طباعت با افغانستان وارد و چرخ‌های مجهز مطبعه سنگی را در کابل بگردش آرد.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که در هنگام زمامداری امیر شیرعلی‌خان دو مطبعه چاپ سنگی بر علاوه مطبعه «شمس‌النهار کابل» در افغانستان وجود داشته است یکی ازین مطابع مطبعه «مصطفی‌آوی» نام داشت. گفته می‌شود که این مطبعه در سرای سردار شیرعلی‌خان در خارج محوطه بالاحصار کابل در چوک کابل داخل شهر کهن، نصب شده بود که دران کتب اصولات دینی، نظامی، علمی، رسالات اطلاعات کاغذهای صکوک، وثایق و تکت‌های پستی طبع می‌گردید.* مطبعه دومی بنام «مرتضی‌آوی» که در مجاورت مطبعه اولی در شهر کهنه در سرای سردار شیرعلی‌خان تأسیس شده بود، در طبع کتب رسالات و شماره‌های اول تا نهم جریده «شمس‌النهار کابل» دران طبع می‌شد. مطبعه سومی بنام «مطبعه شمس‌النهار کابل» در بالاحصار کابل جائیکه کابینه حکومت تازه تشکیل یافته، سید نورمحمد شاه فوشنجی دران مقرر بود، بنا گردید و کار طبع جریده شمس‌النهار

* قبل ازین مطابع کتب طرف احتیاج یا نسخ قلمی بود و یا در مطابع‌هنگ چاپ می‌شد.

کابل را بعهدده داشت چنانچه از شماره دهم به بعد جریده مذکور در همین مطبعه به نشر رسیده است.^{۱۳۰}

انگلیس‌ها در تجاوز دوم‌شان بر افغانستان قصداً به زعم خودشان برای جبران شرف ملی و انتقام خون «کیوناری» و همراهانش، نه تنها ده‌ها، صدها نفر، احرار ملی را از بین بردند، بلکه عمارات مستحکم بالاحصار کابل را با یک نوع غیظ و غضب حیوانی تا حد امکان ذریعه نقب و گلوله باری‌های توپ ویران کردند و هنگامه‌های دهشت و وحشت چنگیزی را تجدید نمودند. در اثر این خرابکاری‌ها، بالاحصار به ویرانه بزرگی تبدیل شد.^{۱۳۱} با تخریب و سوختاندن قلعه مستحکم جنگی و نظامی، دفتر جریده و مطبعه جریده شمس‌النه‌ار نیز طعمه حریق گردید. ولی مطبعه «مصطفای» و مطبعه «مرتضای» در کابل تا دوره زمامداری امیر عبدالرحمن‌خان وجود داشتند که بعدها تجدید حیات داده شده در پهلوی سایر مطابع افغانستان فعالیت می‌نمودند.^{۱۳۲}

امیر عبدالرحمن‌خان، مطبعه لیتوگرافی (مطبعه سنگی) را در محوطه «ماشین‌خانه کابل» جائیکه پول مروج افغانی در آن سکه زده می‌شد، مونتاژ شده بود که در آن کتب رسالات و دستورات‌العمل‌ها مبنی بر اطاعت پادشاه، تحویل دادن مالیات به موعد و قانون اداره چاپ نمود که اسامی آن در صفحات قبلی ذکر شده است.

در دوره زمامداری امیر حبیب‌الله در سال ۱۲۹۲ ه.ش در اثر تقاضای مدیر و سر محرر «سراج‌ال‌اخبار افغانیه یک مطبعه کامل و مجهز تیپوگرافی (طبع حروفی) بشمول دستگاه زینگوگرافی، عکاسی و کلیشه‌سازی از استانبول وارد کابل شد. این مطبعه نیز در پهلوی «مطبعه سنگی دارالسلطنه کابل» دوران امیر عبدالرحمن‌خان، در همان کمپوند ماشین‌خانه کابل نصب گردید و جریده سراج‌ال‌اخبار افغانیه از سال سوم نشراتی به بعد درین مطبعه جدید به حروف طبع گردید. درین مطبعه یک تعداد متخصصان ترکی اجرای وظیفه می‌کردند.

در واقع مطبوعات در افغانستان بمعنی واقعی واژه قریب هفتاد سال بعد از نخستین تماس رسمی انگلیس به افغانستان عرض وجود کرد. آغازگر واقعی آن امیر شیرعلی‌خان، بنیانگزار و مؤسس مطبوعات عصری و جدید کشور، با استفاده از تخنیک و فرهنگ غربی که ملهم از هندبرتانونی بود، سر برافراشت.

جریده شمس‌النهار کابل:

اگر جریده کابل* را تا پیدا شدن نمونه‌های چاپی آن نادیده بگیریم، نخستین جریده چاپی و متعهد افغانستان در سطح ملی می‌باشد. این جریده در ۱۸۶۹ زمانیکه امیر شیرعلی‌خان تازه از سفر هند برتانوی برگشته بود و یا در نزدیکی‌های موقعی که سید جمال‌الدین افغانی، پیشنهاده نشر جریده را به امیر سپرده بود اتفاق افتاده بود به نشرات آغاز کرد. چنانچه روزنامه «فارس» منتشره شیراز سپتمبر ۱۸۶۹ نوشت: در کابل روزنامه مخصوص مقرر شده است که به طبع برسد، اسم آن شمس‌النهار می‌باشد» * ۱۳۳

از نشر اولین شماره آن تا تاریخ ۲۰ شوال ۱۲۹۲ که جمعا دو سال و سی و پنج روز می‌شود، به گمان غالب درین مدت ۴۸ شماره بچاپ رسیده باشد. ۱۳۴

جریده شمس‌النهار به اهتمام میرزا عبدالعلی‌خان در کابل انتشار می‌یافت. این جریده از نظر محتوا بیشتر خبری بود تا علمی، ادبی و اجتماعی. خبرهای خارجی را بیشتر از منابع خارجی و نشریه‌های که از هند برتانوی، ایران و سایر کشورهای همجوار بدار السلطنه کابل می‌رسید، می‌گرفت. همکاران جریده اکثراً اراکین دربار و صاحب نفوذ در سلطنت کابل بودند. علاوه از نشریه‌هایی که به مبادله جریده

* در مورد نشر «جریده کابل» به سرمحرری سید جمال‌الدین افغانی در دوره امیر محمداعظم‌خان نظرهای متفاوتی وجود دارد، بعضی‌ها می‌نویسند که جریده کابل اولین جریده بود که در آسمان مطبوعات افغانستان درخشید. دسته دیگر می‌گویند که جریده مذکور چاپی نی، بلکه بصورت قلمی و در چند نسخه محدود نشر می‌شده است. دیگران گفته اند که این جریده (دیواری) و دست‌نویس نشر می‌گردید، و نیز دسته محققان دیگر باین باور اند که جریده بنام «جریده کابل» در افغانستان وجود نداشته، اگر احياناً اثری ازان وجود می‌داشت و نسخه در دسترس می‌بود، تا زمانیکه اسنادی بدست نیاید، هیچ نظری مبنی بر تأیید و یا رد نشر «جریده کابل» را نباید پذیرفت و بایست انتظار ماند تا سندی در زمینه بدست آید. (پوهاند رهین شماره اول، سال اول، آریانا برون مرزی)

پوهاند دکتر جاوید در دیداری که با استاد عشیق در مشهد داشت، بروشنی و وضاحت اظهار کرد که یک نسخه «جریده کابل» را در ولایت هیرمند به چشم خود دیده است. (پوهاند رهین، شماره سوم، سال اول، آریانا برون مرزی)

* در مورد سال نشر «شمس‌النهار کابل» اختلافات نظر وجود دارد. غبار ۱۸۷۵، فرهنگ ۱۸۷۳، پویا فاریابی در مجله نقد و آرمان شماره ۱۰ و ۱۱ سال (۱۳۷۹ ۱۸۷۸ و پوهاند رهین، ۱۸۶۹، را سال نشر جریده مذکور یاد کرده اند.

«شمس‌النهار کابل» می‌رسید، تعداد کثیری از نشریه‌های هندی مستقیماً به کتابخانه شاه‌ی شیرعلی‌خان در بالاحصار کابل روانه می‌شد.*

در مراحل اول نشراتی، هفته یک نوبت، بعداً هر پانزده روز و اخیراً در هر یک ماه یک مرتبه در شانزده صفحه به خط نستعلیق زیبا و روشن به طبع می‌رسید. نشان لوحه شمس‌النهار کابل صورت دو شیر و دو شمشیر بود. هر دو شیر در یک دست شمشیر و در دست دیگر سر لوحه «شمس‌النهار کابل» را دارند. نشان نمایانگر آنست که در حالیکه مردم افغانستان در یک دست شمشیر دارند و با استعمارگران می‌جنگند، در دست دیگر لوحه شمس‌النهار را به مثابه سمبول روشنی، روشنگری، روشن سازی و بیداری مردم به کف دارند.**

پس از سقوط امیر شیرعلی‌خان، در دوره‌های امیر محمد یعقوب‌خان و امیر عبدالرحمن‌خان نشریه موقوفه بچاپ نرسیده است. آنچه مسلم است اینست که در دوره عبدالرحمن‌خان منبعی که اراکین دربار اطلاعات و خبرها را از آن بدست می‌آوردند، یک خبرنگار قلمی بود که توسط محرران، کاتبان، منشیان و نستعلیق‌نویسان دربار نوشته می‌شد و به امیر، اراکین دربار و شخصیت‌های مهم سلطنتی توزیع می‌گردید. این اخبارنامه قلمی بشکل یک اطلاعیه (بولتن) بود که

* از نشریه‌های خارجی، از اخبارهای ذیل نام برده شده است: «انجمن پنجاب» چاپ لاهور، راجپوتانه چاپ هند، «عالم» چاپ لاهور، «کوه نور» چاپ پشاور، «اخبار عالم» چاپ لاهور، «تایمز آف اندیا»، «سید الاخبار» روزنامه فارسی زبان چاپ دکن، «اخبار نامه» اوده اکبر (پوهاند رهین سال اول، شماره دوم، آریانا برون مرزی).

** باید بخاطر داشت که در دوره زمامداری شیرعلی‌خان و جریده «شمس‌النهار کابل» نیز سیستم اطلاع‌رسانی در افغانستان و واقعه‌نگاران افغانی در خارج کشور وجود داشته اند که علاوه گردآوری وقایع و اطلاعات از منابع نشراتی کشورهای همجوار، به شغل جمع‌آوری اطلاعات از محل واقعه مصروف بودند. چنانچه پدر غلام محی‌الدین‌خان انیس در قاهره شغل واقعه‌نگاری داشت. علاوه بران از محتوای جریده «شمس‌النهار کابل» نیز معلوم می‌شود که اکثر خبرنگارهای که از کشورهای همجوار به اداره جریده ارسال می‌شد، از طرف واقعه‌نگاران خود جریده مستقیماً بدفتر جریده ارسال شده است. چنانچه کورسپاندنت ما از بخارا... خوقند... تاشکند... سمرقند... یارقند... هند... پشاور

خبرهای داخلی جریده «شمس‌النهار» از دو منبع حاصل می‌گردید: منابع دولتی رسمی و خبرهای «عام» بواسطه خبر نگاران جریده از محل واقعه در کابل و ولایات (پوهاند رهین، سال اول، شماره دوم، آریانا برون مرزی)

هفته‌وار و گاهگاهی در پانزده روز و بعضاً در یک ماه یک مرتبه، تهیه و توزیع می‌گردید.

گذشته از «خبرنامه قلمی» آنهم به تیراژ محدود و به تعداد اراکین دربار از کدام نشریه چاپی بادامه شمس‌النهار کابل اطلاعی در دست نیست.^{۱۳۵}

با ختم دورهٔ اختناق و رکود فرهنگی دورهٔ امیر عبدالرحمن‌خان و با رویکار آمدن امیر جدید یعنی امیر حبیب‌الله‌خان، اختناق کاهش یافت و گام‌ها و گرایش‌های تجدید پسندانه و از آنجمله نشر جریده و اخبار و مطالعه بار دیگر در آسمان مطبوعات طلوع نمود و آن به تفصیل ذیل:

محمود طرزی در اوایل ۱۹۰۲ بغرض فاتحه امیر عبدالرحمن‌خان وارد کابل شد و در توقف نه ماهه اش به صفت مهمان امیر جدید، صحبت‌های با امیر و درباریان انجام داد که در نتیجهٔ آن، امیر او را به بازگشت بوطن دعوت نمود. او در ۱۹۰۵ بکابل برگشت.

محمود طرزی طی همین مدت یک پمفلت مذهبی را بنام «ترغیب‌الجهاد» که بزبان عربی قسملاً در قسطنطنیه و قسملاً در دمشق نوشته می‌شد، با امر امیر بزبان فارسی ترجمه می‌نمود. این ترجمه فارسی در کابل نشر می‌گردید و از آنجا در سراسر کشور توزیع می‌گردید. نشریه مذکور، تمایلات پان‌اسلامستی داشت و به مفاد آن تبلیغ می‌نمود.^{۱۳۶}

به تعقیب آن «سراج‌الاخبار افغانستان» در ۱۹۰۶ به نشرات آغاز کرد. ولی محمود طرزی از آن ذکری بعمل نیاورده است. گرچه «سراج‌الاخبار افغانیه» در مورد فوت مولوی عبدالروف‌خان نوشت:

«... فاضل مشارالیه ذات عرفان صفاتی بودند که جامع علوم نقلیه و عقلیه و ماهر کامل السنه متفاوته عربی، فارسی، افغانی بودند. چنانچه در وقتی که کس اخبار را نمی‌شناخت، اخبارات عربی که برای ذات شوکت مآب اعلیحضرت همایون... از مصر، شام و غیره ممالک می‌رسید ایشان حسب‌الامر والا ترجمه می‌نمودند...^{۱۳۷} ولی طرزی از سراج‌الاخبار افغانستان یادی نکرده است.

میر محمدصدیق فرهنگ می‌نویسد: «... کانون اصلی حرکت مکتب حبیبیه بود که

در سال ۱۹۰۳ تأسیس گردیده... معلمین مکتب که بعضی مانند دکتور عبدالغنی و برادران و همکارانش هندی و برخی ترک و عدهٔ افغان بودند، جراید هند و ترکیه را از طریق اشتراک جراید فارسی زبان مثل: اختر استانبول، حبل‌المتین کلکته و مطبوعات ایرانی را از طریق دفتر خصوصی و درالترجمه شاهی بدست آورده، توسط آن از احوال جهان و کشورهای مجاور آگاهی حاصل می‌کردند و با افکار جدید که عمدتاً بر دو محور مبارزه با استعمار و استبداد چرخ می‌خورد، آشنایی بهم می‌رسانیدند.^{۱۳۸}

از آنجا که پژوهش‌ها نمایانگر آنست که جریده «حبل‌المتین کلکته» به مقایسه جراید دیگر خارجی موثریت بیشتری در افکار روشنفکران آن عصر افغانی داشت،* بنا اندکی به تفصیل در مورد آن صحبت می‌کنیم:

حبل‌المتین (Hublulmatin)

این جریده هفتگی در کلکته از طرف فراریان ایرانی توسط مؤیدالاسلام به نشر می‌رسید. جریدهٔ مذکور بزبان فارسی در ۲۴ صفحه به نشر می‌رسید و در کشورهای هند، برما، ایران، افغانستان، ترکیه عثمانی، مصر، چین، ترکستان روسی و اروپا فرستاده می‌شد. طبق اظهار «غبار» مؤرخ شهیر وطن: این اخبار اصلاً به کمک و ارادهٔ انگلیس‌ها به نشرات آغاز کرد. بدین معنی که در دورهٔ قاجاریه، دولتین روسیه تزاری و برتانیه، هر دو در پی نفوذ بیشتر در سرزمین ایران بودند. چون روس‌ها با روحیه و کلتور شرقی (ایران) آشنایی بهتر و بیشتر داشتند، لذا توانستند شاهان قاجاریه را بیشتر تحت نفوذ خود در آرند و آنها را بمرام و منفعت خود استعمال کنند. انگلیس‌ها برای تضعیف این نفوذ، کوشیدند تا منورین و روحانیون را طرفدار خود سازند و آنها را علیه شاه انگیزند. یکی از کوشش‌های موفقیت‌آمیزشان نشر جریده حبل‌المتین بود. چه اخبار مذکور را بهترین وسیله تبلیغ علیه شاه ایران دانستند و آنها در خاک هند برتانوی اجازه نشر دادند.

The HUBL_UL MATIN. Published at Calcutta is read a good deal at Kabul *
از اسناد محرمانه اندیا آفس لندن تاریخی ۲۳ می ۱۹۰۶ نمبر ریفرنس: (۱۸۸ - ۷ - ps - L)

این اخبار یکی از جراید مشهور و انقلابی آن عصر محسوب شده، تأثیرات آن علیه استبداد داخلی، مشروطیت و آزادی نه تنها در ایران و کشورهای دیگر محسوس بود، بلکه در افغانستان نیز بزرگترین محرک جنبش مشروطه طلبی گردید.

برای اینکه از چگونگی موضوعات این جریده خوبتر آگاه شده باشیم اینک نمونه‌های چندی از مقالات و موضوعات آنرا درین جا نقل می‌کنیم:

«...ای برادران ایرانی تا حال زیر بار استبداد، خسته شدید و به ستوه آمدید... به تظلمات بی‌پایان امرا و حکام دچار گشتید... این‌ها راهم می‌فهمید که چرا سایرین علم دارند، تجارت دارند، صنعت دارند، سعادت و استراحت دارند و شما بغیر از ذلت و جهالت چیزی دیگر ندارید. علت اینکه شما چنین بدبخت و آنها چنین خوشبخت شده‌اند، چیست؟ آنها خاک دارند، شما هم دارید، آنها رعیت دارند شما هم دارید. در چیزهای طبیعی با آنها مساوی هستید. تفاوتی که دارید همین است که اداره سلطنت آنها قانون اساسی است و مال شما سلطنت مطلقه. سلطنت شما فقط در عهده یک نفر است که خود را مالک الرقاب امم میدانند ولی رشته حکومت آنها در دست فرد فرد ملت است»

«... حادثه شگرفی را در صحنه تماشا گاه عالم جلوه‌گر ساخت که عبارت از انقلاب و اغتشاش داخلی روس باشد. ملت بر علیه بهادران حکومت مستبده قیام نموده، آزادی و حقوق انسانیت خود را طلب می‌نماید. صد و ده سال قبل در فرانسه یعنی در پاریس همین مسأله بروز نمود و ملت از دولت آزادی و قانون اساسی و مساوات طلب نمود و لویی شانزدهم با هیأت مستبدین و عساکر مسلح مقابله نمودند. در دست ملت جز قلم نبود، ولی استبداد بآن توپ دوازده پوند و میلیون‌ها تفنگ و شمشیر و غیره در دست داشتند. ولی آلات مدافعه و مقابله و مهاجمه ملت منحصر به تیغ زبان و زبان خامه بود. باوجود این عدم مناسبت و مغایرت اسلحه، صاحبان منطق و بیان و کلک و بنان بر ارباب سیف و سنان غلبه یافته و ملت فرانسه دلخواه خود را به موقع اجرا در آورد... و روسیان نیز از دولت خود همان را می‌خواهند که ملت فرانسه می‌خواست. ای مسلمانان قدری بخود آئید از خدا و رسول شرم ننمائید. ملت عیسوی که یکی در کتاب آنان سخن از قانون برده نشده از شریعت نبوی و دستور العمل برداشته و رسم مشورت را جاری و از

احکام اسلام دزدیده و قانون مساوات و مواسات را استوار و در سایه آن بر همه ملل تفوق جسته اند، چرا باید با آنکه ما اصل را دارا هستیم به سبب عدم اعتنا بآن تا این درجه خوار و ذلیل باشیم.

ای مسلمانا محترم! دست بعروةالوثقی دین بزنید و از اقوام روسیه سرمشق بردارید تا نایل مرام شوید... امروز طبیعت عالم بکلی تغییر یافته و پابندگی هیچ دولت بدون وضع قانون اساسی ممکن نیست. زیرا تا افراد ملت از همه چیز خود امنیت کامله نداشته باشند، تا قلم ملت و افکار ملت آزاد نباشد، اتفاق جدی ملت با دولت محال است و تا اتفاق حقیقی فی مابین دولت و ملت حاصل نشود، از برای دولت اقتداری که کامل بقای سلطنت باشد، دست نمی‌دهد. قوام و دوام دولت بسته بعدل و داد است و اجرای عدل و داد منحصر باصول مراقبه است و موجبات مراقبه، بدون وضع قانون اساسی و مجلس مبعوثان محال است... اگر در عهد این شه‌ریار دل‌آگاه قانون دولت تشکیل نشود و اتفاق ملت و دولت بحصول نیاید باید خط بطلان بر سلطنت ایران کشید.»^{۱۳۹}

نشر اخبار مربوط به مجلس مبعوثان «دوما» و برهم زدن مجلس «دوما» توسط امپراتوری روس و جواب تردیدیه اعضای «دوما» در مقابل امپراتور روس اینک نمونه چند از کلام تردید به اعضای دوما: «ای برادران و فرزندان وطن عزیز کوشش و جد و جهد کنید از برای عزت و برقراری مجلس «دوما» و ثواب عمومی ملت جایز نیست که مملکت روس یک روز از مجلس مبعوثان خالی باشد و باز دست استبداد مشغول بکار شود. اکنون که اسباب تان بجهت احقاق حق خود فراهم و آماده است، فرصت از دست ندهید.

اول - اینکه بدون رضایت اعضای «دوما» دولت نباید مالیات از ملت بگیرد.

دوم - اینکه دولت هیچکس را بی‌امضای دوما نمی‌تواند بخدمت قشونی و لشکری جلب کند.

اکنون که مجلس دوما را بند کرده، باید شما هم مالیات و لشکر باو ندهید تا ناچار شود و متابعت ملت نماید. اگر از دیگران قرض بخواهد بگیرد، باماها دخلی ندارد، و ملت هرگز بادای آن نخواهد پرداخت و بدمه ملت نیست. چرا که قرض که

بدون امضای وکلای ملت باشد، بر ذمه دولت روسیه نیست و هرگز ادا نخواهد شد»^{۱۴۰}

نویسنده این اثر تا جائیکه با رفقای افغانی منجمله عبدالهادی «داوی» تماس گرفتم، غالب آنان با نفوذ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در افکار روشن‌فکران و مشروطه‌خواهان افغانی موفق نبودند. در حالیکه اخبار مربوط به انقلاب مذکور همواره از طریق حبل‌المتین به افغانستان می‌رسید. پس به استناد مقالات از جریده مذکور عقیده نویسنده اثر چنین است که انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در جنبش مشروطیت افغانی نیز مؤثر بوده است. باین متن توجه فرمائید:

«برای حفظ ملت و بقای دولت باید قانون مشروطیت اختیار شود. زیرا تا دولت اصول قانون مشروطیت را التزام نفرماید، ممکن نیست ابناى ملت از روی یک میل و جدایی خود را فدای دولت قرار بدهد...»^{۱۴۱}

«هر ملتی که تازه می‌خواهد پا به دایره ترقی بگذارد، یا باید حکمران آن به حرافت طبع به مضرات حکومت مطلقه یعنی سلطنت مستبدانه ملتفت شده و جهت بقای سلطنت و ترقی دولت و ملت وضع قانون اساسی نموده و سلطه گروه ستم‌گران را خاتمه دهد... هر پادشاهی که در حفظ اصول استبداد بکوشد جامه ذلت و خواری خواهد پوشید و بلکه دولت آن محو و منقرض خواهد گردید...

ملت دانستند که در حکومت مشروطه احدی نمی‌تواند کیف مایشاه حکم براند و بمال و جان و عیال آنان تجاوز کند حقوق همه مساوی است...»^{۱۴۲}

جریده حبل‌المتین کلکته که قیمت اشتراک آن در افغانستان بیست قرآن بود، دو کاپی آن بکابل می‌رسید. یک کاپی آن برای امیر حبیب‌الله‌خان، کاپی دوم آن به سردار عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله فرستاده می‌شد. نسخه امیر حبیب‌الله‌خان بعد از مطالعه نزد محمدولی‌خان سرجماعه غلام‌بچگان حفظ می‌شد. میر زمان‌الدین‌خان و یاریگ‌خان پسران مامای محمدولی‌خان که اشخاص با ذوق و علاقمند مطالعه بودند، جریده مذکور را از محمدولی‌خان بدست آورده بعد از مطالعه آنرا برفقا و دوستانی که علاقمند مطالعه به مقالات سیاسی بودند، می‌دادند.

مولوی محمدرسورخان واصف بیشتر از نسخه‌های که توسط یار بیگ‌خان برایش

می‌رسید استفاده می‌کرد. چه مولوی محمدرورخان با مردم درباری تماس داشته و نیز یاری‌بخش بعضی کتب عربی را از نزدش می‌خواند. میر سیدقاسم‌خان «لغمانی» که با مولوی محمدرورخان طرح آشنایی داشت و نیز در دفتر سراج‌الاحکام همکار بودند، به تشویق مولوی مذکور به خواندن و مطالعه جریده «حبل‌المتین» و سیاست علاقمندی پیدا کرد. علاوه‌بر سراج‌الاحکام بعضاً از نسخه دومی جریده مذکور که توسط جمعه‌خان و پاینده‌محمدخان (فرحت) پسران سردار عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله برایش می‌رسید، استفاده می‌کرد. این جریده که خوانندگان و علاقمندان زیادی پیدا کرده بود، دست بدست می‌گشت. بزودی منبع الهام افکار مشروطه‌خواهان افغانستان گردید.^{۱۴۳}

سراج‌الاخبار افغانستان

نشریه چاپی در افغانستان بعد از جریده شمس‌النهار کابل که در سال ۱۸۷۸ م در اثر حملات انگلیس‌ها از بین رفت، مدت‌ها متوقف ماند. خاصه در دوره‌ای که کشورهای همسایه و همجوار افغانستان به اکتشافات و پیشرفت‌هایی نایل آمده بودند و مردم افغانستان هنوز در همان تاریکی قرون وسطایی فرو رفته بودند و هیچ خبری طوریکه شاید و باید از حوادث و پیشرفت‌های محیرالعقول بشری نمی‌شنیدند، تا اینکه بگفته پوهاند حبیبی جمعی از روشنفکران و دانشمندان مربوط «مدرسه شاهی» و دارالعلوم حبیبیه بدربار امیر حبیب‌الله پیشنهادی نمودند که انجمنی از دانشمندان افغانی بوجود آید تا یک جریده پانزده روزه را بنام «سراج‌الاخبار افغانستان» در کابل نشر نمایند.^{۱۴۴} * پیشنهاد متضمن مواد زیرین بود:

۱. اسم اخبار «سراج‌الاخبار افغانستان» باشد که بر صفحه اول اخبار بقلم جلی «سراج‌الاخبار افغانستان» نوشته شود.

* سهم و فعالیت دیگران بخصوص معلمین هندی را نباید از نظر دور داشت. چنانچه موجودیت مولوی نجف‌علی‌خان برادر داکتر عبدالغنی‌خان پنجابی ولو که آدم مشکوک بود، یحیی سب ادیتور و ترجمان ژورنال‌های انگلیسی و اردو، در کنار مولوی عبدالروف‌خان که از اخبارهای عربی ترجمه می‌نمود، موثید این ادعاست (مراجعه شود به اسناد سری اندیا آفس، لندن. جون ۱۹۰۹) و نیز داکتر عبدالغنی موظف شده بود که یک اخبار نشر کند، نمونه آن تهیه و تأیید شده بود. مگر قبل از نشر اخبار مذکور، داکتر عبدالغنی زندانی شد. (داکترغنی، آسیای میانه ص ۸۰)

۲. چند اخبارات ضروری برای اخذ نمودن مطالب علاوه از اخباراتی که بالفعل بدارالسلطنه کابل می‌آیند و دیگر اسباب مثل نقشه‌های جغرافیه و کتب لغت که از برای اجرای کار اخبار مطلوب باشد، بعد از امر حضور خواسته شوند و بنام سرشته‌دار داکخانه اسلامیة پشاور فرمان صادر شود که اخبارات و کتب مطلوبه را بقرار سیاهه ذیل خریداری نموده روانه کند. اخبارات عربی مطلوبه الظاهر نبراس، المشارقه و المفارقه به مستشار. اخبارات انگریزی مطلوبه اسلامیة کالج، منتلی لاهور و اخبارات ترکی، اخبارات اردو مطلوبه: بمبئی گزت، دهلی گزت، گرزن گزت، نصرت‌الاکبار سوداگر، نقشه‌های کلان بلفظ فارسی. روغنی: کره ارض براعظم‌ها، مرات الارض مطبوعه مطبع اسلامیة لاهور و کتاب‌های لغت فارسی و عربی از هر قسم یک یک جلد.
۳. احوالات دارالسلطنه بواسطه کوتوالی به بیت‌الشورای خاص برسد و بعد از آن بقرار اصول صوابدید اهل شورای واقعات، قابل اشاعت در مطبع اخبار فرستاده شود و ادیتران اخبار، اخبارات را راست کرده به محرر پاک‌نویس بسپارند.
۴. بعد از اصلاح عبارات و مضامین مهتمم مطبع به صوابدید ادیتران مضامین را ترتیب نموده برای کاتبان کاپی‌نویس بسپارد و مدام این امر را ملحوظ داشته باشد لکن حتی‌الوسع از مسایل اختلافی احتراز کرده شود تا ما بین اهل اسلام برادری قائم شود.
۵. احوالات و مضامین که اکثر درج اخبار کرده خواهد شد، حسب ذیل خواهد بود: مسایل دینی، اشتهااراتی که از برای بهبود رعیت و سرشته داخل ملک وقتاً فوقتاً از طرف صاحب دولت شایع می‌شود، اخبارات خارجه با حالات ممالک محروسه افغانستان با حالات مقامی، یعنی واقعات دارالسلطنه با نرخ غله و غیره با کیفیت موسوم‌ها در علاقه‌های مختلفه ممالک محروسه با شعر و سخن بعد از صوابدید ادیتران اخبار با نسخه‌های ادویه مجربه وسایل طبیه با اشتهاارات تجار با حرکات و حالات ذات مبارک سرکار والامثل جشن و دربارهای کلان رسمی و معاینه افواج و غیره.

۶. تقطیع اخبار باین قسم باشد که نقص کاغذ نشود و اگر برابر (حبل‌المتین) باشد بهتر است.

۷. در ابتدا اخبار فی ماه دو دفعه شایع شود.

۸. بالفعل اخبار از هشت ورق علاوه نباشد و تعداد قطعات اخبار نظر به تعداد نفری منصبداران ملکی و نظامی و خدمتگاران دولت سنجیده مقرر کرده شود و یکصد قطعه علاوه چاپ شود و روز اشاعت اخبار یوم شنبه باشد.

۹. سررشته تقسیم اخبارات به کار پردازان داکخانه داده می‌شود و نفری پیاده داکخانه بقدر ضرورت افزوده می‌شود.

۱۰. اگر احوالات داخله و خارجه و مضامین متفرقه که قبل از چاپ شدن اخبار به مطبع اخبار رسیده باشد، برای اوراق اخبار که مقرر شده است اکتفا نکند، کمبود اوراق مقرر از اقتباس مضامین بعض کتاب‌های نادر مثل تاریخ افغانی و غیره که هنوز زیور طبع نپوشیده است کامل کرده خواهد شد و کتاب‌های عجیب درج اخبار شده مثل کتاب چاپ شده برود.

۱۱. اخبار دارای ادیتر، سب ادیتر، محرر، ترجمان، مهتمم معاونان ترجمه اردو، محرر، صاف نویس، کاتبان برای امور کتابت، مصحح، تحویلدار، حسابدان بوده و ادیتر یعنی عنوان‌گذار که تصحیح و ترتیب عبارات و مضامین را می‌کند خود مولوی عبدالروف خان باشد.

شماره اول سراج‌ال‌اخبار افغانستان پنجشنبه ۱۰ ذیقعد ۱۳۲۳ ق برابر با (۱۱ جنوری ۱۹۰۶ م) با قطع فلسکیب در ۳۶ صفحه در چاپخانه سنگی دارالسلطنه کابل به خط نیکوی دوتن از نستعلیق نویسان عضوانجمن سراج‌ال‌اخبار افغانستان نشر شد. این درست بعد از ۲۸ سال وقفه بود که جریده سراج‌ال‌اخبار افغانستان بمحرری، مدیریت و تألیف مولوی عبدالروف قندهاری مدرس مدرسه شاهی،

اهتمام و منشی‌گری حافظ حیدرعلی‌خان و خطاطی میرزا غلام قادرخان و میرزا محمداسحق‌خان در مطبعه سنگی دارالسلطنه کابل بطبع رسید.*

نمونه منحصر بفرد آن در اسناد خاندانی او موجود بود که بعدها آنرا به آرشیف ملی افغانستان، اهداء کرده است. ولی بگفته محمدعمر صدیقی هروی که در کلیفورنیا زندگی می‌کند، چنین اسنادی در آرشیف ملی افغانستان دیده نشده است. (رجوع شود به محمدعمر صدیقی، کلیفورنیا، ایالات متحده امریکا)

بحواله مرحوم حبیبی، جریده مطابق طرح پیشنهادیه (۱۱ ماده ای) دارای عنوان (سراج‌الاخبار افغانستان) بخط روشن ثلث عربی بود. در صفحه اول: شهرت مدیر مسؤل، مهتمم و آدرس اخبار جلب نظر می‌کند.^{۱۴۵} این اخبار خود را اخبارنامه «حکمیة و سیاسیة و شرعیة» خوانده است. فهرست مندرجات این نامه را مقاله‌هایی تحت عنوان:

خطابه، تمهیدیه، موعظه حسنه سیاسیة، احوال جنگ روس و جاپان، عبرالناظرین، حوادث مملکت انگلیس، واقعات ترکی، و مصر، واقعات روسیه، آگاهی برای خوانندگان حوادث ممالک متفرقه حوادث داخلیه مملکت افغانستان تشکیل می‌داده است.^{۱۴۶}

اخبار خارجی سراج‌الاخبار افغانستان از روزنامه‌های مختلف خارجی ترجمه گردیده و هر کدام به تفصیل و شرح مکمل درج گردیده است. بیشترین خبرها از منابع جراید و روزنامه‌های هند برتانوی ترجمه گردیده و کمتر خبرهایی از منابع عربی، ترکی و کشورهای دیگر دران بمشاهده شد. اخبار خارجی آن از اخبار داخلی بیشتر و مشرح‌تر بود.

سرلوحه سراج‌الاخبار افغانستان بیش از نیمی از صفحه اول‌جریده را در بر میگرفته است. درین سرلوحه نام جریده بخط ثلث، در مربعی نوشته شده است و بالای

* ادیتور مولوی عبدالروف‌خان، سب ادیتور مولوی نجف‌علی‌خان، محرر مولوی محمدسرورخان، ترجمان ترکی غلام نقشبندخان، مهتمم و مترجم اردو منشی حافظ حیدرعلی‌خان. معاونان ترجمه اخبار اردو، عبدالرحمن بیگ، عبدالرحیم بیگ. کاتبان میرزا غلام قادر و میرزا محمداسحق. مصحح، قاری نیک‌محمدخان. (پوهاند حبیبی جنبش مشروطیت. ص ۲۶)

آن این رباعی جلب نظر می‌کند:

این لوح مقدس به دل آگه بین از نقطه زبان قلمم کوتاه بین
دیباچه لا اله الا الله خوان عنوان محمدا رسول الله خوان

در سمت راست سرلوحه نام مدیر و منشی و تاریخ چاپ، در سمت چپ قیمت و در زیر نام جریده، شعار آن و پائین‌تر از همه این جمله نوشته شده است:

«هرکسی از علما و دانایان داخله مملکت افغانستان و ممالک خارجه هرگاه مصلحت ملتی یا دولتی یا مساله شرعیه را بخاطر داشته باشد و مکتوب برای مدیر ارسال دارد، مکتوب او را قبول نموده و هرگاه پسندیدیم داخل اخبار هذا نموده می‌شود.»

سراج‌الاخبار افغانستان با ۳۶ صفحه دوستونی به قطع ۳۵ در ۲۲،۵ در مطبع دارالسلطنه کابل چاپ می‌شد و نوع چاپش سنگی، بخت نستعلیق بود. بهای تک شماره آن یک عباسی و اشتراک سالانه در کابل هشت روپیه کابلی اعلام شده بود.

پوهاند رهین می‌نویسد: که بنابر نوشته محمداکظم آهنگ، سراج‌الاخبار افغانستان بعد از طبع و نشر اولین شماره، دیگر برای همیشه در اثر مداخله هند برتانوی زیر ماشین چاپ نرفت و فعالیت از قبل تنظیم شده آن متوقف گردید و تا شش سال، دیگر باز افغانستان بدون جریده ماند.

در مورد چاپ سراج‌الاخبار افغانستان عقاید و نظرات ضد و نقیضی وجود دارد. عده‌ای از محققان از جمله مؤلف کتاب «سیر ژورنالیسم در افغانستان» را عقیده برین است که این نشریه مطابق اسناد و نوشته‌های مرحوم حبیبی، پیش از جریده «سراج‌الاخبار افغانیه» بچاپ می‌رسیده است. به گفته پوهاند رهین عده دیگر معتقد اند که اصلاً این نشریه وجود نداشته و در آسمان مطبوعات افغانستان در هیچ تاریخ و زمانی نه درخشیده است. چنانچه از استاد صالح پرونتا پرسیده شد که چنین جریده‌ای را هرگز دیده است. گفت خیر و حتی گفت زمانی از عبدالوهاب طرزی هم پرسیدم، او بمن گفت اصلاً خبری درباره نشر چنین اخباری نشنیده ام. وقتی در مورد این اخبار با محترم دکتر اسدالله شعور ژورنالیست و ادبیات شناس شایسته کشور صحبت داشتم، او از یک موضوع دیگری یادآوری کرد که باین

مطلب بی‌ربط نمی‌باشد. دکتر شعور گفت: «من از خلوت کردن مرحوم حبیبی با وکیلی فوفلزایی در کتابخانه داستان جالبی دارم.» علاقمندان این مطلب بایست اصل داستان را از محترم دکتر شعور جويا شوند. برعلاوه این عده دلیل می‌آورند که:

۱. تا سال ۱۳۴۸ خورشیدی کسی نمی‌دانست که ۶۳ سال پیش یعنی در پنجشنبه پانزدهم ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۳ ق برابر با (۱۱ جنوری ۱۹۰۶) روزنامه‌ای بنام سراج‌ال‌اخبار افغانستان در کابل انتشار یافته است. حتی در تاریخ مختصر افغانستان تألیف مرحوم پوهاند حبیبی از نشر جریده سراج‌ال‌اخبار افغانستان ذکری بعمل نیامده. مرحوم حبیبی جریده سراج‌ال‌اخبار افغانیه را تنها جریده منتشره عصر امیر حبیب‌الله‌خان نوشته اند. حالانکه مرحوم حبیبی خود راوی دست اول سند انتشار سراج‌ال‌اخبار افغانستان و مالک تنها نسخه موجود و منحصر بفرد جریده سراج‌ال‌اخبار افغانستان بودند. او می‌توانست که در کتاب خود (تاریخ مختصر افغانستان) سراج‌ال‌اخبار افغانستان را بحیث اولین نشریه دوران زمامداری امیر حبیب‌الله‌خان معرفی کند نه «سراج‌ال‌اخبار افغانیه» را.

۲. هرگاه این جریده در آئینه مطبوعات افغانستان بچاپ می‌رسید همکاران سراج‌ال‌اخبار افغانیه به سر محرری شخصیت مدبر سیاسی و پدر ژورنالیزم افغانستان محمود بیگ طرزی در اولین شماره سراج‌ال‌اخبار افغانیه که درست شش سال بعد از این جریده به نشرات آغاز کرده است، درباره آن تذکر مبسوطی می‌دادند. خود مولوی عبدالروف‌خان قندهاری (خاکی) که از جمله ادیتران ادبی و دینی جریده سراج‌ال‌اخبار افغانیه بود، خواهی خواهی بصورت مستقل و یا در ضمن نوشته‌های خود در جریده سراج‌ال‌اخبار افغانیه چیزی می‌نوشت.

ناصرالدین پروین در مقاله خود درباره نخستین روزنامه‌های افغانستان می‌نویسد که مولوی عبدالروف قندهاری حق داشت معترض شود که نخستین جریده دوران امیر حبیب‌الله‌خان سراج‌ال‌اخبار افغانسان به محرری و مسؤلیت او نشر می‌شده است نه «سراج‌ال‌اخبار افغانیه.» در حالیکه وی معترض نشده است. مرحوم طرزی و قتیکه خبر درگذشت

او را در جریده خود نشر می‌کرد بر گذشته روزنامه نگاری او اشاره نکرده است.

۳. محمود بیگ طرزی وقتا که جنازه مولوی عبدالروف خان قندهاری را بخاک سپردند، بالای جنازه حاضر بود و بیانیه‌ای ایراد کرد که بعدها در شماره دوم سال پنجم جریده سراج‌الاکبار افغانیه تحت عنوان یک خساره تأسف‌آور علمی به نشر رسید. درین مقاله ضمن آنکه از خدمات علمی، دینی و فرهنگی مرحوم خاکی یاد می‌کند، از نشر جریده‌ای به مدیریت او ذکری ندارد و نیز در کتابی که در ایام سفارت خود در فرانسه بزبان فرانسوی در مورد افغانستان نوشته است و فصلی درباره مطبوعات افغانستان دارد، ذکری از نشر این جریده نکرده است. حتی هیچ اخبار و نشریه‌ای در برون مرزهای افغانستان نیز درین مورد تبصره و یا آگاهی‌ای به نشر نرسانیده اند.

۴. در دوران سلطه سیاسی هند برتانیوی بر افغانستان، امیران دست نشانده دولتی افغانستان مجال آنرا نداشتند که کاری و یا اقدامی بر علیه منافع هند برتانیوی انجام بدهند. این بدین معنی است که اگر جریده‌ای بنام «سراج‌الاکبار افغانستان» نشر شده باشد، حتمی و بدون تردید مقام کشوری قبل از امضای فرمان موافقت نماینده هند برتانیوی را (مشروط) گرفته بوده است. هیچگونه ملحوظ و زمینه‌ای برای نماینده هند برتانیوی وجود نمی‌داشت که جریده را بعد از نشر شماره اول توقیف کند. در اسناد محرمانه آن دوره که در دیوان هند موجود است، مبنی بر توقیف چنین نشریه‌ای سندی وجود ندارد که دال این ادعا کند. ناصرالدین پروین می‌نویسد که مرحوم عبدالجی حبیبی بار نخست در جائیکه از سراج‌الاکبار افغانستان نام برد، عامل تعطیل جریده را «شاید... فشار سیاسی خارجی و جای دیگر همین مطلب را با قید طوریکه گفتند» نوشته است. ناصرالدین پروین علاوه می‌کند که اما محمدکاظم آهنگ آنرا به طور قطع "در اثر مداخله بریتانیا" می‌نویسد.

۵. طوریکه از محتوای شماره اول سراج‌الاکبار افغانستان برمی‌آید، در فهرست مندرجات مقاله‌ها و خبرهای منتشره آن هیچ‌گونه موضعگیری

علیه حکومت هند برتانوی وجود ندارد. حتی در برخی نوشته‌های آن از ترقیات و پیشرفت‌های تکنیکی و فنی هند برتانوی ذکر شده و در راستای اهداف و منافع هند برتانوی نشر شده است. پ

۶. در شماره موجود در آرشیف‌خاندانی مرحوم حبیبی که بقرار گفته خودش بعدها آنرا با سایر اسناد به آرشیف ملی افغانستان اهدا کرده است، مرحوم عبدالروف قندهاری (خاکی) محرر و مدیر مسؤل جریده خود نیز از شخصیت‌های اعتمادی امیر حبیب‌الله‌خان معرفی گردیده است. او سال‌ها بحیث ملای درباری ایفای وظیفه کرده و از ناز و نعم دربار مستفید بوده غیر از خدمت‌گزاری به‌خانواده سلطنتی کار دیگری نداشته است.*

۷. در سرلوحه جریده سراج‌ال‌اخبار افغانستان شخص دیگری بنام حیدرعلی‌خان مهتمم و منشی جریده چاپ شده است. ناصرالدین پروین می‌گوید که در شگفتم که چگونه مرحوم عبدال‌حی حبیبی این نام را در سرلوحه جریده دیده و از آن‌ ذکر نکرده است. در عوض مولوی محمدسرورخان واصف را منشی یعنی سردبیر جریده می‌شناخته و در نوشته‌های خود ذکر کرده است. او علاوه می‌کند که شاید او بی آنکه بخود جریده توجه کند با درنظر داشت پیشنهادیه اولی هشت ماه قبل که در آن سند حیدرعلی‌خان مهتمم و مترجم اخبار اردو معرفی شده بود، توجه کرده باشد.

از شک و تردیدهائی که از محتوای نوشته‌ها و تبصره‌های محققان و دانشمندان تاریخ و فرهنگ افغانی در مورد نشر و عدم نشر سراج‌ال‌اخبار افغانستان بدست می‌آید، اکثر محققان و پژوهشگران از جمله نگارنده این سطور، پوهاند رهین را باین باور رسانیده است که بر یادداشت‌ها و نوشته‌های خود دربار سراج‌ال‌اخبار افغانستان تجدید نظر کرده آنها را با اسناد و شواهد تازه مقایسه کرده و از عینک تیزبین و ژرف انتقادی بنگرم. چنانچه اسناد و نوشته‌هایی که از دوست محترم

* طبق اسناد محرمانه، مولوی عبدالروف‌خان مردم را به اطاعت امیر حبیب‌الله‌خان و پشتیبانی همه جانبه تشویق کرده است. (اسناد جون ۱۹۰۶)

غلام‌غوٹ مشهور به ترجمان که اکنون در ایالت نیویارک امریکا بسر می‌برد، بدست من رسید. محترم غلام‌غوٹ قبلاً سراج‌ال‌اخبار افغانیه را فهرست کرده و بقرار گفته خودش در سال ۱۳۵۷ ه.ش در کابل کاندید جوایز مطبوعاتی نموده بوده است. محترم غلام‌غوٹ در کتاب خود از یک نسخه سراج‌ال‌اخبار افغانستان نیز استفاده کرده اند. نگارنده در تماس کتبی‌ای که با محترم غلام‌غوٹ گرفتم، یک کاپی از کلیشه سراج‌ال‌اخبار افغانستان را که از آن در فهرست خود استفاده کرده بود، بمن فرستاد و در پهلوی آن به چند پرسش عاجزانه ژورنالیستی من جواب داد.

محترم غلام‌غوٹ نوشته اند که کلیشه سراج‌ال‌اخبار افغانستان که در سال ۱۳۲۳ ق. در دارالسلطنه کابل بمدیریت مولوی صاحب عبدالروف‌خان خاکی قندهاری نشر گردیده، از کتابخانه محترم عبدالباری واسعی فرزند مولوی صاحب مرحوم برای اینجانب غلام‌غوٹ ترجمان جهت درج در فهرست اعلام سراج‌ال‌اخبار افغانیه که اینجانب در ۴۷۳ صفحه تصنیف نموده ام، تعارف گردیده... در دانشنامه ادب فارسی بخش افغانستان، تاریخ نشر سراج‌ال‌اخبار افغانستان را با استفاده از کتاب سیر ژورنالیزم در افغانستان پانزده ذیقعه الحرام ۱۳۲۳ ثبت شده است. نگارنده نیز در تاریخ مطبوعات افغانستان که در سال ۱۳۶۷ ه.ش از طرف دانشگاه کابل برای تدریس کورس تاریخ ژورنالیزم افغانستان طبع گردیده است با استفاده از کتاب سیر ژورنالیزم افغانستان که تازه برهنمایی مرحوم عبدالحی حبیبی تألیف شده بود، پانزده ذیقعه الحرام ۱۳۲۳ ق برابر با ۱۱ جنوری (۱۹۰۶) ثبت کرده ام.

تهیه‌کننده راهنمای مجله‌ها، جراید و روزنامه‌های افغانستان از (۱۳۵۲ - ۱۳۵۶) از ثبت تاریخ چاپ سراج‌ال‌اخبار افغانستان طفره رفته، می‌نویسد که «سراج‌ال‌اخبار افغانستان» بعد از نشر شماره اول تا سال ۱۲۹۰ نشر آن متوقف شد. در سال ۱۲۹۰ دوباره به فعالیت نشراتی آغاز و به اسم «سراج‌ال‌اخبار افغانیه» دوام داد... مرحوم محمدانور نیر در یک نوشته خود زیر عنوان «کتاب در دوره محمدزلی در افغانستان» می‌آورد که شماره اول سراج‌ال‌اخبار باهتمام عبدالروف قندهاری منتشر گردید. اما بعد از شش شماره در بوته توقیف ماند. تا آنکه در سال دهم سلطنت امیر حبیب‌الله‌خان بمدیریت محمودطرزی و نگرانی علی‌احمدخان ایشک آقاسی حضور دوباره اشاعه یافت». گرچه اصل این مقاله از دانشمند محترم پوهاند

جاوید می‌باشد. چنانچه نگارنده یک کاپی مسوده آنرا در بین اسناد خود دارم اما محترم مرحوم نیر عین مقاله را در مجله فرهنگ ایران زمین منتشر ساخته است.

پوهاند رهین می‌نویسد: کلام آخر اینکه با درنظر داشت اختلافات در تاریخ چاپ سراج‌الاخبار افغانستان و اشتباه محققان درباره چاپ و عدم چاپ آن، نگارنده باین نتیجه می‌رسد که در دم حاضر قبول و یا رد چاپ جریده سراج‌الاخبار افغانستان را در دهه اول زمامداری امیر حبیب‌الله‌خان با احترام به راوی دست اول سند دانشمند، محقق و مؤرخ شناخته شده دهه‌های اخیر افغانستان مرحوم حبیبی نه رد باید کرد و نه قبول. موضوع را می‌گذاریم به زمان بیشتر و محققان بیشتری که در آینده‌ها درین مورد تحقیقات بیشتر نمایند و یا نسخه دیگری ازین اخبار در یکی از آرشیف‌های معتبر بدست آید تا باشد حقایق روشن و قابل قبول برای علاقمندان تاریخ اصیل مطبوعات افغانستان بدست آید.^{۱۴۷}

رویه‌مرفته، اختلاف نظرها در مورد سراج‌الاخبار افغانستان را می‌توان چنین جمع بندی و ارزیابی نمود: برخی نویسندگان و محققان بر موجودیت جریده مورد نظر حکم قاطع نموده اند و آنرا زاده افکار جمعی از روشنفکران و دانشمندان کشور (مربوط مدرسه شاهی و مکتب حبیبیه) می‌دانند و همه مطالب مربوط به جریده را بیشتر بدور محور فعالیت‌های مولوی عبدالروف‌خان قندهاری و مولوی محمدسرورخان واصف می‌چرخانند و این دو شخصیت علمی را همه کاره این جریده می‌دانند و از سهم فعال معلمان هندی، از جمله مولوی نجف‌علی‌خان، برادر داکتر عبدالغنی پنجابی که هر دو مانند مولوی عبدالروف‌خان و مولوی محمدسرورخان واصف از فعالان جنبش مشروطیت اول می‌باشند، طفره می‌روند. در حالیکه اسناد محرمانه آرشیفی اندیا آفس سال (۱۹۰۶) از یکطرف نام جریده و تمام مشخصات آنرا ذکر می‌کند و بصراحت از اسمای ادیتور (مولوی عبدالروف‌خان و منیجر Manager منشی حیدرعلی‌خان و مولوی نجف‌علی‌خان (که مطالب را از ژورنال‌های انگلیسی و اردو، ترجمه می‌کرد نامبرده است. ولی درین بخش، نامی از مولوی محمدسرورخان واصف وجود ندارد چه رسد بآنکه سمت محرری (منشی) بودن آنرا ذکر کرده باشد. طرفداران موجودیت جریده سراج‌الاخبار افغانستان برای آنکه ارزش جریده را بالا ببرند محمود طرزی را همکار این جریده وانمود ساخته اند. در حالیکه محمود طرزی در طول زندگی اش حتی

اشاره باین جریده نه نموده است. اسناد سری و سراج‌ال‌اخبار افغانیه و اسناد ارائه شده دیگر مؤید این مدعا است. جای تردید نیست که نشر جریده سراج‌ال‌اخبار افغانستان ملهم شده از نشریه حبل‌المتین کلکته یک اقدام بسیار نیک و وطنخواهانه برای آگاهی سیاسی مردم و حرکت بطرف یک هسته‌گذاری تنظیم سیاسی یعنی جنبش مشروطیت بود، ولی جریده مذکور را بالاتر از ارزش واقعی آن ارزیابی نموده اند. همچنان بدون موجودیت هیچگونه سند کتبی توقیف این یگانه اولین و آخرین شماره جریده مذکور را بطور قطع ناشی از مداخله استعمار انگلیسی دانسته اند،* در حالیکه اسناد سری اندیا آفس بصراحت نوشته که «... بخاطر آنکه صاحب امتیاز Proprietor و منیجر Manager آن در نشر جریده مذکور مؤفق، نبودند، متوقف گردید...» و در همین سند یادداشت تاریخی نیز علاوه شده که: «در عین زمان، گفته شده که سردار نصرالله‌خان مخالف این نشریه بود»^{۱۴۸} شاید حسادت‌ها، رقابت‌های شخصی و مخالفت‌های بین سردار نصرالله‌خان و عبدالقدوس خان اعتمادالدوله در توقف این جریده دور از امکان نباشد.

(* نویسنده این اثر، در مصاحبه با مرحوم غبار علت متوقف شدن جریده مذکور را پرسیدم او در جواب گفت: که گردانندگان آن نتوانستند مواد کافی و مناسب برای آن تهیه کنند. گرچه در آن زمان این جواب برای من قانع کننده معلوم نشد، ولی بعدها، با دسترسی با اسناد محرمانه، عین مطلب تذکر غبار را یافتم. - ۱۰ -
(L - ps)

اما از طرف دیگر رخ دیگر سکه را می‌بینیم که عده از نویسندگان و محققان شاید هم به علت عدم دسترسی به اسناد دست اول کتبی محرمانه اندیا آفس لندن برعدم موجودیت جریده سراج‌ال‌اخبار افغانستان قاطعانه حکم نموده اند. فکر می‌شود که با مراجعه به اسناد تفصیلی مذکور درین زمینه که نزد نویسنده اثر موجود است، مشکل حل و حقایق روشن و قابل قبول محققان و علاقمندان تاریخ مطبوعات افغانستان بدست آید. اینست متن یکی از اسناد آرشیفی اندیا آفس:

Simla. the ۲۳th May ۱۹۰۶

You may be interested to see the letter from the British Agent

*

at Kabul, of which I enclose a copy, regarding a newspaper (Siraj-Ul-Akhbar), which has been published at Kabul.

A brief precis of the contents of the only issue of the paper is also enclosed. Political and secret Department, India Office, London.

ارائه اسناد تاریخی و تعدیل و تحلیل آن به سود این یا آن از هر محقق و نویسنده که باشد، عادلانه نیست. رسالت محقق، مورخ و منصف با دیدگاه علمی و دوری جستن از جعل مسخ و تحریف برای روشن ساختن حقایق تاریخی امر حتمی و ضروری است.

فهرست منابع و مآخذ فصل سوم

- ۱ میر غلام محمد غبار افغانستان در مسیر تاریخ کابل، مطبعه دولتی، ص ۴۵ و ۱۸۹.
- ۲ یادداشت‌های شگوفان
- ۳ پوهاند سید سعدالدین هاشمی، «افغانستان و نویسندگان غرب در نیمه اول قرن نهم» آریانا برون، مرزی سال اول شماره اول (بهار ۱۹۹۹) ص ۵۷ - ۵۸
- ۴ الکساندر برنس. سفرنامه بخارا در سه جلد لندن، ۱۸۳۵. جلد دوم ص ۴۱۸
- ۵ برنس - کابل. فلادلفیا. ۱۸۴۳. چاپ دوم. ۱۹۸۵ ص ۷۸
- ۶ یادداشت‌های شگوفان.
- ۷ غبار ص ۵۹۴
- ۸ غبار ۵۹۴
- ۹ پوهاند سید سعدالدین هاشمی افغانستان معاصر ج اول. دانشگاه کابل، ص ۱۱۸.
- ۱۰ J.L. Lee. The ancient supremacy, Bukhara, Afghanistan and the battle for Balkh. Netherland, ۱۹۶۶. Introduction, p. ۲۷.
- ۱۱ لی. ص ۲۶ مقدمه
- ۱۲ فرانک مارتین تحت حکمروایی امیر مطلق‌العنان لندن، ۱۹۰۷. ص ۱۵۷ بزبان (انگلیسی)
- ۱۳ لی ص ۲۶ مقدمه
- ۱۴ لودویک آدمک تاریخ روابط سیاسی افغانستان؛ از زمان امیر عبدالرحمن خان تا استقلال. ترجمه علی محمد زهما کابل وزارت خارجه ۱۳۴۹ ص ۲۱
- ۱۵ آدمک ص ۲۴
- ۱۶ اسناد سری در آشیف اندیا آفس لندن (ال - پی اس ۳ - ۲۹۷)
- ۱۷ فرانک مارتین ص ۱۵۱.
- ۱۸ فرانک مارتین. ص ۱۵۷، ۱۷۲، و غبار ص ۶۵۳ و اسناد و محرمانه اندیا آفس لندن ال پی اس ۲۹۷ وال - پی اس ۷ - ۵۸
- ۱۹ محمد صدیق فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر. ج اول.
- ۲۰ غبار. ص ۶۵۱
- ۲۱ وترن گریگورین ظهور افغانستان معاصر کالیفورنیا، ستیند فورد یونورستی، ۱۹۶۹. ص ۱۶۰ بزبان انگلیسی
- ۲۲ داکتر عبدالغنی نظری بر وضع سیاسی آسیاس. مرکزی. لاهور، ۱۹۲۱. ص ۶۵ بزبان انگلیسی
- ۲۳ گریگورین ص ۱۸۱ و پرسی سایکس تاریخ افغانستان. ج دوم. لندن ۱۹۴۰. ص ۲۱۶ (بزبان انگلیسی)
- ۲۴ آدمک ترجمه زهما ص ۸۳.
- ۲۵ پیکولین ام. کی. افغانستان تصویر، اقتصادی ترجمه میر محمد صدیق فرهنگ، تاشکند آکادمی علوم، ازبکستان، ۱۹۵۶. ص ۲۶.
- ۲۶ غبار ص ۷۲۸
- ۲۷ غبار ص ۷۲۹
- ۲۸ پرسی سایکس ص ۲۲۷ آرنلد فلیچر افغانستان شاهراه فتوحات کورنل، ۱۹۶۵، ص ۱۷۴ (بزبان انگلیسی)

- ۲۹ غبار فلیچر. ص ۱۷۴.
- ۳۰ آدمک ص ۸۸
- ۳۱ آدمک ص ۹۳ و داکتر اکرم عثمان روابط دیپلوماسی افغانستان و اتحاد شوروی. ۱۳۵۱ داکتر روان فرهادی پیکار استقلال در میدان و دیپلوماسی مجله آزادی شماره اول (۱۹۷۰)
- ۳۲ آدمک ص ۹۵ (ترجمه زهما)
- ۳۳ آدمک روابط خارجی افغانستان تا میانه قرن بیست. آریزونا، یونورستی، آریزونا ۱۹۷۴ ص ۱۲ (بزبان انگلیسی)
- ۳۴ آدمک روابط خارجی افغانستان. ص ۱۱.
- ۳۵ ارنالد فلیچر. ص ۱۷۵
- ۳۶ فلیچر ص ۱۷۵
- ۳۷ غبار. ص ۷۳۰
- ۳۸ سراج الاخبار افغانیه سال دوم شماره هفدهم و جویت امریکایی ص ۱۲۰ (بزبان انگلیسی)
- ۳۹ غبار ص ۷۰۱
- ۴۰ غبار ص ۷۰۱
- ۴۱ سراج الاخبار افغانیه (۳۰ عقرب ۱۲۹۰)
- ۴۲ می اسکنازی افغانستان در آغاز قرن بیستم ناپل ۱۹۷۹ ص ۱۲۳ (بزبان انگلیسی)
- ۴۳ می اسکنازی ص ۳۳
- ۴۴ انگوس هملتن. افغانستان لندن، ۱۹۰۶. ص ۳۷۰ (بزبان انگلیسی) ۴۴۹
- ۴۵ فرهنگ جلد دوم ص (۴۴۹)
- ۴۶ مطالب مربوط به مکتب حبیبیه از مصاحبه نویسنده با عبدالهادی خان داوی.
- ۴۷ مصاحبه با داوی و کتاب داکتر عبدالغنی، ص ۷۵
- ۴۸ داکتر عبدالغنی ص ۷۴
- ۴۹ سراج الاخبار افغانیه سال سوم شماره چهاردهم (۷ حمل ۱۲۹۳)
- ۵۰ سراج الاخبار افغانیه سال سوم شماره چارم (۱۲۹۲)
- ۵۱ سراج الاخبار افغانیه شماره چهارم
- ۵۲ سراج الاخبار افغانیه سال سوم، شماره اول (۲۵ سنبله ۱۲۹۲)
- ۵۳ غبار ص ۷۰۳.
- ۵۴ غبار. ص ۷۰۳
- ۵۵ غبار. ص ۷۰۴
- ۵۶ گریگورین ص ۱۸۴
- ۵۷ می اسکنازی، ص ۱۳۳
- ۵۸ افغانستان در پنجاه سال اخیر کابل طبع کتب، ۱۳۴۷. ص ۶۴.
- ۵۹ مصاحبه با حاجی سید عبدالکریم، کابل (سرک اول کارته پروان)
- ۶۰ افغانستان در پنجاه سال اخیر. ص ۵۵
- ۶۱ مصاحبه با حاجی سید عبدالکریم و یادداشت‌های غلام صدیق حسایی تاریخچه مالیه گیری در، افغانستان از عهد احمدشاه تا اخیر ۱۳۴۷ ه.ش. (مونوگراف) ص ۴۵ - ۴۹

- ۶۲ غبار ص ۷۰۶
 ۶۳ غبار ص ۷۱۰
 ۶۴ افغانستان در پنجاه سال اخیر ص ۶۲.
 ۶۵ غبار ص ۷۰۹
 ۶۶ سراج‌الاکخبار افغانیه. (۱۴) دلو (۱۲۹۰)
 ۶۷ غبار ص ۷۰۵
 ۶۸ فرانک مارتین ص ۲۳۴ ۲۳۵، و جویت ص ۱۹ و ۲۲. و گریگورین
 ص ۱۹۱
 ۶۹ گریگورین ص ۷۱
 ۷۰ غبار ص ۷۰۶
 ۷۱ گریگورین ص ۱۹۳
 ۷۲ جویت ص ۲۲۶
 ۷۳ جوویت ص ۲۲۰
 ۷۴ سراج‌الاکخبار افغانیه ۳۱ میزان (۱۲۹۰)
 ۷۵ غبار ص ۷۰۵
 ۷۶ سمله. کی کیست. ۱۹۱۴ (بزبان انگلیسی)
 ۷۷ غبار. ص ۷۰۵
 ۷۸ گریگورین ص ۱۹۷ و ۱۹۸.
 ۷۹ بیانیه عبدالمجید زابلی اصلاح (۲۳ سنبله (۱۳۴۷) ه.ش.
 ۸۰ گریگورین. ص ۱۸۳
 ۸۱ داکتر غنی ص ۷۰
 ۸۲ گریگورین. ص ۲۱۲
 ۸۳ فرهنگ. ج ۲، ص ۴۸۲
 ۸۴ عبدالله مستوفی تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. ص ۳۹۰
 ۸۵ سید مسعود پوهنیار ظهور و زوال مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان ج. اول و دوم
 پشاور سبا، ۱۳۷۶، ص. ۱۹۸
 ۸۶ سید مسعود پوهنیار. ص ۹۲ و حبیبی ص ۹۲
 ۸۷ سید مسعود پوهنیار. ص ۹۲
 ۸۸ از مصاحبه نویسنده با احمد ولی سروش پسر محمدولی خان وکیل امان‌الله خان
 غبار ص ج ۲، ص ۶۲
 ۹۰ مصاحبه نویسنده با محمدسرورخان نورستانی (غلام‌بچه و بعد ها حاکم اعلی بدخشان)
 ۹۱ اسناد سری و محرمانه اندیا آفس لندن ۱۹۰۹
 ۹۲ اسناد سری و محرمانه ۱۹۰۹
 ۹۳ فضل غنی «مجددی» ص ۲۵۴
 ۹۴ غبار ج ۲، ص ۲۵
 ۹۵ مصاحبه با محمدسرورخان نورستانی
 ۹۶ سید مهدی فرخ تاریخ سیاسی، افغانستان، قم، ایران، ۱۳۷۶ ص ۴۳۲-۴۳۶
 ۹۷ اخبار «ستار» ۶ اپریل ۱۹۲۵، لندن (بزبان انگلیسی)

- ۹۸ اسناد آرشیفی نمبر دوسیه ال پی اس - ۱۰ - ۱۰۴۷.
- ۹۹ اسناد آرشیفی ال - پی - اس - ۱۰ - ۱۰۴۷
- ۱۰۰ ستوارت. آتش در افغانستان نیویارک ۱۷۷۳ ص ۱۲۱ (۱۰۱)
- ۱۰۱ صحبت‌های غلام صدیق چرخي با وزارت خارجه انگلستان از یاداشت‌های اسناد، آرشیفی وزارت خارجه. انگلستان نمبر فایل (آر - ۱۲ - ۱۴)
- ۱۰۲ غلام محی‌الدین انیس. بحران و نجات. کابل، ص. ۸۴
- ۱۰۳ انیس. ص ۸۶ - ۸۷
- ۱۰۴ غبار ص ۷۱۱
- ۱۰۵ غبار ج ۲ ص. ۲۵-۲۶
- ۱۰۶ سید مهدی. فرخ کرسی نشینان کابل ص ۱۵۶
- ۱۰۷ اسناد آرشیفی (ال - پی اس - ۱۰ - ۲۰۳)
- ۱۰۸ ظفر حسن. آیبیک خاطرات. منتشره اخبار میزان» (۲۰ نوامبر ۱۹۹۹) و نیز مصاحبه مؤلف با محمد سرور نورستانی.
- ۱۰۹ ظفر حسن آیبیک «میزان»
- ۱۱۰ جوویت. ص ۲۲۴
- ۱۱۱ اسناد آرشیفی (ال - پی اس - ۱۰ - ۲۰۳)
- ۱۱۲ سید مهدی فرخ تاریخ سیاسی، افغانستان ج اول ص ۴۳۰
- ۱۱۳ اسناد آرشیفی (ال - پی اس - ۲۰۳)
- ۱۱۴ ظفر حسن اخبار میزان شماره ۵۶ (۲۱ جنوری ۲۰۰۰)
- ۱۱۵ اسناد آرشیفی (ال - پی اس - ۱۰ - ۲۰۳)
- ۱۱۶ مصاحبه با نورستانی.
- ۱۱۷ مصاحبه با نورستانی
- ۱۱۸ سراج‌ال‌اخبار افغانیه (۱۵ حوت ۱۲۹۰)
- ۱۱۹ سراج‌ال‌اخبار افغانیه (قوس ۱۲۹۳)
- ۱۲۰ اسناد آرشیفی (ال پی اس - ۱۰ - ۲۰۳)
- ۱۲۱ غبار. ج ۲، ص ۲۶
- ۱۲۲ اظهارات سید بابو جان یاور سردار شاه ولیخان.
- ۱۲۳ غبار. ج ۲، ص ۲۶
- ۱۲۴ اسناد آرشیفی (ال) - پی اس - ۱۰ - ۳۰۲
- ۱۲۵ اسناد آرشیفی (ال - پی اس - ۱۰ - ۲۰۳)
- ۱۲۶ اسناد آرشیفی (راپور حافظ سیف‌الله ۲۱ فبروری ۱۹۱۷) (ال پی اس - ۱۰ - ۲۰۳)
- ۱۲۷ اسناد آرشیفی (راپور ۳ فبروری ۱۹۱۷)
- ۱۲۸ پوهاند عبدالرسول. رهین طلایه مطبوعات در افغانستان مجله آریانا برون مرزی سال اول شماره اول (بهار ۱۹۹۹)
- ۱۲۹ (راپور ۲۱ فبروری. ۱۹۱۷)
- ۱۳۰ پوهاند رهین. آریانا برون مرزی شماره‌های اول و دوم سال اول.
- ۱۳۱ احمد علی. «کهزاد بالاحصار کابل و پیش‌آمدهای تاریخی» ج اول و دوم پشاور میوند. و نیز داکتر یاورسکی. سفارت روسیه تزاری بدریار امیر شیرعلی خان ترجمه عبدالغفور برشنا ص ۱۲۲

- ۱۳۲ رهین. سال اول شماره (بحواله احمدالله کریمی مطبعه افغانستان سالنامه، کابل ۱۳۱۶. ص ۴۱۸)
- ۱۳۳ رهین مجله اریانا برون مرزی سال اول، شماره دوم (بحواله روزنامه فارس. شماره دوم رجب ۱۲۸۹)
- ۱۳۴ رهین آریانا برون مرزی. سال اول شماره. دوم بحواله یادداشت‌های چاپ نا شده پوهاند جاوید تحت عنوان شمس النهار. ص. اول.
- ۱۳۵ رهین مجله آریانا برون مرزی شماره سوم.
- ۱۳۶ اسناد. آرشیفی (راپور ۱۹ نوامبر ۱۹۰۳)
- ۱۳۷ سراج‌الاکبار افغانیه. سال پنجم شماره دوم. (۲۰ سنبله ۱۲۹۴)
- ۱۳۸ فرهنگ ج ۲، ص ۴۶۴.
- ۱۳۹ حبل‌المتین چاپ کلکته شماره چارم سال چاردهم ۲۴ اگست (۱۹۰۶)
- ۱۴۰ حبل‌المتین شماره پنجم (۳۱ اگست ۱۹۰۶). اگست ۱۹۰۶)
- ۱۴۱ حبل‌المتین. شماره چارم سال چاردهم (۲۴)
- ۱۴۲ حبل‌المتین شماره چهل دوم (۱۷ جون ۱۹۰۷)
- ۱۴۳ مصاحبه با میر سید قاسم لغمانی.
- ۱۴۴ پوهاند عبدالجی حبیبی جنبش مشروطیت در افغانستان ص ۲۵
- ۱۴۵ رهین آریانا برون مرزی سال اول، شماره سوم.
- ۱۴۶ اسناد آرشیفی (۲۳ می ۱۹۰۶)
- ۱۴۷ رهین سال اول شماره سوم .
- ۱۴۸ اسناد آرشیفی سال ۱۹۰۶ (ال پی اس - ۱۸۸۷)

فصل چهارم

تبارز نخستین مشروطه‌خواهان افغانستان

مشروطیت یک پدیده و خواست بورژوازی است که در غرب بعد از پیروزی بر مطلقیت پدیدار گردید، و بمرور راه خود را در شرق باز کرد. ولی برعکس غرب، بورژوازی شرق با دو دشمن بمبارزه برمی‌خیزد: یکی استبداد داخلی و دیگری استعمار خارجی.

اندیشه نوگرایی و دست‌یابی به تمدن غرب، درین مبارزات و جنبش‌های سراسر عالم اسلام و شرق نیز نهفته بود و افغانستان نیز درین خط سیر تحول که بیشتر جبهه فرهنگی - اجتماعی داشت، قرار گرفت، ولی آنچه حاصل شده بود، با تجاوز دوم انگلیس بر افغانستان و به تعقیب آن با استبداد دوره تاریک عبدالرحمن‌خانی از بین رفت.

در طلوع قرن بیستم یعنی بعد از مرگ امیر عبدالرحمن‌خان و آغاز زمامداری امیر حبیب‌الله‌خان شرایط خارجی بخصوص پروسه بیداری آسیا همگام با شرایط داخلی کشور که در فصول گذشته روی آن صحبت‌های تفصیلی کرده ایم، زمینه یک جنبش، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در افغانستان فراهم نمود. درین نوبت بار دیگر افغانستان مانند کشورهای همسایه اسلامی و شرقی در مسیر حرکت و تحول، ولو بطنی قرار گرفت. البته این حرکت برای آزادی و تغییر دادن ساختار خشن موجود کار و تلاش برهبری گروهی از نخبگان و روشنفکران جامعه بود که بنام «مشروطه‌خواهان اول» افغانستان یاد شده اند. نقش این نخبگان و روشنفکران در، رهبری سازماندهی و بنیاد پذیری جنبش بر جسته و بدیهی است.*

* عده‌ای این جنبش را به نقش این یا آن فرد مبارز و پیش‌آهنگ محدود می‌سازند حتی ازین هم فراتر رفته، نقش افراد نخبه را مطلق می‌گردانند و گاهی بنابه گرایش‌های خاص که ریشه در احساسات و عصبیت‌های قومی دارد، عوامل اصلی و عمده را نادیده می‌گیرند این عده جز افزون برای اشتباهات تاریخی کار بیشتری را انجام نمی‌دهند. (پویا فاریابی، مجله نقد و آرمان شماره دهم و یازدهم، ص ۱۸)



عده‌ای از فرهنگیان و اهل معارف با محمدحسین پنجابی مشهور به (B.A.) نشسته با کلاه شیو از خلال وقایع و رخدادها برمی‌آید که شروع نهضت فرهنگی در افغانستان (۱۹۰۳) نشانگر قبلی و مقدماتی مشروطه‌خواهان، درین زمینه است. معاهده ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ رجال عمده قشرهای روشنفکر، روحانیون، تجار آزاده از تسلط تجار هندی مردم سرحدات کشور و ملت افغانستان بجز دست راست دربار، همه را مایوس و متأثر ساخت و گروه‌های اصلاح طلبان و محافظه کاران را بهم نزدیک نمود

در ۱۱ جنوری ۱۹۰۶ جریده «سراج‌الاکخبار افغانستان» توسط برخی از مشروطه‌خواهان منتشر شد، ولو که یک شماره بچاپ رسید. به تعقیب آن امیر حبیب‌الله خان باوجود نارضایتی مردم، بدعوت و یسرای هند، عازم هندوستان شد (۶ دسمبر ۱۹۰۶). گرچه درین سفر افکار تازه با خود آورد، ولی مورد انتقاد مردم قرار گرفت. پس اینهمه رخدادها و عواملی که قبلاً بدان اشاره شده است، در پیوند منطقی با شرایط زیر بنایی و روبنایی و مستقیم و غیرمستقیم در پدید آوردن وهسته گذاری افکار و اندیشه‌های عصری جنبش مشروطیت و تأسیس یک سازمان منظم سیاسی (در اواخر ۱۹۰۸ و اوایل ۱۹۰۹) در افغانستان از عوامل عمده و مؤثر شکل گیری این جنبش روشنفکری بحساب می‌آید.

گرچه در مورد گروه‌های مشروطه‌خواهان افغانستان مطالب مختلفی ارائه شده است، ولی به نظر نویسنده این اثر دقیق‌ترین دسته بندی و تفکیک گروه‌های،

آن توسط مورخ نامور کشور یعنی «غبار» باینصورت بیان شده است: «... این قشر روشنفکر در پایتخت بیشتر گرد سه مرکز می‌چرخید: یکی لبرال‌های دربار که خواهان ریفورم در داخل رژیم موجوده بودند... و اما مرکز عمده روشنفکران دیموکرات که بر علاوه ریفورم، تبدیل رژیم مطلق‌العنانی را بر رژیم دموکراتیک، می‌خواستند، لیسه «حبیبیه» بود ... دسته سوم روشنفکران منفردی بودند که خارج حلقه دربار و هم خارج حلقه مدرسه حبیبیه قرار داشتند و بعضاً بین هم روابط رفیقانه سیاسی داشتند...»^۱

مکتب حبیبیه مرکز فعالیت‌های (دیموکراتیک)

آزادی‌خواهی به هردو معنی یعنی آزادی فردی و آزادی ملی، از معارف جدید نشأت کرده است. آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی نخستین در افغانستان که مختلط از اثرات مختلف بالا بود، بیشتر از هندوستان الهام گرفت. بدلیل آنکه از یکسو انگلیس‌ها در بعض مواقع با در نظر داشت مفاد خود ترجیح می‌دادند که ریفورمی در افغانستان معرفی شود، تا روسیه تزاری نتواند آنرا بلع کند. بهمین لحاظ در آوردن معارف و وسایل مدرن مانند برق، تیلیفون، موتر و امثالهم کمک کردند. پس انگلیس‌ها طرفدار استقرار افغانستان بودند، ولی این استقرار باید در تحت اداره شخصی می‌بود که در روابط بین‌المللی تنها تابع انگلیس‌ها باشد. ولو که شخص مذکور کمی تجدد را در افغانستان هم می‌آورد. از سوی دیگر در هند آزمون‌طوریکه در فصول گذشته ملاحظه کردیم، تا حدی لبرالیزم غرب ریشه دوانیده بود و به مقایسه ایران یک اندازه مجال فعالیت‌های سیاسی در آنجا موجود بود. لذا آنانیکه بصورت فراری مهاجر و یا مستخدم وارد افغانستان شدند، مفکوره‌های تازه غربی را با خود آوردند.^۲ از جمله یک عده معلمین هندی بودند که در لیسه حبیبیه تدریس می‌نمودند. این گروپ که در رأس آنها داکتر عبدالغنی قرار داشت و تعلیم و تربیت انگلیسی دیده بود، علاوه از آنکه فعالیت‌های مثمر فرهنگی انجام دادند در انکشاف مفکوره مشروطه‌طلبی در افغانستان نیز سهم و رول بارزی داشتند و فعالیت‌های شان در زمینه قابل یادآوری است.^۳

گرچه شاغلی محمدصدیق طرزی و یکعده افغانان دیگر، داکتر عبدالغنی‌خان را مخبر و جاسوس انگلیس قلمداد کرده اند، همچنان مؤلف افغانستان در مسیر

تاریخ می‌نویسد که داکتر غنی و رفقاییش می‌خواستند به یک تیر دو کبوتر را شکار کنند. آنها می‌خواستند که جنبش استقلال‌طلبی و مشروطه‌خواهی افغانستان را معدوم کرده و سیر تکامل کشور را به نفع دولت انگلیس به عقب اندازند و امیر حبیب‌الله‌خان را از نشر معارف و فرهنگ جدید بیزار نماید. شاغلی عبدالوهاب طرزی پسر محمود طرزی از زبان یک ریسرچر استرالیایی تذکر داد که داکتر عبدالغنی در آشیف ملی هند دوسیه دارد که از آن بعض مطالبی که راجع به جاسوس بودنش استخراج شده می‌تواند و نمبر فایل داکتر مذکور را چنین نوشته است*:

* نویسنده این اثر کوشیدیم تا سند موثوق که عبدالوهاب طرزی بآن اشاره کرده است، دریافت کنیم. ولی سند مندرج فوق در آرشیف اندیا افس لندن وجود نداشت. تنها در یک سند تذکر یافته که داکتر عبدالغنی در اپریل ۱۹۱۹ توسط امان‌الله‌خان از زندان رها گردید، در جون ۱۹۱۹ بحیث عضو هیأت افغانی در مذاکرات صلح حصه داشت و از پالیسی طرفداری برتانیه حمایت می‌کرد. متن انگلیسی آن:

(...member of the Afghan peace delegation, June ۱۹۱۹ and supported the pro-British policy at the peace conference, L_ps_۲۰_B۲۲۰_۲ (P.۱۴)

درین رابطه غبار مینویسد: «داکتر عبدالغنی‌خان هندوستانی از شاملین حزب مشروطه‌خواهان قدیم که قبلاً تحت اشتباه روشنفکران افغانستان قرار گرفته بود، نیز بحیث ترجمان شامل این هیات شد. ص ۷۷۴.» غبار در جای دیگر گوید: «مولوی نجف‌علی‌خان جزو مشروطه‌خواهان اول، فرصت آن یافت که نیات نهانی خودش را آشکارا و به یک پروپاگند مضر اقدام کند، مطالب خودش را در یک دو رساله بنام «پندنامه و تبریک‌نامه» اظهار و در افغانستان منتشر نمود... او می‌نویسد:

گر مخنث را بپوشانی سلاح کارزار
روز میدان کی تواند باعدو آویختن

باز گوید:

دختران بودند در عهد امانی شوخ و شنگ
هر طرف خیزک زنان چون آهوی دشت تتر
ساق‌های شان نمایان بود مابین جراب
پیرس و لندن بوضع فیشن ایشان نثار
دست شسته از حیا و ننگ و ناموس شرف
ملت افغان ز شوخی‌های ایشان شرم‌سار
(ص ۴۹۴ غبار)

و یا محمدحسین پنجابی عضو مشروطیت اول، امان‌الله‌خان را با استعمال نامناسب یاد می‌کند و مسایل زبانی (پشتو) و (دری) را دامن می‌زند و برعکس جاسوسان و معلوم‌الحالان را که اسناد آرشیفی و مورخان افغانی منجمله غبار، پوهاند حبیبی و دیگران برویت اسناد خیانت‌های‌شان را

وزارت خارجه حکومت هندبرتانوی

فایل: س. ف. S.F.

ماه می ۱۹۰۹ نمبر ۱۴۷

نوته به نمبر: ۱۲۹

درین جای تردید نیست که داخل شدن عمال جاسوس انگلیس در بین حرکات اتحادیه‌ها و جنبش‌های سیاسی از قدیم‌الایام رایج بوده است و از قرن ۱۸ باینطرف جزو سیاست بوده است.^۴ و به عقیده نویسندگان در افغانستان نیز انگلیس‌ها برای آنکه از درون نهضت و جنبش مشروطه‌طلبی را منفجر سازند، یک تعداد جاسوس‌های خود را بنام و عناوین مختلف بکابل فرستاده اند که تحقیقات بیشتر در زمینه، چهره‌های آنان را نمایانتر خواهد ساخت. با آنهم نباید احتیاط را از دست داد و تا زمانی که سند موثوق و معتبر بدست نیاریم، بطور قاطع حکم جاسوس بودن بر اشخاص را مشکل می‌پنداریم. در مقابل جا داشته خواهد بود که درباره بعضی اشخاص و اعضای مشروطه طلب شک و تردیدهای فراوانی وجود داشته باشد.

بهر صورت در پهلوی معلمان هندی، عده‌ای از معلمان و جوانان افغانی مکتب حبیبیه نیز با افکار تازه روی صحنه نمایان شدند. تا جائیکه از لست معلمین افغانی برمی‌آید غالب آنان را علمای دینی تشکیل می‌داد و آن بعلتی که علمای دینی از یکطرف یگانه طبقه اکثریت بزرگ باسواد و دارای سویه کلتور کشور بودند و از سوی دیگر موضوع و مفکوره مشوره در مسایل ملی و اجتماعی که در صدر اسلام بآن پابندی زیاد نشان داده شده است، در افکارشان بیشتر انکشاف کرده موجب شد که «درپی» مجلس مشوره و مشروطیت برآیند.

در کشورهای همسایه ما از جمله فارس تقریباً عین موضوع صدق می‌کند. یعنی در بخش افکار تازه و مشروطیت طلبی علمای دینی رول مؤثر داشتند.

بهر کیف تا جائیکه با میر سیدقاسم‌خان معلم مدرسه حبیبیه آن زمان و عضو

ادامه زینویس صفحه قبلی

برملا ساخته اند، بخوبی و نیکی یاد می‌کند، مانند الله نواز ملتانی و امثالهم. (مراجعه شود به انقلاب افغانستان بزبان اردو)

مشروطیت و یگانه تاریخ زنده موضوع مشروطیت اول و دوم، در منزل شان واقع کارته ۴ کابل مصاحبه نمودم، باین نتیجه رسیدم که در کسب افکار تازه و مشروطه طلبی‌شان بدرجه اول جراید خارجی، چون صور اسرافیل، بالخاصه حبل‌المتین کلکنه و بدرجه دوم تماس با اعضای روشن فکران دربار و آن عده از افغانانی که با افکار تازه از خارج بوطن آمده بودند و تماس‌های بسیار نزدیک و مصاحبت‌ها با معلمین هندی که از محیط روشن‌تر آمده بودند رول مؤثر داشت.

۱ - مرام‌های مشروطیت نخستین

از مشروطیت نخستین این جمعیت سازماندهی شده و آگاهانه سیاسی، مرامنامه تحریری و کتبی تفصیلی در دست نیست، منتها غبار تذکراتی چند دربارهٔ مرام و اهداف مشروطه‌خواهان در اثر معتبرش «افغانستان در مسیر تاریخ» ص ۷۱۷ داده است که با هدف مندرج در اسناد محرمانه اندیا آفس لندن ۱۹۰۹ کاملاً موافق می‌باشد.

پوهاند حبیبی نیز در مقاله تحت عنوان «اخوان افغان اول» منتشر در جریده مساوات ۱۳۴۶ مرام این حزب را لست نموده است و تا جائیکه از پوهاند حبیبی در منزلش واقع در کارته سخی در جوار پوهنتون کابل معلومات گرفتم، ایشان تمام مطالب لست مرام مشروطه طلبان را از تذکرات شفاهی عبدالعزیزخان مدیر طلوع افغان قندهار تهیه کرده است و سند تحریری در دست نداشته است.

چنینکه نویسنده در قسمت اهداف و مرامنامه حزب از میر سیدقاسم‌خان لغمانی پرسیدم، در جواب فرمودند که: غالب اعضای حزب مطالعات بسیار عمیق در قسمت دیموکراسی بمعنی امروزی نداشتند، منتها دو موضوع عمومی و بزرگ به مثابه خطوط اصلی و عمده مرامنامه هدف خاص شان قرار داده شده بود: «معارف» و «قانون». میرصاحب مذکور افزودند که تفصیل در موضوع سابق‌الذکر طبعاً مطالب زیادی را احتوا می‌نمود. تقریباً عین مطلب میر سیدقاسم‌خان در اسناد محرم اندیا افس لندن (۱۹۰۹) نیز موجود است.

شاغلی محمدحسین پنجابی مدرس مکتب حبیبیه و نویسنده کتاب «انقلاب افغانستان» و عضو مشروطه اول در مقدمه کتاب خودش که بزبان اردو نوشته

شده، هدف مشروطیت اول را اینطور بیان می‌دارد: «بعض از معلمین، نوجوانان و درباریان که با مستخدمین ممالک دیگر در تماس بودند و جراید را مطالعه می‌کردند، متفق برین بودند که مانند ایران و ترکیه در مملکت خود اصلاحات را بوجود آرند»^۵

در اسناد محرمانه آمده است: که «... داکتر عبدالغنی چندی قبل یک یادداشت عنوانی امیر حبیب‌الله خان نوشته و دران راجع به اهمیت معارف نوین به سبک هند، پیشنهادی تقدیم کرده است. امیر در جواب نوشته که داکتر عبدالغنی آزاد است که این رهنمود را بدون قید، انجام دهد.^۶ متن انگلیسی آن از اینقرار است:

«Doctor Abdul Ghani sometime ago sent a written representation to Amir, suggesting the importance of giving education on modern lines, i.e. on the lines given in India. the Amir replied that the Doctor was a liberty to give instruction according to his own will without any restriction...»

در همین سند آمده است که داکتر عبدالغنی یک سوسایتی تاسیس کرده است که اعضای آن شبانه در خانه داکتر مذکور اجتماع می‌کنند. در اینجا او شروع بتدریس اساسات اقتصاد سیاسی نموده و بتدریج راجع به مفاد پارلمان در عوض حکومت مطلقه و استبدادی لکچر می‌دهد. در ظرف شش ماه امیر هیچ اطلاعی ازین امر نداشت...»^۷

متن آن ازین قرار است:

* عبدالهادی داوی طی یک مصاحبه با نویسنده کتاب عین مطلب را که متن آن ازینقرار است: دوسه مرتبه اظهار فرمودند و با چنین الفاظ صحبت کردند: اینکه گفته می‌شود که داکتر عبدالغنی خان جاسوس است، من هیچ علمی درین مورد ندارم، ولی گفته می‌توانم که او و برادرانش خدمات زیادی به معارف کرده اند از توطئه و سوءقصد او علیه امیر حبیب‌الله خان آگاهی دقیق ندارم، منتها از زبان داکتر عبدالغنی خان گفته می‌شد که او اجازه تحریری راجع به معارف جدید از امیر حبیب‌الله خان حاصل کرده بود.

** نویسنده اثر، موضوع تدریس اقتصاد سیاسی را شنیده بودم، برای توضیح و تأیید موضوع از میر سیدقاسم خان پرسیدم، ایشان تدریس مذکور توسط داکتر عبدالغنی خان در منزلش را تأیید فرمودند، ولی تفصیلات بیشتر بنابر ملاحظات خاص که شاید نزد خودش موجود بود، ارائه نکرد.

«The Doctor made a society, the members of which used to assemble in his house at night. There he first started to teach them the principle of political economy and gradually began to give lectures on the advantages of having a parliament, instead of a despotic government. For six months the society worked without anything to the knowledge of the Amir^۸...»

در اسناد محرمانه آمده است که «توطئه توسط داکتر عبدالغنی تنظیم شده که هدف آن آنست که یک حکومت پارلمانی را در افغانستان رویکار آرند...» که متن آن چنین است:

«Plot was engineered by Doctor Abdul Ghani, whose object was to give parliamentary government to Afghanistan...»

داکتر عبدالغنی‌خان این منبع دست اول به قلم خودش می‌نویسد که «... ولی تخم آزادی و افکار ضدیت با استبداد و مطلقیت، قبل از آنکه این ارگان «سراج‌الخبار افغانیه» عرض وجود، نماید کاشته شده بود، برنامه انکشاف صلح‌آمیز روشنفکری من که بامیر حبیب‌الله‌خان تقدیم شده بود، آنرا ضربه به قدرت خود تلقی می‌کرد... برنامه واقعی من پنهانی و مخفی ماند. لذا زندانی شدن من یک خاطره قوی بجا گذاشت... اینجا و آنجا یکی از دیگر پنهانی و بهراس می‌پرسیدند که قانون اساسی چیست؟ داکتر عبدالغنی چه می‌خواست؟ آنان راجع به قانون اساسی (مشروطه) خوب جستجو و پرسش می‌کردند، وقتیکه دریافتند که مشروطه تفاوتی از رژیم که در اوایل خلافت موجود بود، ندارد، بنابراین یک خاموشی و خاتمه دادن به تائید آنچه معتقد بودم و تقاضا داشتم صورت گرفت...»^۹ اینک، عین متن انگلیسی آنرا نقل می‌کنیم:

«But the seed of free antidespotic thought had been sown before this organ made its appearance. My scheme of peaceful intellectual development had been represented to the Amir as a blow to his power...»

My real scheme was kept a secret, so my imprisonment made a profound impression...

Here and there questions were whispered: what is it that the Doctor wanted?

They probed into the nature of constitution (mashrootah) and when it was found out that Mashrootah was neither more nor less than the regime, which existed in the time of the early Caliphs, there was a silent and suppressed approval of what I was believed to have demanded...»

با استنتاج و باتکای از مطالب اسناد تحریری بالا و مصاحبه‌ها با اشخاص آگاه و زیدخل در قضیه اهداف و مرام‌های مشروطیت نخستین را می‌توان فهرست‌وار چنین برشمرد:

۱. استقرار نظام شاهی مشروطه، واژگون کردن استبداد و برقراری حکومت قانون
۲. تشکیل و تأسیس مجلس (شورا)
۳. تعویض یک اداره خشن، تنبل، فاسد و عیاش یک نفری به یک اداره فعال و صالح و کارکن گروپی.
۴. کسب فرهنگ و علوم جدید به پیمانانه وسیع و تعمیم معارف.
۵. بیداری و رشد افکار مردم از طریق تأسیس و تعمیم مطبوعات.
۶. کسب تمدن جدید و لزوم بسط آن در عرصه‌های گوناگون.
۷. تأمین عدالت اجتماعی مساوات و حفظ حقوق مردم.
۸. تحکیم مبانی وحدت ملی.
۹. تأمین استقلال سیاسی در سایه یک نظام ملی

ازین مطالب برمی‌آید که اساساً در روز مشروطه نخستین عنصر ناسیونالیزم و ضد انگلیسی آن نسبت به عنصر دیموکراتیک اش (بمعنی امروزی) بیشتر بود. چه از یک طرف تشخیص بین حرکات طالب آزادی سیاسی و طالب عدالت اجتماعی

دران زمان آنقدر روشن و واضح نبود و از طرف دیگر رکن اساسی و اصلی مشروطه غرب، تفکیک قوا است. در حالیکه در افغانستان این مطالبه شکل دیگری داشت. بنابراین گفته می‌توانیم که جنبش مشروطه در کشور ما یک جنبش مشروطه کامل نیست. چه موضوع تفکیک قوا در بین نبوده است. با آنهم آنانیکه درین راه مبارزه کرده اند، شخصیت‌های مهم محترم و قابل قدر بوده و بمقایسه عصر و زمان خودشان مردم خیلی پیشرفته منور و مترقی محسوب می‌شوند و مبارزات شان بخط درشت ثبت تاریخ مبارزات سیاسی وطن ما درج شده است.

۲ - ساختار تشکیلاتی، تکتیک و طرز کار حزب

در مورد نام «مشروطیت» در افغانستان، اختلافاتی در بین نویسندگان موجود است. پوهاند حبیبی در مقالات‌شان مشروطه‌خواهان را بنام «اخوان افغان» یاد کرده است.^{۱۰} مولوی محمدحسین پنجابی B.A آنان را مجلس «جان نثاران اسلام» نامیده است.^{۱۱} پوهاند حبیبی در طی مصاحبه با نویسنده کتاب فرمود: که چون این اسم را از زبان یکی از مشروطه‌خواهان قندهاری شنیده بودم، لذا آنرا به عین نام در مقاله خود نوشته‌ام... ولی هیچ سند تحریری ارائه نکرد.

نام‌های مختلف مرا وادار ساخت تا از میر سیدقاسم‌خان پرسش تحریری بنمایم که متن آن چنین است: در مورد مشروطیت نام‌های مختلفی ارائه شده، بنظر جناب شما کدام نام اسم اصلی این حرکت می‌باشد؟ ایشان در برابر سوال من بقلم خوشان نوشته اند: «نام این جمعیت مشروطه‌خواهان بود، نام‌های دیگر را دیگران بران افزوده اند»^{۱۲}

سید مسعود پوهنیار می‌نویسد: «...نویسنده شهیر پوهاند حبیبی در فراهم‌آوری آن اثر تدقیق و مطالعات خوب کرده است که من ازان بعضاً اقتباسات نموده‌ام، اما مرحومی هنگامی که یادداشت‌هایش را برای تألیف آن کتاب ترتیب داده است که شخصیت‌های سهیم دران نهضت بدرود حیات گفته بودند و آن‌های را هم که دیده و از ایشان سخنانی را نقل قول کرده است، ذوات مذکور از جمله بنیان‌گزاران یا پیش‌قدمان آن نهضت نبودند. مسعود پوهنیار در اثرش کلمه «اخوان افغان» را که پوهاند حبیبی تذکر داده، یاد نکرده است.

داکتر عبدالغنی پنجابی یکی از بنیان گذاران این حزب در کتاب اش کلمه «مشروطه» را بکار برده است.^{۱۳}

فیض محمد کاتب هزاره می‌نویسد: «محرر این اوراق که با «جماعت مشروطه خواهان» پنج ماه محبوس سخت بودم و پس از آن در ارگ بدون زولانه نظر بند بودم...»^{۱۴}

مولوی محمد سرور خان واصف نوشته: که ترک مال و جان و سر در «ره مشروطه» اول منزل است.

عبدالهادی خان داوی فرمودند: که اسم این گروه «مشروطه خواهان و انجمن شان «جمعیت سرملی» نامیده می‌شد که برخی از نویسندگان به غلط آنرا «سری ملی» یاد کرده اند.

چونکه داوی کتاب مشروطه خواهی نویسنده را از نظر گذرانید، اشتباه مرا در عقب زوررق سگرت چنین تصحیح کرد:

«سری ملی» نه بلکه «سر ملی» می‌باشد چنانچه برای تأیید قول خودش فرمود: زمانیکه امیر حبیب‌الله خان از فعالیت‌های این حزب مخفی واقف شد، گفت که سر ملی را سر ملی خواهم ساخت.^{۱۵}

غبار کلمه «حزب مشروطه خواهان» را اکثراً بکار برده است و نیز از جمعیت سرملی نامبرده است و از قول سردار نصرالله خان که از معارف «مشروطه» می‌زاید یاد کرده است.^{۱۶}

استعمال کلمه «جان نثاران اسلام» توسط مولوی محمد حسین پنجابی B.A. بکار برده شده و در منابع تحریری دیگر دیده نشده است. تنها پوهاند حبیبی نوشته: که دسته هندیان «جانثاران ملت» که در کابل بودند، با مشروطیت خواهان، افغان یکجا کار می‌کردند. بدین حساب طبق نوشته پوهاند حبیبی «جانثاران ملت» یا «جانثاران اسلام» دسته هندیان مشروطیت اول بود.^{۱۷} در حالیکه از نوشته محمد حسین پنجابی برمی‌آید که «جان نثاران اسلام» به هر دو گروه اعم از افغانی و هندی اطلاق می‌شده است. چنانچه کاکا سید احمد خان، لودین را از جمله «جان نثاران اسلام» ذکر کرده است. اینک متن نوشته کتابش:

«یه سید احمدخان ایک غیر معمولی فکر و ثبات کی مالک تھی، امیر شیرعلی خان کی مکتب حربیہ کی طالب علم رہ چکی تھی۔ اورا یک معزز خاندان کی فرد ہو نیسی گھر می بھی، عربی، فارسی او ریاضی کی معقول تعلیم حاصل کی تھی. امیر عبدالرحمن خان کی عہد می بھی ادر پھر مجلس جانثاران اسلام می شمولیت کی وجہ سی ہماری ساتہہ بھی قید رہی جہان تہین غور و خوض سی ایک نیا طریقہ تعلیم ایجاد کرنی کا موقعہ ملا بندیوں کی چھوتی لڑکی قابل رحم ہو نیکی دلیلی سی ارک مین ہماری پاس آجاتی اوراق پراس طریقی کا تجربہ کیا جاتا بعض سپاہیوں...»^{۱۸}

از نوشته فوق‌الذکر مولوی محمدحسین پنجابی، برمی‌آید که مجلس جان‌نثاران اسلام که سید احمدخان لودین عضویت آنرا داشت، همان جمعیت مشروطه‌خواهانی است که افغان‌ها و هندی‌ها شامل آن بودند. گذشته از آن استعمال «مجلس جان‌نثاران اسلام» بر لوح مزار غلام محی‌الدین خان افغان در شهدای صالحین کابل که پوهاند حبیبی در صفحه ۵۹ «جنبش مشروطیت» شان از آن ذکر کرده است، سند دیگری بر رد ادعای سابق‌الذکر می‌باشد. همچنان میر سیدقاسم‌خان، مولوی محمدحسین پنجابی را از حلقه مشروطه‌خواهان گروپ خودشان حساب کرده است که این بذات خود، رد ادعای آنانی است که جان‌نثاران را محض به گروپ معلمان هندی ارتباط می‌دهند.

در هر حال تعداد مشروطه‌خواهان مطابق حدث و تخمین میر سیدقاسم‌خان تقریباً به سیصد نفر در شهر کابل و مجموعاً نهصد نفر در ولایات افغانستان می‌رسید. این سیصد نفر به گروپ‌های مختلفه ده نفری تقسیم شده بودند. هر گروپ از خود یک رئیس داشت. نظر به گفته میر سیدقاسم‌خان - مولوی محمدسرورخان الکوزایی که رئیس یکی از حلقه‌ها بود، ریاست عمومی این جمعیت را نیز بعده داشت. اسناد کتبی دست اول، نظر میرصاحب را تأیید نمی‌کند. بنا برای درک واقعیت به اسناد معتبر زیرین که اکثر آن تازه بدست آمده است، مراجعه شود:

۱ - مولوی محمدحسین پنجابی B.A. عضو مشروطه‌خواهان اول، ناظر وقایع و هم‌زندان کاکا سید احمدخان لودین و داکتر عبدالغنی خان می‌نویسد: «داکتر

عبدالغنی» صدر مجلس «جان نثاران اسلام بود»... متن اصلی کتابش:

«محکومیت کا دو نو جہانون می منہ کالاہی، اگرچہ داکتر عبدالغنی جو «مجلس جان نثاران اسلام» کی صدر کی حیثیت سی گیارہ سال قید رہی اسلی بھی کسی کام پر لگای نہ گی مگر ایک سبب انکا خالص ہندوستانی ہونا تھا، بعدمی جب بیسیون ہندوستانی معارف میں مستخدم ہوگی پھر بھی انگوارانکی دوبھائیون کوجو بلاشمولیت مجلس محض برادری کیوجہ سی مقید رہی، کوئی خدمت نہ دنیا ایک السیافعل تھاچکی دلیل امان اللہ خان ہی کو معلوم ہوگی، کی سالون کی بعد وزیرا در معین دو نونی سفارش کی پھر بھی انکی ملازمت قبول نہ کی قطع نظر اسکی کہ افغانستان میں گیارہ سال مصیبت اتھا کر کچھ راحت کی بھی مستحق تھی انکی علمی او اخلاقی فضیلت مسلم تھی۔ داکتر عبدالغنی پنجاب کی ستیت سکالر کی حیثیت سی انگلیندگی اور وہان داکتری پترہی رہی جو کامیابی کی ساتھ تحصیل کی، چونکہ لندن کی اسلامی مجالس میں فصیح و بلیغ انگریزی تقریری کرتی، اسلی امیر عبدالرحمن خان نی انکو اپنا منشی بنا کر بلالیا ...»^{۱۹}

بہ تمسک نوشتہ مذکور «گر مجلس جان نثاران اسلام» کہ کاکا سید احمد لودین عضویت آنرا داشت، همان جمعیت مشروطہ خواہان می باشد. بنا داکتر عبدالغنی خان رئیس مجلس جان نثاران اسلام یا جمعیت مشروطہ خواہان بوده باشد.

(۲) - در اسناد محرم آمدہ است کہ «...داکتر عبدالغنی یک جمعیتی را تأسیس کردہ کہ اعضای آن در منزل داکتر عبدالغنی شبانہ اجتماع می کنند...»^{۲۰}

«...the Doctor made a society, the members of which used to assemble in his house at night...»

۳ - «... توطئہ توسط داکتر عبدالغنی براہ انداختہ شدہ کہ ہدف آن تأسیس حکومت پارلمانی است. چون این اقدام تا زمانیکہ امیر حبیب اللہ زندہ است، غیر قابل حصول است. بنا داکتر عبدالغنی و حزب اش تصمیم بہ کشیدن امیر... از صحنہ می باشند...»^{۲۱}

«...plot was engineered by Doctor Abdul Ghani, whose object was to give parliamentary government to Afghanistan, and as this was unattainable while Amir Lived. Abdul Ghani and his party decided that his majesty... must be removed...»

در جای دیگر باز هم داکتر عبدالغنی را لیدر حزب The leader of the party و سرکرده جمعیت سری می‌نامند.

۴ - از بستر خواب اسلم غلام‌بچه و جوهرشاه، یادداشتی بامضاء شان بدست آمده است که عنوانی داکتر غنی نوشته شده و درین یادداشت رفیقانه، در جمله آخر آن آمده است که «نرگس» در حال ضایع شدن و خراب شدن و «عود» و «عنبر» قریب به خشک شدن است...»^{۲۲}

ملا منہاج‌الدین در جلال‌آباد به امیر گفت که توطئه‌گران، شبانه بخانه داکتر عبدالغنی اجتماع می‌کردند. رازشان آن بود که امیر کشته شود و در قرآن امضاء کردند بخاطر که فرنگی شده است...»^{۲۳}

۶ - ... سه نفر به توپ پرانده شد. این اشخاص اعضای جمعیت مخفی بسر کردگی داکتر عبدالغنی بودند.^{۲۴}

۷ - ... پروفیسورهای هندی که در زندان با داکتر عبدالغنی اند، بخاطر ناآرامی مشروطه‌خواهی Constitutional agitation که چندی قبل توسط داکتر غنی ساخته بود، در زندان عاطل نیستند...»^{۲۵}

اسناد متذکره محض مشت نمونه خروار است، درین رابطه در اوقات مختلف در سال‌های مختلف بعدی نیز عین مطلب در تمام اسناد انگلیسی درین مورد، بمشاهده می‌رسد.

۸ - گذشته از اسناد بالایی، منابع انگلیسی، برخی از اعضای محترم فامیل طرزی (محمدصدیق‌خان و عبدالوهاب‌خان) نیز یادداشت‌های* در جراید و روزنامه‌های وقت به نشر رسانیده بودند که سید مسعود پوهنیار آنها اتهامات نابجا یاد کرده

* سید مسعود پوهنیار ظهور مشروطیت و... ص ۴۰.

است. حتی محمود طرزی در سراج الاخبار افغانیه راجع به این موضوع بصورت غیرمستقیم اشاره کرده و بعداً گریز ماهرانه نموده است. او نوشته که است: «...تأسیس مدرسه اول بار... مدت نه سال به لکها رویه بران صرف شده آمده است از آغاز بنیاد این مکتب، امور اداره و تعلیم آن به معلم‌های اهل هند که در مدرسه پنجاب تحصیل یافته و (B.A.) شده اند، به تنخواه وافر و اعزاز و اکرام‌های متکثر محول شده است... دولت در باب هرگونه لوازمات و ضروریات که بنابر تجویز سرشته داران و معلمان آن لزوم نشان داده شد، کوتاهی نکردند. سه چهار سال پیش ازین یک واقعه بسیار ناگوار بظهور آمد که ما در اینجا از آن بحث کردن را لازم نمی‌دانیم و آنرا بوقت آخر تعلیق می‌کنیم...»^{۲۶} همچنان طبق اسناد محرم داکتر عبدالغنی یک «فری ماسیونی» یا «فراموش‌خانه تأسیس کرده بود»^{۲۷}

«Doctor Abdul Ghani had established a lodge of freemasonry»

در هر حال حزب مشروطه‌خواهان از تکتیک‌های «فری ماسیونی» استفاده می‌کردند. یعنی مجالس شان مخفی بوده و غالب اعضای حلقه‌ها همدیگر را نمی‌شناختند. تنها رؤساء حلقه‌ها «هیأت مدیره» با همدیگر جلسه تشکیل می‌دادند و موضوع سوگند در میان بود این جلسات عموماً از طرف شب تشکیل می‌شد و خیلی محرمانه بوده به عنوان ضیافت دید و بازدیدهای شخصی بعمل آمده در ختم گفتگوها و تبادل نظر تصامیم لازم اتخاذ می‌کردند. مؤلف «افغانستان در مسیر تاریخ» می‌نویسد که بعدها در فاصله‌های طولانی چند باری جلسات عمومی نیز بعمل آمد و تصمیمات اتخاذ شد و مگر تا جائیکه از میر سیدقاسم‌خان در زمینه معلومات گرفته شد موصوف چنین بیان کرد که در طول تاریخ این حزب (۱۹۰۶ - ۱۹۰۹) محض یکبار جلسه عمومی دایر شد و آن فرصتی بود که غرض تسوید و تقدیم عریضه بحضور امیر حبیب‌الله‌خان اجتماع کرده بودند.

مطالب و محتوی عریضه چنین بود: در بعض کشورها مردم بجزیر و قوت قاهره، حکومت را مجبور می‌نمایند تا نظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته، شکل مشروطه و قانونی بدهد و در برخی پادشاه روشن فکر به ابتکار خود و با نیت خیر قوانین و اصول مشروطیت را در مملکت نافذ می‌سازد. چون سراج الملت والدین

پادشاه عالم و ترقی‌خواه است. چنانچه تأسیس «مکتب حبیبیه» و «مکتب حربیه» و نشر سراج‌الانخبار و طبع کتب و آوردن مطبعه عصری و احداث شوارع و عمارات و غیره را از مظاهر لطف و توجه شاهانه در جهت مجد و اعتلای وطن است لذا توقع می‌رود که مجاری امور حکومت را نیز باساس قوانین مشروطه استوار سازند تا از احکام خودسرانه و خلاف مقررات اسلامی جلوگیری بعمل آمده مردم در تحت سلطه قانون و نظام مشروطیت بحیات مرفه قرین گردند.»^{۲۸}

هیأت مدیره حزب مرکب از رؤساء جرگه‌ها و بعضاً اعضای عمده جرگه‌ها بودند. تا جائیکه میر سیدقاسم‌خان بخاطر داشتند، این اشخاص را بحیث رؤساء حلقه‌ها معرفی نمودند:

مولوی محمدسرورخان الکوزایی، تاج‌محمدخان پغمانی، کاکا سیداحمدخان، داکتر عبدالغنی‌خان، مولوی عبدالرب‌خان و سردار عبدالرحمن‌خان. به نظر میرصاحب، شاید امان‌الله‌خان عضو جمعیت آخری بوده باشد. دلیل میر قاسم‌خان درین مورد، تماس بسیار نزدیک سردار عبدالرحمن‌خان و سردار عبدالحبیب‌خان با امان‌الله‌خان بود.

گرچه دانشمند غبار، میر سیدقاسم‌خان را از حلقه تاج‌محمدخان معرفی کرده است، ولی میرصاحب مذکور خود را به حلقه محمدسرورخان الکوزایی منسوب دانستند و این اشخاص را از رفقای حلقه خود معرفی کرد: مولوی محمدسرورخان بحیث رئیس، مولوی محمدحسین هندی، مولوی مظفر (مروت)، حافظ عبدالقیوم، عبدالجلال، محمدانور بسمل، پروفیسور غلام‌محمدخان، غلام محی‌الدین‌خان افغان، میر سیدقاسم و محمداکبرخان (بعداً وزیر تجارت)

شاغلی پشتونیار میر سیدقاسم‌خان را منشی این حلقه معرفی کرده است. اعضای آن حلقه غالب اوقات در اتاق غلام محی‌الدین‌خان در سرای پشاورهای شوربازار اجتماع می‌کردند و راجع به مسایل سیاسی و اصلاحات مملکتی صحبت می‌نمودند.

پوهاند حبیبی در مقاله خود تحت عنوان «اخوان افغان اول» می‌نویسد که اعضای سازمان در آغاز هر جلسه به قرآن، شمشیر و قلم سوگند خود را بآرمان‌های ملی و وطن‌پرستانه خویش تازه می‌کردند. پوهاند حبیبی سمبول و سوگند موضوع را

شخصاً از زبان اعلیحضرت امان‌الله‌خان در اثناپی که به قندهار رفته بودند شنیده بود.

میر سیدقاسم‌خان محض اینقدر فرمودند که مجلس حلقه ده نفری شان با سوگند به قرآن شریف آغاز می‌شد. قلم و شمشیر در میان نبود. و نیز علاوه کردند که ممکن حلقه‌های دیگر علاوه بر قرآن بقلم و شمشیر نیز سوگند یاد می‌کردند.

بهر صورت مسأله سوگند در میان بوده و بعد از استرداد استقلال سیاسی افغانستان (۱۹۱۹) سمبول سوگند اعضای نخستین حزب سیاسی مردم کشور ما یعنی نشان قرآن، شمشیر و قلم بخاطر یاد خدمات این گروه‌ها بحیث نشان وزارت معارف افغانستان تعیین گردید.

حزب در پی آن بود که از طریق اشخاص معتمد محتاطانه به جلب و جذب اعضای جدید اقدام ورزد. تا جائیکه میر سیدقاسم‌خان معلومات دادند مجالس همه شکل شفاهی داشت. فیصله‌ها، تصاویر و تصامیم در قید تحریر نمی‌آمد. چه از آن ناحیه احساس خطر می‌شد. تنها یک مرتبه تصمیم گرفته شد که اعضای حزب با داشتن تفنگچه مکلف اند و این موضوع در قید تحریر آمده، توسط بیشتر اعضای «جمعیت سیرملی» امضاء شد. این فیصله کتبی با لست امضاء کنندگان برای تاج‌محمدخان پغمانی یکی از اعضای بسیار فعال حزب تفویض گردید.

میرصاحب موصف فرمود که چند روز بعد از این تصمیم عده‌ای از رفقای حزب در قسمت فیصله کتبی مذکور نظر خود را عوض کردند و خواستند که نوشته امضاء شده را واپس بگیرند. فکری‌شود که این تغییر فکر زمانی صورت گرفته باشد که آوازهٔ راپوردهی موضوع بامیر در بین اعضا پخش گردیده است. حینیکه میرصاحب که موظف به آوردن نوشته شده بود، دو مرتبه به منزل تاج‌محمدخان، واقع در آغاز جاده میوند امروزی رفتند و جویای آن شدند. کاغذ دستگیری اش نکرد.

شاغلی غبار از دوستان و بسیار صمیمی تاج‌محمدخان در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» نوشته است که محمدشریف برادر تاج‌محمدخان که مخالف برادر و تمام روشنفکران کابل و در عین حال یک مامور طرفدار دولت بود، تصویب

مذکور را از اسناد تاج‌محمدخان که هم‌خانه بودند بدست آورده، فیصله مذکور به دست شاه رسید. ولی بنا به گفته میرصاحب تاج‌محمدخان این سند را بیکی از رفقای صمیمی خود موسوم به عبدالله‌خان داده بود تا آنرا محفوظ داشته باشد ولی عبدالله نام مذکور در لباس رفاقت با تاج‌محمدخان خیانت کرده، آنرا به سردار نصرالله‌خان داد، نصرالله‌خان آنرا به امیر حبیب‌الله‌خان تقدیم کرد.

در هر حال این تصویب کتبی «مسلح باید بود» که تحویل تاج‌محمدخان شده بود، بدست امیر رسید.

با وجودیکه این سازمان مخفی با الهام از شیوه کار فراماسیونی کار خود را آغاز کرد، ولی بنابر جوان بودن و کم تجربه‌گی در پذیرش و جذب اعضا، دقت زیاد صورت نگرفت. این وضع موجب آن شد تا جاسوسان بدرون این حزب و سازمان جاگیرند و بدین سان علی‌الرغم رعایت دقیق موازین مبارزه مخفی و تازه کردن سوگندها، مغز و هسته این سازمان و جمعیت از گزند نیروهای ارتجاع امپریالستی و جاسوسان دربار مصون نماند، دشمن‌های سوگند خورده مردم همه رازها را بدربار سپردند.

در نتیجه در اواخر حوت ۱۳۲۵ ه.ش مطابق مارچ ۱۹۰۹ فرمان انحلال «جمعیت سمرلی» و حکم زندان و کشتار اعضای حزب مشروطیت اول صادر گردید.

در قسمت راپوردهندگان گزارشات حزب، اقوال و نظریات مختلف ارائه شده است. ولی تا جائیکه باشخاص متعدد مصاحبه نمودم، همه آنان در قسمت جاسوسی دو نفر یعنی ملا منہاج‌الدین ننگرہاری، و برگد محمدعظیم کارگذار فنی فابریکه حربی، متفق‌الرای بودند. شاغلی محمدابراهیم صفا، برادر محمدانور بسمل، قاضی عبدالحق را نیز در زمره راپوردهندگان نامبرد و این نظر را شاغلی پشتونیار نواسه امیرصاحب در مقاله خود نیز نوشته است. شاغلی غبار در اثر خود «افغانستان در مسیر تاریخ» محرک اصلی این افشاءگری را داکتر عبدالغنی و رفقای او می‌داند. گرچه از یک تعداد اشخاص دیگر نیز نام گرفته شده است، ولی از آنجا که غالب مصاحبه شدگان بآن موافق نبودند، لذا از تذکر نام‌های شان خودداری شد.

طبق قول شاغلی صفا، همینکه راپور مشروطه خواهان بامیر حبیب الله خان رسید، نائب کوتوال کابل که با برخی از اعضای مشروطه خواه فامیل طرزی من حیث ارتباط فامیلی همدردی داشت، موضوع را با اطلاع ایشان رسانید. از اینجاست که مشروطه خواهان در تلاش دفع آن برآمدند.

بهر صورت حینیکه مشروطه خواهان از طریق نایب کوتوال کابل و یا از طریق آن عده درباریانی که با مشروطه خواهان بطور خصوصی و مخفی ارتباط داشتند، اطلاع راپوردهی را حاصل کردند، فوراً تصمیم گرفته شد که تقاضانامه بحضور امیر تقدیم نمایند که تا مگر از این طریق بتوانند نظر سوء امیر را درباره شان عوض نمایند. همان بود که مجمع عمومی در باغ مهمانخانه (ولایت کابل) که مکتب حبیبیه در آن واقع بود، اجتماع کردند و بر عریضه که قبلاً تهیه شده بود، امضاء گذاشتند. این عریضه توسط پروفیسور غلام محمدخان میمنه گی که رونده جلال آباد بود، به امیر فرستاده شد.

چون قبلاً به امیر فهمانده شده بود که هدف اصلی حزب «سر ملی» کشتن امیر و تأسیس دولت مشروطه است، لذا امیر حبیب الله خان مضطرب و پریشان گردیده، گیر و گرفت، کشتن و بستن اعضا را تا آنجاییکه راپور دهندگان لست داده بودند شروع کرد.

بعلاوه امیر حبیب الله خان، برادرش نصرالله خان که تاریک اندیش ترین شخصیت درباری بود، ازین ناحیه نیز بر مشروطه خواهان مشکوک بود که ممکن آنها با امیر سابق یعقوب خان و سردار ایوب خان ارتباط داشته باشند. لذا این اندیشه بیشتر بر اضطراب شان افزود.

در اینجا دیده می شود که بعضاً اشخاصی در دربار وجود داشت که امیر را بهراس می انداخت و از خطرات مختلف این جنبش ها و جماعت های مخفی بر حذر داشتند. حتی موجودیت ایشان را مخالف اسلام و مصالح افغانستان معرفی می کردند. بنابراین امکان توافق سازش بین روشنفکران و دربار حبیب الله خان ضیق افتاد و روز بروز ضیق تر شده رفت. از جمله سردار نصرالله خان دومین شخص با قدرت در مملکت گرچه از زندگی عیاشی و خوش گذرانی برکنار و شخص پارسا منش

بود، مگر دربارهٔ جنبش‌های عصری شک و شبهه و نگرانی زیاد داشت. او نیز از جنبش تمایلات آزادی خواهان روشن فکر پشتیبانی نکرد.

در حالیکه تمایل عمومی مقربان دربار، مخالف جنبش‌های آزادی‌خواهی بود، یک عده اشخاص دیگر با نفوذ آن وقت و خانواده‌های ایشان نیز که اکثراً دربارهٔ این جنبش‌ها معلومات مشخص نداشتند، در هر مقامی که بودند، اوامر حکومت را اجرا می‌کردند. روشنفکران چون دیدند که نمی‌توان به پشتیبانی از اینگونه اشخاص و خانواده‌های معتبر اعتماد کرد، بنابراین بایشان چندان تقرب نکردند و در نتیجه جنبش‌های ترقی‌خواه افغانستان تقریباً از حمایت اشخاص بسیار بانفوذ کشور نیز محروم بود. در حالیکه برعکس در تاریخ برخی از کشورهای اروپایی می‌توان سراغ نمود که بعضی اهل قدرت و مکتب بدلائل مختلف از بعض جنبش‌های آزادی‌خواهی برضد قدرت مرکزی کم از کم بیک پیمانانه محدود پشتیبانی کرده اند.

۳ - فهرست اعضای جمعیت سرملی

جنبش مشروطیت اول که اندیشه نوگرایی، استقلال‌طلبی و اتحاد و همبستگی ملی را در خود پرورانیده بود، مردم از هر قوم، قبیله، زبان و نژاد دران اشتراک ورزیده بودند و صفوف آنرا روحانیون وطن‌پرست، معلمان آتشین مزاج افغانی و هندی افسران، شجاع، ماموران، کسبه کاران، غلام‌بچه گان دربار و پسران اشراف فیودال ملیت‌های مختلف، تشکیل می‌داد.

گرچه تعدادشان زیاد بود، ولی سرشناسان آنها که یا محکوم و زندانی و یا کشته شدند، اسم و هویت آنها به ترتیب الفبا قرار آتی می‌باشد:^{۲۹}

الف - کشته شدگان

۱. جوهرشاه‌خان غوربندی: (طبق اسناد آرشیفی، قول میر سیدقاسم‌خان و غبار برای) (تفصیل سرگذشت، او مراجعه شود به فصل سوم)
۲. سعدالله‌خان الکوزایی: (طبق اسناد آرشیفی میرصاحب و غبار) او فرزند مولوی احمدجان تاجر بود که در کنار برادرش مولوی محمدسرورخان واصف در شیرپور کابل بدهن توپ بسته شدند.
۳. عبدالقیوم‌خان الکوزایی: مامور گمرک در کابل به توپ پرانده شد: (غبار)

۴. لعل محمدخان کابلی: غلام‌بچه، (آرشیف میرصاحب، غبار)
۵. محمدایوب خان پوپلزایی: (آرشیف میرصاحب، غبار) پسر تاج محمدخان پوپلزایی ساکن کوچه یحیی خان بازار کابل در قندهار بود. تاج محمدخان، مذکور با سردار محمدایوب خان به هند فرار کرده، بعد از چند سال واپس بوطن مراجعت کرد. چون پسری بخانه او تولد شد، اسم او را بافتخار سردار محمدایوب خان - محمدایوب گذاشت. محمدایوب مدتی سرحددار چخان‌سور بود، بعد از آن در جمله غلام‌بچه‌های حضور شامل شد. موصوف در جرگه مشروطه‌خواهان بود. پس از افشای قضیه مشروطیت هنگامی که می‌خواست به‌مراه رفیق دیگرش محمدعثمان خان پروانی از جلال‌آباد به طرف هند بغرض نشر سرگذشت مشروطه‌خواهان افغانستان در جراید خارجی برود، در علاقه مومنها گرفتار گردیده به حکومت سپرده شد. همان بود که در جلال‌آباد توسط توپ اعدام گردید.
۶. مولوی محمدسرورخان واصف (اسناد آرشیفی، میر سیدقاسم خان و غبار) او فرزند مولوی احمدجان متخلص به «تاجر» از مردم الکوزایی‌های ارغستان قندهار بود. مولوی احمدجان خان آدم ادیب و منوری بود، او کتاب اساس‌القضات را برای رهنمایی قاضیان و تنظیم محاکم شرعیه نوشت که در همان وقت چاپ شد. همچنان برای تنظیم ادارات دولتی کتابی را بنام قواعد دولتی نوشت که طبع گردید.
- محمدسرورخان علم و ادب را از پدرش بارث برده عالم، ادیب، شاعر، روشنفکر، وطن‌پرست، محشور، ظریف و خوش طبع بود. موصوف تا سال ۱۳۲۳ هـ.ق عضویت جمعیت تألیف سراج‌الاحکام را داشت. چینیکه این جمعیت کوچک گردید، از آن خارج شده، بحیث معلم در لیسه حبیبیه شامل وظیفه شد. در ۱۹۰۶ همکار «سراج‌الخبار افغانستان» بود. چنانچه قصیده مدحیه و وعظیه او در نخستین و یگانه شماره اخبار مذکور شاهد مقال است. اینک نمونتاً چند بیت از شعرش را ذیلا درج می‌نمائیم:

بحمدالله که از آثار رحمت‌های یزدانی
 خدیو دادگر شد هر بنای عدل را بانی
 هدایت بخشد ایزد هر کرا در راه دین کوشد
 ثبوتی دارد این معنی باستدلال قرآنی
 نگویم اینکه سحبانم، ولیکن اینقدر دانم
 که همچون شاعران دون نیم در خال و خط فانی
 سخن کوتاه باید واصفا در رسم دانایان
 که تطویل کلام آرد ملال طبع انسانی

مطالعه جراید خارجی، تماس با درباریان و معلمین خارجی و افغان‌های خارج دیده در علاقه او به سیاست در بیداری شعور سیاسی او کمک کرد. او بین افغان‌ها نفوذ و در جمعیت مشروطه‌خواهان یکی از بنیان‌گذاران و رئیس یکی از حلقه‌های آن جمعیت بود. در سال ۱۹۰۹ یعنی در زمان انحلال جمعیت سرملی برای دو روز زندانی و بعداً در شیرپور به توپ پرانده شد.*

بقول عبدالهادی‌خان داروی که اصل وصیت‌نامه مولوی مذکور که توسط قلم پنسل روی یک توته کوچک کاغذ نوشته شده بود، نزدشان موجود است و به نویسنده این اثر وعده دادند که آنرا برایم نشان دهند. او در وقت مرگ خود چنین نوشته بود:

در حالیکه به آمنت بالله ملائکتکته و کتبه ... الخ ایمان کامل، داشتم از طرف امیر وقت بظلم کشته شدم.

ترک مال و ترک جان و ترک سر	در ره «مشروطه اول» منزل است
روزیکه شود اذالسا النفطرت	واندم که شود از النجوم النکدرت
من دامن تو بگیرم اندر عرصات	گویم که «امیرا» بای ذنب قتلت*

* به فرموده داوی مولوی محمدسورخان عالم ورزیده بود، او که جسور و از یک چشم کور بود و داغ‌های زیاد چیچک در رخ داشت، در حوالی عصر از ساحه شاه‌دو شمشیره دستگیر و به زندان فرستاده شد. ولی اسناد محرم می‌نویسد که سعدالله‌خان و سرورخان واصف فرار کردند و در خانه دین محمدخان، در افشار دستگیر شدند.

* عبدالهادی‌خان داوی فرمودند که در مصرع اخیر این بیت اصلاً کلمه (صنما) است، ولی مولوی واصف آنرا به کلمه «امیرا» در یادداشت اش تغییر داده است. در مصرع دوم بیت اول کلمه

۷. محمد عثمان خان پروانی: (اسناد آرشیفی میر سید قاسم خان و غبار) او پسر سرورخان پروانی از خان‌های معروف و متنفذ پروان بود که در دربار امیر شیرعلی خان و همچنان در عهد امیر عبدالرحمن خان قربت داشت. از آن جهت پسرش محمد عثمان خان در جمله غلام‌بچه‌های خاص بود، وی با محمد ایوب خان قندرهاری حین فرار به قصد هند و نثر سرگذشت مشروطه خواهان در جراید خارجی در سرحد توسط مومنها دستگیر و به نزد امیر برده شد. وقتیکه امیر او را سرزنش کرده با الفاظ رکیک خطاب نمود، او جواب داد که زحمت مرگ ما چند دقیقه بیش نیست، ولی زحمت محاسبه شما ابدیست. ما اراده کشتن شما را نداشتیم اما می‌خواستیم افغانستان را با طرز و شکل مشروطه اصلاح نمائیم. امیر با برافروختگی امر کرد که او را در جلال آباد به دهن توپ بسته نمایند.

ب - آنانیکه زندانی یا رها شدند

۱. مولوی احمد جان خان: (طبق اسناد آرشیفی)
 ۲. احمد قلی خان: (آرشیف میر صاحب، غبار) از باشندگان چنداول بود د بحیث مامور ستاره دولت (مخابرات) ایفای وظیفه می‌کرد.
 ۳. امرالدین خان مهاجر هندی (آرشیف غبار و محمد حسین پنجابی). نامبرده یکی از اشخاص مشکوکی بود که بین گروه افغانیان و هندیان مشروطه خواه کار می‌کرد. به قول غبار اسم مذکور امرالدین بود، و در شهر کابل هم به همین نام شهرت داشت. بگفته مولوی محمد حسین مشارالیه امیرالدین نام داشت.
- وی در پولیس پشاور مامور بود و بسبب ارتکاب کدام جرم از آنجا به افغانستان گریخت، و به فسادپیشگی و مخبری پرداخت. در عصر اعلیحضرت امان‌الله خان به حکومت اعلائی پکتیا که در سابق سمت

ادامه زیرنویس صفحه قبلی
«اسلام» است که به کلمه «مشروطه» تبدیل شده است. (سراج‌الخبار افغانیه، سال ششم، شماره ششم)

جنوبی می‌گفتند مقرر شد. در آنجا هم به رشوه ستانی و اعمال سوء دست می‌زد و به غرض مشتعل ساختن مردم پکتیا در مجامع عام قانون را جانشین شریعت معرفی کرده، می‌گفت حالا وقت شریعت گذشته و زمان قانون است و همین بود که قیام عمومی بقیادت ملا عبدالله لنگ در سمت جنوبی در ۱۳۰۳ ش (۱۹۲۴م برپا شد.

این شخص مشکوک مفسد در اغتشاش ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ش (۱۹۲۹ - ۱۹۲۸) جزو عمال حبیب‌الله کلکانی شد، و در سنه ۱۳۰۸ ش (۱۹۲۹م) بامر نادر شاه اعدام گردید.



انجنیر جویت Jewett امریکایی حین ایفای ماموریت در افغانستان.

۴. پاچامیرخان: (میرصاحب و غبار) (ذکرش در فصل سوم دیده شود)
۵. تاج‌محمدخان پغمانی: (میرصاحب و غبار)* تاج‌محمدخان بلوچ، پسر علی‌محمدخان بن ناظر عبدالوهاب‌خان از ده ارباب پغمان بوده، تولدش در بخارا صورت گرفته بود. چه پدرش با امیر عبدالرحمن‌خان در آنجا بسر می‌برد. هنگامیکه عبدالرحمن‌خان بکابل آمد، آنها نیز وارد کابل شدند. تاج‌محمدخان از قاضی سعدالدین‌خان درس خوانده بود و در

* معلومات مربوط به تاج‌محمدخان، بلوچ از مصاحبه نویسنده اثر با محمدعمرخان و محمدحسین‌خان پسران تاج‌محمدخان، در شهر نوکابل

وقت تشکیل (حزب سیر ملی) در داغمه‌خانه بالا حصار کابل بحیث تحویلدار اجرای وظیفه مینمود. او شخص منور، گویا و پویا و از اعضای خیلی فعال حزب و رئیس یکی از جرگه‌ها بود. بعد از انحلال حزب در ارگ کابل، زولانه، غراب و زنجیر شد. بعد از یکنیم سال کوتاه قلفی اش شکست و اندکی سهولت برایش دست داد. ازین تاریخ به بعد تا مدت ۱۸ ماه دیگر با کاکا سیداحمدخان، کرنیل محمدحسین‌خان بارکزایی، داکتر عبدالغنی و دو برادر داکتر مذکور در یک اتاق محبوس بودند.

دوسال بعد از خلاصی از زندان، به کمک‌خانم سردار نصرالله‌خان بحیث مدیر گمرک اندخوی مقرر شد. بعد با محبوسین مربوط قضیه فیر شوربازار زندانی گردید. در آغاز پادشاهی امان‌الله‌خان رها شد.

تاج‌محمدخان بلوچ در عصر امانی همواره با روشنفکران عصر مانند عبدالرحمن‌خان لودین پسر کاکا سیداحمدخان و غیره محشور می‌گردید، مدتی حاکم دولت آباد بلخ و مدیر خارجه قطغن بود و بدرجه جنرالی رسید و در حدود (۱۳۰۶ ش (۱۹۲۷ م) در فراه قوماندان قوای افغانی مقرر شد که یک مفرزه هزار نفری اشتر سواران مسلح بلوچ را در چخان‌سور تشکیل داد تا باشاره مرکز در وقت ضرورت شبانه بر بندر گوادر ساحل بلوچستان تاخته بتواند ولی این امر به سبب اغتشاش داخلی صورت نگرفت.

بلوچ بعد از سقوط دولت امانی در کابل بود. چون از عناصر امان‌الله‌خانی وضد انگلیس بشمار می‌آمد، چند روز بعد از جلوس نادرشاه غفلتاً گرفتار و اعدام گردید. (۱۳۰۸ برابر با ۱۲۲۹)

برادرش محمدشریف مخالف سخت سیاسی تاج‌محمدخان بلوچ که گماشته حکومت بود، مصوبه کتبی مشروطه‌خواهان را از اسناد خانگی او کشیده به امیر حبیب‌الله رسانیده شد.

۶. جان‌محمدخان چترالی: (آرشیف و میرصاحب صاحب و غبار)

۷. جلال‌الدین قندهاری: (میرصاحب و غبار)

۸. حبیب‌الله‌خان: طرزی (اسناد آرشیفی اندیا آفس لندن، میرصاحب و غبار) پسر سردار گل‌محمدخان است که برادر بزرگ محمود بیگ‌خان

طرزی بود. غلام یحیی خان طرزی (وقتی معین وزارت خارجه و بعد سفیر در چکوسلواکیه و چند جای دیگر) پسر نایب حبیب‌الله خان است. اخیرالذکر در هنگام تبعیدخانواده‌شان از افغانستان در شام تولد شد و در وقتیکه محمود بیگ خان طرزی (۱۹۰۵م) واپس بوطن مراجعت کرد او به سنین جوانی بود و به‌مراه کاکای موصوف خود بکابل آمد. حبیب‌الله طرزی چندی نایب کوتوال شهر کابل بود، بعد بحیث حاکم لغمان مقرر شد و در همانجا وفات کرد.

نامبرده مانند سایر شخصیت‌های فامیل طرزی شخص منور بود که با رفقای روشن‌فکر محمدزایی در جرگه مشروطه‌خواهان شمولیت ورزید. چون شخص مغرور و خودخواه بود، درباره او نیز این روایت است که در یک جلسه رفقای همراز اظهار داشت که بد نخواهد بود هرگاه بعوض امیر حبیب‌الله خان، رئیس حبیب‌الله طرزی روی کار آید. مشارالیه در هنگام گیروگرفت مشروطه‌خواهان از طرف حکومت بنابر ارتباط خانوادگی محبوس نشد.

۹. سیداحمدخان لودین: (میرصاحب و غبار) کاکا سیداحمدخان لودین پسر فیض‌محمدخان لودین، ملا نصوح (وزیر سردار کهن‌دل خان) بود. تولدش در حدود ۱۲۹۰هـ.ش در قندهار در بازار بردرانی صورت گرفته بود. خانواده ایشان در قندهار به ثروت و تجارت شهرت داشت. کوچه لودیان «بردرانی» قندهار بنام ایشان بود. تحصیلات ابتدایی اش نزد علمای آنزمان قندهار بوده، بعداً در بالاحصار کابل به اولین مکتب تأسیس کرده شیرعلی خان داخل شد و چند روز شاگرد سید جمال‌الدین افغانی نیز بود. در تمام سال‌های مکتب اول نمره بود. چون در وقت فراغ از نگاه سن نسبت به همصنفان خود کوچک‌تر بود، لذا بدون در نظر داشت لیاقت اش او را به یکی از رتبه‌های پائین‌تر نظامی مقرر کردند. موصوف ازین موضوع ناخورسند شده ترک وظیفه نمود. و به قندهار رفت.

در اثنای جنگ انگلیس‌ها، در قندهار شاهد صحنه بود. در ختم دوره شیرعلی خان دوباره بکابل آمد. آغاز دوره امیر عبدالرحمن خان بزدان

افتاد و در اواخر دوره سلطنتش رها گردید و در عصر سراجیه منتظم مدرسه حبیبیه و عضو فعال مشروطه خواهان شد و رئیس یکی از گروپ‌ها بود. در گروگرفت مشروطه خواهان محبوس گردید و تا اواخر سلطنت سراجیه زندانی بود.

محمدحسن خان پسر تاج محمدخان، داماد کاکا از زیان سیداحمدخان نقل قول کرد که تعداد مشروطه خواهان متجاوز از ۹۰۰ نفر بود. غالب آنها که مردم با قوم، صاحب نفوذ و دارای اسلحه بودند، موافقه شفاهی کرده بودند. ولی نام ایشان در لست نبود. بقول کاکا نخستین بار یک تعداد افغان‌های منور راجع به تشکیل حزب موافقت شان حاصل شد. در پهلوی آن بعض از اعضا تعهد کردند که چندین هندوستانی‌های مستخدم نیز درین جمعیت شامل باشند* تا ازین طریق بتوانند اعضای بیشتر را جلب کنند. همان بود که داکتر عبدالغنی خان و یک تعداد دیگر هندوستانی‌ها شامل جمعیت گردیدند.

همچنان بنا بر نقل قول کاکا از زبان دامادش** در همان بدو مرحله تشکیل حزب کوشش دران بود تا از هر گروپ اعم از ملکی و نظامی، روحانیون و اهل کسبه عضویت آنرا داشته باشند. چه این امر بر تقویت استحکام و دوام حزب می انجامید. بهر صورت کاکا در زمان امان‌الله خان در یک موقع سه وظیفه را بعهدہ داشت: آمریت مکاتب ابتدائیه، تدریس در غند شاهی و مؤسس طرز کاکا و مشهور به کاکا فندهاری بود.*** کتابی در حساب نیز بزبان دری تألیف کرده است.

* در حالیکه محمدحسین پنجابی، کاکا سیداحمدخان لودین را عضو مجلس جانثاران اسلام یاد کرده است. (ص ۹۴)

** مطالب مربوط به کاکا سیداحمدخان لودین از مصاحبه نویسنده با حسین خان پغمانی داماد او گرفته شده.

*** اساس تدریس الفبا در طرز کاکا اتکا به آواز حروف بود، بر قاعده بغدادی تدریس الفبا به حافظه شاگرد سپرده نمی‌شد، بلکه، علی‌الغیر کلمات ساده «آب» و «آخ» و «آرد» تدریس می‌شد. این ادامه از زیر نویس صفحه قبل

شکل تدریس، بعد از عهد مانیه بنام «اصول غازی» مشهور شد و مولوی عبدالباقی خان و امیر افغان از آموزگاران با صلاحیت آن بودند. امروز اصول یونس تدریس سوادخوانی، باتکاء بهمین طرز صوتی توسعه یافته است. (از مصاحبه داکتر روان فرهادی)

کاکا سیداحمدخان که مجموعاً ۳۲ سال عمر خود را در زندان سپری کرده بود، شخصاً عالم و فاضل و از جمله وطن‌پرستان واقعی و طالب اصلاحات مملکت در بود. چنانچه شنیده شد در هنگامیکه اعلیحضرت امان‌الله‌خان عازم پکتیا شده بودند، توسط نامه‌ای از پالیسی امان‌الله‌خان انتقاد کرده و مکتوبی برایش نوشته بود که در مملکت از مامور کوچک گرفته تا پادشاه همه بارکزیایی است و ازین وضع قوم بازی، خطرات متصور است که پادشاهی شان سقوط کند.

اعلیحضرت امان‌الله‌خان در بازگشت خود به کابل انتقاد کاکا را معقول دانسته، وعده اصلاح اوضاع را داد.

همچنان از زبان کاکا می‌گویند که چندین نوبت او به رفقای خود اظهار کرده که طرز حکومتی را که ما و شما می‌خواستیم نشد، پس بیائید که حکومت جمهوری را پیش بیندازیم.

کاکا سیداحمدخان بالاخره بر اثر مریضی سینه و بغل در سن ۷۲ سالگی در منزل خود در سنگتراشی کابل در سال ۱۳۰۶ ه.ش چشم از جهان پوشید و در شهدای صالحین در حضیره محمدرفیع‌خان لودین بخاک سپرده شد.

۱۰. سید حسین افندی ترک: طبق اسناد آرشیفی اندیا آفس، لندن)

۱۱. شیراحمدخان برادر محمودخان (آرشیف)

۱۲. شیرعلی‌خان بارکزیایی: (میرصاحب و غبار) او از خوانین متنفذ چخانسور، در ۱۹۰۹ در زندان شیرپور محبوس شد و در زمان امان‌الله‌خان رها گردید.

۱۳. صاحب‌زاده عبدالله‌خان مجددی: (میرصاحب و غبار) معاف شد.

۱۴. عبدالجلال قندهاری پسر عموی غلام محی‌الدین‌خان افغان:*

۱۵. سردار عبدالحبیب‌خان (آرشیف میرصاحب، غبار) پسر سردار عبدالوهاب‌خان (امین‌المکاتب) و برادر بزرگ سردار عبدالرحمن‌خان است. در ۱۲۴۳ ه.ش تولد یافته و از جمله جوانان منور و ترقی‌خواه بود.

* گرچه پوهاند حبیبی در کتاب مشروطیت (ص ۶۰) اسم او را نوشته است، ولی در اسناد آرشیفی و کتاب سید مسعود پوهنیار و نوشته‌های غبار ذکری از وی بعمل نیامده است.

مدتی را در تبعید سیاسی خارج از کشور سپری کرد، در بازگشت بکابل همراه با برادرش، مجهز با افکار تازه در «جمعیت سر ملی» شامل گردید و رئیس یکی از حلقه‌ها شد و شهزاده امان‌الله نیز باین گروه شامل بود. او با مشروطه‌خواهان دیگر در ارگ زندانی گردید، اما بنابر نفوذخاندانی بزودی رها گردید. در عصر امانیه، در ۱۲۹۸ ه.ش ناظر معارف مقرر گردید. ماموریت مهم بعدی او عضویت مجلس اعیان است. موصوف در ۱۳۰۵ بعمر ۶۲ سالگی وفات کرد. سردار موصوف از السنه خارجی انگلیسی و اردو را خوب می‌دانست. در تاریخ و ادبیات معلومات زیاد داشت. شاعر و خطاط خوبی بود. مخصوصاً در رسامی مهارت کامل داشت.

۱۶. قاضی عبدالحق سلیمانخیل: (آرشیف، میرصاحب و غبار) پسر عبدالعزیزخان از ارغنده سفلی بوده، تولدش در ۱۲۸۹ ه.ش صورت گرفته است. تعلیمات علوم دینی را از نزد علمای مشهور وقت در کابل، لوگر، وردک و غزنی فرا گرفته است. او همچنان نزد ملا احمدگل آخندزاده معروف به ملای سرخ آب مدرس مدرسه کابل زانوی شاگردی زده است، در ۱۳۱۹ در کشک هرات بحیث قاضی و بعداً بحیث معلم علوم دینی و عربی در مکتب حریبه سراجیه، سپس در سال ۱۳۲۷ ه.ق در واقعه مشروطیت در شیرپور زندانی شد. در اوایل دوره امانی از زندان خارج دوباره معلم مکتب حریبه مقرر شده، در ۱۳۴۱ به عضویت دارالتألیف منسوب گردید. در سال ۱۳۴۵ معلم دینیات و عربی مکتب حبیبیه، در ۱۳۴۶ معلم مکتب مستعجله، بعداً معلم دارالمعلمین و سپس معلم مکتب قبایل مقرر شد. در سال ۱۳۱۸ ه.ش بعمر ۶۵ سالگی چشم از جهان پوشیده در شهدای صالحین دفن گردید از او چندین پسر مانده، بزرگ ترین آن نورالحق نام دارد.

قاضی موصوف تألیفات زیاد دارد از جمله: کتب درسی دینیات مکاتب عصر امانیه، ظهورالامان، اخلاق، اسلامیه، صرف عربی و جهاد می‌باشد.

۱۷. عبدالحکیم خان کنزی: (آرشیف)

۱۸. مولوی عبدالرب‌خان: (میرصاحب)* او پسر دوم مولوی عبدالروف است که در قندهار در حدود ۱۲۹۵ ه.ق به دنیا آمد (۱۸۷۸م) تحصیلات خود را در علوم اسلامی و زبان عربی در محضر پدر تکمیل کرد و در عصر امیر حبیب‌الله خان استاد دینیات و فلسفه اسلامی مدرسه حبیبیه بود و در مدرسه شاهی نیز تدریس می‌کرد و در ظهور مشروطیت محبوس شد ولی زودتر رها گردیده در تأسیس مکاتب و توسیع معارف جدید دستی داشت و عضو شورای معارف و مدیر مکاتب ابتدائیه و دارالمعلمین کابل بود. حدود ۱۳۳۰ ه.ق (۱۹۱۱م) وی یکی از نویسندگان نیست که در سراج‌الخبار افغانیه محمود طرزی مضامین دینی را با سبک جدید تحقیق در فلسفه اسلامی نشر می‌کرد. چون در ۱۹۱۴م پدرش مولوی عبدالروف‌خان از جهان رفت، وی بحیث ملای حضور بدربار امیر محشور بود.

مؤلف افغانستان در مسیر تاریخ می‌نویسد که: «مولوی عبدالرب‌خان قندهاری مدیر معارف کابل وظیفه داشت که برای هر زنی از حرم امیر حبیب‌الله خان القاب عربی تهیه و برای ازدواج نامحدود او فتاوی شرعی صادر کند. این قبیل ملاحی مستخدم باصطلاح دست بدامن حیلہ شرعی» زدند و گفتند: تملک زنان از «دارالحرب» غیرمعدود و آزاد است...» (ص ۲۵ جلد دوم)

مولوی عبدالرب‌خان در سفر اخیری که امیر در شتائیه کله‌گوش لغمان کشته شد، شب پنجشنبه ۱۸ جمادالاول ۱۳۳۷ ق ۲۱ فبروری (۱۹۱۸م) وی نیز در همین شب در جلال‌آباد به تب محرقه و سرسام جان داد. و در همان جا مدفون گردید.

جریده امان افغان در اولین شماره خود که بتاريخ ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ه.ش مطابق ۱۲ ماه اپریل ۱۹۱۹م نشر شده بقلم مرحوم عبدالهادی‌خان

* غبار طی یادداشتی که بمن داده بود، دران نوشته بود که: «مولوی عبدالرب‌خان مولوی عبدالروف‌خان و مولوی عبدالواسع‌خان اعضا مشروطه‌خواهان نبودند، با آنهم از میرصاحب سیدقاسم‌خان معلومات بگیریید.» چنینکه تحریری از میرصاحب معلومات گرفتم، بقلم خودشان نوشت که مولوی عبدالروف‌خان، مولوی عبدالرب‌خان و مولوی عبدالواسع‌خان هر سه نفرشان از جمله مشروطه‌خواهان بودند»

داوی چنین نوشته که معرف شخصیت اوست: جناب مستطاب مولوی عبدالرب خان مدیر مکاتب ابتدائیه و دارالمعلمین و ملای حضور اعلیحضرت شهید که در مکتب حبیبیه و مکاتب ابتدائیه خدمات نمایانی انجام داده بود بمرض محرقه در جلال آباد گرفتار و آخر سرسام شده برحمت حق پیوست. حقیقتاً یک ضایعه بزرگ علمی است که با رحلت ایشان مقام ریاست شریعت در مملکت خالی ماند. بازماندگان محترم شانرا تعزیت و تسلیت می دهیم (امان افغان شماره اول ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ه.ش طبع کابل ۱۹۱۹ م)

تألیفات مولوی عبدالرب خان اکثر کتب درسی است که برای تدریس در بیت العلوم حبیبیه و دیگر مکاتب بزبان دری نوشته و طبع شده است. مانند:

- (۱) سراج العقاید طبع کابل برای صنف پنجم ابتدائیه
 - (۲) دینیات در چهار جلد طبع کابل برای صنف چهار ابتدائیه
 - (۳) رساله اطاعت و الامر طبع کابل
 - (۴) سراج القضاة نسخه خطی آرشیف ملی کابل
 - (۵) مقدمه فلسفه اسلامی (خطی)
 - (۶) سراج السیر در سیرت نبوی (ص) طبع لاهور برای مکاتب
 - (۷) مقالات متعدد در سراج الاخبار افغانیه راجع به تفسیر و فلسفه اسلامی
 - (۸) سراج الفقه در دو جلد طبع کابل، ۱۳۳۱ ه.ق (۱۹۱۲ م)
۱۹. سردار عبدالرحمن خان (میرصاحب، غبار) او پسر سردار عبدالوهاب خان «امین المکاتب» بوده در ۱۲۹۴ ه.ش در فراه بدنیا آمد، فامیل شان در زمره فراریان بودند که مدتی در تهران و هند آنزمان در سند و کراچی بسر بردند. در سال دوم امیر حبیب الله خان عبدالوهاب خان با فامیل اش وارد کابل شد.

سردار عبدالرحمن در مدت اقامت خود در خارج، خاصه در تهران افکار تازه غربی را کسب کرد. حینیکه وارد وطن شد در صف مشروطه خواهان قرار گرفت. او زمانی قوماندان امنیه مقرر شد. بعداً در گیر و گرفت

مشروطه‌خواهان در ارگ محبوس شد. مگر بر اثر نفوذخاندانی زود رها گردید. در عصر امانیه در ۱۲۹۸ برای چند ماهی ناظر معارف (وزیر معارف) مقرر بود. به تعقیب آن بحیث سفیر افغانی در هند رفت. در شروع قیام مسلحانه استقلال وارد کابل شده مستشار (معین) وزارت خارجه شد. در ۱۳۰۲ ه.ش ریاست تنظیمیه فراه را باو دادند و سه سال این وظیفه را پیش برد. در ختم آن استعفا کرد. در انقلاب ۱۳۰۷ محبوس گردید. بعد از انقلاب رها شد و بفراه رفت و در ۱۳۱۳ ه.ش بعمر ۶۴ فوت کرد.

سردار عبدالرحمن‌خان از زبان‌های خارجی اردو و انگلیسی را می‌دانست و در فارسی شعر می‌گفت. آثار ادبی زیادی داشت* در فن عکاسی نیز ماهر بوده و از اولین کسانی است که بعد از برتانویان و هندیان فن عکاسی را بکابل آورد.

۲۰. عبدالرزاق، اعتمادالدوله: (آرشیف) پسر سردار عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله است.

۲۱. مولوی عبدالروف‌خان قندهاری (آرشیف میرصاحب)** پسر مولوی حبیب‌الله قندهاری است که بدست امیر عبدالرحمن به قتل رسید مولوی عبدالروف‌خان بعد از قتل پدرش در تبعید بسر برد، ولی واپس بوطن خواسته شد و در کابل بحیث ملای حضور و مدرس مدرسه شاهی مقرر گشت. سراج‌الخبار افغانیه در سال پنجم، شماره دوم فوت او را «خساره تأسف‌آور علمی» یاد کرده در موردش نوشت... مولوی عبدالروف‌خان صاحب فاضلی بود که در همه علوم عقلیه و نقلیه و فنون تصوفیه و ادبیه صاحب ید طولایی بودند. فاضل مشارالیه ذات عرفان صفاتی بودند که جامع علوم نقلیه و عقلیه و ماهر کامل، السنه متفاوته عربی، فارسی، افغانی بودند چنانچه در وقتی که کسی اخبار را نمی‌شناخت، اخبارات عربی که برای ذات شوکت مآب اعلیحضرت

* از مقاله پاینده محمدزهیر. مجله عرفان اول جدی ۱۳۳۱ ه.ش گرفته شده.

** سید مسعود پوهنیار و پوهاند حبیبی اسم مولوی عبدالروف‌خان را در فهرست مشروطه‌خواهان ذکر نکرده اند.

همایونی... از مصر، شام و غیره ممالک می‌رسید، ایشان حسب الامر والا ترجمه می‌نمودند.*

ولادت‌شان در قندهار از ۱۲۶۷ ه.ق واقع شده، تحصیل علوم متنوعه را فقط پیش والد بزرگوار خود نموده اند. چون اکثر عمر شان مشغول خدمات سلطنت بوده، فرصت تألیف و تصنیف چندان نیافته اند و آنچه از قلم عالی رقم شان سر زده محتاج الیه دولت با مور برای سلطنت بوده که حسب ذیل است:

۱- تفسیر آیات العهود به زبان فارسی

۲- عقد اللالی فی تتبع نظم.

۳- کلمات امیرالبلاد فی الترغیب الی الجهاد.

۴- خردنامه...

۵- تفسیر افغانی

۶- کشکول دو جلد

۷- رسایل مختصر در حل مسایل مغلقه...

موصوف در ۱۳۳۳ ه.ق از جهان رفت و در مقبره خواجه صفای کابل دفن گردید. نمونه اشعار وی قصیده مزاریه است که در هم‌رکابی امیر عبدالرحمن‌خان در مزار شریف سروده است. مطلع آن این است:

کی توانی ای دل پر اضطراب سوگوار

شکر نعمت‌های بی‌پایان و حصر کردگار

۲۲. عبدالصمد (آرشیف) او در مستوفیت اجرای وظیفه می‌کرد.

۲۳. داکتر عبدالغنی‌خان پنجابی (آرشیف میرصاحب، غبار) او پسر مولوی دوست‌دخان Dosandh Khan یا الاساها Allasaha از مردمان جلال پور جتان Jalalpur Jattan گجرات علاقه پنجاب بود. او از شاگردان کالج علیگره بوده، از طریق اخذ سکالرشپ برای تحصیلات عالی عازم لندن شد. در سال اخیر تحصیلاتش در یونورستی کمبرج، مریض، گردیده توانست در امتحان نهایی کامیاب شود. لذا از یونورستی اخراج گردید.

* درین مقاله از نشر «سراج‌الاکخبار افغانستان توسط وی هیچ تذکری بعمل نیامده است.

درینوقت سردار نصرالله‌خان بعوض پدرش، بدعوت رسمی وکتوریا به لندن رفت (۱۸۹۵). داکتر عبدالغنی بخدمت شهزاده مذکور رسیده و در بعض مواقع رسمی و غیررسمی بحیث مترجم خدمت می‌کرد. سردار نصرالله‌خان باو توصیه کرد که برای خدمت بافغانستان بیاید. چند سال بعد در عصر امیر حبیب‌الله‌خان پس از آنکه مکتب حبیبیه افتتاح شد داکتر عبدالغنی بافغانستان آمد.* (پشتونیار).

ولی پشتونیار سند کتبی و دست اول ارائه نکرده است، و داکتر عبدالغنی نظر خلاف آنرا عرضه می‌کند.

داکتر عبدالغنی‌خان علاوه انکه مدیر مکتب حبیبیه تعیین گردیده بود، عضویت جمعیت مشروطه‌خواهان را نیز داشت و در رأس یکی از حلقه‌های قرار گرفته بود. موصوف یکی از اعضای برجسته کونسل قانون گذاری امیر حبیب‌الله‌خان نیز بود. اسناد محرم که در صفحات قبلی به تفصیل راجع بآن صحبت بعمل آمده است، چندین نوبت نام داکتر عبدالغنی را بحیث سرکرده یا رئیس «جمعیت سر ملی» ذکر کرده است.

داکتر مذکور با مشروطه‌خواهان دیگر زندانی شد* پس از حبس یازده

* پشتونیار نوشته که «... داکتر عبدالغنی در عصر امیر حبیب‌الله‌خان پس از آنکه مکتب حبیبیه افتتاح شد بافغانستان آمد...» جریده کاروان ۱۸ سرطان ۱۳۵۱ ه.ش. پوهاند حبیبی می‌نویسد که ... سردار نصرالله‌خان هنگام مراجعت خود او را به آمدن بافغانستان دعوت کرد و سال بعد بکابل آمد و پس از حافظ احمدالدین به حیث مدیر لیسه حبیبیه مقرر گردید.» جنبش مشروطیت ص. ۹۹

ولی داکتر عبدالغنی می‌نویسد ... قبل از آنکه امیر حبیب‌الله‌خان، اراده تأسیس مکتب را نماید از من و برادرم خواست تا ترتیبات لازم را اتخاذ نمائیم...» و باز می‌گوید: «... مکتب کابل که من نام را باسم امیر حبیب‌الله‌خان، «حبیبیه» یاد کرده ام ...» «وضع سیاسی آسیای میانه» ص ۷۹. متن انگلیسی هر دو مطلب فوق، غرض ارزیابی و قضاوت خوانندگان عریضه می‌گردد:

But before that his majesty Amir Habibullah Khan had desired to establish) an arts school for general education, and he asked me and my brother to (...make necessary arrangements for it

(...the Kabul school which I had named Habibia, after his Majestys name

* داکتر عبدالغنی‌خان در زندان نسخه برای طفل یک نفر عسکر محافظ زندان نوشت، گرچه این موضوع باثبات رسید که محض یک نسخه بوده ولی محافظ مذکور به توپ پرانده شد. (یک انجنیر امریکایی در افغانستان) ص. ۲۲۳

ساله بعد از قتل امیر حبیب‌الله خان از محبس ارگ برآمد و با کمال احترام استقبال شد و جریده امان افغان به خوشی خبر رهایی اش را نشر کرد و ادامه خدماتش را در معارف افغانستان خواست. او در کنفرانس صلح راولپندی بصفه ترجمان عضویت حاصل کرد و از پالیسی انگلیسی‌جانبداری می‌نمود. داکتر عبدالغنی در سپتامبر ۱۹۲۰ به هند رفت و در ماه می ۱۹۲۷ بار دیگر با افغانستان بازگشت کرد.^{۳۰}



داکتر عبدالغنی خان رئیس جمعیت سرملی

۲۴. عبداللطیف خان حاکم کوهدامن (آرشیف)
۲۵. عبدالقیوم خان مجذوب کابلی (میرصاحب، غبار) پسر حافظ‌چی نورمحمد مجذوب ولد ملا جان داد توخی است. شاعر شیوا و متصوف و ادیب بوده، در شیرپور محبوس گردید. چون پدرش در جمله جمعیت حفاظ سردار نصرالله خان بود و نزدش منزلتی داشت، بعد از دو سال حبس رها شد.
۲۶. عبدالمجید خان ساعت ساز: (غبار)
۲۷. مولوی عبدالواسع خان قندهاری (میرصاحب) مولوی عبدالواسع در حدود سال ۱۲۹۰ قمری ۱۸۷۳ م در قندهار تولد شد و تحصیلات خود را نزد پدر دانشمندش مولوی عبدالروف خاکی به پایه تکمیل رسانید. مولوی عبدالواسع در اواخر امارت امیر حبیب‌الله خان سرشته‌دار مکاتب

ابتدائی قندهار و از بیرغ‌داران جهاد استقلال بود. بعد از جلوس امان‌الله‌خان بکابل خواسته شد و در ادارهٔ تقنین و شورا همراه بدری بیگ متخصص ترکی در ترتیب قوانین و تطبیق آن با شریعت محمدی (ص) کار می‌کرد. وی درین دوره در تأسیس مکتب قضات و مکتب حکام هم کوشید. و استاد شرعیات آن بود (۱۳۰۰ش) و در عقرب ۱۳۰۱هـ.ش ماه اکتوبر ۱۹۲۲م مرکه پشتو در برج شمالی ارگ کابل بریاست مولوی عبدالواسع افتتاح یافت. بعد از آن در عقرب ۱۳۰۲هـ.ش رئیس محاکمات بود تا که در حدود سنه ۱۹۲۶م (۱۳۰۵هـ.ش) بنابر ایراد خطابه شرح الوالمر بدسیسه در باریان در کوتوالی کابل مدت یک سال محبوس ماند. چون رها گردید، به قندهار رفت و در (۱۹۲۸م) (۱۳۰۷هـ.ش) فتوای شرعی به طرفداری امیر امان‌الله‌خان در مقابل حبیب‌الله کلکانی صادر نمود. حبیب‌الله بخشم آمده امر به قتلش داد، همان بود که در تپه شیرپور به توپ بسته شد. جوزای (۱۳۰۸هـ.ش) ۱۹۲۹م. از مهم‌ترین تألیفات او دو جلد تمسک‌القضات است که جلد اول آن مشتمل بر حقوق و جزا دوم دارای احکام جزا است و مشتمل بر ۱۱۱۳ ماده طبع کابل ۱۳۰۰هـ.ش ۱۹۲۱

حکمت اسلامی در فلسفه نزول قرآن و مقاصد بعثت پیامبر (ص) و مبانی دینی و دینوی اسلامی.

۲۸. عبدالوهاب‌خان کرنیل کندک مزاری بلخ (غبار)

۲۹. عظامحمدخان، پسر جان‌محمدخان چترالی (آرشیف)

۳۰. غلام‌محمد میمنه: گی (آرشیف، میرصاحب، غبار) پسر عبدالباقی‌خان و در ۱۲۵۲ در شهر میمنه بدنیا آمده است. عبدالباقی‌خان یکی از کلان‌شونده‌های میمنه بود که در عصر امیر عبدالرحمن‌خان بنام یاغی بکابل آورده شد و باتهم طرفداری از سردار محمداسحق‌خان در کابل کشته شد.

غلام‌محمد میمنه گی پسرش که در آن وقت هفت یا هشت سال داشت از معاش مستمری جیره امرار حیات می‌کرد. (برای زنان ۳۰ روپیه و برای اطفال ۵ روپیه معاش مقرر بود) در عصر امیر حبیب‌الله‌خان یک تجدید

نظر راجع به تمام باغی‌های عصر پدرش شد. یک تعداد مردم با فامیل‌های شان دوباره به ولایات شان فرستاده شدند و یک تعداد دیگر در کابل باقی ماندند. غلام‌محمد از جمله کسانی بود که در کابل ماند و برسامی آغاز کرد و از ملا آغا بابای رسام و میر حسام‌الدین نقاش مشهور دربار عبدالرحمن رسامی را یاد گرفت و بالاخره سخن بجایی کشید که یکی از پیش‌قدمان هنر نقاشی در افغانستان گردید.

عقدده‌ها و محرومیت‌های زندگی طفولیت، او را مرد انقلابی و اصلاح‌طلب بار آورد و یکی از اعضای برجسته حزب «سر ملی» گردید. حینیکه عریضه مشروطه‌خواهان را به جلال‌آباد نزد امیر حبیب‌الله‌خان برد، در آنجا محبوس شد و دو سال را در زندان سپری کرد، چون هنرش مورد نیاز دربار بود لذا زودتر رها شد.

او که در رسامی و نقاشی مهارت قابل وصف داشت، آثار هنری و کاریکاتورهای او در سراج‌الخبار افغانیه نشر می‌شد (سال سوم، شماره ۱۴ ص ۱۲) یک نمونه آنست او در دورهٔ امان‌الله‌خان برای ادامه تحصیلات هنری به برلین فرستاده شد (۱۹۲۱ - ۱۹۳۳)

چون در هنرمندی استعداد کافی داشت، بعد از مدت کمی در هنر رسامی، نقاشی و انواع هنرهای زیبا به مقام پروفیسوری رسید. وقتیکه بکابل آمد از او پذیرایی شایانی شد و مکتب صنایع نفیسه را تأسیس کرد و بسا شاگردان هنرمند را پروراند و در رشته هنری خود مقام ارجمند داشت. پروفیسور موصوف بتاريخ ۱۴ قوس ۱۳۱۳ ه.ش بعمر ۶۲ سالگی چشم از جهان بست و در عاشقان و عارفان بخاک سپرده شد. نامبرده بزبان‌های دری انگلیسی و جرمنی حرف می‌زد. قد کوتاه و طبع ظریف داشت.

۳۱. غلام محی‌الدین‌خان افغان (میرصاحب، غبار) خانواده او در پشاور می‌زیست و از جمله فراریان جمعیت سردار محمدایوب‌خان بودند. وی در هند تحصیل کرده و در حوالی ۱۹۰۶ واپس بوطن آمد. مرد مجرد و آزاد و خوش مشربی بود که در سرای پشاورهای شوربازار کابل می‌زیست. بارفقا همیشه شطرنج می‌کرد و اکثر به مناظره‌های علمی، ادبی

و سیاسی می‌پرداختند.

افغان یکی از نویسندگان سراج‌ال‌اخبار افغانیه بود. چنانچه یکی از مقالاتش تحت عنوان د «پشتو متلونه» در سال ششم شماره (۱۴) سراج‌ال‌اخبار به نشر رسید است. او بر علاوه پشتو، دری و عربی و سانسکریت را نیز می‌دانست.* او در اسد ۱۳۰۰ (۱۹۲۱ م) در کابل فوت کرد و در شهدای صالحین بخاک سپرده شد. در کتیبه لوح مزارش به زبان پشتو چنین نوشته شده:

«مولوی غلام محی‌الدین افغان په قندهار کی متولد شو او هلته‌پی دینی تعلیم حاصل کړ، پس په معیت د سردار ایوب‌خان په راولپندی او لاهور پی د فرار په حالت کی له انگریزی مکتوبو څخه جدید تعلیم واخیست چی بیرته کابل ته راغلی د امیر حبیب‌الله‌خان په عهد د مکاتب ابتدائیو ممتحن مقرر شو. پس له خدمت د ۱۴ کالو د معارف د امیر امان‌الله‌خان غازی په روشن دوران کی مدیر د دارالمعلمین شو او هغه خیالات او ارادی د اصلاح او ترقی د ملت چی و د دولس کاله پخوا پی په «مجلس د جان نثاران اسلام» کی معاهده کړی دی د ظل الهی تر سیوری لاندی پخپله ثمر ته ورسیدی په دا کیف مطمئن او راضی د عبادالله په خدمت کی داخل په اجل د وبای هیضه و پروردگار ته راجع شو، او هغه د ټولو حشتمین په جنت کی داخل کړ. (۳۲)

۳۲. فیض محمد کاتب: (میرصاحب) فیض محمد بن سعید محمد بن خداداد از هزاره محمدخواجه غزنه، مؤلف سراج‌التواریخ و سوانح‌نگار امیر حبیب‌الله‌خان که نویسنده فاضل و ادیب روشنفکر و از جمله مشروطه‌خواهان اول بود و در شیرپور محبوس گردید. اما به سبب اینکه امیر از زمان شهزادگی او را می‌شناخت و در نگارش سراج‌التواریخ خدمت می‌کرد، بعد از مدت کمی رها شد. سال ولادت او ۱۲۸۹ ه. ق. است.

* عبدالهادی‌خان به نویسنده اثر فرمودند که غلام محی‌الدین افغان بخاطریکه زبان سانسکریت را می‌دانست یکتعداد هندوها نیز با او تماس و ارتباط و رفاقت داشتند و نیز فرمودند که در جنبش مشروطیت دوم از رئیس حلقه محافظه کاران بنام «اخوت ایمانیه» بود و تا زمان فوت اش ریاست این حلقه را بدوش داشت.

آثار قلمی او:

(۱) کاتب حقیقتاً نویسنده پرکار و مورخ عالمی بود که در حدود ۱۳۲۰ ه.ق برای تاریخ‌نگاری از حضور امیر گماشته شد. وی کتاب ضخیمی در دو جلد بنام تحفة‌الحبیب مشتمل بر وقایع عصر احمدشاهی از ۱۱۶۰ ه.ق به بعد تا ۱۲۹۷ ه.ق نوشت و مامور بود که وقایع عهد امارت امیر عبدالرحمن خان را به شمول اوضاع عصر امیر حبیب‌الله خان تا زمان خود به قلم آرد. کاتب کار نگارش تحفة‌الحبیب را که هر دو جلد آن به خط خوش نستعلیق خودش در آرشیف ملی موجود است، در ماه شوال ۱۳۲۲ ه.ق در ۸۸۵ صفحه قطع فل سکیپ به پایان رسانید که به سقوط امارت امیر یعقوب‌خان و خاتمه جنگ دوم افغان و انگلیس ۱۲۹۷ ه.ق (۱۸۷۹ م) ختم می‌شود و آنرا خود امیر و رجال معمر آن عصر مانند سردار محمدیوسف‌خان پسر امیر دوست‌محمدخان و قاضی‌القضات سعدالدین‌خان و منشی محمدیعقوب و میرزا مومن منشی وزیر اکبرخان که تا آنوقت زنده بودند دیده و بر حواشی آن نظرهای خود را نوشته اند و یا به نویسنده کتاب شنیدنی‌ها و دیدنی‌های خود را گفته اند و در بعضی موارد حک و اصلاح روا داشته اند.

فیض محمد در این کتاب نویسنده پرکاری است که مطابق موازین ادبی و سنن نویسندگی آن وقت به تحریر وقایع می‌پردازد و گاهی خامه خود را «کلک در رسلک» می‌نامد که این عبارت جلب توجه امیر را کرده و بر حاشیه صفحه ۳۹ جلد دوم به رنگ سرخ نوشته است: «ماشاله! کاتب به این عبارت چقدر رعونت و خود نمایی اظهار نموده اند!! با نوشتن چنین کلمات طنزآمیز بر آن کلمات خط کشیده و به «مذکور گردید» تصحیح کرده است.

در جائیکه یکی از ناقدان مذکور سویه عالی نداشته و ایرادی را نوشته اند، کاتب در مقابل آن پافشاری می‌کند. مثلاً برکنار صفحه ۱۰۴ جلد دوم که بر اعتراض تطویل عبارت پردازی و اطناب کلام کرده اند، وی می‌نویسد جمله معترضه که مشتمل بر اوصاف ظالمان و متضمن مظلومیت ستمدیدگان است بر سبیل تنبیه نگارش داده شده، زیرا که

مقام را مناسب دانسته تحریر نمودم، اطناب ممل نیست.»
 باین نهج فیض محمدکاتب که از قشر عامه بود، به دربار راه یافته بود،
 طبعاً در نظر داشت که در لف کلام خود احوال ستمدیگان را تمثیل نماید
 و وجدان طبقاتی خود را تسکین دهد.

طوریکه از معاصران کاتب شنیده ام، وی در این راه مصیبت‌ها دید و
 بارها مضروب گردید. ولی کتاب تحفة‌الحبیب در همین بیاض خوش
 خط باقی ماند و طبع نشد. اما امیر نگذاشت و هدایت داد، تا آنرا با طراز
 دیگری که شکل سراج‌التواریخ را گرفت در آورد، که اکثر وقایع و نوشته‌ها
 بین تحفه و سراج مشترک است.

(۲) اما سراج که از کارهای ایام پختگی و تجربه‌های زندگی او است
 نخستین کتاب ضبط وقایع دولتی افغانستان شمرده می‌شود و برای
 مورخان دیگری که آثار خود را مطابق به موازین جدید تاریخ نویسی
 می‌نویسند، بهترین منبع معلومات بشمار می‌آید. نسخه خطی این کتاب
 که بخط خوش نستعلیق خود کاتب پاکنویس شده، در آرشیف ملی کابل
 موجود است. جلد اول و دوم آن در یک وقایه بطبع سربی در کابل در
 سنه ۱۳۳۱ هـ ق و ۳۷۷ صفحه نشر شده است.

اما جلد سوم سراج‌التواریخ که وقایع بعد از جنگ دوم افغان و انگلیس
 یعنی بعد از ۱۲۹۸ هـ ق را محتوی است به دوره امارت عبدالرحمن‌خان
 تعلق دارد که از صفحه ۳۷۸ تا ۱۳۴۰ جمله (۸۶۳) صفحه دارد و در
 سنه ۱۳۳۳ هـ ق کار طبع آن در مطبعه حروفی کابل انجام یافته است.
 جلد سوم تا وقایع ۱۳۱۴ هـ ق رسیده و طبع شده. ولی پنج سال دیگر تا
 ۱۳۱۹ هـ ق را نوشته بود که طبع نشد. در سنه ۱۳۵۸ هـ ق چون پسرش
 محمدعلی تمام نوشته‌ها و اسناد بازمانده پدرش را به آرشیف ملی
 فروخت، در حدود چهارصد صفحه تا آخر عهد عبدالرحمن‌خان به قلم
 خود کاتب برآمد که در آرشیف ملی محفوظ است.

جلد چهارم قراریکه داکتر بهروز در سنه ۱۳۶۱ هـ ق در مسکو به من
 گفت کاتب تاریخ خود را تا سال هشتم عصر امانی (۱۳۰۶ هـ ق) نوشت.
 شش سال اخیر عبدالرحمن‌خان و تمام دوره امارت حبیب‌الله‌خان در

یک جلد در حدود سه هزار صفحه بخط میرزا محمد قاسم خان کابلی به فرمایش فیض محمد خان وزیر معارف و هدایت هاشم شایق افندی رئیس دارالتالیف نوشته شده و در کتابخانه معارف موجود بود، که احوال قتل امیر حبیب الله خان را هم داشت ولی اکنون موجود نیست.

و نیز جلد پنج بخط خود کاتب و مشتمل بر احوال هشت سال و سه ما سلطنت امان الله خان نزد عبدالغفور غرقه دیده شده بود، که سر نوشت این دو جلد اخیر معلوم نیست.

(۳) فیضی از فیوضات، کتابی بود که فیض محمد خان، آنرا به مهدی فرخ وزیر مختار ایران در کابل (حدود ۱۳۰۶ ه.ش) تقدیم داشته، و وی در کتاب خود، تاریخ سیاسی افغانستان (جلد، اول طبع، تهران، ۱۳۱۴ ه.ش) از آن التقاط کرده و معلوم است که دارای مطالبی بوده که فیض محمد خان، آنرا از یادداشت‌های خود نوشته و اظهار آن را داخل افغانستان نمی‌خواست است.

(۴) تاریخ حکمای متقدمین از هبوط تا بعثت حضرت عیسی: برای صنوف رشدی به تصویب وزارت معارف در ۲۸۹ صفحه قطع خورد، طبع کابل، ۱۳۰۲ ه.ش.

(۵) تذکرة الانقلاب: وقایع روزانه روزهای انقلاب و سقوط سلطنت امانی را از چشم دید خود بطور روزنامه‌چگونه نوشته و کتاب مفیدی است که در جمله آثار و بازمانده دیگر کاتب در سنه ۱۳۵۸ ه.ش برای آشیف ملی خریداری شد و اکنون در آنجا محفوظ است. ترجمه انگلیسی آن با تفسیر و حواشی، از روی ترجمه روسی، آن در ۱۹۹۹ در امریکا بچاپ رسیده است.

طوریکه در بالا گفتیم: کاتب احوال عصر امیر حبیب الله خان را تا آخر آن ۱۳۳۷ ه.ق نوشته بود و در اوایل دوره امانی او را به صدور فرمانی که در اسناد او موجود است مامور ساختند که وقایع عصر امانی را هم بنویسد و از وزارت خارجه به او سندی داده شده تا اسناد آشیف را ملاحظه کرده بتواند و این کاغذ هم در اسنادش موجود است.

از یک ورق مکتوب خطی وزارت دربار امانی معلوم شد که او را به کتابت

هیأتی مقرر کرده بودند که در آن مولوی عبدالواسع قندهاری و بدری بیگ قوانین مملکت را طبق موازین شرعی می‌ساختند (۱۲۹۹ ه.ش) در سنه ۱۳۰۸ ه.ش بچه سقاو فرمانی به نام زعمای شیعی کابل استاد محمدعلی جوانشیر چنداولی و قاضی شهاب و خلیفه محمدحسین و غلام حسن و فیض محمدصادر نمود تا به دایزنگی رفته و از مردم هزاره به نامش بیعت ستانند چون مردم هزاره تغلب بچه سقاو را نپذیرفتند و این گروه بدون اخذ بیعت باز گشتند، بچه سقاو به خشم آمد و برای سرزنش، امرت و کوب این بیچارگان را داد که فیض محمداز این ضرب موحش مریض گشت و از همین رنج در کابل جان سپرد.*

تاریخ فوت وی ۱۶ رمضان ۱۳۴۹ ه.ق مطابق ۱۳۰۸ می‌باشد. طبق نوشته پروفیسور Prof Robert Macchesney از یونیورستی نیویارک فیض محمدکاتب، اثری دیگری بنام «نژاد نامه افغان» نیز دارد.

۳۳. محمدابراهیم‌خان ساعت ساز (میرصاحب، غبار) مشهور به ساعت ساز پدر دکتور محمداسماعیل ساکن چنداول کابل از جمله مشروطه‌خواهان بود که در بازار ارگ ساعت سازی داشت. روزانه دوستان در آنجا جمع می‌شدند و دکان او شکل یک کلوپ را برای تجمع جوانان منور بود. موصوف در گبروگرفت ۱۳۲۷ ه.ق (۱۹۰۹ م) مشروطه‌خواهان گرفتار و در محبس ارگ تا جلوس امان‌الله‌خان محبوس ماند. موصوف در یام جوانی هنگامی که از وطن فراری بود، در خدمت مامای خود تولی‌مشر حسین علی‌خان سپه‌سالار کابینه امیر شیرعلی‌خان در لاهور و راولپندی بسر می‌برد. محبت و اشتیاق وطن و وطنداران را همیشه با خود می‌پروراند، تا اینکه در ۱۹۰۷ م با اجازه امیر حبیب‌الله‌خان بکابل باز گشت.

در عصر امان‌الله‌خان (۱۳۰۳ ه.ش ۱۹۲۴ م) مامور ناحیه اول بلدیة شهر کابل بود و در سنه ۱۳۰۶ ه.ش (۱۹۲۷ م) مامور ناحیه جنوبی شهر کابل مقرر گردیده و در وقت نادرشاه (۱۳۰۸) (۱۹۲۹ م) مدیر و مؤسس

* مطالب مربوط به فیض محمد، از پوهاند حبیبی صفحات ۷۱ - ۷۶ بحواله مقاله سید قاسم‌خان مقاله نایل در مجله کتاب و بیانات داکتر حسین بهروز.

جمعیت خیریه امداد ملی بود و در ۱۳۰۹ ه.ش مدیر و مؤسس دارالایتام نادری گردید. در ۱۳۲۰ ه.ش ۱۹۴۱ م مدیر دارالمساکین و دارالایتام بود و در ۱۳۲۵ ه.ش ۱۹۴۶ م رئیس مرستون شد.

موصوف شخص خیراندیش و خیررسان بوده، خود را وقف خدمت خلق کرده بود. هر چه می داشت آنرا بر مستحقان و مستمندان و یتیمان انفاق می کرد. شخص ملی و مبرا از هرگونه تعصب بود، یعنی یک افغان کاملاً صاف بی ریا بود که با پشتو زبانان پشتو حرف می زد و با دری زبانان دری و با هزاره ها هزارگی سخن می گفت. با دوستان پشتو زبان خود به پشتو مکاتبه می کرد.* موصوف در کابل بتاريخ اول قوس ۱۳۳۲ ه.ش (۱۹۵۳ م) بعمر ۷۲ سالگی وفات کرده و در دامنه کوه شیردروازه دفن شد. بر لوح مزارش نوشته اند:

گذشت آن حاجی پاکیزه طینت که او بودی پدر هر بینوا را
دعای بینوایان بود دایم نصیبش خیر کن پروردگار را

(نصیبش خیر کن تاریخ وفات اوست)

۳۴. محمداسلم خان میر شکار (آرشیف غبار)

از قوم محمدزایی و میرشکار حضور بود. او در شطرنج بازی نیز مهارت زیاد داشت از آن جهت اکثراً در حضور امیر عبدالرحمن خان و بعداً در زمان حبیب الله خان با شطرنج بازان ماهر شطرنج می کرد. در گیر و گرفت مشروطه خواهان مورد عفو قرار گرفت و زندانی نشد.

۳۵. حاجی محمد اکبر خان یوسفی (میرصاحب و غبار)

از منورین کابل بود در سال ۱۳۲۲ ه.ق (۱۹۰۴ م) بحیث میرزای تحویلخانه های ماشین خانه کار می کرد. چون شخص ترقی پسند و منور بود در جمله مشروطه خواهان شامل شد. از آن رو در ظهور مشروطیت چون سایر اعضای آن نهضت محبوس گردید، اما بزودی رها شد. بسال ۱۳۰۱ ه.ش (۱۰۲۲ م) در عصر امانی بحیث قونسل افغانی در بمبئی و

* سید مسعود پوهنیار صفحات ۷۱، ۷۲.

بعد بحیث وکیل تجار در هند مقرر گردید. در اخیر سلطنت امان‌الله خان رئیس سرحدات شد. در دوره حبیب‌الله خان ۱۳۰۸ ه.ش مطابق (۱۹۲۹ م) برای نادرخان کار می‌کرد. در کابینه اول سردار محمدهاشم خان چند ماه وزیر تجارت مقرر شد، بعد مورد خشم حکومت قرار گرفته از کابینه اخراج و خانه نشین گردید تا اینکه در ۱۳۲۰ ه.ش (۱۹۴۲ م) معین مجلس اعیان شد. موصوف کتابچه تطبیق سنوات را نگاشته که در ۱۹۶۱ طبع گردید. او در ۱۹۶۶ در کابل فوت کرد. در قول آبچکان دفن شد. پسرش باسَم محمدانور در ایالت کلیفورنیای امریکا پناهنده شده است.

۳۶. محمدانور بسمل (میرصاحب و غبار)

پسر ناظر صفرمحمدخان، امین‌الاطلاعات متولد در کابل ۱۸۸۸ می‌باشد. او که عضویت جمعیت سرملی را داشت بزندان شیرپور افتاد، ولی به سبب نفوذ پدرش رها گردید. او شخص، عالم، ادیب و خوش مشرب روشنفکر بشمار می‌رفت. شعر ناب بر سبک هندی می‌سرود. ماموریت‌های او عبارت بود از حاکم سنگچارک، آمر انجمن ادبی (در دوره نادرخان)، عضو وزارت معارف، رئیس دارالایتام و دارالمساکین، رئیس اداری وزارت مالیه، معین مالیه، عضو مجلس اعیان.

بسمل بعمر ۷۳ سالگی در کابل فوت کرد. نمونه از شعرش اینست:

زندگی پی‌تپشم نیست گوارا بجهان

بسمل مرگ من آنست که آرام کنم

شعر «اتفاق» او در پشتیبانی از حکومت نادر، از شاعر رزمنده‌ای مانند

بسمل بدور است. (دکتور اسدالله حبیب، سالنامه ۱۳۵۹)

۳۷. محمداکبرخان اسحاق‌زایی (میرصاحب و غبار) او عالم منوری بود و تا

اخیر دوره امیر حبیب‌الله خان در شیرپور محبوس ماند.

۳۸. محمدجان طرزی (آرشیف)

۳۹. محمدچراغ، پنجابی (آرشیف، میرصاحب و غبار)

او برادر کوچک داکتر عبدالغنی خان بوده، یکجا با او بکابل آمده در زمره معلمین مکتب حبیبیه پیوست. در حرکت مشروطیت شامل بود، بعداً

زندانی شد تا آغاز زمامداری امان‌الله‌خان محبوس بود. بعضی از نویسندگان به غلط نام او را چراغ‌علی نوشته اند.

۴۰. میرزا محمدحسن‌خان راقم (میر صاحب، غبار) او از اچکزایی‌های شهر کابل بود و در کوتوالی وظیفه میرزایی داشت. پسرش غلام صدیق اچکزایی از فارغان و تحصیل کردگان فرانسه بوده، در رشته زراعت درس خوانده بود و چندی بحیث معین زراعت ایفای وظیفه می‌کرد. راقم خودش میرزای خوش‌نویس و شاعر بود. اشعارش در سراج‌الخبار افغانیه زیاد بچاپ رسیده است که اینک نمونه‌ای از شعر او:

مرده است تاکی از ملک دیگری پوشد کفن
غیرتی باید نباشد از مسلمانی گذشت
سوزن غیر ار نباشد جامه نبود ترا
پس ببايد روز و شب عمرت به عریانی گذشته

در جای دیگر می‌گوید:*

چیست نعمت حب دین حب وطن
کاهل ایمان را همین آید
رکن اعظم حب دین و حب دین و ملت است
تا شود ارکان ایمان استوار

۴۱. محمدحسین اچکزایی (میر صاحب)

از گذر سردار جانخان شهر کابل بوده، آدم منور و عضو مشروطه خواهان اول بوده است. زندانی شد و با رویکار آمدن امان‌الله‌خان رها گردید.

۴۲. مولوی محمدحسین پنجابی، آرشیف میرصاحب، غبار)**

گویند که اصلاً افغان بوده و اجدادشان از مضافات لوگر به پنجاب مهاجرت کرده اند. او تحصیلاتش را در هند آنزمان در یونورستی علیگر تکمیل کرده، زبان‌های اردو، دری، عربی و پشتو را بخوبی می‌دانست. بعد

* سال ششم، شماره سوم، سراج‌الخبار افغانیه

** سید مسعود پوهنیار او را بنام «پنجابی یاد کرده است. ص. ۱۹۰. و پاینده محمدزهیر او را اصلاً از لوگر دانسته است که اجدادشان در پنجاب متوطن شده بودند.

از تأسیس مدرسه حبیبیه در ردیف معلمین هندی برای تدریس مکتب حبیبیه استخدام گردید و مضامین تاریخ جغرافیا را تدریس می‌نمود. او عضویت مشروطه‌خواهان را حاصل کرده بود و در جمعیت سرملی راجع به آزادی لکچر می‌داد، در ارگ کابل محبوس بود. در محبس قرآن کریم را حفظ کرد و بمطالعه تفسیر آن پرداخت. بعد از تقریباً ده سال زندانی در آغاز جلوس مان‌الله‌خان رها و مدیر لیسه حبیبیه کابل مقرر شد و بعد از چندی بریاست تدریسات عمومی تعیین گردید.

او حتی یکبار از طرف دولت افغانستان با توافق صلاح‌الدین‌خان سلجوقی در مسکو هم اعزام شد.^{۳۱}

این شخص که با روشنفکران کابل در تماس بود و خودش را رادیکال معرفی می‌نمود با شخصیت زمانه‌سازی با رژیم امانی موافقت نشان می‌داد. چنانچه کتاب «افغان پادشاه» را در مدح اوضاع دوره امانی به اردو نوشت (۱۳۴۶ ه. ق چاپ لاهور). ولی زمانیکه حبیب‌الله کلکانی بر تخت جلوس کرد، مولوی محمدحسین‌خان B.A. مدیر جریده حبیب الاسلام شد و انواع ناسزا به آدرس امان‌الله‌خان روا داشت. چندی بعد از کابل به هند برگشت. در دوره اختناق نادری اولین کسیکه در هند بر ضد دولت انقلابی امانیه تألیف و نشر نمود او بود. کتابش تحت عنوان «انقلاب افغانستان» بزبان، اردو در ۱۳۰۹ ه. ش (۱۹۳۲ م در جالندهر Jullundur بچاپ رسید.

درین کتاب مولوی محمدحسین‌خان پنجابی طوریکه در صفحات قبلی نیز بدان اشاره شده، امان‌الله‌خان، رجال عصر و در مجموع دوره اش را به باد انتقاد قرار داده، مذمت و تقبیح نموده است. و تاریخ را به نفع خاندان نادری جعل، کرده از «الله نوازخان شاهجی» و امثالهم را به نیکی یاد کرده است و بدتر از همه آنکه تفرقه‌زبانی را تا حد زیاد تحریک و دامن زده است و بدین شکل بر ضد منافع ملی افغانستان عمل کرده چهره واقعی خود را نمایان ساخته است.

۴۳. سردار عبدالرسول‌خان، اجیدن پسر امین‌الدوله (آرشیف)

۴۴. محمدعیلام نواسه عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله (آرشیف)

۴۵. محمدظفر مروت (آرشیف میرصاحب، غبار) غبار او را بلوچ خروت و میر سیدقاسم خان او را بنام مروت از دیره اسماعیل خان یاد کرده است. مروت تحصیلات خود را در هند به پایان رسانیده بکابل آمد و بحیث معلم در مدرسه حبیبیه مضامین ریاضی و جغرافیه را تدریس می نمود. در قضیه مشروطیت در زندان شیرپور پس از چند سال در زندان جان داد.
۴۶. محمدیعقوب پسر سرورخان پروانی (آرشیف) ۴۷. مولان خان میرصاحب) از بدخشان و برادر بزرگ محمداکلیل خان فرقه مشر بود. در شیرپور زندانی بود و با جلوس امان الله خان رها شد.
۴۸. مولوی نجف علی خان پنجابی (آرشیف میرصاحب، غبار) مولوی نجف علی خان برادر بزرگ داکتر غنی و از معلمین مدرسه حبیبیه و نائب مدیر سراج الاخبار افغانستان و از همکاران نزدیک مولوی عبدالروف خان خاکی بود. او نیز در موضوع مشروطه محبوس گردید و در عصر امان الله خان رها شده، مجدداً بحیث معلم داخل کار شد و چندی بعد وارد هند گردید. او که سالها بنام تجدد و مشروطه خواهی در افغانستان زندگی کرده و حتی جزء مشروطه خواهان اول افغانستان چند سال محبوس مانده بود... طوریکه در فصل گذشته اشاره شد همینکه دولت جوان و پیشرو افغانستان در طی یک اغتشاش ارتجاعی از بین رفت، این مرد فرصت آن یافت که نیات نهایی خودش را آشکار و به یک پروپاگند مضرری اقدام کند و این درست همان وقتی بود که از یکطرف منبع خارجی باصرف پول گزاف در تمام سرحدات آزاد و داخل افغانستان یک سلسله تبلیغات بر ضد تحول و تجدد و معارف پیشرفت افغانستان بعمل می آورد و هزارها تصویر جعلی نسبت به شاه امان الله خان و ملکه ثریا بحیث سمبول تجدد و ترقی منتشر می گردید تا از هان توده های مردم را مورد هر تحول و پیشرفت و تجددی بدبین و متنفر سازد. او در عصر نادرشاه بکابل آمده در انجمن ادبی کابل پذیرفته شد.

چون مولوی مرد تحصیل کرده و در عین زمان شاعر در زبان دری، بود مطالب خود را در یک رساله بنام «پندنامه و تبریک‌نامه» طبع لاهور اظهار و در افغانستان منتشر نمود. در این کتاب که بنام نادرشاه اهدا شده و به نظم در آورده شده بود می‌نویسد:

دختران همه بودند در عصر امانی شوخ و شنگ
هر طرف خیزک زنان چون آهوی دشت تتر
ساق‌های شان نمایان بود مابین جراب
پیرس و لندن بوضع فیشن شان نثار
دست شسته از حیا و ننگ و ناموس و شرف
ملت افغان ز شوخی‌های ایشان شرمسار
ملحدان و دهریون چون مجلس آرای کنند
سوویت برپاکنند این منکران کردگار*

باز در جای دیگر گوید:

گر مخنث را بیوشانی، سلاح کار زار
روز میدان کی تواند با عدو آویختن
بالباس فیشن افواج امان‌الله چه کرد؟
کس نشد زیشان جلوگیر از بغاوت را هزن^{۳۲}

۴۹. نورمحمد پوپلزایی (آرشیف) ۵۰.

۵۰. ملا منهاج‌الدین شنواری (آرشیف، میرصاحب، غبار)

او یک تن از مخبران و راپور دهندگان بود که اقدامات و تصاویر جمعیت سر ملی را برای حبیب‌الله خان رسانید. از شنوار ولایت ننگرهار و آموزگار شهزادگان دربار بود.

در اسناد محرمانه طوریکه در صفحات قبلی نیز بدان اشاره شد، آمده است که «... ملا منهاج‌الدین در جلال‌آباد به امیر گفت که توطئه گران، شبانه بخانه داکتر عبدالغنی اجتماع می‌کردند، تعداد شان را ذکر نکرده است. ولی گفته که بعض اوقات سه اطاق نفر بخانه داکتر مذکور می‌بود،

* منظورش قشر روشنفکر افغانستان است.

رازشان آن بود که امیر کشته شود، بخاطریکه فرنگی شده است. آنان در قرآن امضاء کردند. ملا منہاج‌الدین در ضمن یک تعداد اشخاص را نیز نام گرفته است. در یک جای دیگر این سند تاریخی ذکر شده که استاد محمدعظیم و ملا منہاج‌الدین راپوردهندگان توطئه بحضور امیرالله‌خان آورده شدند و امیر بهر کدام شان مبلغ یک یک هزار روپیه بخشش داد و نیز فرمان داد که سالانه مبلغ یک یک هزار روپیه برایشان تادیه شود.^{۳۳} طبق نوشته سید مسعود پوهنیار، منہاج‌الدین در زمان امان‌الله‌خان چندی بحیث مدیر جریده ستاره افغان مقرر شد، ولی با احتجاج مشروطه‌خواهان که تازه از حبس رها شده بودند، محمدسلیمان‌خان وزیر معارف او را موقوف نمود. برای آنکه از طرف مشروطه‌خواهان باو ضرری عاید نشود، بعمار شریف فراری شد.

۵۱. میرحسن‌خان برادر زاده عبدالقدوس‌خان اعتمادالدوله (آرشیف)

۵۲. میر زمان‌الدین‌خان بدخشی (غبار) ذکرش در فصل گذشته دیده شود.

۵۳. میر سیدقاسم لغمانی (میر صاحب، غبار)

او در ۱۸۸۸ در چهار باغ لغمان در یک خانواده با علم و فضل بدنیا آمده، پدرش سید غلام‌محمد پاچا تحصیلات خود را در دامن پدر و چندی در پشاور نیز انجام داد. بعد از تکمیل تحصیل در مدرسه پدری در چهارباغ لغمان به تدریس مشغول گردید. او یک سال را در بمبئی بسر برده، آگاهی بیشتر حاصل کرد.

در زمان امیر عبدالرحمن‌خان در جمله مدرسین مدرسه شاهی کابل موظف گردید.

در زمان امیر حبیب‌الله‌خان در میزان‌التحقیقات سراجیه مصروف گردید و به امور علمی و تألیف کتب شرعی پرداخت.

میر سیدقاسم‌خان، تعلیمات ابتدایی و علوم قدیمه را از پدر فرا گرفت و در حدود سن شانزده سالگی عضویت دفتر تألیف «سراج الاحکام» کابل را حاصل کرد. چون از خوردی در محیط علم و ادب پرورش یافته بود و با علوم مروجہ اسلامی به زبان عربی آشنایی داشت، بعد از دو سال بحیث معلم مدرسه حبیبیه مقرر گردید و بتدریس مضامین درسی، پشتو و

حساب ابتدایی پرداخت. در جریان این دو وظیفه بود که تماس او با روشنفکران اصلاح طلبان و مشروطه‌خواهان بخصوص مولوی محمدسرورخان زیاد شده و با تشکیل جمعیت سرملی یکی از اعضای فعال آن جمعیت گردید. طبق فرموده خودش جراید خارجی چون «صور اسرافیل» و بخصوص «حبل‌المتین کلکته» در انکشاف اطلاعات و افکار سیاسی اش زیاد مؤثر بود.

میر سیدقاسم‌خان که یکی از فعالان و سهیم در مبارزات روشنفکری و جنبش مشروطیت بود* او در گیروگرفت مشروطه‌خواهان در ۱۹۰۹ در زندان شیرپور محبوس ولی بعد از چندی، نظر به مقام علمی پدرش به نزد امیر حبیب‌الله‌خان از حبس رها گردید و بار دیگر بحیث معلم در مکتب حبیبیه اجرای وظیفه نمود و درین نوبت تاریخ اسلام را تدریس می‌نمود.

میرصاحب در حرکت مشروطیت دوم «جمعیت جوانان افغان» بعد از فوت غلام محی‌الدین‌خان افغان ریاست گروه محافظه کاران را که در آن زمان بنام اخوت ایمانیه یاد می‌شد، بعهده داشت.** در حلقه محافظه کاران دو دید مختلف و تقریباً دو نوع طرز و تفکر موجود بود: طرز دید نسبتاً متمایل به لبرال که آنرا عبدالهادی‌خان داوی رهبری می‌کرد.

حینیکه نویسنده این اثر از داوی در مورد تفاوت‌های شان سوال کردم، گفتند: که بصورت مثال میر سیدقاسم‌خان و پیروان او در مورد زبان وسعت نظر جناح نسبتاً لبرال‌ها را نداشتند. گذشته ازین تسوید عریضه و امضا «داوی» برادر و خواهرزاده اش در زندان بخاطر، استخلاص در ایام عید رمضان و بر افروخته شدن اعتراض نمودن و عدم امضا میر

* گرچه نام میرصاحب در اسناد محرمانه اندیا آفس در زمره مشروطه‌خواهان اول ذکر نشده است، ولی فرموده‌ها و یادداشت‌های خودشان و سایر نویسندگان افغانی از سهم ارزنده شان درین جنبش یاد کرده اند.

** شاید این نام ملهم از طرز تفکر پان اسلامیت‌ها و خلافتی‌ها باشد. چنانچه مولوی برکت‌الله‌خان تقریباً عین نام را در مقاله خود در سراج‌الخبار افغانیه یاد کرده است. (سال سوم، شماره دوم (۱۸ می ۱۹۱۳))

سیدقاسم خان در عریضه مذکور که سید مسعود پوهنیار آنرا در صفحه ۲۰۸ کتابش درج کرده است، مؤید ادعای فوق شده می‌تواند.* در زمان امان‌الله خان که وزارت خانه‌ها بصورت عصری رویکار آمد سردار عبدالحبیب خان وزیر معارف شد، میر سیدقاسم خان بوزارت معارف پیوست و امور ریاست تدریسات را ایفا می‌کرد، بعداً در زمان سلیمان خان وزیر معارف، میر سیدقاسم بحیث مستشار وزارت معارف مقرر شد، بعداً مدیریت «امان افغان» سپس کفیل سر منشی امان‌الله خان و عضو هیأت حل قضیه شنوار با محمدصدیق خان چرخي حینیکه امان‌الله خان تصمیم به استعفا کرد متن استعفانامه امان‌الله خان توسط میر سیدقاسم خان قرائت گردید.

در دوره امیر حبیب‌الله کلکانی پنج و نیم ماه محبوس بود، بعداً رها شده (سپتمبر ۱۹۲۹) منزوی شد. در دوره سلطنت نادرشاه سمت معینی در وزارت معارف را حاصل کرد. بعد از کشته شدن نادرشاه و حبس عبدالخالق در زمره متهمین محبوس و محکوم به اعدام گردید. وقتیکه از میر سیدقاسم خان پرسیدند: «شما که معین یک وزارت بودید چگونه از سلوک و افکار شاگردان مدارس مطلع نشدید تا شاه را بکشند؟» میرصاحب جواب داد: «این سلطنت به مشابه سقایی است که مشکش را پف ساخته و دهن اش می‌دوزد آنگاه رویش نشسته بقدری می‌فشارد تا متورم مشک بترقد. این حادثه نتیجه اعمال و روش خود شما نسبت بمردم افغانستان است. اگر عبدالخالق این کار را نمی‌کرد، دیگری می‌نمود، در آینده نیز چنین خواهد بود.»^{۳۴}

طبق نوشته غبار، احمدعلی خان رئیس اردو، فضل احمدخان مجددی وزیر عدلیه، سریلندخان، اصیل خان و سرکی خان جنرالان پکتیایی، عبدالغنی خان گردیزی قلعه بیگی، محمدغوٹ خان نائب سالار و یکتعداد دیگر طرفدار کشتن میر سیدقاسم خان بودند، ولی بر اثر الحاح و استرحام

* تذکر اصلاح مقاله عبدالهادی خان داوی توسط میر سیدقاسم خان سردبیر امان افغان در کتاب سید مسعود پوهنیار ص ۱۲۷ نمونه دیگر از اختلاف نظر میر سیدقاسم خان و عبدالهادی خان داوی می‌باشد.

فیض‌محمدخان زکریا از شاه محمودخان و هاشم‌خان صدراعظم، امر تعطیل اعدام میرصاحب را شفاهاً حاصل کرد. او بعد از یک دوره هفت ساله زندان در ۱۳۱۹ (۱۹۴۰م) رها و خانه نشین گردید.

وقتی که سردار محمدهاشم‌خان بحکم سیاست و جبر حوادث، از صحنه حکمروایی بدور انداخته شد و یک عده همکاران جدی و مؤثر او از میدان خارج شدند، شاه محمودخان بحیث صدراعظم جدید روی صحنه آمد و برعکس اداره محمدهاشم‌خان، با مردم از راه مداوا پیش آمد و برای بار اول پس از گذشت سال‌ها در لب‌های عبوس و پرکینه و جبین پر از چین‌خانواده حکمران تبسم و گشادگی مصنوعی پدیدار گردید و سخن از آزادی و دموکراسی ترقی و تجدد مردم و جوانان زده شد. حتی بعضی از تحصیل‌کردگان در زمره رؤساء و اعضای کابینه استخدام گردیدند و در مجموع مساعی دسته جمعی وزرای کابینه اش تحکم موقوف رژیم در زیر نقاب شبه دیموکراتیک بود، حکومت قبل از آنکه رسماً دموکراسی را اعلام و قوانین دیموکراتیک وضع کند، یک دوره امتحانی را آغاز و آزادی انتخابات بلدی‌ها و شورای ملی را اعلان نمود و منتظر بود، ببیند روشنفکران در مقابل رژیم‌خانوادگی چه موقفی اتخاذ می‌کنند. چون ازین جنبش‌های سیاسی به نفع خود و بقای خود استفاده و حمایت حاصل کرده نتوانست، بعداً کلبه این نهضت‌های سیاسی را بکوفت و پالیسی اختناق قدیم را از سر گرفت. اتحادیه، محصلان احزاب سیاسی و جراید حزبی نابود گردید.^{۳۰}

در همین دوره است که میر سیدقاسم‌خان شخصیتی که مجموعاً قریب به نه سال را در زندان سپری کرده بود و در جوانی به مبارزات مترقی بر ضد استبداد و مطلقیت رویکار آمدن مشروطیت فداکاری کرده بود، نخست بحیث معین و سپس به سمت وزیر عدلیه اجرای وظیفه کرد و با لاخره در ۱۹۵۵ در زمان صدارت سردار محمدداؤد متقاعد گردید.* و

* طبق نوشته سید مسعود پوهنیار میرصاحب بعد از هفت سال حبس در ارگ رها گردید و یک هفته بعد جهت اظهار امتنان نزد سردار محمدنعیم‌خان بوزارت معارف رفت. (ص ۱۹۱) باز می‌نویسد: که روز دوم یا سوم کودتای سرطانی ۱۳۵۲ (۱۹۷۳م) میرصاحب به نواسه خود پشتونیار

در ۱۹۷۸ بعمر ۹۰ سالگی چشم از جهان پوشید.

میر سید قاسم خان که در سرک اول کارته ۴ کابل زندگی می کرد، با وجود کبر سن، قوه سامعه و بینایی شان خیلی خوب بوده، مطول ولی محتاطانه صحبت می کرد. صحبت های شان با نویسنده این کتاب و یادداشت های تحریری بقلم خودشان در مورد مشروطه خواهی در افغانستان که زمینه آن توسط سید داؤد نواسه شان که محصل فاکولته حقوق کابل بود، مهیا شده بود. ارزشمند و قابل قدر است.

۵۴. میر غیاث الدین خان کابلی (میر صاحب، غبار)

اوپسر مستان شاه کابلی است که پدرش دیوان اشعار صوفیانه دارد. میرزا غیاث الدین با دو برادرش در جمله مشروطه خواهان محبوس گردیده، تا جلوس امان الله خان در شیرپور محبوس ماندند.

۵۵. میر نظام الدین خان ارغندیوال (آرشیف میر صاحب، غبار)

ذکرش در صفحات قبلی دیده شود.

۵۶. یعقوب خان: (آرشیف) او برادر زاده محمد عیسی گرزئیوال میمنه بوده در زندان جان داد.

در هر حال در مجموع زندانیان مشروطه خواه در دو دسته تقسیم بودند، بگفته داوی یک گروه آنان با زولانه، غراب و زنجیر در ارگ سلطنتی و گروه دیگرشان با زولانه در شیرپور کوته قلفی بودند.

در چند سال اول افاق زندانیان محض یک مرتبه در حوالی ساعت ده بجه روز باز می شد و مصلی، سقا، و نانوا در افاق های شان سر می زد. دولت به آنها روزانه فی نفر دو نان یک پاوی می داد و هیچ کس اجازه ملاقات با ایشان را نداشت. ولی بعد از چند سال کمی سهولت برای شان داد.^{۳۶}

بعد از گیر و گرفت مشروطه خواهان چون امیر حبیب الله خان بکابل آمد، سردار نصرالله خان لست مطول را به امیر تقدیم کرد و گفت که اینک گرفتارشان کردم.

ادامه زیر نویس صفحه قبلی

گفت که اورا نزد سردار موصوف ببرد.... سردار اظهار داشت که با این پیری و زهیری لازم نبود که شخص خود شما زحمت کشیده برای تبریکی می آمدید... ص. ۱۹۸

حبیب‌الله‌خان در جوابش اظهار داشت که آنهایی که قابل کشتن بود، کشتم شان، آنانی که قابل حبس بود، محبوس شان کردم، آنهایی که قابل رها کردن بودند رهای شان کردم. هرگاه دنبال این راپورها بگردیم از آن یک طومار دراز ساخته خواهد شد. همان بود که با خواندن این شعر حافظ «گلیم معامله را بیچانید» «این دفتر بی معنی غرق می و ناب اولی»

امیر محض با کشتار و حبس مشروطه‌خواهان اکتفا نکرده، عکس‌العمل دیگری نیز از خود نشان داد. یعنی که ازین تاریخ به بعد معارف را محدود نگهداشت و از تعمیم آن خودداری ورزید.

سردار نصرالله‌خان از مخالفان سرسخت مشروطه‌خواه باین هم قانع نبوده در دربار عام به امیر پیشنهاد الغای مدارس موجوده کابل را کرد و گفت از «معارف مشروطه می‌زاید و مشروطه نقطه مقابل تسلط شرعی سلطان است»^{۳۷}

سراج‌ال‌اخبار افغانیه طور مسکوت عنه و بدون ذکر «مشروطه خواهی» که دولت را خائف ساخته بود، نوشت:

«...مدرسه مبارکه حبیبیه نخستین بار نام مکتب را در آفاق افغانستان، طنین انداز سامعه ملت افغان گردانید، ذات شوکت مآب اعلیحضرت پادشاه عرفان خواه ما از کمال مرحمت باسم خاص شاهانه خود آنرا موسوم فرمودند. مانند «باغ مهمانخانه» یک بنا و بستان عالی را که از نشیمن‌گاهای پادشاهی بشمار است، برای آن مکتب عالی تخصیص فرمودند، آخر چه نتیجه بخشید: آن واقعه مدهش خانه اندازی از آن ظهور نمود که «معارف» و «مکتب» نام چیزها را مانند مار زهردار سیه کرداری به نظرها جلوه گر و همگان را چون ماردیدگان از آن خایف و پر حذر، حتی وطن راهم در تهلکه و خطر انداخت. ازان بعد یک حسن نیت خیرخواهانه در حق معارف و مکتب در هیچکس باقی نماند.

حالا ازین توضیحات تنها یک نتیجه حاصل می‌شود که... اعلیحضرت پادشاه مهربان... از ذوق و هوس عرفان پروری که دارند موانع ترقی معارف خود را از آنطرف قرین‌الشرف قطعاً و قاطباً بخیال و خاطر نیورد...»^{۳۸}

محمود طرزی طی این مقاله کوشیده است که اهمیت معارف و جرائد را نشان دهد و امیر حبیب‌الله خان را تشویق کند که در اجرای این امر از موقع استفاده کند.

پایان جلد اول

پوهاند سید سعدالدین هاشمی

لندن، اسد ۱۳۸۰ ه.ش

(مطابق اگست ۲۰۰۱ م)

منابع و مآخذ فصل چهارم

- ۱ غبار، افغانستان در مسیر تاریخ ج. اول. ص ۷۱۶ و ۷۱۷.
- ۲ از مصاحبه نویسندگان با میر محمدصدیق فرهنگ شهرنو، کابل.
- ۳ از مصاحبه نویسندگان با دکتور محمداکرم، عثمان، وزارت اطلاعات و کلتور
- ۴ از مصاحبه نویسندگان اثر با داکتر عبدالغفور روان فرهادی. در منزلش در شهر نوکابل
- ۵ محمدحسین پنجابی انقلاب افغانستان» بزبان اردو ص ۷ و ۸.
- ۶ اسناد محرمانه اندیا آفس لندن (L..PS.۱۰،۲۲) سال ۱۹۰۹
- ۷ اسناد محرمانه (PSS.۱۰،۲۲) سال ۱۹۰۹
- ۸ اسناد محرمانه سال ۲۲ (L..PS. ۱۰،۲۲) (۱۹۰۹)
- ۹ داکتر عبدالغنی نظری بوضع سیاسی آسیای مرکزی (لاهور، ۱۹۲۱. ص ۸۲
(A review of the political situation in central Asia)
- ۱۰ پوهاند عبدالحی حبیبی «اخوان افغان» و «اخوان افغان دوم» جریده مساوات حمل ۱۳۴۶
- ۱۱ مولوی محمدحسین. ص ۸
- ۱۲ سید مسعود پوهنیار ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان ج اول و دوم، پشاور
میوند، ۱۳۷۶. ص ۱۴
- ۱۳ داکتر عبدالغنی. ص ۸۲
- ۱۴ فیض محمدکاتب هزاره سراج‌التواریخ ج اول و دوم. ص ۱۳. بحواله شاه جهان نامه مغول.
- ۱۵ از مصاحبه عبدالهادی داوی بارها در مصاحبه شان با نویسندگان کلمه نحرکت مشروطیت» را
بکار می‌برد.
- ۱۶ غبار. (ص ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰)
- ۱۷ پوهاند عبدالحی حبیبی جنبش مشروطیت در افغانستان، قم، ۱۳۷۲. ص ۱۰۰ و ۱۰۱
- ۱۸ مولوی محمدحسین پنجابی ص ۹۴
- ۱۹ مولوی محمدحسین پنجابی ص ۱۱۰
- ۲۰ اسناد سری ۱۹،۹ (L.PS. ۱۰،۲۲))
- ۲۱ اسناد سری ۱۰،۲۲ (LPS. ۱۰،۲۲) سال ۱۹۰۹
- ۲۲ اسناد سری.
- ۲۳ (LPS. ۱۰،۲۲) سال ۱۹۰۹
- ۲۴ اسناد سری (L.PS. ۱۰،۲۲)
- ۲۵ اسناد سری (LPS. ۱۰،۲۰۳) سال ۱۹۱۸
- ۲۶ سراج‌الاکخبار افغانیه سال سوم شماره اول (۲۵ سنبله ۱۲۹۲)
- ۲۷ اسناد، سری (PS. ۱۰،۲۲) سال ۱۹۰۹
- ۲۸ پشتونیار (محصل طب) نهضت مشروطه‌خواهی یک حرکت ملی و افغانی بود جریده کاروان
شماره‌های ۱۸ - ۲۴ سرطان ۱۳۵۱ ه.ش.
- ۲۹ در تهیه این لست بیشتر از اسناد سری اندیا آفس لندن و افغانستان در مسیر، تاریخ، ج اول و
مصاحبه میر سیدقاسم خان مصاحبه عبدالهادی خان داوی، مصاحبه، غبار مقاله پشتونیار مقاله
پوهاند عبدالحی حبیبی اخوان (افغان) مصاحبه محمدابراهیم «صفا» و مصاحبه جنرال محمدصفر
وکیل غریز» فرزند نایب سالار عبدالوکیل خان نورستانی استفاده شده است.

- ۳۰ اسناد سری. (L.P.S. ۱۰, ۲۲)
۳۱ غبار، ج اول، ص ۴۶۵
۳۲ غبار ج اول ص ۴۶۵
۳۳ اسناد محرم (L.P.S. ۱۰, ۲۲)
۳۴ غبار. ج دوم، ص ۱۶۴
۳۵ غبار، ج، دوم، ص ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۸، ۲۳۹.
۳۶ از مصاحبه نویسنده کتاب با محمدابراهیم صفا برادر محمدانور بسمل
۳۷ غبار. ج اول ص ۷۲۰
۳۸ سراج الاخبار افغانیه، سال هفتم شماره شانزدهم

(ضمیمه)

مولوی نجف‌علی خان کی بود؟

مولوی نجف‌علی خان پسر مولوی عبدالصمدخان از مردمان جلالپور ولایت گجرات، هند قدیم بود. او بعد از اخذ شهادت‌نامه (BA) در سال ۱۸۹۲ از اسلامیه کالج لاهور در رشته زبان‌های عربی، فارسی و انگلیسی، مدت دو سال بحیث مترجم در محاکمه عالی قضای آن ولایت ایفای وظیفه کرد.

چون شخصیت ملی، آزادی‌خواه و وطن‌پرست بود از سلطه و استعمار انگلیس برهند شدیداً رنج می‌برد. او کار کردن بیشتر در خدمت ایشان را عار دانست و از شغلش استعفا نموده و به زادگاه و قصبه آبائی خود جلالپور برگشت و در آنجا مدرسه به اسم «خانه نجف» تأسیس کرد که درین مک علاوه بر دینیات مضامین ساینس و عصری نیز تدریس می‌شد.

تا اینکه در سال ۱۸۹۶ بنا بر پیش نهاد داکتر عبدالغنی خان برادر کوچکش و دو مکتوب مکرر شاهی و خواهش عبدالرحمن خان امیر افغانستان وظایف مدرسه «خانه نجف» را به پدر خود سپرده و عازم کابل گردید.

در اوایل اقامت خویش بحیث استاد شهزادگان و غلام‌بچه‌گان دربار و مترجم کتب درسی، کار و وظیفه داشت. علاوه بر آن به اثر آرزو و خواست علیاحضرت مادر محترمه شهزاده امان‌الله، اتالیق خصوصی وی تعیین گردید و این جوان را مدت هشت سال در دامن علم و معرفتش پروراند و او را در حلقه سری مشروطه‌خواهان درباری پیشوا ساخت.

مکتب حبیبیه را با همکاری و معاونت برادرش داکتر عبدالغنی در سال ۱۹۰۳ بنیاد و اساس گذاشت و تعداد زیادی از مشروطه‌خواهان از همین مکتب در سال ۱۹۰۹ اولین صداهای آزادی‌خواهی، دیموکراسی و اصلاح طلبی خود را بلند کردند که بزودی از جانب انگلیس، حبیب‌الله و ارتجاع داخلی سرکوب گردیدند. ولی این حرکت با ایثار و قربانی مشروطه‌خواهان اول، سرمشق و الهام‌بخش جنبش

مشروطه خواهان دوم شد که بلاخره منجر به سقوط دولت حبیبی گردید .

هنگامیکه اعلحضرت امان الله خان به اریکه قدرت تکیه زد، تمام مشروطه خواهان اول به شمول نجف علی خان و برادرانش را از زندان ها و اسارت زمان پدرها نموده منزلت و احترام کرد و از ایشان خواست تا در معارف کشور مصدر خدمات بیشتر گردند.

چنانچه مولوی نجف علی خان وظایف اهم و پرارزش را در گسترش و رشد معارف عصری ایفا کرد: عضو برجسته مجلس قانون گذاری و مشاورت برای امان الله، سرپرست و معاون مکتب حبیبیه یگانه مدرسه عصری افغانستان، عضو دارالترجمه و تالیف و کتب تدریسی، بنیاد گذار دارالعلوم معلمین و دیگر خدمات با ارزش و عمده را برای بهبود معارف در عمل پیاده کردند که قابل ستایش است و یکعهده محدود از مورخین حق شناس و حقیقت بین، کارنامه های علمی ایشانرا در کتب و مقالات تاریخی خویش تأیید، تصدیق و توصیف کنند و به این ترتیب نیز ادای دین می نمایند.

ولی غبار مغفور، مولوی نجف علی خان را همچو دیگر ملایان مانند حضرت و نقیب و شیخ ها و روحانیونی که در سقوط دولت امانیه نقش داشتند، بیک ردیف قرار می دهد. پس اینجا سوال مطرح می شود که آیا چطور ممکن است آن نهال (شهزاده امان الله) را که خودش در دامن علم و معرفتش پرورانید، با دست خویش به آن نهالش تیشه زند و عامل سقوط دولتش گردد؟

نجف علی خان یکماه ونیم قبل از ازین رفتن دولت امانیه بخاطر حفظ جان و هراس از هجوم حبیب الله کلکانی به هند رفت. طوریکه درین چند بیت شعرش قضیه آشکار و هویدا می گردد:

نی امانی یافت در دارلامانی آنی خسته دل
وانکه بودش و دلکشاد دلگیرش آمد در نظر
آن جوان مجبور شد آخر به ترک مرز و بوم
بعد من الا که یک ماه و دو هفته شد بسر

اعلیحضرت امان الله خان غازی، اگر به مشورت، رهنمود و هدیایات اساتید و مربیان

آگاه و با دانش خود از جامعه افغانستان، گوش فرامی‌داشت و از شدت عمل خویش کاهش می‌داد و به شناخت جامعه و کشورش عمیقاً و با آرامی می‌پرداخت و از اشتباهات سیاسی به خودمثنی و میراث مطلقه‌ای پرهیز می‌کرد، دولت‌ش پایه‌دار می‌ماند. ولی افسوس...

در عهد نادرخان هنگامیکه نجف‌علی‌خان دوباره برای خدمت معارف مدت کوتاهی بکابل مراجعت کرد و با نوشتن کتاب "الفاروق" شیخ و حضرت‌ها به مخالفت شدیدی علیه آن تالیف وی پرداختند. چونکه موضوعات آن اثر به سوابق و سوانح آنان برمی‌خورد. بنا حضرت‌ها حکم سنگسار نویسنده را از نادرخان تقاضا داشتند و این کتاب مذکور بزودی از بازارهای کابل جمع آوری گردید و نجف‌علی را مجبور به عزیمت دوباره جانب هند نمودند. کتاب موصوف نزد نگارنده این سطور موجود و محفوظ است.

غبار مرحوم همه این حقایق را درست بررسی نکرده و یا اینکه کدام سانسور و فشار در بین بوده است، فقط به چند شعرش اتکا نموده که البته آن اشعار هم جعل گردیده‌اند.

اما بیشتر سروده‌های وی در مورد امان‌الله سبک نصایح و پندهای مشفقانه و پدری را دارد. زمانیکه او دوباره به هند برگشت، انگلیس‌ها وی را شدیداً تحت مراقبت خود قرار دادند. حتی چند اثر و تالیفات وی که در اخبارهای هند به نشر رسید، انگلیس بنابر ترس و از دست دادن، هند وی را تهدید به مرگ نمود. ولی بآن هم در خفا جد و جهد خویش را برای استقلال هند از سلطهٔ آنان ادامه داد. با افکار، عقاید و اشعار عالی و انقلابی خویش خیلی از آزادی خواهان، مترقیون را در سرزمین هند پرورانید. سیزده اثر چاپی و قلمی با دیوان اشعارش به زبان شیرین فارسی، دری زبان اهل عرفان و عالمان برای بازماندگان خود و ملت نجیب افغانستان عرضه نمود.

سه سال بعد از استقلال هند و یوغ استعمار انگلیس به سال ۱۹۵۰ در مسکن آبائی و خانه اجدادی خویش ازین جهان فانی وداع کرد.

روح و روان شان شاد باد



محمد حسین پنجابی مؤلف کتاب (انقلاب افغانستان) در بین یک عده از اهل معارف و فرهنگیان افغانستان



امیر حبیب‌الله همرا با گروهی از درباریان (خرما باغ جلال‌آباد)

نشسته‌ها: امیر حبیب‌الله‌خان با عصا، مصائب خاص سردار محمدیوسف‌خان، رکاب‌باشی شاه ولیخان، مرحوم محمداسلم‌خان، عبدالاحدخان صالح‌محمدخان، خان اسپور احمدشاه‌خان، خازن‌الکتب محمدزمانخان، ایشک آقاسی امین‌العسس فتح‌محمدخان.

استادگان: شهزاده سردار عنایت‌الله‌خان، آدم‌خان، شهزاده امان‌الله‌خان محمدصدیق‌خان، محمود، طرزی، محمدشریف‌خان مصاحب حضور، سردار محمدآصف‌خان، محمداسحاق‌خان، محمدامان‌خان، امان بیک‌خان، محمدیعقوب‌خان، مرحوم محمداکرم‌خان.



عکس یک عده از درباریان امیر حبیب‌الله‌خان

۱. استاده‌ها: محمدعلی کرنیل شاهی پسر سردار یوسف‌خان، سردار شاه‌ولی‌خان سردار، احمدشاه سر میر اسپور، سردار محمدهاشم سر سروس شاه محمودخان اسپور
۲. نشسته‌ها: نادرخان سپه‌سالار، سردار سلیمان ایشک آقاسی نظامی، سردار آصف، سردار یوسف، سردار محمدعزیز ایشک آقاسی خارجه.

یادداشت:

برای سهولت خوانندهٔ ارجمند کتاب، شماری از کتاب‌هایی که در این کتاب از آن نامبرده شده و یا بر آن استناد صورت گرفته است، از جانب انتشارات راه پرچم همگانی شده و از طریق لینک‌های زیرین قابل دسترسی و دانلود است:

۱. تاریخ جرگه‌های ملی در افغانستان - عبدالله مهربان
<https://aasmai-book.com/books/۱۱۱۲۹>
۲. تاریخ شورا در افغانستان - عبدالله مهربان
<https://aasmai-book.com/books/۱۱۱۳۰>
۳. فراموشخانه و فراماسونری در ایران - اسماعیل رائین - (جلد اول)
<https://aasmai-book.com/books/۱۴۰۳>
۴. فراموشخانه و فراماسونری در ایران - اسماعیل رائین - (جلد دوم)
<https://aasmai-book.com/books/۱۳۹۳>
۵. فراموشخانه و فراماسونری در ایران - اسماعیل رائین - (جلد سوم)
<https://aasmai-book.com/books/۱۳۷۴>
۶. جنبش مشروطیت در افغانستان - عبدالحی حبیبی
<https://aasmai-book.com/books/۱۰۸۲۷>
۷. «ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد» جلد اول و دوم. نویسنده: سید مسعود پوهنیار:
<https://aasmai-book.com/books/۱۰۴۶۶>
<https://rahparcham۱.org/wp-content/uploads/۲۰۲۵/۰۲/%D۸%B۸%D۹%۸۷%D۹%۸۸%D۸%B۱-%D۹%۸۵%D۸%B۴%D۸%B۱%D۹%۸۸%D۸%B۷%D۸%BB%D۸%AA-%D۹%۸۸-%D۹%۸۲%D۸%B۱%D۸%AA%D۸%AV%D۹%۸۶%DB%۸C%D۸%AV%D۹%۸۶-%D۸%AV%D۸%B۳%D۸%AA%D۸%AA%D۸%AF%D۸%AV%D۸%AF-%D۸%B۳%DB%۸C%D۸%AF-%D۹%۸۵%D۸%B۳%D۸%B۹%D۹%۸۸%D۸%AF-%D۹%BE%D۹%۸۸%D۹%۸۷%D۹%۸۶%DB%۸C%D۸%AV%D۸%B۱.pdf>

۸. سرنشینان کشتی مرگ یا زندانیان ارگ - عبدالصبور غفوری

<https://aasmai-book.com/books/۱۰۱۴۱>

<https://rahparcham۱.org/wp-content/uploads/۲۰۲۲/۰۸/%D۸%B۳%D۸%B۱%D۹%۸۶%D۸%B۴%DB%۸C%D۹%۸۶%D۸%AV%D۹%۸۶-%DA%A۹%D۸%B۴%D۸%AA%DB%۸C-%D۹%۸۵%D۸%B۱%DA%AF-%DB%۸C%D۸%AV-%D۸%B۲%D۹%۸۶%D۸%AF%D۸%AV%D۹%۸۶%DB%۸C%D۸%AV%D۹%۸۶-%D۸%AV%D۸%B۱%DA%AF-%D۹%۸۰-%D۸%B۹%D۸%AA%D۸%AF%D۸%AV%D۹%۸۴%D۸%B۵%D۸%A۸%D۹%۸۸%D۸%B۱-%D۸%BA%D۹%۸۱%D۹%۸۸%D۸%B۱%DB%۸C-۲.pdf>



راه‌چم ناسرانديشه‌ي دموکراتيک

www.rahparcham1.org